



انتشارات دانشگاه تهران

۱۱۴۸

تاریخ مختصر ادیان بزرگ

تألیف

فلسین شاه

ترجمه
دکتر منوچهر خدایا، محبی

تاریخ مختصر ادیان بزرگ

انتشارات دانشگاه تهران

شماره ۱۱۴۸

گنجینه تاریخ و تمدن

شماره ۲۴



تهران - ۱۳۴۶

تاریخ مختصر ادیان بزرگ

تألیف

فلپسین ساله

ترجمه

با اضافات و ملحقات از

دکتر منوچهر خدایار محبی

شمارهٔ مسلسل ۱۲۳۲

چاپ و صحافی یکهزار و دویست نسخه از این کتاب در دیماه ۱۳۴۶

در چاپخانه دانشگاه تهران پایان یافت

بها: ۱۶۰ ریال

فهرست مآثرجات

صفحه	عنوان
۱-۳	دیباچه
۴-۸	مقدمه
۹-۶۶	بخش اول ادیان مردم ابتدائی و دین مصریان قدیم
۱۰-۲۲	فصل اول توتّم پرستی : (توتّم - وجوه توتّم - مانا - تابو - ممنوعات یا محرمات - مراسم مثبت یا واجبات - ریاضت - شعاردین - اهمیت و ارزش دین توتّم - خدا - روح - تناسخ)
۲۳-۳۲	فصل دوم فتیش پرستی یا آئین جان : (مقدمه - بدن و روح انسان - تصورات جان پرستان - جادو - افسانه شناسی - آثار و نتایج جان پرستی)
۳۳-۶۶	فصل سوم دین مصریان قدیم : (مقدمه - منابع تحقیق در دین مصریان قدیم - کیش توتّم - دین جان - خدایان مصر - فراغنه - معابد پس از مرگ - یکتا پرستی - آثار و نتایج دین مصریان قدیم)
۶۷-۱۶۴	بخش دوم ادیان هند
۶۸-۸۳	فصل چهارم دین ودا : (کلیات و منابع تحقیق در ادیان هند - دین ودا و ستون مقدس - خدایان ودائی - طبقات اجتماعی - یکتا پرستی و آفرینش)
۸۴-۹۷	فصل پنجم دین برهمن : (کتاب مقدس - برهمن و آتمن - انتقال اوواح و طریق نجات - مکتب مرتاضان)
۹۸-۱۰۷	فصل ششم دین هندو : (کتاب مقدس - اقیانوس هستی یا بحر وجود - خدایان و مراسم هندو)
۱۰۸-۱۱۴	فصل هفتم دین جاین

صفحه	عنوان
	فصل هشتم
دین بودا : (بودا - متون مقدس و منابع تحقیق در دین بودا - چهار حقیقت مقدس - متافیزیک بودا - نیروانا - اخلاق بودا - مراسم دین بودا - فرق دین بودا و نفوذ آن در جهان) ۱۱۵-۱۵۱	
ادیان و مذاهب جدید هندی : (اکبر شاه و دین او - کبیر و دین او - برهمناساج و راماکریشنا) ۱۵۲-۱۶۴	فصل نهم
ادیان چین و ژاپون ۱۶۵-۲۰۴	بخش سوم
دین باستان چین : (مقدمه و منابع تحقیق در ادیان چین - دین باستان چین) ۱۶۶-۱۷۴	فصل دهم
دین کنفوسیوس ۱۷۵-۱۸۴	فصل یازدهم
دین تائو ۱۸۵-۱۹۱	فصل دوازدهم
ادیان ژاپون : (منابع تحقیق در ادیان ژاپون - توتنم پرستی در ژاپون - دین شین تو - دین کنفوسیوس در ژاپون - دین بودا در ژاپون - موقعیت و نتایج ادیان ژاپون) ۱۹۲-۲۰۴	فصل سیزدهم
ادیان ایران و آسیای غربی ۲۰۵-۲۶۵	بخش چهارم
ادیان ایران : (دین قدیم ایران و مزدیسنا - مهرپرستی - دین مانی - نتیجه) ۲۰۶-۲۱۸	فصل چهاردهم
دین بین النهرین : (مقدمه - منابع تحقیق در دین بین النهرین - الهیات و خدایان بین النهرین - تثلیث اول یا اعلی - تثلیث دوم - سردوک - قوانین حامورابی - افسانه های بین النهرین - تکالیف دینی - نتایج و آثار دین بین النهرین) ۲۱۹-۲۵۵	فصل پانزدهم
ادیان حثیان - فروگیان - فنیقیان : (اسپراطوری حتی - کشور فروگی - آئین فنیقیه) ۲۵۶-۲۶۵	فصل شانزدهم
دین یهود ۲۶۶-۳۲۷	بخش پنجم
کتاب عهد قدیم : (مقدمه - منابع تحقیق - کتاب مقدس - کتب انبیاء) ۲۶۷-۲۸۳	فصل هفدهم

عنوان	صفحه
فصل هجدهم	کشور کنعان و بنی اسرائیل : (اوضاع اجتماعی فلسطین پیش از ورود بنی اسرائیل - بنی اسرائیل قبل از ورود به کنعان) ۲۸۴-۲۹۱
فصل نوزدهم	موسی و قوم او : (حضرت موسی و احکام او - قوم موسی در کشور کنعان) ۲۹۲-۳۰۵
فصل بیستم	آئین یهوه ۳۰۶-۳۱۴
فصل بیست و یکم	الهیات یهود : (ظهور موعود - معاد - فرقه اشتراکی یهود - مقدمات پیدایش مسیح - پراکندگی یهود - سراسم کنونی یهود) ۳۱۵-۳۲۷
بخش ششم	ادیان اروپا ۳۲۸-۳۹۹
فصل بیست و دوم	دین ژرمن و سلت : (منابع تحقیق در آئین اقوام ژرمن آئین توتم و جان پرستی - الهیات ژرمن - دین سلت) ۳۲۹-۳۴۱
فصل بیست و سوم	دین یونان : (مقدمه - منابع تحقیق در دین یونان - توتم پرستی - جان پرستی و جادو - خدایان یونان - پهلوانان - معاد - اماکن مقدس و بازیهای بزرگ - تقال هاتف - شفای بیماران دراپیدور - بازیهای بزرگ - فقدان یگانگی در میان قوم هلن - سراسم و موقعیت دینی - مکتب عرفانی - نتیجه) ۳۴۲-۳۸۶
فصل بیست و چهارم	دین روم و ایتالیای رومی : (منابع تحقیق در دین رومیان - آثار توتم پرستی - جان پرستی - خدایان رومی - آئین رومی) ۳۸۷-۳۹۹
بخش هفتم	مسیحیت و اسلام ۴۰۰-۴۷۴
فصل بیست و پنجم	کتاب مقدس دین مسیح : (مقدمه و منابع تحقیق - کتاب مقدس) ۴۰۱-۴۱۱
فصل بیست و ششم	شخصیت عیسی مسیح ۴۱۲-۴۳۱

عنوان

صفحه

فصل بیست و هفتم	الهیات دین مسیح : (آغاز دین - تثلیث - باز خرید	۴۴۸-۴۳۲
	گناهان - نجات انسان - اخلاق مسیحی)	
فصل بیست و هشتم	سازمان کلیسا و روابط دین مسیح با سایر ادیان :	
	(کلیسای ابتدائی - کلیسای کاتولیک - کلیسای شرق -	
	کلیسای پروتستان - روابط دین مسیح با سایر ادیان -	
	نتایج دین مسیح)	۴۶۰-۴۴۹
فصل بیست و نهم	دین اسلام	۴۷۴-۴۳۱
فصل سی ام	طبیعت - ریشه و ارزش احساس دینی	۴۹۲-۴۷۵
نتیجه		۴۹۴-۴۹۳
فهرست عمومی کتاب		۵۰۸-۴۹۵

دیباچه

تاریخ مختصر ادیان بزرگ^۱، تألیف فلیسین شاله، جامعه‌شناس فرانسوی و استاد فلسفه است که در سال ۱۹۴۷ میلادی در پاریس منتشر شده است. این کتاب بجز مقدمه و نتیجه دارای پانزده فصل است که در آن هر یک از فصول بترتیب قدمت تاریخی یکی از ادیان بزرگ اختصاص داده شده است. فصل پانزدهم مقایسه اصول هر یک از ادیان با دیگری است که تحقیقی جامعه‌شناسی است و بر ارزش کتاب افزوده است، بنابراین اثر فلیسین شاله که در دویست و هشتاد صفحه است دارای اهمیت تاریخی، دینی، اجتماعی است و تمدنهای کهن انسانی را در آسیا و اروپا و آفریقا از جامعه‌های ابتدائی تا متمدن‌ترین ادیان مورد بحث قرار داده است.

چون از تاریخ چاپ این کتاب تاکنون بیست سال میگذرد و در این مدت مآخذ و مدارک بسیاری درباره تاریخ ادیان منتشر شده است که از هر حیث تازگی دارد، مترجم از هر فرصت استفاده کرد و مدارکی بر متن اضافه کرد و باملاحق ساختن فصول جدید آنرا به بیش از دو برابر افزون ساخت. در نتیجه ترجمه فارسی کتاب دارای سی فصل در ۴۹۴ صفحه شد.

طرح کتاب فلیسین شاله چنین است که در هر فصلی ابتداء بذکر مآخذ و منابع تحقیق پرداخته است و سپس وارد بحث در موضوع شده است ولی در هر مورد از آثار فرانسوی یا آلمانی که بفرانسه ترجمه شده، استفاده کرده است ولی مترجم، بر این مآخذ کتب بسیاری بزبان انگلیسی و سایر السنه افزود که در متن جزء

(۱) Félicien Challaye : *Petite Histoire des Grandes Religions*, Presses Universitaires de France, Paris 1947.

ملحقات است، بنا براین آثار فرانسوی از فلیسین شاله و بقیه از مترجم است که در پاورقی‌های هر فصل بیان گردیده است.

در کتاب فلیسین شاله تنها چهارده دین در چهارده فصل مورد بحث است، در صورتیکه در ترجمه بصورت بیست و نه فصل درآمده است. این تغییر بدو دلیل است: یکی اینکه در بعضی از فصول بعلت اضافاتی که بعمل آمده است ناچار تقسیمات جدیدی در آنها بکار رفته است و در نتیجه یک فصل بشکل چند فصل افزایش یافته است. دیگر آنکه بعضی فصول مانند فصل هفتم و نهم الحاقی است و در کتاب فلیسین شاله وجود ندارد، ولی در هر مورد کلیه این تصرفات و ملحقات در پاورقی‌ها مذکور است. تنها دو فصل از این کتاب در آنها تغییری داده نشده است یکی فصل چهاردهم (ادیان ایران) و دیگری فصل بیست و نهم (اسلام)، آنها باین علت که خوانندگان محترم بیشتر بتوانند به طرز تفکر مؤلف آشنا شوند و اگر تذکار مطلبی لازم بوده است تنها بپاره‌ای توضیحات در پاورقی‌ها اکتفا شده است. در هر حال در کلیه تغییرات و ملحقات طرح اصلی و استنتاج از فلیسین شاله است.

تحقیق در «تاریخ ادیان» در بلاد اسلامی از قرن چهارم هجری بنام «ملل و نحل» معمول گردیده است. یکی از این محققین علی بن حزم (۹۹۴-۱۰۶۴ م) است که در قرطبه متولد شد، اصل او مسیحی و از اعراب اندلس بود، بنام فقیه و طبیب و شاعر و فیلسوف شهرت دارد. در آغاز شغل اداری داشت تا اینکه بمقام وزارت رسید، سپس از سیاست کناره‌گیری کرد و وقت خود را صرف تألیف نمود. دو کتاب از اوست یکی «طوق الحمامه» و دیگری «الفصل فی الملل و الاهواء و النحل».

محقق دیگر محمد مشهور به «شهرستانی» (۱۰۷۶-۱۱۵۳ م) است که در قرن پنجم هجری در شهرستان (خراسان) متولد شد و در گرگان و نیشابور تعلیم یافت، وی در بغداد اقامت داشت. از تألیفات او کتاب «الملل و النحل» است که در آن از مذاهب دینی و فلسفی عصر خود بحث میکند. رجوع شود به کتاب «شرح حال و آثار حجة الحق ابوالفتح محمد بن عبدالکریم بن احمد شهرستانی» نگارش: سید محمد رضا جلالی نائینی - تهران ۱۳۴۳.

فصل پانزدهم کتاب فلیسین شاله ، فصل سیام این کتاب است که در آن نیز تصرفی بعمل نیامده و تلخیص اظهار نظر فلیسین شاله از نظر تطبیق اصول معتقدات ادیان گوناگون است .

کتاب فلیسین شاله مصور نیست . تصاویر این کتاب اقتباس از فرهنگ لازوس است و در بعضی موارد عکسهائی است که مترجم در مسافرتهاى خود از آثار تاریخی تهیه کرده است .

چون در ترجمه تحت اللفظی نام فارسی کتاب « تاریخ کوچک ادیان بزرگ » است ، در سرصفحه ها از این نام استفاده شد تا رعایت امانت در ترجمه گردد . ولی چون اضافه کردن « کوچک » به « تاریخ » در زبان فارسی معمول نیست ، بجای کوچک ، کلمه « مختصر » بکار رفت و در پشت جلد عنوان کتاب « تاریخ مختصر ادیان بزرگ » گردید .

قبل از چاپ ، فصولی چند از این کتاب را آقای دکتر غلامحسین صدیقی استاد جامعه شناسی دانشگاه تهران مطالعه فرمودند و اهمیت آنرا از نظر جامعه شناسی و مردم شناسی بیان کردند .

آقای دکتر عبدالحسین زرین کوب استاد دانشگاه تهران نیز ضمن نامه ای مطالبی را یادآوری کردند که مورد استفاده مترجم قرار گرفت . در هر حال توجهات دانشمندان محترم موجب تشکر و امتنان مترجم است ، و آرزو دارد ، این اثر مقدمه ای سودمند برای تحقیقات در زمینه تاریخ ادیان در آینده واقع گردد ، تا چه پسند افتد و چه در نظر آید .

مقدمه

ارنست روناں در پیش گفتار کتاب خود «مطالعات تاریخ دینی» مینویسد :
«دین برترین و جالبترین تجلی طبیعت انسان است». چنین داوری را با فکری آزاد
میتوان پذیرفت.

در مورد احساس دینی - هر تعریفی که بآن اختصاص داده شود و یا بخواهند
برای آن قائل شوند در نتیجه این کتاب که پس از مطالعه دقیق در هر یک از ادیان
نگاشته شده است میتوان استخراج نمود. احساس دینی ذوق مختلط یا تمایل طبیعی
پیچیده ایست که از طریق آن میتوان حقیقت امور قلبی انسان را آشکار ساخت. در اطراف
چنین گرایشی هر گونه افکار باطنی گروه بندی شده اند، نظیر : هیجان قلبی، کنجکاو
افکاری لطیف درباره زندگانی در دنیا و عقبی، نگرانی رنج آور و امیدهای شادی بخش.
بنابراین بررسی چنین موضوعی برای هر کس که کنجکاو است و ذوق روحی و روانشناسی
دارد جالب است.

بعلاوه ادیان بطور زشت یا زیبا و خوش یا ناخوش در هر مورد در جامعه های
مختلف و تمدنهای گوناگون نفوذ بسزا داشته اند. بنا بر این موضوع برای گروهی
اهمیت دارد که دارای ذوق تاریخی و جامعه شناسی و فلسفی میباشد. هر آدم
تربیت شده در هر نوع محیطی که باشد باید تا حدود لازم آشنائی با دین و ادیان
داشته باشد. بنا بر این مقصود مؤلف اینست که اطلاعات کافی را در صفحات معدود
این تاریخ کوچک بیان نماید.

کلیه ادیان بزرگ تحت برنامه درستی از معلومات ساده آغاز میگردد و سپس مسائل مشکل مورد بحث قرار میگیرد. مقابله مسائل دینی در صورتیست که مقارنت و مشابهت در آن موارد مشاهده گردد در این صورت اندکی تحقیق تاریخی بمیان میآید. همچنین در برخی موارد جهت روشن ساختن نکاتی چند از روابط همسایگی ملل و محیط جغرافیائی بررسی میگردد.

این مطالعات با دو دین ابتدائی آغاز میشود که یکی «توتم پرستی» و دیگری «جان پرستی» است. سپس ادیانی مورد توجه قرار میگیرد که آثاری از مراسم ادیان بدوی را در بر دارد ولی با گذشت زمان توسعه یافته و بشکل افکار و احساس گوناگون درآمده اند نظیر: دین مصرین قدیم و ادیان هند. زادگاه دین بودا در هندوستان و محل توسعه آن در خاور دور است. بنابراین از ادیان چین و ژاپون سخن بمیان میآید. چون دین قدیم ایران بجهاتی چند با آئین هندو در ارتباط است. پس از پایان تحقیق در ادیان خاور دور نوبت به ادیان ایران میرسد و سپس ادیان آسیای غربی و دین یهود مطالعه میشود.

چشم اندازی به ادیان قدیم شمال و غرب و جنوب اروپا، قبل از تحقیق در ادیان یونان و روم میباشد و بعد فصل مربوط به دین مسیح قرار دارد. بالاخره در نظام تاریخی آخرین دین بزرگ اسلام است^۱.

بررسی های تاریخی مذکور دارای این نتیجه است که طبیعت احساس دینی و ریشه و ارزش آنها نمودار میسازد. در این مطالعه مختصر تا حدودی که مقدر بوده است از اصطلاحات مشکل و مباحث پیچیده خودداری شده است و برای کسی که بخواهد تحقیقات بیشتری درباره مطالب کتاب بنماید در هر فصل نام چند اثر

(۱) از فلسفه های مذهبی نظیر فلسفه دینی اسپینوزا Spinoza و ادیان فلسفی نظیر آئین مخصوص اوگوست کنت و مذاهب مدنی نظیر مسکهای مربوط به انقلاب کبیر فرانسه در این کتاب بحثی در میان نیست زیرا مسائلی کاملاً متفاوت با مسئله تاریخ ادیان است.

مکتوب مذکور است که خواننده با مراجعه بآن کتب در قلمرو وسیعی از اطلاعات قرار میگیرد و احتیاج خود را برمیآورد. بنابراین مؤلف چنین کتابی مختصر بدون اینکه میان متون مختلف ایجاد خلل نماید و مطالب را نامربوط نشان دهد باید در صفحاتی چند تا سرحد امکان مطالب مورد نیاز را از میان آثار گوناگون انتخاب نماید و تألیف کند در اینصورت باید آنچه بیان آن لازم است انتخاب شود. در نتیجه این سؤال بمیان میآید که « انگیزه چنین انتخابی را کدام قوه متفکره در ضمیر مؤلف تولید کرده است.

* * *

در این کتاب از ستایش و مداحی و انتقاد سخت اثری نیست تنها مقصود آنست که امور مربوطه آنطور که هست دانسته شود ولی بیان آثار موجود دلیل آن نیست که بی تفاوتی و سردی در میان باشد.

در اینجا مؤلف احساس وظیفه میکند و لازم میداند خود را به خوانندگانش بشناساند ^۱:

(۱) فلیسین شاله در سال ۱۸۷۵ میلادی در شهر لیون متولد شده است و آثار ارزنده‌ای از خود پیادگار گذارده است. در ۱۹۰۳ - ۱۹۰۱ دور دنیا مسافرت کرد، در سال ۱۹۰۵ میلادی در هیئت نمایندگی « برازا Braza » در کنگوی فرانسه شرکت داشت و در ۱۹۰۹ « کنگوی فرانسوی Le Congo français » را منتشر ساخت. در سال ۱۹۱۵ « ژاپون مصور Le Japon illustré » تألیف نمود. در سال ۱۹۱۹ - ۱۹۱۷ به چین و ژاپون مسافرت کرد که یکی از نتایج آن تألیف « قصه‌ها و افسانه‌های ژاپون Contes et légendes du Japon » در سال ۱۹۳۱ است. کتاب « مسیحیت و ما Christianisme et nous » در ۱۹۳۲ و همچنین « نیچه Nietzsche » در ۱۹۳۳ از تألیفات اوست. آثار دیگر او در سال ۱۹۳۶ در « Jaurès » و « خاطرات استعمار Souvenirs sur la Colonisation » در ۱۹۳۵ و « تاریخ کوچک فلسفه‌های بزرگ Petite Histoire des grandes philosophies » در ۱۹۴۲ می‌باشد. کتاب « فروید Freud » در ۱۹۴۸ و « Péguy Socialiste » در ۱۹۵۴ از ایشان چاپ شد و زینت بخش آثار علمی فرانسوی گردید. (از ترجم کتاب)

مؤلف در خانواده‌ای مسیحی تربیت شده است ولی عقیده ندارد که حقیقت وحی در انحصار آن دین است، بعلاوه دارای موقعیتی بوده است که توانسته است بنواحی مختلف بزرگ جهان مسافرت نماید و وجوه بسیاری از زندگانی مذهبی (از قبیل نمایش‌های جالب یا تأثرانگیز و گاهی با عظمت) را مشاهده کند:

نشانهای مربوط به «آئین توتم» را در کلبه‌های ماوری در زولندجدید دیده است، در رقص‌های مذهبی گابون شرکت کرده و در یک دهکده اوبانگی شاهد اعمال یک فتيشور بوده است. از هرم بزرگ در «جیزه» صعود کرده و در راهروهای تنگ بنارس به حمامهای مقدس رفته است، از گاوهای مقدس و مرتاضان در هندوستان دیدن کرده است.

در آنگک کوروات صحنه‌های رامایانا را بشکل نقاشی و کنده کاری روی دیوار بناهای مجلل ناظر بوده است.

در کندی در یک‌دیر بودائی جهت تهیه وسائل مهاجرت (که نوعی تشریفات مذهبی است) با یک راهب بودائی بلباس بلبلی زرد رنگ ملبس شده است.

در پکن معبد عظیم آسمان و معبدی از کنفوسیوس و معابد عشقی لاماها را از نظر گذرانده است. در توکیو در نمایش مخصوص غزل‌های قرن پانزدهم و مراسم احترام به نیاکان شرکت کرده است. در بمبئی با پارسیان مصاحبت داشته و از برج‌های سکوت دیدن کرده است: در آنجا رسم بر اینست که بگذارند هر کس ها مردگان را بخورند. همچنین با بزرگان یهودی مصاحبت کرده است.

در آتن و دلف و در اولمپی از جشنهای مقدس برای خدایان خاطراتی دارد. جلال و بزرگی روم را دیده و در تشریفات متعدد مذاهب کاتولیک و پروتستان شرکت کرده است. در بیروت و فلورانس (با دیدن آثار مسیحی) با سرار مسیحیت آشنا شده است. در آسمان آبی آفریقای شمالی، از نیمرخ، مساجد پاک اسلام و در آگرای هندوستان ناظر عظمت و زیبایی تاج محل بوده است.

وجود این خاطرات عجیب و تجربیات بسیار ایمان محکمی در مؤلف برقرار کرده است. که در همه نژادهای انسانی نیکوشرشتی و فضائل و نیکوئی وجود دارد. هیچیک از ادیان بدون ارزش نیست و در هر یک از آنها میتوان بزرگی و اصالت و ملاحظت کشف کرد. بنا براین مؤلف همه این ادیان را دوست دارد و با علاقه انتخاب و مورد بحث قرار میدهد تا بتواند مسائل مشکل و افکار بسیار عالی و دستورالعمل های بسیار مؤثر آنها را بشناساند و بفهماند.

با وجود این از تعصب غیرقابل تحملی که جهت پست شمردن و حقیر دانستن و کوشش در نابود کردن عقاید دیگران در بعضی از ادیان وجود دارد چشم پوشی نمیکند و آنرا محکوم میسازد زیرا عواطف انسانی ایجاب میکند که از چنین تعصبی بیزار باشیم.

* * *

این کتاب دارای متونی بسیار زیباست که در گذشته متفکرین را بخود سرگرم ساخته و بر قلب های مردم حکومت کرده است. فهمیدن و شناختن آنها موجب دوست داشتن و آشنا شدن بادیان میگردد. ممکن است در این عصر خونین و تاریخ سوزان و ناهنجار مخصوص بخود برخورد با این افکار جامع برای بعضی افراد سودمند باشد.

اگر این «تاریخ کوچک ادیان بزرگ» بتواند به برخی از خوانندگان کمی نیروی محکم و آرایش مسلم و صلح و شادی بخشد (که غالباً دین برای گروندگان خویش فراهم میسازد) آرزوی قلبی مؤلف تحقق میپذیرد و خشنود میگردد.

فلیسین شاله

سپتامبر ۱۹۳۹ میلادی

بخش اول

ادیان مردم ابتدائی و دین مصریان قدیم

فصل اول = توتم پرستی

۱ - توتم

آئین توتم عده‌ای از مردم را به بعضی از اقسام موجودات و اشیاء مقدس که توتم نام دارد علاقمند و مربوط میسازد. عده‌ای از جامعه شناسان و مورخین آنرا بدوی‌ترین ادیان میدانند. کلمه توتم را آلگون کین ها **Algonkins** که از بومیان آمریکای شمالی هستند بکاربردند. برای اولین بار یک نفر بومی که **لنگ Long** نام داشت آنرا در کتابی که در سال ۱۷۹۱ میلادی در لندن منتشر ساخت بکاربرد. در حال بومیان آمریکای شمالی اولین کسانی هستند که سازمانها و عقاید کیش توتم را مطالعه کردند. در اواسط قرن نوزدهم کشف گردید که اسور قیاسی و شبیه بهم در میان بدویان استرالیا یافت میشود. در اواخر قرن نوزدهم و ابتدای قرن بیستم دو محقق بزرگ انگلیسی موسوم به **بالدوین اسپنسر Baldwin Spencer** و **گیلان Gillen**^۱ در میان قبایل مرکزی استرالیا بررسی پرداختند. یک کشیش آلمانی موسوم به **کارل سترلو Carl Strehlow** که سالیان درازی را در استرالیا زندگانی میکرد و بزبان محلی نیز آشنائی داشت در این رشته تحقیقات سودمندی کرده و نوشت: استرالیا ناحیه ایست که در آنجا عقاید توتم بهتر محفوظ مانده است.

بهمان اندازه که تأسیسات و عقاید توتم بهتر شناخته میشود این فرض قویتر میگردد که این آئین نقش بزرگی را در تاریخ انسان بازی میکند. در نیمه قرن

(۱) Spencer and Gillen : The native Tribes of Central Australia , New york 1899.

Spencer : Principes de Sociologie. Tr. fr. T. ۱ et IV.

نوزدهم مک لنان Mac Lennan، ادیان قدیم و ربرت سن اسمیت Robertson Smith^۱ ادیان سامی را با این آئین سنجیده و مقایسه کردند. در پایان قرن نوزدهم و ابتدای قرن بیستم دانشمند انگلیسی موسوم به جمس ژرژ فرازر James George Frazer^۲ در این باره اسناد بسیار گرانبھائی جمع آوری کرد.^۳ دورکیم Durkeim فرانسه در کتاب خود موسوم به « اشکال ساده زندگانی دینی » درباره دین توتم بحث جالبی دارد.

۲- وجوه توتم

وجوه اساسی آئین توتم عبارت است از: توتم Totem، و مانا Mana، و تابو Tabou. آداب اصلی نیز برد و قسم است: ۱- مراسم مثبت ۲- مراسم منفی.

کلمه توتم نام برخی از موجودات ویا اشیاء است که تمام اعضای یک طائفه آنرا مقدس و غیر عادی تصور میکنند. اینها غالباً حیواناتی مانند کان گورو ویا گاومیش و عقاب و باز و طوطی و حشرات و گاهی گیاهها مانند درخت چای و بندرت از اشیائی مانند باران و دریا و برخی از ستارگان میباشد. مثلاً تمام افراد طایفه کان گورو، تمام مظاهر نوع کان گورو را مقدس میشمارند. بعلاوه توتم نام اعضای طایفه است و آنرا متحد میسازد. در بیشتر اجتماعات کودک نام توتم را از مادرش بارث میبرد. همچنین توتم شعاری است که از علائم نسب یک دسته بشمار میرود. گاهی اتفاق میافتد که این شعار را روی زمین یاسپر ویا چادر ویا منزل رسم میکنند، غالباً علامت توتم روی جسم انسان خال کوبی میشود. روی شخص زنده قبل از الحاق بطایفه و روی مرده قبل از تدفین جنازه نقاشی و رسم میگردد. اعضای طایفه کوشش میکنند حالت و صورت خارجی توتم خودشان را بخود بگیرند. مثلاً در

(۱) R. Smith : Religion of Semites. Londres 1889 .

(۲) Frazer : Totemism and Exogamy, 4. V.

: The Golden Bough (le Rameau d'or) 18. vols. tr. fr 1910 .

(۳) Durkeim : Les formes élémentaires de la vie religieuses, paris 1912.

طایفه‌ایکه توتم آنها گاو میش است موهای سر را بصورت شاخ آرایش میدهند. در طایفه‌ای که توتم آنها لاک پشت است سر تراشیده و شش حلقه که پنجه‌ها و دم حیوان میباشد سر را محدود میسازد. در صورتیکه توتم یک پرنده باشد پره‌های آن پرنده را همراه دارند.

دورکیم معتقد است که توتم قبل از هرچیز یک نام و یک شعار است، توتم درحالیکه یک آئین اجتماعی است دارای خصلت دینی نیز هست، توسط آن تمام اشیاء به مقدس و ناپاک طبقه‌بندی میشود. تصاویر توتمی بیش از توتم مقدس است، خصلت تقدس توتم و تصویرش بشخص انسان منتقل میشود. دلیل این تقدس شخصی اینست که انسان بدوی معتقد است همان لحظه که بمعنی معمولی کلمه انسان است حیوان ویا گاهی ازجنس توتم نیز بشمار میرود ودر نتیجه نام آنرا بخود میگیرد. بنابراین همانندی نام موجب همسانی طبیعت میگردد، یک عضو طایفه کان گورو خود را کان گورو مینامد، پس بمعنی واقعی حیوانی از آن نوع است. بعضی از قسمتهای بدن انسان مانند خون وگیسوان مقدس است. رتبه و مقام دین متساوی تقسیم نمیگردد. مردان از زنان وپیران از جوانان برترند.

توتم غالباً عنوان پدر و نیاکان افراد کلان است. در قبیله بی که منقسم به کلانهای توتمی است تمام اشیاء و موجودات نسبت برابطه‌ای که با توتم دارند طبقه‌بندی میگردد. تمام حیوانات و گیاهها و باران، و رعد و ستارگان و فصول، بین توتم های گوناگون تقسیم میشود. در یک قبیله استرالیائی خورشید با نوعی از طوطی سفید خویشی دارد آنرا طوطی سفید مینامند. ماه با طوطی سیاه خویشی دارد در اینصورت طوطی سیاه نامیده میشود.

۳- مانا

وجه دیگر از توتم عقیده به مانا است. این کلمه یک لغت ملانزی است. مانا عبارت از یک نیروی مستقل مادی و روحانی است که در همه جا پراکنده است،

در تمام شعارها و موجودات و اشیاء مقدس مشترک است. کشیش انگلیسی کو درینگتون Codrington^۱ که برای اولین بار این عقیده را در ملانزی مطالعه کرده است اصطلاح مانا را چنین تعریف میکند: «نیرو و نفوذی است غیر مادی و در یک معنی مافوق طبیعت که بوسیله قدرت مادی یا هر نوع قدرت و برتری که انسان دارا است ظاهر میشود.» مانا در روی شخص معین مشخص نیست و میتواند همراه هر نوع اشیائی باشد. هردین داری در ملانزی خود را در پناه مانا قرار میدهد خواه برای اینکه خودش از آن استفاده کند و یا برای اینکه ب دیگران استفاده برساند.

همین طرز تفکر در بومیان آمریکای شمالی نیز یافت میشود با این تفاوت که در آنجا سیوها Sioux لفظ واکان Wakan و ایروکوها Iroquois، عبارت اورندا Orenda و آلگون کین ها، اصطلاح مانیتو Manitou بجای آن بکار میبرند.

دورکیم مینویسد: آئین توتم در استرالیا عقیده بیک اصل مشترک و شعار دارد که مخصوص افراد مقدس اعضای طایفه است. اصطلاح شورینگا Churinga برای تعیین چنین اصلی بکار میرود و در حقیقت مراسم باین اصل مشترک مربوط است. بعبارت دیگر کشیش توتم را میتوان دین نام نهاد ولی نه حیوانات و یا انسانها و یا نقوش را، بلکه میتوان گفت: که یک نیروی بی نام و بدون شخصیت است که در هر یک از این موجودات یافت میشود بدون اینکه با هیچیک از آنها مخلوط شود، هیچکس کاملاً آنرا دارا نیست و در آن شرکت ندارد. باین طریق مستقل از اشیاء و اشخاص مخصوص است که در آنها حلول میکند. این نیرو برای اشیاء مقدم است، زیرا پس از نابودی آنها باز میماند. افراد میمیرند، نسلها تغییر مییابند، ولی این نیرو همیشه در وضع فعلی باقی میماند در حالیکه زنده و شبیه خودش است نسلهای امروز را مانند نسلهای گذشته جان میدهد. همانطور که نسلهای آینده را جان خواهد داد. بطریق بهتر میتوان گفت: مانا خدائی است که مردمان بدوی پرستش میکنند. خدائی است

(۱) Codrington: The Melanesians. Oxford, 1891.

بی شخصیت و بی نام و بدون تاریخ و پابرجا در جهان که در جمعیتی بیشمار از اشیاء پراکنده است. توتم چیزی جز یک شکل مادی نیست که بوسیله آن تصورات این جوهر غیر مادی نمایان میشود. این نیرو در اطراف تمام اشیاء مختلف الجنس پراکنده است و تنها هدف حقیقی آئین است^۱.

۴- تابو

در کیش توتم عبارت تابو موجود است که نهی معنی میدهد. کلمه تابو یک لغت پلینزی است. این کلمه سازمانی را تعیین میکند که بر طبق آن بعضی اشیاء و کارها حرام محسوب میگردند، همچنین بمعنی صفت برای اشیاء و امور بکار برده میشود. بطور کلی مقصود از تابو جدائی میان مقدس و پلید است.

کشتن و خوردن حیوان^۲ و چیدن و خوردن سبزیجات که در آنها نیروی توتم وجود دارد جز در بعضی از تشریفات رسمی دینی ممنوع است. برخی اوقات دست زدن و نگاه کردن باشیاء مقدس و سخن گفتن هنگام تشریفات دینی و گاهی کار کردن و خوردن در روزهای معین جشنهای دینی ناروا میباشد.

کار نمونه مهمی از اثر پلید است زیرا نتیجه آن فقط برای زندگی دنیوی است. کار انسان را با اشیاء عادی مربوط میسازد در صورتیکه در روزهای عید زندگانی مذهبی بدرجه استثنائی غیر عادی میرسد. باین طریق اختلاف میان این دونوع زندگی نمودار میگردد. بنابراین دو قسم زندگانی نمیتواند بایکدیگر شباهت داشته باشد. پس تعطیل مذهبی^۳ یک مورد بخصوصی از تناقض عمومی است که مقدس را از پلید جدا میکند. باین ترتیب نتیجه نهی یا تابو بدست میآید.

محرمات اصلی مذهبی بزندگان اخلاقی و اجتماعی مربوط میشود. کشتن

(۱) رجوع شود به کتاب دورکیم - صفحه ۲۶۹-۲۷۰

(۲) نظیر حرمت گوشت خوک در اسلام.

(۳) نظیر روز شنبه یهود و یکشنبه مسیحیان و جمعه مسلمان که کار باید تعطیل گردد.

افراد طایفه و ازدواج با زنان طایفه ممنوع است. بایستی با زنان خارج از طایفه ازدواج کرد. این ممنوعیتها موجب پرهیزکاری و محرومیت ورنج و ریاضت میگردد.

۵- ممنوعات یا محرمات

محرمات دینی را میتوان مراسم منفی نام نهاد. برای تمرکز اینگونه امور بعضی تشریفات وجود دارد. نمونه ای از آنها میتوان در استرالیا مشاهده کرد. تازه وارد^۱ در دین بایستی از جامعه کناره گیری کند. بزنان و کسانی که محرم اسرار نیستند نگاه نکند. تحت نظر چند نفر قدیمی که در حکم پدر تعمیدی وی هستند در خاک و خاشاک یا در جنگل زندگانی کند. از خوردن بیشتر غذاها اجتناب ورزد، بان غذائی هم که ممنوع نیست نبایستی دست بزند.

باندازه ای که برای حفظ حیات وی لازم است پدر تعمیدی غذا در دهانش میگذارد. گاهی باید روزه تحمل ناپذیری بدارد. از سخن گفتن و سرگرم ساختن خویش و شستشو و حرکت کردن خودداری کند. نتیجه این آزمایش یک تغییر حالت و تولد ثانوی است. بدین طریق او جزو محارم است و داخل در جامعه مردان میگردد و خصالت مقدس بدست میآورد و سهمی در آئین برای خود تهیه میکند.

نظر بعلمتی که مقدس را از پلید جدا میسازد انسان نمیتواند با اشیاء مقدس رابطه داشته باشد مگر اینکه آنچه را که پلید است از خود دور سازد^۲. برای اینکه بتواند در جامعه مذهبی زندگانی نماید بایستی کم و بیش بزندگان دنیوی پشت پا زند. پس در این معنی آئین منفی اعمالی است که بوسیله آن شرایط وصول بآئین مثبت فراهم میگردد.

(۱) در غالب ادیان برای دخول در دین مراسمی برقرار است. در دین مسیح غسل تعمید است. در دین یهود مانند اسلام ختم کردن شرط است. در اسلام گفتن: لا اله الا الله محمداً رسول الله و شخص باید اعتراف به یکتائی خدا و نبوت پیغمبر اسلام نماید.
(از: منوچهر خدایار محبی)

(۲) رجوع شود به کتاب دورکیم صفحه ۴۸۰-۴۸۱

۶- مراسم مثبت یا واجبات

مراسم مثبت شامل تمام اعمال مذهبی است. برای نمونه میتوان مراسم عید بزرگ اینتیشی یوما *Intichiuma* که در فصل زیبای باران انجام میگردد شرح داد، افراد طایفه لخت و برهنه جمع میشوند. لباسهای خود را در محلی که سنگها و صخرهها که یادگار اجداد افسانه‌یی آنان و دارای نیروی توتم است قرار میدهند. باروشهای مختلف خاک پاشی میکنند و تصور مینمایند باینوسیله محصول مربوط به توتم را فراوان میسازند. بعد از اینکه دقیقاً امور ممنوعه را پاک ساختند برای استفاده از حیوان مقدس جمع میشوند و باروش مخصوصی خود را بشکل آن حیوان درمیآورند.

در این مراسم شکل ابتدائی تمام اصول تأسیسات بزرگ مذهبی دیده میشود که اساس مراسم مثبت ادیان بعدی بشمار میرود، مراسم قربانی نیز از اینگونه امور است. **روبرت سون اسمیت** این مسئله را تحقیق کرده و مینویسد: «مقصود از ضیافت قربانی این است که در آن مؤمن و خدایش بایکدیگر مخلوط شود و بین آنها روابط برقرار گردد» بنابراین مراسم و خوردن قربانی از ادیان بسیار بدوی سرچشمه میگردد.

مراسم مثبت شامل مراسم^۱ تقلیدی نیز هست چون معتقدند: محصول دو همسان با یکدیگر مشابه است، ژستها و حرکات آن حیوانی را که میل دارند برای آنان فراوانی ایجاد کند تقلید میکنند، مانند حیوانات حمله میکنند، رئیس طایفه تمام شب فریاد میکند تا اینکه خسته شود. آنگاه فرزند خود را بجای خود میگذارد و پس از کمی استراحت دوباره شروع میکند.

همچنین مراسم^۲ یاد بود نیز وجود دارد. بدویان طایفه را زائیده اجداد افسانه‌ای خویش میدانند که خالق گیاهها و کوهها و نهرها و زندگانی هستند، اینگونه روایات افسانه‌یی را میخوانند، گاهی بوسیله جادو آنها را احضار میکنند.

(۱) Rites mimétiques

(۲) Rites représentatifs ou Commémoratifs

در تشریفات مذهبی فقط محارم شرکت دارند. در تفریحات اجتماعی زنان و حیوانات نیز میتوانند شرکت کنند. «**les rites Piaculaires** مراسم کفار» و تعطیلات مخصوص، جالب توجه است، مقصود از آن روبرو شدن و شرکت در مصیبت عمومی است که ذکر مصائب کنند و اظهار تأسف نمایند. مرده موجودی مقدس



توتم در جزیره وان کوور Vancouver؛ کلمبیا (اوقیانوس کبیر)

است، در مقابل او کار پلیدی انجام نمیدهند، بلکه گریه میکنند، نوحه سرائی

مینمایند. در اوقات معین یکدیگر را در آغوش میگیرند، نسبت بر روابط خانوادگی مراسم نیز تغییر میکند، زنان بایستی موهای خود را بکنند، بدن خویش را خاک-آلود نمایند، در تمام مدت مصیبت کاملاً سکوت نمایند. این مراسم ممکن است تا دو سال بطول انجامد، بعضی از آنان تا پایان غم و اندوه با علامت و اشاره مقاصد خود را بیان میکنند.

مقدس یا خارق العاده بردو قسم است. مقدس مطلق و غیر مطلق. پس در قلمرو مقدس مبارک و شوم قرارداد. یعنی پاك و ناپاك از یکدیگر جدا نیست. بلکه دو شکل مختلف از یک نوع است که در تمام اشیاء مقدس وجود دارد. از پاك ناپاك شناخته میشود و از ناپاك پاك بوجود میآید.

۷- ریاضت

در این کیش تمرینات ریاضتی **Pratiques ascétiques** وجود دارد. بدوی در خدایان خود، بیگانگی و دشمنی و موجودات باطنی و لزوم بدی مشاهده نمیکند تا مجبور شود بهرقیمتی بسود آنان سازش نماید و صلح کند، بلکه این خدایان برای وی دوستان و خویشان و حامیان طبیعی هستند و همین نامها است که بموجودات نیروی توتّم میبخشد، و انجام مراسم نیز برای خاطر آنان است. بدوی خود را در مقابل قدرتی که تمام مراسم مربوط به اوست شاکی نمیداند و عظمت او را از میان نمیرد زیرا این نیرو بسیار باو نزدیک است و قدرت و سود میبخشد که خودش طبیعتاً واجد آن نیست، در هیچ عصری خدا تا این درجه بانسان نزدیک نمیشد، زیرا این نیرو میان تمام اشیاء بدون واسطه جادارد و بدوی در حال ریاضت و رنج احساس شادی و اعتماد میکند.

۸- شعار دین

دورکیم مینویسد: کار دین تشخیص مقدس از پلید است. این علامت

مشخص افکار دینی است». از طرفی دین امری اجتماعی است. مؤمنین همیشه در مجموعه‌ای از اعمال و مراسم مشترک و بیکدیگر وابسته‌اند. پس میتوان دین را چنین تعریف کرد: «دین اصولی است از عقاید و اعمال مربوط بهم برای اشیاء مقدسی که از ممنوعات جدا است، مانند عقاید و اعمالی که در یک جامعه اخلاقی موسوم به کلیسا مردم را در آنچه پذیرفته‌اند متحد می‌سازد. جامعه افراد را تربیت میکند و احساس مقدس ایجاد مینماید. جامعه برای افراد مانند خدا برای بندگان است» در جامعه‌های استرالیائی یک فرد بدوی خود را تحت مراقبت و حمایت و حکومت طایفه احساس میکند. مراسم مقدس (که مانند امور پلید و غیرمذهبی پراکنده نیست) افراد جامعه را در یک جامه‌ترکز میکند و موجب پیدایش تحولات و هیجانات روحی میگردد. در چنین شرایطی بدوی احساس ارتباط بانیروی زندگی میکند، از طایفه به شعار طایفه و توتم توجه میکند و موجب پیدایش تصاویری در اندیشه‌اش میگردد. طایفه شعاری احتیاج دارد که او را از سایر طوایف مشخص سازد و وحدت جامعه را برقرار نماید. شعار بایستی از میان اشیاء و مخصوصاً موجوداتی انتخاب شود که بدوی بیشتر با آنها ارتباط دارد.

یکی از محققین بنام **ستره‌لو Strehlow** می‌نویسد: شعار بایستی حیوان یا گیاه باشد که در اطراف و جوانب وجود دارد و بدوی عادت دارد خود را با آن موافق و ملحق سازد.

۹- اهمیت و ارزش دین توتم

دورکیم معتقد است: دین بدوی نفوذ و تأثیر بسیاری در زندگی روحانی و اخلاقی و اجتماعی و دینی انسان دارد. آنچه در افکار ما می‌گذرد مانند: زمان و مکان و افکار عمومی و ادراکات و قوانین اساسی، همه را مدیون دین توتم هستیم. توجه بشر به مکان و زمان ریشه اجتماعی دارد که زائیده دین است. در بعضی از جامعه‌های

استرالیائی سطح یک حلقه ادراک میشود. زیرا چادر قبیله مانند دایره است و تعداد بخشهایی است که جامعه داراست.

تشخیص راست و چپ زائیده اجتماع است، زیرا دست راست با مقدس و دست چپ با پلید بستگی دارد، در انسان حالات روحی گوناگون مانند ادراکات و خاطرات ولذت و رنج و امیال و غیره وجود دارد. فرد در مدتی که این حالات را در ذهن میپرواند و وجود هر یک را در نظر میگیرد، مدتی را که بهم مربوط است و در تمام اشیاء مشترک است تشخیص میدهد. بنابراین تقسیم زمان مربوط به عصر مراسم و اعیاد و تشریفات مذهبی است. علم انتظام عالم نیز در دین توتم موجود است و تقسیم اشیاء را ایجاب میکند. گروه‌های مختلف را بهم مربوط میسازد، و از این راه افکار عمومی و مفهومات که در طبقه بندی مفاهیم انسانی حکومت میکند ایجاد میگردد. در فکر فرد قوه تمیز وجود دارد که دارای شخصیت خارجی نیست ولی اجتماعی است. بدون چنین اصلی انجام امور انسانی غیر ممکن است.

«مراسم تقلیدی *rites mimétiques*» قاعده «هرجنسی از هم جنس خود بوجود آمده است» اولین فرضیه از اصل علیت را نمودار میسازد، همان علل موجب همان نتایج میگردد، یعنی: قوانین اساسی عقل و فکرما آشکار میگردد. دین توتم اساس علم جمال شناسی است، مراسم مختلفه مشخص عمده ایجاد میکند و منبع خوشحالی‌ها و بعضی از اشکال هنر میگردد، ریشه زندگانی اخلاقی و اجتماعی و قضائی انسان در آئین بدوی است، امور ممنوعه نماینده اشکال اولیه قوانین اجتماعی است که برای افراد وضع شده است.

۱۰. خدا - روح - تناسخ

دور کیم در دین بدوی اساسی مشاهده میکند که بمرور زمان توسعه روز افزونی مییابد و بشکل عقیده به نفس و روح و خدا نمایان میگردد.

از نظر مردم استرالیا جسم انسان دارای یک موجود درونی است که همان اصل زندگی و روح است فقط بعضی از قبایل معتقدند زن دارای روح نیست.

هر دفعه روح یکی از اجداد درجسم شخص دیگری نمودار میگردد و هنگام مرگ بجهان ارواح مراجعت مینماید و خود را برای حلول در بدن دیگری آماده میسازد. اجداد دارای خاصیت توتم حیوانات و گیاه هستند. بنا بر این نیاکان هر یک قطعه‌ای از توتم را تشکیل میدهند. نتیجه حلول یکی از اجداد، روح فرد را تشکیل میدهد، روح در معنی عمومی چیزی جز اصل توتم نیست که در هر فردی حلول میکند. میتوان گفت نوعی مانا است که بان شخصیت داده میشود. روح امری مقدس است که در مقابل آن جسم پلید قرار میگیرد. در اجتماعاتی که دین توتم ضعیف شده روح حیوان تصور میشود. بعقیده سرخ پوستان آمریکای شمالی و بوروروهای **Bororos** برزیل روح حیواناتی چون خرس و گوزن و پرنده و مار و سوسمار و زنبور عسل است. در مرگ انسان روح شکل اصلی خود را مییابد و بجسم حیوان حلول میکند. بهمین علت بعقیده دور کیم ریشه عقیده تناسخ را بایستی در این اقوام جستجو کرد. زندگانی پس از مرگ برای ارواح جهت ادامه زندگانی اجتماعی لازم است. عده‌ای از ارواح اجداد در جسم زنان وارد میگردد. برخی دیگر مردان را حمایت میکند. بعضی از ارواح مردگان در جنگل و غار زیست نموده و ارواح طبیعی نام دارد. مراسم مشترك طایفه توسط این ارواح برقرار میگردد. در حقیقت این ارواح سازمان الهیات قبیله را تشکیل میدهد. گاهی اوقات اینگونه عقاید را قبایل دیگر پذیرفته و نمایندگان قبایل برای انجام مراسم دینی دعوت میشوند. این سازمان بین المللی در حقیقت هم روحانی و هم غیردینی است، از این رو خدایان را قبایل دیگر پذیرفته و تبادل افکار و داستان قهرمانان بین المللی و افسانه‌ی بی بوجود میآید. پس معلوم میشود اصل بین المللی بودن ادیان منحصر بادیان مشهور و مترقی جهان نیست.

یکی از خدایان بون ژیل **Bunjl** نام دارد و در چند قبیله ستایش میگردد

و بخدایان سایر قبایل شباهت دارد ، بون ژیل خدایی است زنده و جاویدان که زائیده دیگری نیست ، پس از مدتی سکونت در زمین با آسمان صعود کرده و در آنجا با خانواده خود بزندگانی ادامه میدهد . خورشید و ماه و ستارگان و روشنائی و صاعقه و باران را تحت اطاعت و فرمان دارد . بون ژیل پدر و خالق انسان و خدای کیش توتم و پایه گذار خداپرستی در جهان است .



فصل دوم = فتیش پرستی یا آئین جان

۱- مقدمه

جان پرستی^۱ در موجودات نیروئی کم و بیش شبیه روح انسان جای میدهد. دین جان را سابقاً فتیش پرستی^۲ مینامیدند. این کلمه در قرن هجدهم در تاریخ ادیان وارد شد و شارل دو بروس آنرا در کتاب خود موسوم به: «مراسم خدایان فتیش» بکاربرد^۳. کلمه فتیش *Fétiche* شیی مفتون و مسحور معنی میدهد و دارای قدرت جادو است. این کلمه را در بیانوردان پرتغالی برای اشیاء و آلات ساحرانه سیاهان بکاربردند. شارل دو بروس معتقد است که مراسم فتیش پایه و اساس تمام ادیان است، این اصل را فیلسوف بزرگ قرن نوزدهم فرانسه اوگوست کنت پذیرفته و مینویسد^۴: شعور انسان سه حالت را متناوباً یکی پس از دیگری طی میکند. اول در حالت^۵ ربانی که پدیده‌ها را با خود قیاس می‌کند و از خویشتن قویتر می‌شمارد. دوم حالت^۶ متافیزیک که انسان برای بیان پدیده‌ها از قوای طبیعت صرف نظر میکند و بعالم مجردات راه مییابد.

(۱) Animisme

(۲) Fétichisme

(۳) Charle de Brosses (۱۷۰۹ - ۱۷۷۷) : Le Culte des dieux fétiches , ۱۷۶۰ .

(۴) Auguste Comte (۱۷۹۸ - ۱۸۵۷) : Cours de la Philosophie Positive Paris ۱۸۶۴. Les lois des trois états

(۵) l'état théologique

(۶) l'état métaphisique .

سوم حالت تحقیقی^۱ که آدمی پدیده ها را با پدیده های دیگر می سنجد . در حالت ربانی تحولات فکری از کیش فیتش شروع میشود که انسان ارواح نیک و بد را در سرنوشت خویش دخالت میدهد . سپس خدایان متعدد را پرستش میکند . یعنی ارواحی که شماره آنها کمتر و دارای قدرت بیشتری میباشند مورد توجه و ستایش قرار میگیرند . پس از مدتی این خدایان را متراکم میکند و در یک خدا جای میدهد و واحد پرستی بوجود میآورد . واحد پرستی تصویری است که شعور انسان را ابتدا بماوراء طبیعت و سپس به طبیعت مشغول میسازد . سیاهان بدوی یک قسم نیروهائی را که در ماوراء اشیاء مادی قرار دارد پرستش میکنند که میتوان آنها را با ارواح مقایسه کرد .

تیلار^۲ Tylor نژادشناس بزرگ انگلیسی در نیمه دوم قرن نوزدهم نظریه جان پرستی را برقرار کرد و از این تاریخ اصطلاح جان پرستی را درست تر از فیتش-پرستی دانستند . هربرت اسپنسر (۱۹۰۳ - ۱۸۲۰) فیلسوف اواخر قرن نوزدهم انگلیس و فرازر دانشمند بزرگ بریتانیا در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم درباره جان پرستی مانند توتنم پرستی تحقیقات فراوان کردند .

درفرانسه در پایان قرن نوزدهم و ابتدای قرن بیستم لوی پرول تحقیقات دامنه-داری^۳ در باره حالات روحی اقوام بدوی انجام داد و افکار بدویان را با عقاید ما

(۱) P'état positif .

(۲) Tylor : Primitive Culture (tr. fr. 1870) رجوع شود به :

جلد ۲ - نیویورک ۱۸۸۹

(۳) Lévy-Bruhl (۱۸۵۷-۱۹۳۹) : Les fonctions mentales dans les sociétés : inférieures, Paris, 1910 .

« : La mentalité primitive, Paris, 1922.

درباره روح سنجید و تشبیه کرد و معتقد شد که بین این دو رابطه زیادی برقرار نیست.

۲- بدن و روح انسان

جان پرستی را از ادراکات مذهبی مجاور آن نمیتوان جدا کرد. در این دین افکار مانا و تابو و عقیده به نیاکان افسانه‌ای و زندگانی پس از مرگ یافت میشود. جان پرستی دین جامعه‌های متعددی است که از قبایل استرالیائی متمدن‌تر است و میتوان آنرا با جامعه‌هایی که بین عهد بدوی و تمدن قدیم وجود دارد تطبیق کرد، مانند: جامعه‌های سیاهان افریقائی غیر مسلمان و پلینزی و بومیان فعلی آمریکا و جمعیت اسکیموها.

بدویان معتقدند روح در بعضی از قسمتهای جسم قرار دارد. مردم استرالیا آنرا در چربی و کلیه‌ها ساکن میدانند. بعقیده آنان بدون اینکه انسان بمیرد روح میتواند موقتاً بدن را ترک نماید و از فاصله دور بر آن نظارت داشته باشد. فرازر مینویسد: روح ممکن است دزدیده شود یا از میان برود و یا مراجعت نماید و در بعضی موارد تعویض گردد. در نزد بومیان سرخ پوست شروکیس **Cherokees** در ممالک متحده آمریکا رایج است که در نبرد رئیس روح خود را در بالای شاخه درختی جای داد. دشمن بطرف وی تیراندازی کرد ولی نتوانست او را بکشد و یا زخمی سازد، حریف بحیله جنگی او پی برد و وسط شاخه‌ها را هدف قرارداد، آنگاه آن شخص افتاد و کشته شد.

بقیه پاورقی از صفحه قبل

Lévy - Bruhl (Lucien): *L'Ame primitive*, paris 1927

« « : *Le Surnaturel et la Nature dans la mentalité primitive* paris 1931.

« « : *La Mythologie primitive*, paris 1935

« « : *L'Expérience mystique et les symboles chez les primitifs* paris 1938

« « : *Morceaux choisis*, paris 1936

در نظر بدوی فردیت در سطح خارجی انسان متوقف نمیگردد. روحیه بدوی آنچه را که مانند مو و پشم و ناخن در او رشد میکند و یا چون ترشح، مدفوع و اشک و بول و نطفه و عرق از وی خارج میگردد از خود میداند. اگر جادو بر روی اینها انجام گردد در روی بدن اثر میکند. زیرا اینها اعضای مکمل بدن است. از این نظر مراقبت میکنند که موی بدن یا ترشح و مدفوع بدست شخص ثالثی نیفتد و سوء قصدی بکار نرود، در هر حال رعایت اینگونه امور برای حفظ زندگانی لازم است. همان طور که قلب و سرفردی ممکن است مورد تجاوز قرار گیرد پشم و مو و ترشحات بدن نیز ممکن است مورد سوء استفاده جادوگران واقع گردد^۱.

جسم در روی زمین و یا مکانی اثرات مخصوص دارد. کودک را روی جای پائی که جادو شده میگذارند و معتقدند دارای قدرت و استقامت میگردد. سایه و انعکاس فرد در آب و تصویر نیز به بدوی تعلق دارد و برای آن آثاری قائل است.

راس موسن Rasmussen مینویسد: در نظر اسکیموها انسان از سه قسمت جسم و روح و نام ترکیب شده است.

مسافری یکی را در حال مرگ دیده بود که برای حفظ زندگانی خود فریاد میکرد و از ناهمائی کمک میطلبید^۲، بنظر بدوی اگر لباس مرد را در شرایط مخصوصی روی زنی بگذارند حامله میگردد.

در بعضی از جامعه ها در هنگام مرگ اسباب خانه و اشیائی که متعلق بفرد است میسوزانند. مرگ یعنی، اصل زندگی، که روح نام دارد برای همیشه بدن را

اضافات: (۱) در ایران بقایای جان پرستی بسیار است: هنوز در غالب نقاط ایران سوز و ناخن را در گوشه ای پنهان نموده و دفن میکنند. ناخن را در پاشنه در قرار میدهند که ساییده شده و نابود گردد و شاید بدست دشمن نیفتد. زیرا اگر مر راه ریخته شود جادو میشود و فساد تولید میکند.

(۲) مانند کسانی که در ایران هنگام بیماری و غیره از نام ائمه و اولیاء دین طلب کمک و یاری مینمایند. (توضیح مترجم)

ترك ميکند ولی در کنار جسد باقی میماند و برای اینکه کسی مزاحم نشود از مرده مراقبت میکند، مرده نیز احتیاج بخوردن و آشامیدن و افتخارات دارد، هم حاضر است و هم غائب، در یک زمان میتواند در چند مکان باشد. در بعضی موارد با وجود اینکه در جهان دیگر ساکن است میتواند در نظر زندهگان ظاهر شود. مردگان مانند زندهگان زندگی میکنند، جهان اموات نقطه مقابل عالم زندگی است. شب مردگان روز زندهگان است. شبها بزمین میآیند و ملاقات با آنها خطرناکست^۱. جامعه مردگان مانند زندهگان به طایفه و قبیله تقسیم میشود. ممکن است مردگان دوباره بشکل انسان درآیند و یا بکلی ناپدید گردند. عقیده بزندگی پس از مرگ وجود دارد ولی در هیچ جا آنرا لایتنهای نمیدانند و معتقدند که اموات نیز در جهان دیگر میمیرند.

۳- تصورات جان پرستان

در جهانشناسی بدوی تصور و خیال نقش حقیقت را بازی میکند. بین آنچه در خواب و بیداری مشاهده میکنند تفاوت نمی گذارند. غالباً بفال و جادو میپردازند و امور را بسنن قدیم ارتباط میدهند. طبق همان نقشه‌ای که مفهومات جای داده میشود، مفروضات باطل و پیشگوییها و مباحث افسانه‌ای بعنوان تاریخ موجودات فوق طبیعی نمودار میگردد، و امور طبیعی و غیر طبیعی مخلوط میشود.

در آفریقای استوایی اگر در خواب ببینند که مسافرت کرده‌اند آنرا حقیقت می‌پندارند. در نزد بومیان کسی که خواب ببیند مار او را گزیده است بایستی خود را مانند یک نفر مار گزیده در بیداری معالجه کند. جهان خارجی از تصوراتی ساخته میشود که نیروی روحانی در آن نفوذ میکنند و اداره میشود^۲ مقصود از روح،

(۱) بقایای آن در ایران مانند خیرات خرما و حلوا و سایر اغذیه برای مردگان است. مخصوصاً شبهای جمعه مردگان آزادند و بزمین می‌آیند و از زندهگان و اولاد خویش انتظاراتی دارند. ترس مردم از مردگان نیز از افکار ابتدائی ایرانیان قدیم سرچشمه میگردد.

نفوذ همین اعمال است که دائماً در اطراف بدوی انجام میشود. در میان این نیروهای روحانی استعداد و تمایلات و مقررات انسان جای میگیرد. این نیروها با قدرت خود حوادث خوب و بد را تجسم میدهد و برای هر یک سهمی معین میکند. در قاهیتی برای آزمایش دوستی اشخاص، زاهد مقدس بیگناهی را از راه لطف در یک پارچه که آلوده و متعلق بشخص جذامی است میخوابانند و معتقداند این بیماری سرایت نمیکند مگر اینکه جذامی با کسی که بپارچه نزدیک میشود دشمنی داشته باشد.

حالات بدوی نه تنها براساسی منطبق نیست بلکه مجهول و اسرارآمیز است. روحیات بدوی تحت تأثیر قانونی قرار دارد که **لوی برون** آنرا «**قانون مشارکت la loi de participation**» مینامد. زندگانی گاهی بقدری اسرارآمیز جلوه گرمیشود که نه تنها دیگران بلکه خودشان هم حقیقت آنرا درک نمیکنند^۱. بعضی از بومیان شمال برزیل یعنی بوروروها با وجود اینکه میدانند انسان هستند خود را طوطی قرمز مینامند. در تکمیل بعضی از تشریفات در حضور شخص ثالث اعمالی انجام میدهند و معتقدند قدرت اسرارآمیزی بدست میآورند.

در جان پرستی مانند کیش توتم به نیروئی معتقدند که دارای شخصیت نیست و در عین حال مادی و روحانی است که در همه جا منتشر است و در ملانزی آنرا **مانا** مینامند.

در نظر «**کرگ لینگر** ^۲ **Kreglinger**» زندگانی بدوی بوسیله **مانا** تعریف میشود. پیشوا و متصدی امور مذهبی مردی است که دارای مانا است. هر طور میل دارد میتواند از آن استفاده کند. محراب وی محل تمرکز مقدار بسیاری مانا است. میتوان این نیروهای عرفانی را که بطبیعت جان میدهد با ارواح مقایسه کرد.

(۱) Lévy Bruhl : Les fonctions mentales dans les sociétés inférieures

صفحه ۷۶-۸۰.

(۲) Kreglinger : Etudes sur l'origine et le développement de la vie religieuse صفحه ۱۱۴-۱۱۵

۴- جادو

انسان میتواند همانطور که روی موجودات روحانی عمل میکند بوسیله اقوال و حرکات مخصوص در طبیعت نیز تأثیر نماید. این نفوذ اساسی را برقرار میسازد که آنرا **جادو** مینامند. **سالومون رایناخ**^۱ مینویسد: «جادو فن و هنر و لشکر کشی جان پرستی است». این نیرو عبارت است از نفوذ کلماتی که با صدای بلند قرائت و یا بصورت آواز خوانده میشود. مثلاً میتوان بیماری را با فرمول زیر معالجه کرد و درمان بخشید.

طوطی پرواز کرده است

فاخته پرواز کرده است

بلدرچین پرواز کرده است

بیماری پرواز کرده است^۲

بدویان حوادث را تقلید میکنند و نمایش میدهند. قبل از اقدام بتاخت و تاز آنرا جزء بجزء بازی میکنند یا رقصهای جنگی میکنند و معتقدند در اثر این تقلیدها پیروزی بدست میآورند. اگر خشکسالی ایجاد گردد و باران نبارد طی مراسم مخصوص آب میپاشند و طبیعت را متوجه میکنند که بباران احتیاج دارند و عقیده دارند با این عمل باران میبارد. این اعمال را **جادوی تقلیدی**^۳ مینامند.

تصویر دشمن را زخمی یا پاره میکنند و تصور مینمایند صاحب عکس را زخمی کرده و از میان برده اند، این کار را **جادوی عاطفی**^۴ مینامند. بعضی اشیاء مانند دعا، طلسم و درخت کولکن دارای نیروی جادو است. بدبختی را دور میسازد و یا خوشبختی بوجود میآورد.

صفحه ۳۲-۶۴ : Orpheus, paris 1933 (۱۸۵۸-۱۹۳۲) Salomon Reinach (۱)

صفحه ۹۷ : La Mythologie Primitive. Lévy - Bruhl (۲)

la magie imitative (۳)

la magie sympathique (۴)

تقریباً تمام زینتها و زیورها که مردان و زنان برای آرایش و دلبری بکار میبردند ابتدا بعنوان طلسم بوده است. جادو دو قسم است: یک نوع آنست که رؤساء و روحانیون عمل میکنند، آنرا **جادوی نیکو**^۱ مینامند. نوع دیگر **جادوی شر**^۲ است که جادوگران بی رحم عمل میکنند^۳.

جادوگران موجب بیماری و مرگ میگردند و بدون اینکه متوجه باشند مرتکب جنایت مهمی میگردند. جادوگر دشمن خطرناک جامعه است، بایستی همیشه ضد او رفتار کرد. اسرار زندگی را از او مکتوم داشت، پشم و مو و مدفوع و آنچه را که مربوط به بدن انسان است پنهان کرد. برای باطل ساختن عمل جادو نماینده مذهبی ضد جادو بکار میبرد.

بوسیله آزمایشی که آنرا **اوردالی** **Ordalie** مینامند خوب از بد تشخیص داده میشود. در آفریقای استوایی به متهم سم خورانده میشود و در صورتیکه مقصر نباشد سم وی را نمیکشد^۴.

(۱) La bonne magie

(۲) La mauvaise magie

(۳) Lévy - Bruhl : Le Surnaturel et la Nature dans les sociétés primitives

صفحه ۵-۴

(۴) **اوردالی** را در زبان اوستائی «**وره** Varah» مینامند و در زبان پهلوی «**ور** Var» که از مصدر «**ور** Var» مشتق است. در اوستا و پارسی باستان بمعنی «**بازشناختن**» و «**اعتقاد داشتن**» و «**باور کردن**» است. کلمه «**واور**» پهلوی و «**باور**» پارسی از همین ریشه اشتقاق یافته است. اصطلاحاً در ایران باستان «**وَرَه**» عبارت بوده از آزمایشهای گوناگونی که مدعی و مدعی علیه بدان وسائل میبایستی حقایق خود را بااثبات رسانند و هر کس در آزمایش رستگار شد او را محق بدانند. این عمل را در زبانهای اروپائی «**اوردالی** Ordalie» مینامند. و دو قسم است: و رگرم مانند در آتش انداختن سیاهوش و نجات او در دستانهای ایران باستان. و سرد در آب انداختن متهم است. رجوع شود به «مزدیسنا و تأثیر آن در ادب پارسی» تألیف: دکتر محمد معین، انتشارات دانشگاه تهران ۱۳۲۶ ص ۴۴۲

(پاورقی از مترجم: دکتر منوچهر خدایار محبی)

۵- افسانه شناسی

در جامعه جان پرستی مانند جامعه توتمی علم افسانه موجود است. این افسانه‌ها شرح تاریخ فوق طبیعی است که در گذشته دوری قرار میگیرد و با گذشته تاریخی ارتباطی نداشته و باعتباری در زمان حال است. وقتی که بدوی میگوید عرفان اساس هر چیز است مقصود آن نیست که تنها قدیم است بلکه همچنین مافوق و ماوراء تاریخ است و آنچه وجود دارد در آن پراکنده است. امور خلقت در افسانه‌ها تحت عنوان حوادث، جدا از زمان حال نیست. در فاصله زمان و مکان یک صحنه اسرارآمیز از اساطیر خلقت جای میگیرد که بازیگران آن زنده و نفوذ آنها حاکم است.

افسانه، ما را در یک جهان متغیر قرار میدهد، در آنجا انسان و حیوان کاملاً نزدیک میشوند. افسانه اجازه میدهد با نیاکان عهد افسانه‌ای رابطه برقرار گردد و نتیجه گرفته شود که کار آنها متناوباً تجدید میشود.

تشریفات مذهبی با رقص و صدای موسیقی بافتخار نیاکان افسانه‌ای برقرار میگردد. بازیگران صحنه‌ها ماسک و لباس مخصوص بکار میبرند و نمونه‌ای از تجلیات بسیار جالب جان پرستی را نمودار میسازند.

۶- آثار و نتایج جان پرستی

رسم و نقاشی و قلم زنی که در غارهای جنوب فرانسه و شمال اسپانیا بدست آمده، ثابت میکند که ساکنین ماقبل تاریخ این نواحی دینی نزدیک به کیش توتم و جان پرستی داشته‌اند و این حفره‌ها معابد و مکانهای مقدس آنان را تشکیل میدهد. آثار مذکور در انتهای غار قرار گرفته و مانند نقاشی مذهبی امروز سیاهان استرالیا در جدار پوشیده از صخره که جایگاه تابو‌ها است رسم شده است و نزدیک شدن بآنها برای زنان و آنانکه محرم اسرار نیستند ممنوع است. این کارهای هنری برای آرایش و زینت نیست بلکه اعمال جادو است.

با رسم و نقاشی و قلم زنی اشکال حیوانات ، مانند فیل سنگی و گوزن و گاو وحشی و اسب ، بدوی تصور میکند عملی بر روی آنها انجام داده است. بدوی حیوانات را زخمی رسم میکند برای اینکه بآسانی بتواند بر آنها دست یابد. البته این عمل مخصوص جنس نر است زیرا جنس ماده نسل و نژاد آینده را تأمین میکند و بایستی محترم بماند. در غارهای **توک دودویر Tuc d'Audoubert** یک جفت گاو وحشی که در روی خاک رس قلم زنی شده است کشف کرده اند که شصت سانتیمتر دازی دارد. در جلو ماده و در عقب نر روی پنجه های عقب نیمه ایستاده است.

پسران کنت **بگوئن Comte Begouen** که کاشفین امور ماقبل تاریخ هستند در این غارها آثاری از رقاصان و رقاصات یافته اند که بیست تا بیست و پنج هزار سال در خاک رس ثابت مانده است. رقصها ، آوازاها ، موسیقی ها اعمال جادو و بعضی از جواهرات بایستی قاعدتاً طلسم باشد. زیور و زینت آلات و شکافها و برشها و قطع اعضاء و خال کوبی از علائم مربوط به توتم است که برای تشخیص طایفه و قبیله بکار میرود. جان پرستی فرضیات اولیه مطالعات جهان شاهی را بانسان عرضه میدارد. بدویان سابق و لاحق را تشویق میکند تا ببررسی طبیعت بپردازند. طبق عقاید خودشان ارواح شبیه به خود را زیاد سازند و روح انسانی را از خوی حیوانی خود خارج نمایند. جادوی **جان پرستی** پایه و اساس رسم و نقاشی و قلم زنی و رقص و موسیقی است که بطور مستقیم یا غیر مستقیم در تمام امور هنری جهان نفوذ میکند. بطوری که هنرهای اولیه از جادو ناشی میگردد و سپس با ادیان تحول میپذیرد. اگر قدری درباره هنر و نقش آن در زندگی بشر فکر کنیم تصدیق خواهیم کرد که جان پرستی ارزش بسیار مهمی در پیشرفت تحولات فکری و هنری بشر دارد.

فصل سوم - دین مصریان قدیم

۱- مقدمه

اوگوست کنت فیلسوف بزرگ قرن نوزدهم فرانسه در بحث قانون مراحل سه گانه مینویسد : شعور انسان سه مرحله را متناوباً یکی پس از دیگری طی میکند. اول در مرحله ربانی که پدیده‌ها را با خود قیاس میکند و از خوشتن قویتر میشمارد.

دوم مرحله متافیزیک که انسان برای بیان پدیده‌ها از قوای طبیعت صرف نظر میکند و بعالم مجردات متوسل میگردد. سوم مرحله تحقیقی که آدمی پدیده‌ها را با پدیده‌های دیگر می‌سنجد. در مرحله ربانی تحولات فکری از دین جان شروع میشود که انسان ارواح نیک و بد را در سرنوشت خویش دخالت میدهد. سپس خدایان متعدد را پرستش می‌کند، یعنی ارواحی که شماره آنها کمتر و دارای قدرت بیشتری میباشند، مورد توجه و ستایش قرار میگیرند. پس از مدتی این خدایان را متراکم میکند و در یک خدا جای میدهد و واحدپرستی بوجود میآورد. واحد پرستی تصویری است که شعور انسان را ابتدا بماوراء طبیعت و سپس بطبیعت متوجه میدارد.

این عقیده و مراحل آنرا میتوان بطور خصوصی در دین مصریان قدیم مطالعه کرد که از آئین و آراء کیش توتم و دین جان شروع میشود و دوران شرك را طی میکند و بواحدپرستی منتهی میگردد. عبارت دیگر دین مصر محصول بیش از چهل قرن تحولات اجتماعی است که در سرزمینی قرار دارد که محل برخورد افریقائیان و سامیان است و نتیجه اختلاط و اجتماع آنان جمعیت مصر را تشکیل میدهد.

۲- منابع تحقیق در دین مصریان قدیم

تاقرن نوزدهم اطلاعات ما از تاریخ مصر منحصر به نویسندگان قدیم یونان و لاتن بود.

هرودوت Hérodote در قرن پنجم قبل از میلاد زندگی میکرد. **دیودور Diodore** تاریخ نویس و اهل سیسیل بود. **استرابون Strabone** جغرافی میدانست و در قرن اول قبل از میلاد میزیست و مانند هرودوت بمصر مسافرت کرد و با دیدار آن دیار اطلاعاتی از خود پیادگار گذارد.

هرودوت مینویسد: «مصریان مذهبی ترین مردم جهان میباشند». در قرن نوزدهم علم مصرشناسی بسط قریبی یافت، و مصرشناسان گنجینه های گرانبھائی از شکم خاک بیرون آوردند. دانشمندانی مانند **کارتو Carter** و **برستد Breasted** و **ماسپرو Maspero** و **پتری Petrie** و **کاپارت Capart** و **ویگال Weigall** و **ماریت Mariette** و نظایر ایشان درسرزمین خورشید بسربردند و تاریخ و فرهنگ قدیم مصر را ازدل خاک بیرون آوردند.

در سال ۱۷۹۸ که **نپلئون** حمله معروف خود را به مصر آغاز کرد. عده ای دانشمند همراه او بودند که توجه فراوانی بمصر داشتند و موفق با کشف معابد **اقصر و کرنک** شدند و هنگام بازگشت بعنوان گزارش کتاب «وصف مصر - **Description de l'Egipete**» (۱۳-۱۸۰۹) را برای انجمن علمی فرانسه بارمغان آوردند.

در بناهای تاریخی و کتیبه ها و آرامگاههای باستانی مدارکی بدست آمد که بخط **هیروگلیف Hiéroglyphe** روی پاپیروس ثبت است و بزبان یونانی خط مقدس نام دارد و مجموعه ای از عقاید روحانی و اجتماعی و دنیوی مصریان قدیم را تشکیل میدهد.

در ابتدای قرن نوزدهم **یانگ** انگلیسی دانست که خط هیروگلیف الفباء

ندارد و ترسیمی است. این خط را تا مدتی کسی قادر بخواندن نبود تا اینکه در ابتدای قرن نوزدهم **شامپولین Champollion** فرانسوی رمز خواندن و نوشتن هیروگلیف را بدست آورد. در قرن نوزدهم ویستم باستان‌شناسان فرانسوی و آلمانی وانگلیسی و مصری و امریکائی و بلژیکی و ایتالیائی، در زمینه تاریخ باستانی این کشور تحقیقات فراوان کردند. متونی که در بناهای تاریخی و آرامگاههای مصری بدست آمد گرچه از کتاب مقدسی بحث نمیکند ولی اطلاعات گرانبھائی دربردارد که محصول آنها کتب زیر است.

کتاب اهرام Le livre des Pyramides مجموعه‌ای است از متونی که بر روی دیوارها و دهلیزها و راهروها و اتاقهای پنج هرم کوچک حکاکی شده و به سلسله پنجم و ششم مصر مربوط میگردد.

این کتاب از سرنوشت پادشاه و مراسم گوناگون در جهان دیگر بحث میکند و بعضی از قطعات آن بسیار قدیمی است.

کتاب تابوت‌ها Le livre des Sarcophages متونی را تشکیل میدهد که بخط هیروگلیف و تندوشکسته در داخل تابوتها و چوب‌ها منقوش و به عصر امپراطوری وسطی مربوط است. این کتاب دارای دستوراتی است که طریق زندگانی و مبارزه در مقابل خطرات را در جهان دیگر بمردگان میآموزد.

کتاب مردگان Le livre des Morts که فصول آن روی لوله پاپروس در نوار کوچک مومیائی گرد آوری و اطراف آن با شاخ و برگ آراسته است به عصر امپراطوری جدید مربوط است. این کتاب ترکیبی از آداب جادو و اوراد و اذکار و مربوط به سرنوشت مردگان است که در سال ۱۸۸۲ و ۱۹۰۷ در پاریس بطبع رسیده است. **آدولف ارمان Adolphe Erman** دانشمند آلمانی کتابی تحت عنوان «**دین مصریان**» نوشت که در سال ۱۹۳۴ بزبان آلمانی در برلن چاپ شد.

(۱) Erman : Die Religion der Aegypter, Berlin, Leipzig. 1934 (trad. en français sous le titre «La Religion des Egyptiens» par : Henri wild paris, Payot 1937), 1952.

در سال ۱۹۰۲ هانری ویلد این کتاب را بزبان فرانسه ترجمه کرد و در پاریس منتشر ساخت.

گرگ لینگر Kreglinger نیز در کتاب: « مطالعات درباره ریشه و توسعه زندگانی دینی » و همچنین در کتاب «مردم شرق مدیترانه» les Peuples de l'orient méditerranéen از دین مصر بحث میکند. اتین دری اوتون Etienne Drioton و ژاک وانديه Jacques Vandier نیز کتابی بنام « مصر » PEgypte تألیف کردند که در سال ۱۹۳۸ در پاریس بطبع رسید.

کتاب « رساله تاریخ ادیان » Manuel d'histoire des religions تألیف سدر بلوم Söderblome که در ۱۹۲۰ در پاریس بفرانسه ترجمه شد و همچنین کتاب «افسانه و مراسم وادیان» نگارش سالومون رایناخ که در سال ۱۹۰۴ در پاریس چاپ گردید درباره دین مصر مباحث فراوان دارد.

۳- گیش توتم

دردین مصریان قدیم آثار و عقاید دین توتم و دین جان برقرار بود و از نظر مردگان ارزش فراوان داشت. سپس عقیده بخدایان متعدد و شرک وجود داشت که بسوی واحدپرستی تحول می پذیرفت.

روح دینی در مصر قدیم باندازه ای قوی بود که مصریان تنها به پرستش مصدر زندگی بس نمی کردند بلکه هر یک از صور مختلف زندگی را نیز می پرستیدند. پاره ای گیاهان در نظر آنان مانند پیاز مقدس بود درخت خرما که در سایه آن در وسط صحرا آرام میگرفتند، و چشمه آبی که در واحه ها عطش ایشانرا فرومی نشاند، بیشه ای که در مجاورت آن یکدیگر برخورد میکردند و آبسایش میرسیدند، و انجیر بیابانی که بصورت عجیبی در میان شنهای صحرا رشد میکرد و بار میداد. همه بعلی که فهم آنها دشوار نیست، در نظر ایشان از چیزهای مقدس بشمار میرفت و مردم

ساده مصر تا اواخر ایام تمدن خود برای این مقدسات چیزهائی از قبیل خیار و انگور و انجیر نیاز و قربان میکردند.

حیوان خدایان، در میان مصریان بیش از گیاه خدایان، رواج داشت و فراوانی این گونه خدایان پاندازه‌ای بود که معابد مصری صورت نمایشگاهی از حیوانات گوناگون را بخود میگرفت.

مردم مصر بعضی حیوانات را مقدس می‌شمردند. این حیوانات در نظر مردم مقبول تر از حیوانات دیگر بودند. هر شهری حیوان مقدس جداگانه داشت. مثلاً در بوباستیس *Bubastis* (واقع در دلتای نیل) گربه ماده معبود مردم بود. در منفیس گاونر و در تب و شدو *Shadou* نهنگی که در دریاچه موریس *Moeris* جای داشت. هرودوت مینویسد: گوش و پنجه‌های پیشین نهنگ را با جواهر آرایش میدادند. در آیدوس *Abydos* قورباغه و در جاهای دیگر خدایانی از ماده شیر و گرگ و شغال و مرغ ایبیس و عقرب و اسب آبی و شغال و افعی و گاونر و ماده و نهنگ و باز و غاز و بزغاله و قوچ و گربه و سگ و مرغ و شب پره ستایش میشد. مصریان قدیم بز نر و گاو نر را بشکل خاصی ستایش میکردند و آنها را رمز و نماینده نیروی جنسی میدانستند و علامت و صورت پیکریافته اوزیریس می‌شمردند.

حیوان مقدس علایمی داشت که کاهنان میدانستند و بآن او را میشناختند اگر کسی حیوان مقدسی را میکشت بقتل میرسید. پرستش این حیوانات تا قرن اول قبل از میلاد بطول انجامید.

در قرن ششم قبل از میلاد کامبوزیا پادشاه ایران بمصر حمله کرد و در جلوی سربازان خود تعدادی گربه و لک لک قرارداد. مصریان بپاس احترام این حیوانات تیراندازی نکردند و از ایرانیان شکست یافتند.

بسیاری از این جانوران با آزادی در معابر گردش میکردند و همان آزادی را داشتند که گاو مقدس در زمان حاضر در هند دارد.

بعضی حیوانات بلحاظ فردی بعلت شرایط و علامت خاصی مقدس بود مانند گاونر آپیس که علامت سفید مثلثی شکل روی پیشانی داشت.

در منفیس برای این حیوان جشن مذهبی بزرگ برپا میکردند و جمع کشیری از اطراف و اکناف مصر در آن شرکت میکردند.

کهنه در محوطه‌ای که جنب معبد **Phatah** (خداوند منفیس) واقع شده بود از این گاو نگاهداری میکردند. گاو آبی، رنگی سیاه و روی پیشانی لکه‌ای سفید و سه گوش داشت. زبان و اندامش را نیز علائمی خاص بود که بر غیر کهنه مکتوم میماند. تازنده بود آنرا مانند خدا پرستش میکردند و پس از مرگ جسد او را مانند خدا پرستش میکردند و پس از مرگ جسد او را مانند سلاطین حنوط نموده و در قبری میگذاشتند و مؤمنین بستایش او میآمدند.

ماریت مصرشناس در ۱۸۵۰ دخمه عظیم **سراپيوم** را کشف کرد، در این محل گاوهای پیشانی سفید (آپی) را در تابوت نهاده بخاک سپرده بودند.

خدایان مصر دارای سر و اجزاء جاندار بودند. **هوروس** **Horus** سری چون شاهین و **آنویس** **Anubis** سری مانند شغال و **توت** **Thot** سری بشکل لک لک و **باستی** **Basti** سری چون گربه داشت. **ایزیس** **Isis** دارای شاخ گاو، **خنوم** **Khnum** خدای مصر علیا سری مانند قوچ داشت. این خدایان سازنده جهان و جسم انسان و داستانهای آن افسانه‌های دین توتم را بخاطر میآورد.

آمون را بصورت غاز و یا قوچ، و **رع** بصورت **ملخ** یا گاونر، و **اوزیریس** را بصورت گاونر یا قوچ، و **سبک** **Sebek** را بصورت نهنگ و **حتحور** را بصورت ماده گاو و **تحوت** خدای حکمت را بصورت بوزینه تصور میکردند و مجسم میساختند. پاره‌ای از اوقات زنان را بعنوان همسری تقدیم این خدایان میکردند، و گاو نر که صورت و مجسمه اوزیریس بود بیش از سایر خدایان منزلت داشت. مطابق گفته پلوتارک در **مندس** **Mendes** زیباترین زنان را برای هم خوابگی حیوان مقدس تقدیم میکردند.

سدر بلوم Söderblom در کتاب خود موسوم به « رساله تاریخ ادیان » که ترجمه آن به زبان فرانسه در سال ۱۹۲۵ در پاریس بطبع رسید ، مینویسد : تاریخ ادیان نظر گزنفون و فوئر باخ را نمی پذیرد که میگویند : خدایان بشکل انسان ساخته شده اند . خدا قبل از اینکه نقش انسان را بپذیرد معمولاً بشکل حیوان تجسم مییابد . در نظر بدوی حیوان از انسان اسرار آمیزتر است . و هیچیک از مراسم این حیوانات به ثبات و اساس و باطن دین مصری برقرار نمانده است^۱ .

۴- دین جان

دین جان در مصر قدیم رواجی بسزاداشت . نیروهائی کم و بیش شبیه بارواح انسانی در طبیعت و ستارگان و خورشید و درختها و رودخانه ها مخصوصاً رود نیل ساکن بودند .

مردم قدیم مصر از چشمه های نیل و دریاچه های استوائی که فاضل آب آن باین شط میریزد بیخبر بودند و نمی دانستند که در نقاط بعیده جنوب بارانهای وافری مرتب باریده شعب پر آب نیل را بوجود میآورد که از آنجمله در مغرب بحرالغزال است با مردابهای دور و دراز و در مشرق سبات و نیل ارزق و عتبره که از کوههای آتشفشانی سردرهم حبشه سرازیر میشود .

بدین لحاظ مردم مصر که می دیدند هر سال رود نیل بدون یک قطره باران بالا آمده از بستر خود سرازیر میشود آنرا معبود خود قرارداداده میگفتند : اشک چشم ایزیس الهه علت طغیان آن میباشد که در مرگ شوهرش اوزیریس میگردد .

چون در قرن نوزدهم سرچشمه های نیل و مجرای علیای آن کشف شد معمای طغیان نیز کاملاً حل گردید .

(۱) Söderblom, N. : Manuel d, histoire des religions

ترجمه فرانسه - پاریس ۱۹۲۵ صفحه ۷۵ .

سرودی در حمد و ثنای نیل بدست آمده که در ستایش خیرات و برکات آن چنین میگوید: «سلام باد بر تو ای رود نیل که این خاک را بوجود خود آراستی و با قدم میمنت لزوم خویش حیات را بمصر ارزانی داشتی. توئی که سر تا سر این سرزمین را سیراب میکنی. ای خالق حبه



نیل خدا

و پروردگار ماهی و خداوند گندم و رویاننده جو. آب نیل چون بفرزونی گراید زمین فریاد شغف بر میآورد. مردم بوجد میآیند هر پستی از خنده تکان میخورد و هر دندانانی دندانگیر پیدا میکند. نیل اطعمه لذیذ میآورد و هم این خداوند غذای مرغوب و گزنده ترتیب میدهد. دواب را علوفه میبخشد و برای عموم خداوندان قربانی میپرورد. نیل چون مصر علیا و سفلی را فرامیگیرد انبارها از غله پر میشود و مخازن تا سقف میرود و دارائی فقرا فزونی میگیرد، و همه کس را فراخ بال نصیب میگردد، اگر نیل یکبار خوراک دادن را فراموش کند سعادت خانه هارا ترك میگوید. ضعف و بی قوتی پشت زمین رامیگیرد، برای نیل هیچکس نمی تراشند

و هدیه نمی آورند و با عبارات مغلق او را نمی ستایند و جای او کجاست نمی دانند. با این همه فرزندان تو خلف عن سلف خوشحال اند که تو چون

پادشاهی حکومت می‌کنی که فرمانش در تمام زمین ساری و نافذ است. در چشم کسی اشک نگذاشته‌ای و در خوبی و نیکوکاری کار را با فراط رسانیده‌ای»^۱.

در مصر مانند همه جا، دین با جادو همراه بود. مصریان جادو را میشناختند و بان عمل می‌کردند. طلسم و مجسمه‌های درمان بخش وجود داشت. این مجسمه‌ها وسایل وردخوانی ضد مار و عقرب بشمار میرفت. اگر کسی را جانوری می‌گزید برای معالجه روی سر مجسمه آب جاری می‌ساختند. آبی که از روی متون حکاکی شده روی مجسمه می‌گذشت دارای نیروی درمانی می‌گردید. بیمار آب را می‌آشامید و شفا مییافت.

۵- خدایان مصر

دین مصر قدیم مراحل کیش توتم و دین جان را طی کرد و بشکل شرك بخدا جلوه گر گردید. توتم دسته غالب یا حیوان مقدس هر محل که دارای همه گونه قدرت بود تغییر حالت داد و بصورت خدای محلی نمایان گردید. سیاست کشور این خدایان را متراکم نمود و سلسله حاکم مراسم خدای خود را در همه جا تحمیل کرد. و خدایان محلی عنوان خدایان فرعی بدست آوردند. مقامات روحانی این خدایان را در سه و یا هشت ویانه دسته تقسیم کردند و برای بیان روابط آنان افسانه‌های گوناگون ترتیب دادند. آنچه در خلال قرون متمادی وحدت دین مصر را ایجاد می‌کرد. وفاداری بیک متن مقدس و یا یک سلسله از عقاید نبود، بلکه دوام و استمرار دائمی مراسمی بود که بوسیله فراعنه پی در پی محفوظ میماند. پرستش خدایان که مالک قانونی سرزمین مصر بودند اساس دین و وحدت مصر را بوجود آورد^۲.

(۱) اضافات: سرود نیل از فلیسین شاله نیست مترجم آنرا از کتاب زیر اقتباس

کرده است:

تاریخ ملل مشرق و یونان - تألیف: آلبرماله و ژول ایزاک - ترجمه: عبدالحسین هژیر چاپ دوم - کتابفروشی ابن سینا ۱۳۳۲ خورشیدی - صفحه ۲۳.

صفحه ۶۴ - Drion et vandier : L'Egypte (۲)

در غالب بلاد خدای معتبر همان خورشید بود که هر جا باسمی در میآمد.
مظاهر واسامی متعدد این معبود خدایان معظم ملی مصر را ترتیب داد. در این میان



هوروس خدا

بعضی در شهرت بردیگران سر بودند، در مرتبه اول اوزیریس قرار داشت که با همسرش
ایزیس و پسرش هوروس شریک بود.

هوروس رب النوع خورشید طالع ، که میبایست مدام با ست Seth یا تیفون Typhon که عفريت ظلمت باشد بجنگد. اوزیریس رب النوع خورشید غارب ، و زنش ایزیس رب النوع آسمان و ماه و رع Ra مظهر جلال و کمال خورشید ، خداوند گار آسمان بود.

مردم مصر گمان میکردند که خدایان نیز مانند نوع بشر همسر اختیار میکنند و فرزندان میآورند از این رو داستانهای شبیه بسر گذشتهای انسان برای ایشان میساختند که با ساطیر معروف شده و از آن جمله مشهورتر داستان اوزیریس بود.

چنانکه روایت میکردند اوزیریس در اوایل امر در وادی نیل سلطنت داشت. چون بنیاد این مملکت را با قوانین بلند پایه خود استوار کرد بر آن شد که در دنیا سپاهتی کند و فنون صلح و سلم را به نوع بشر بیاموزد. لکن دشمنش (تیفون) یا (ست) او را بکشت و بدنش را تکه تکه کرده در وادی پیرا کند. ایزیس زن اوزیریس اشک ریزان بجستجوی شوهر پرداخت و بکمک توت رب النوع مرغ ایبیس و آنویس رب النوع شغال اعضاء و جوارح او را جمع آوری کرده حنوط نمود ، در این میان هوروس را حامله گردید. کودک خود را در زمین با طلاقی دلتا مخفی ساخت و تربیت کرد. هوروس پسر اوزیریس بزرگ شد بر سر ست تاخت آورده او را بگرفت و غل بر گردن نهاده در برابر ایزیس حاضر ساخت. ایزیس از او در گذشت و هوروس ناچار گردید که مدام جنگ با دشمن را از سر بگیرد. اوزیریس از آن بعد سلطان اموات شد.

این افسانه را چنین میتوان توجیه کرد که خورشید (اوزیریس) در عرصه آسمان نمودار میشود و روز را بپیمودن آن میگذراند. چون این عرصه پایان میرسد لشکر ظلمت هجوم آورده سپاه خورشید را ابتداء عقب می نشاند و بعد معدوم میسازد و زمین را فرا میگیرد. در این بین ماه (ایزیس) ظاهر شده نور خود را بر سر مردم نثار میکند ولی چنان بنظر میآید که در اوقیانوس شب سرگردان است ،

تا آفتاب هوروس بدمد و ظلمت بهزیمت برود ، منتهی جنگی که میان روز و شب در گرفته هیچگاه بریده نخواهد شد .



هوروس در آغوش ایزیس

توجیه دیگر روایات باستانی اوزیریس را در مقابل برادرش ست خدای مصر علیا قرار میدهد که نشانه مبارزه شمال و جنوب مصر و پیروزی دلتا است .

اوزیریس خدای نیکوکار و رنجور و دارای زندگی دوباره، همیشه مورد علاقه و محبت مصریان قدیم بود. اوزیریس بصورت مردی نشان داده میشد که در تابوت قرار دارد. سرش را تاجی نوکدار آرایش میداد و دوپیر در اطراف آن واقع بود. ایزیس، هوروس کوچک را در آغوش داشت و بعنوان مظهر عشق مادری بکار میرفت. **سودر بلوم** مینویسد: تصویر ایزیس که هوروس را در آغوش داشت بسیار مورد علاقه دین مصر قدیم بود و سپس با داستان ایزیس در کشورهای مدیترانه ای منتشر گردید و بعنوان صورت و تمثال **مریم و کودک** جلوه گر شد^۱. اوزیریس مانند آدونیس و **آکتئون Actéon** و **هیپولیت Hypolyte** و **دیونی زوس زاگروس Dionysos Zagreus** و **اورفه Orphée** و **مسیح** قهرمانی بود رنجور و گریان که از زندگانی دوباره برخوردار گردید. باین طریق اوزیریس که ابتدا خدای **بیدوس و ممفیس** بود خدای جهان اموات گردید. در این افسانه یکنوع مراسم قربانی قدیمی وجود داشت. مؤمنین گاو مقدس را چهارده قسمت میکردند و میخوردند و سپس گاو نر دیگری را بجای او قرار میدادند که علامت تجدید حیات حیوان مقدس بود.

یونانیان هم تحت نفوذ افسانه اوزیریس قرار گرفتند. دیونی زوس زاگروس را (گاو نرجوان) مانند اوزیریس، **تیتان Titans** درید ولی **زئوس** رب النوع یونان او را دوباره زنده کرد و حیات عالی بخشید^۲.

خدای **هلیوپلیس** **رع Râ** یا **رê** نام داشت و رب النوع خورشید بود. گاهی شب وزمانی روز در دو قایق در آسمان سفر میکرد.

آمون خدای شهر کوچک **تب** ابتدا خدای تاریکی بود و در معبد متوسطی قرار داشت. اما چون تب پایتخت گردید در بینخدایان در مرتبه اول قرار گرفت. لوحی از سنگ سماق در کرنک بدست آمده که سرودی ظفرنمون بر آن منقوش است. این سرود که شرح لشکر کشیهای **توتمس سوم** را از زبان **آمون** (خداوندگار مصر) در خطاب بشخص **فرعون** آورده چنین میسراید:

صفحه ۹۵، Söderblom : Mauuel d'histoire des religions, (۱)

صفحه ۴۷، Reinach, S. : Orpheus, (۲)

« در منشور حکمرانی بر کره خاك ، شرق و غرب عالم را بنام تو تویع کرده ام ... تو با کمال جلال و جبروت از رود بزرگ ناهارینا گذشتی . مشیت من چنان بود که سرتاسر گیتی را فتوحات تو بگیرد و اقوام مختلفه باباج و خراجی بسیار آمده مقابل شوکت و حشمت تو سرفروود کنند من آمدم و زیر بازوی ترا گرفتم تا سلاطین شمال فنیقیه را پایمال کنی . من آنها را از میان کوهپاره ها بیرون کشیده بپای تو می اندازم . وقتی که تو در نظرشان باطلعت من نمودار میشوی من اعلیحضرت را چون خداوند گاری بچشم ایشان می آورم که نور از جمالش تتق میکشد . من آمدم و بتو مدد فرمودم تا شهریاران سیلیسی Cilicie را که از وحشت میلرزند از پای درآوری . من اعلیحضرت را در برابر ایشان بسان نهنگی مهیب مجسم نمودم که آب در قبضه قدرت او است و هیچکس را آن جرأت نیست که بدو نزدیک بشود . من آمدم و ترا مشمول موهبت خود نمودم تا بر اقوام دوردست فرماندهی یابی و مقالید میاه عظیمه را بکف آوری . من اعلیحضرت را در برابر ایشان مانند شاهینی تیزپر جلوه دادم که درین جو لایتنای فرمانرواست و بهر چه میلش بکشد بطرفه العینی میر باید » .

روحانیون هلیوپولیس ، آمون را بارع یکی کردند و این خدای کامیاب را آمون رع Amon - Râ نام دادند . بافتخار آمون رع سرودهای پرطنطنه سرودند که از آنجمله یکی این بود :

« ای وجود خیر و پرهمینه ای که از جمالت نور می بارد ، چون تو تیغ می کشی و بوسط آسمان می شتابی دشمنانت نابود میشوند ... ارباب انواع و ابناء جنس ما از شادی فریاد می کشند . در برابر خورشید بزانو می افتند و از نشاط در پوست نمی گنجند که رع دشمنان خود را سرنگون ساخته است . رع قوی است ، بیدین ضعیف است ، رع عالیجاه است ، بیدین نکبت گرفته است ، رع زنده است بیدین مرده است ، رع بزرگست بیدین کوچک

است ، رع سیراست ، بیدین گرسنه است ، رع سیراب است ، بیدین تشنه است ، رع مقتدر است ، بیدین عاجز است ، زمین وسیم وزر وجواهر را او آفریده ، علوفه مواشی و نباتاتی را که خوراك انسان است او خلق کرده ، ماهی را در آب و مرغ را در هوا او جان داده ، موش را در سوراخ و پرندۀ را بر شاخ او روزی میدهد ، مردم از چشمان او بیرون می آیند ، و همه میگویند سلام و ستایش بتو می برازد که در میان ما هستی و عبادت ترا سزااست که ما را از نیست بهست آورده ای ، خلائق همه سپاسگذار تو هستند و از فراز آسمان تا فراخنای زمین و قعر دریا همه جا بپرستش تو مشغول اند ، خدایان در برابر ذات مقدس تو سر فرود می آورند ، ارواح بحضور در محضر پروردگار خود مسروراند و بتو میگویند : آرام باش ای پدر خدایان که آسمان را بر کشیدی و زمین را فراخ گردانیدی ، ای خالق هستی و صانع موجودات ، ای خداوندگار اعظم و رب الارباب .»

در آخرین عهد دین مصر ، خدا سیراپیس **Sérapis** یعنی اوزیریس آپیس رونق یافت این خدای مصری سپس یونانی شد و موجب یکتا ساختن عقاید رعایای مصر و یونان گردید .

۶- فرا عنه

پادشاهی که سلطنت مصر سفلی و علیا او را مسلم بود **فرعون** نام داشت . این کلمه از **پیراوی** **Piraoui** آمده که بمعنی «مقام دو گانه» می باشد . فرعون تحت حمایت خاص خدایان مخصوصاً هوروس (شاهین خدا) قرار داشت و پرتوی از خورشید بشمار میرفت . فرعون ، خدا خورشید (رع) و پسر خدا و بالاخره خدا بود ، از این جهت فرعون را مانند خدا میپرستیدند و معابدی برپا داشته او را پرستش مینمودند . تصویر فرعون در آثار پاینده مصر علائمی دارد که از مقام الوهیت او خبر میدهد مثل **قرقی** که مظهر هوروس میباشد ، و قرص خورشید که در میان دو شاخ

قرار گرفته و رع را مجسم مینماید. هر کس بفرعون نزدیک میشد سجده میکرد
چنانکه گوئی بحضور خدا میرود.

بامدادان چون فرعون برمیخاست همچنانکه خورشید طالع را درود میفرستادند
باونیز تحیت میگفتند ازاین قبیل :

«طلعت خود را بسوی من بازگردان ای آفتاب طالع که عالم را
بنور جمال خود روشن میکنی وای قرص پرفروغ که ظلمت را از سر تا سر
مصر نابود میسازی. تو پدرت را مانی که در فضای آسمان طلوع کرده است
چون سربرمیداری روشنائی خود را بدینا بخش میکنی جائی نیست که از
جمال طلعت تو محروم بماند که نصیب و قسمت تمام عالم بحواله تست
هنگامی که در قصر خود راحت کرده ای آنچه را در اکناف مملکت بر زبان
خلق میگذرد میشنوی زیرا تو هزاران گوش داری، اگر کسی دامن
خود را به بدی بیالاید چشم تو گواه آنست زیرا در درخشنده گی برستارگان
آسمان و در بصیرت برخوردار شدی دارد. ای پادشاه رئوف، توئی که
بمردم روان میبخشی».

این قدرت فوق انسانی از راه ارث بدست میآمد. برای اینکه خون سلطنت
پاك و محفوظ بماند پادشاه با خواهر و یا نیمه خواهر خود ازدواج میکرد.
با وجود این عقیده، پادشاهانی در تاریخ مصر دیده میشوند که شرایط فوق را دارا
نبودند و از جانب پدر و مادر از خون شاه بی بهره بودند.

برای اینکه این پادشاهان بتوانند حکومت کنند افسانه ای وجود داشت که
سلطنت آنان را قانونی میساخت. خدا از آسمان نازل میشد و پادشاه را در آغوش مادر
زمینی خلق میکرد^۱ تقدیس پادشاه او را دارای نیروی فوق طبیعی مینمود و وی را

اضافات؛ پاورقی از مترجم :

(۱) تحوتموس اول Thutmos پادشاه مصر دختر خود حچپسوت Hatchepsut را

بقیه پاورقی در صفحه بعد

برای سلطنت مصر عایا و سفلی شایسته میساخت. فرعون دوتاج بر سر داشت و دوجادوگر بزرگ نیروی خدائی را با و وارد می کردند. پادشاه باید بر طبق عدالت حکومت می نمود، پدیده های طبیعت را نیز در اختیار داشت، گردش خورشید و طغیان رود نیل و خشکسالی نتیجه اعمال بد مردم بود و از پادشاه ناشی می گشت. فرعون مظهر پادشاه مطلوبی بود که خالق جهان بشمار میرفت مانند خدا شایسته پرستش بود، در حیات با هوروس و پس از مرگ با اوزیریس در یک مقام قرار داشت.

* * *

بقیه پاورقی از صفحه قبل

بعنوان شریک در سلطنت بر تخت نشانید. پس از تحوتموس اول شوهر و برادر ناتنی دخترش با سم تحوتموس دوم به سلطنت رسید و در بستر مرگ وصیت کرد که تحوتموس سوم پسر غیر مشروع تحوتموس اول را پس از وی به سلطنت بردارند، ولی هیچسوت این جوان را که بعدها ستاره اش بلندی گرفت براند و خود به تنهایی به سلطنت پرداخت و ثابت کرد جز اینکه زن است هیچگونه تفاوتی با شاهان ندارد و چون سنن مصری مقتضی آن بود که هر شاه مصری پسر خدای بزرگ آسون باشد، هیچسوت مقدسات را طوری فراهم ساخت که یکباره خود را مرد و از نسل خدایان معرفی کرد و به همین جهت برای پیدایش خود شرح حالی باین صورت اختراع کرد که: آسون در میان سیلی از نور و عطریات بر مادر وی احمسی Ahmasi نازل شد و مقدم او مورد استقبال قرار گرفت، در آن هنگام که از نزد احمسی خارج میشد با و گفته است که دختری خواهد آورد که تمام شکوه و نیروی آن خدا در وی جمع خواهد بود. این ملکه فرمان داد تا در نقشه های رابصورت جنگنده ریش دار بی پستان ترسیم کنند. اگرچه در کتیبه ها با ضمیر مؤنث بوی اشاره میشود، با وجود این از او بنام «آقای دو کشور» و «پسر خورشید» یاد میشود.

رجوع شود به: صفحه ۲۶۶-۲۷۳ (۱۹۱۲ نیویورک) Breasted, J. H. : A History of Egypt

صفحه ۷۸-۱۲۱ شیکاگو ۱۹۰۶ پنج جلد Ancient Records of Egypt : « «

Maspero, G. : The Struggle of the Nations : Egypt, Syria and Assyria :

صفحه ۲۳۷-۲۳۶ لندن ۱۸۹۶

۷- معابد

معابدی که مراسم عبادت خدایان مصری بعمل میآمد «خانه خدایان» نام داشت. این بناها که برای پناه موجودات ابدی بکار میرفت با سنگ ساخته میشد. معبد آمون در تب مربوط به عهد رامسس سوم پنج مرتبه بزرگتر از استان سن در فرانسه بود. در عهد آنتونیها چهل و دو معبد سراپیس وجود داشت. روحانیان بسیاری در این معابد خدمت میکردند که گاهی دارای ثروت بسیاری می شدند. مخصوصاً روحانیون آمون قلمرو بزرگی در اختیار داشتند و در غارت مردم مستعمرات شرکت میکردند^۱. در عهد رامسس سوم ثروت آمون شامل ۲۳۵۰۰۰ هکتار زمین و ۸۱۰۰۰ غلام و ۵۰۰۰ مجسمه و ۴۲۱۰۰ رأس چهارپایان اهلی بود.

مراسم روزانه معابد نگاهداری و آرایش و پوشش خدا و مخارج تغذیه آن برای پادشاه عایدی سرشاری داشت. مراسم دسته و راه پیمائی با آواز دسته جمعی نیز در دین مصریان قدیم معمول بود. هرودوت مینویسد: این مراسم را در شب انجام میدادند و در روی دریاچه سائیس در بعضی اعیاد بیاد اوزیریس نان قندی میخوردند. معابدی که خرابه هایش باقی مانده تقریباً تمام از عهد دولت جدید یا دوره متأخر برآن است. در آن موقع معبد ملک و خانه خدا محسوب میشده و محوطه وسیعی داشته که خدمه در آن میزیسته اند.

منزل کهنه و خدمتکاران و انبار و سرطویله و جایگاه حیوانات قربانی همه در داخل آن محوطه قرار داشت و از مجموع این ابنیه شهر کوچکی تشکیل مییافت شبیه به بعضی دیرهای بزرگ اروپا در قرون وسطی. در وسط این محوطه فضائی مخصوص عبادت بود و خیابانی سنگ فرش با دوردۀ ابوالهول بدانجا منتهی میشد. در مدخل معبد (Pylone) دری بود و از دو جانب آن، دو برج بزرگ بشکل هرم ناقص و مستور از صور برجسته و کتیبه، در جلوی مدخل معبد دو میل طوطی از سنگ

سماق یک پارچه سرباسمان میکشید که مسله نامیده میشود. مجسمه های قوی هیکل فرعونى که بانى معبد بود، در مدخل معبد از دو سو گذاشته میشد. دیگر از اسباب زینت سر در معبد ستون هاى بلند بود که پرده های بیرق در نوک آن حرکت میکرد، چون از مدخل معبد میگذشتند بحیاط اندرونى وارد میشدند که دالانهای ستون دار داشت و مراسم روحانى را در آنجا بعمل می آوردند، پس از آن تالارهای بزرگی پیدا میشد که چندین رج ستون سقف آنرا نگاه میداشت. این تالارها منشأ عمارات چهل ستون گردیده است.

مراسم مهمه مذهبی درین تالارها اجرا میشده و هم در آنجا خداوند در نهایت هیمنه و طمطراق بر روی تختی کشتی مانند در نظر مؤمنین تجلی مینموده است. هرچه بیشتر به اندرون معبد نزدیک میشدند از عده کسانی که حق جلورفتن داشتند کاسته میشد و بهمین نسبت بر غلظت میافزود تا آنکه بخلوتگاه راز میرسیدند که در آنجا هیکل خداوند آرام داشت و سیم و زرنگاری های آن پرتومی انداخت، درین تالار کسی راحق دخول نبود جز کهنه عالیمقام که از «اسرار ملکوت و ناسوت و دنیای دیگر» چیزی برایشان مکتوم نبود.

زیباترین خرابه هاى که باقیمانده از معابد **کرنک و الاقصر** (در محل شهر تب) و معابد زیرزمینی **ایپسامبول Ipsamboul** (فیما بین دوشالاه اولی) و معابد جزیره **فيله Phila** (محاذاى شلاله اول) میباشد. شاید خرابه های کرنک و الاقصر عظیم ترین خرابه های دنیا باشد. چهل ستون معبد آمون در کرنک ۱۰۰ ذرع عرض و ۵ ذرع طول دارد، چنانکه تقریباً کلیسای **نوتر دام دوپاری** یک پارچه در آن جاییگیرد، این تالار را ۱۴ ستون به ۱۶ ردیف نگاه میداشت. ستونهای دوردیف اول که از سایرین بلندتر است ۴ ذرع ارتفاع و ۱ ذرع دوره داشت، قطر هریک از آنها باندازه ستون **واندوم Vendome** پاریس بوده است.

معبد زیرزمینی **ایپسامبول** نیز مانند خرابه های کرنک و الاقصر در او ان شوکت و اقتدار تب ساخته شد، و بانى آن رامسس دوم بود، چهار مجسمه عظیم الجثه

رامسس ثانی که بیست ذرع قدپا دارد و در سنگ تراشیده شده مدخل معبد را زینت میکند. تمثالهای دیگری از رامسس ثانی که بشکل اوزیریس درآمده به ستونهای تالار بزرگ زیرزمینی تکیه کرده است.

اما معابد جزیره فیله اغلب در اوان سلطه یونان و روم ساخته شده ولی دنباله سنن محکم مصر قدیم را رها نکرده است، این معابد آخرین شاهکارهای هنرنمایی مصر شمرده میشود.

۸- پس از مرگ

گرچه در دین مصر قدیم عقیده به بقای پس از مرگ وجود دارد ولی گاهی تاریک و مبهم بنظر میآید. برای روشن ساختن اینگونه تصورات باید بذکر اصول زیر پرداخت. انسان زنده در حالیکه یک فرد است دارای یک جسم و یک سایه و یک تصویر و یک نام و یک روح (Ba) و یک جفت یا همزاد بنام کا (Ka) میباشد که در زندگانی پس از مرگ نقش مهمی را عهده دار است. جسد را نباید قطعه قطعه و ناقص کرد بلکه لازم است از آن مراقبت و محافظت بعمل آید. از عصر نئولی **تیک Neolithic** مرده را در مقبره امانت میگذارند. صورت بطرف خانه قرار میگیرد تا بتواند اولاد و کسان خود را تماشا کند. دست غالباً بسمت دهان و مقداری دانه های گندم در اطراف سر قرار داشت. پس از مرگ جسد را خالی و خشک کرده و مومیائی میکردند سپس آنرا در بنای مجلل آرامگاه که خانه ابدی است میگذارند. اهرام مدفن فراغت امپراطوری قدیم بود. هرم های **جیزه Gizeh** تحت حمایت ابوالهول^۱ به سلسله چهارم و هزاره سوم قبل از میلاد و هرم های ساکارا **Saqqara** به سلسله پنجم و ششم تعلق داشت. در اطراف اهرام سلطنتی اهرام کوچک جایگاه ملکه و خانواده

(۱) ابوالهول یعنی شیری با سر انسان که بر روی دوبا نشسته است. ابوالهول چیزه که تانصف تنه زیر ریک رفته بود و بعد بیرون آمد، مجسمه عظیمی است که دارای بیست ذرع قدپا و پنجاه و هفت ذرع طول است.

شاه و مقابر دیگر که اعراب آنرا بانک مینامند وجود داشت. هرچه زمان میگذشت اهرام کوچک و بانک هامهم میشد. در پایان امپراطوری قدیم و در عهد امپراطوری وسطی وجدید برای مراقبت بیشتر مصریان اجساد را در سردابه‌ها و قبرهای زیرزمینی جای دادند. چون تصویر معادل حقیقت بود، زندگی مرده را با گذاردن مجسمه‌اش در قبر تضمین میکردند. گاهی مجسمه را در قبر دیگری بغیر از قبر جسد قرار میدادند. در نتیجه این کارها، مجسمه‌های فراغه و شخصیت‌های بزرگ، شاهکار قلمزنی هنری رونق گرفت که مدفون در قبرستانهای مصر و مکتوم از چشم اغیار بود. مرده کافی نیست پس از مرگ زندگانی از سرگیرد بلکه باید در آن جهان خوشبخت باشد، از عهد ماقبل تاریخ غذا و زینت آلات و گردن‌بند سروارید و اشیاء آرایش قلمزنی روی دندان فیل و مجسمه برجسته زنان لخت و یا بالباس بسمت پاسخ گو **Ouchehti** در قبر قرار میدادند. اگر یکی از خدایان کار سختی بمرده رجوع میکرد آن مجسمه بعنوان نماینده و جانشین آن کار را انجام میداد. چون تصویر و حقیقت شیء تفاوت نداشت پارچه‌های منقوش در داخل تابوت نماینده تمام اشیائی بود که مرده در زندگانی بآن احتیاج داشت. قلمزنی‌های برجسته و نقاشیها نشان میداد که مرده در قلمرو خود حکومت میکند، یا اینکه خویشتن را با ضیافت مسافرت سرگرم میسازد و یا هدیه دریافت میکند. **ماسپرو** مانند بسیاری از مصر شناسان مینویسد: این تصویرها باید بطرزی ساحرانه حقیقت این صحنه‌ها را برای مرده ایجاد نماید.

نام از تصویر بیشتر قدرت داشت. زندگانی پس از مرگ را باترسیم نام مرده برقرار میساختند و از روحانیون و عابرین تقاضا میکردند تا آن نام را ذکر کنند. مصریان روح را جاویدان میدانستند. آنرا بشکل پرنده‌ای نشان میدادند که سری چون انسان دارد و بسمت آسمان پرواز میکند و یا اینکه در روی زمین ساکن و یا دردنیای زیرزمین بزندگی مشغول است.

تشییع جنازه با نمایش تأثرآوری انجام میشد که نشان پیروزی مرده بر خصم خود شیطان بود.

درعهد سلسله‌های اولیه فقط شاه پس ازمرگ حق زندگی درجهان خورشید را داشت ولی برای اینکه درردیف خدایان پذیرفته شود بایستی در محاکمه موفق گردد و ثابت نماید که درروی زمین طبق عدل و داد حکومت کرده است. این امتیاز بتدریج درباره دیگران که دارای مشاغل مهمی بودند منظور گردید.

حق زندگی جاویدان برای کسانی وجود دارد که در محکمه خدای بزرگ مردگان، اوزیریس حاضر شوند و بیگناهی خود را ثابت نمایند و تبرئه گردند. بنابراین افکار عالی اخلاقی که دارای ارزش اجتماعی است از دین مصریان ناشی میگردد. روح مرده پس از گذشتن از مراحل سخت و خطرناک در پیشگاه اوزیریس حاضر میشود و بان داور بزرگ چنین میگوید:

«ای آنکه گذشت بال زمانه را بشتاب می‌آوری
و ای آنکه در تمام نهانگاه‌های زندگی جای داری
و حساب هر کلمه را که از دهانم برمی‌آید می‌دانی
از منی که فرزند توأم، شرم داری؛
و قلب تولبریز از اندوه و شرمساری است،
چه گناهانی که درجهان مرتکب شده‌ام، مایه اندوه است
و از روی غرور پیوسته در بدی و نافرمانی بوده‌ام
بامن از در صلح و صفا درآی، بامن از در صلح و صفا درآی،
و مانعی را که میان ما است از میان بردار!
فرمان بده که همه گناهان من زدوده شود،
و فراموش شده در چپ و راست تو بریزد!
آری همه بدیهای مرا محو کنی،
و عاری را که بر قلب من مستولی است محو کن،
تا من و تو از این لحظه در صلح و صفا باشیم»

بنا بمندرجات کتاب مردگان اعتراف نامه منفی زیر باید در محکمه اوزیریس
ایراد گردد^۱ :



اوزیریس

« من بهیچ انسانی خیانت
نکرده‌ام ، موجب بدبختی آیندگان
نشده‌ام ، درخانه حقیقت رفتار زشت
نکرده‌ام . باید آمیزش نداشته‌ام ،
بدنکرده‌ام ، چون رئیس بودم هرگز
کسی را بیش از وظیفه مجبور بکار
نکرده‌ام ، کار من ترس و فقر و رنج
و بدبختی در بر نداشته است ، آنچه
خدایان را بد آید نکرده‌ام ، هرگز
موجب نشده‌ام ارباب با غلام
بد رفتاری کند و هرگز کسی را گرمه
نساخته‌ام ، هرگز کسی را نگریانده‌ام ،
هرگز نکشته‌ام ، هرگز خائنانه دستور
قتل کسی را نداده‌ام ، بهیچ کس
دروغ نگفته‌ام ، هرگز آذوقه معابد
را غارت نکرده‌ام ، ذات مخصوص
خدایان را تحقیر نکرده‌ام ، قالب و
نوار مومیائی را ندزدیده‌ام ، هرگز

اضافات : (۱) قسمتی از بخش صفحه قبل ، از گفتار در پیشگاه « اوزیریس » از کتاب زیر
اقتباس شده است : تاریخ تمدن ، کتاب اول تألیف « ویل دورانت » ترجمه فارسی : احمد آرام ،
صفحه ۳۰۷-۳۰۶ (از مترجم کتاب)

Pierret, Le livre des morts des anciens Egyptiens .

پاریس - چاپ یکم ۱۸۸۲ - چاپ دوم ۱۹۰۷ - فصل CXXV کتاب مردگان

زنا نکرده‌ام ، مرتکب اعمال شرمگین نسبت به روحانیون نواحی مذهبی نشده‌ام ، آذوقه را کم نداده‌ام و گران قیمت نگذاشته‌ام ، هرگز وزنه ترازو را فشار نداده‌ام ، سنگ ترازو را وسیله قاچاق نساخته‌ام ، هرگز شیر را از دهان بچه شیرخوار دور نکرده‌ام ، چارپایان را در چراگاه قتل و غارت نکرده‌ام ، پرندگان خدایان را با دام نگرفته‌ام ، ماهی مرده را صید نکرده‌ام ، آب را هنگام طغیان برنگردانده‌ام ، مسیر قنات را عوض نکرده‌ام ، هیچگاه وسیله بد (معابد) نبوده‌ام ، هدایای خدایان را خیانت نکرده‌ام ، چارپایان را از زمین خدا نرانده‌ام ، در میان خدا و مردم سدومانع ایجاد نکرده‌ام .

من پاك هستم ، پاك ، پاك ...»

ای قضات امروز که روز حساب است این مرحوم را بخود راه بدهید که گرد گناهی نگشته ، دروغ نگفته ، بدی نمیداند چیست ، در زندگی و معاش جانب حق و انصاف فرو نمی‌گذارد ، کرده او بر سر زبانهای مردم و موجب مرضات خدایان است ، او گرسنگان را نان داده و تشنگان را سیراب نموده ، برهنگان را پوشانده ، در راه خدا قربان کرده و به مردگان غذا رسانیده ، دهانش پاك و هردو دستش نیز پاك^۱ .

حاشیه‌های مصور این متن در چندین نمونه اوزیریس را نشان میدهد که روی تخت خود نشسته و در مقابل وی مرده قلب خود را در کفه ترازو قرار میدهد . یکی از خدایان موسوم به توت نتیجه سنجش را ثبت میکند . روح دروغگو مجازات گشته و از میان میرود و روح جاویدان راستگو تبرئه میشود و داخل در جهان سعید بهشتی میگردد^۲ .

اضافات : جهت اطلاع از متن انگلیسی اعتراف‌نامه رجوع شود به مأخذ زیر :

(۱) Maspero : The Dawn of civilization : Egypt and Chaldaea

صفحه ۱۹۰-۱۸۹ ، لندن ۱۸۹۷ .

(۲) Kreglinger : Etudes sur l'origine et le Developpement de la vie religieuse, صفحه ۱۹۸

روح جاویدان همان جفت یا همزاد و مثل است که آنرا کا مینامند. کای مصری به فرهوشی زرتشتی و مثل افلاطونی شباهت دارد^۱. کا شخصیت فرد را معرفی میکند و برای تعیین نوعی همزاد مشترك برای تمام افراد یک دسته بکار میرود. این تعریف «کا» را به توتم نزدیک میسازد. **موره Moret** در کتاب خود موسوم به «آیا کای مصریان یک توتم قدیمی است؟» مینویسد: در کا فردیت و شخصیت مانا و ذات خدائی دیده میشود^۲.

با وجود عقاید فوق در نظر بعضی از مصریان خوشبختی را باید فقط در روی این زمین جستجو کرد.

سودر بلوم در کتاب خود موسوم به «رساله تاریخ ادیان» مینویسد شعار مصری زندگی و آسایش و سلامتی است^۳.

کرگ لینگر در کتاب خود موسوم به «مطالعاتی درباره اساس و توسعه زندگانی مذهبی» مینویسد: زنی که مرده است برای شوهرش نامه زیر را میفرستد: «ای شریک من، شوهر من، همیشه بخور، بیاشام، مست شو، از عشق زنان لذت ببر، اعیاد را ستایش کن، شب مانند روز خود را در اختیار لذایذ بگذار، کمترین اندیشه در قلب خود راه مده، زیرا در کشور

اضافات؛ (پاورقی از مترجم):

(۱) برای بقای همزاد مرده‌ها یعنی کا مرده را در تابوتی از سنگ سخت می گذاشتند و برای سومیائی کردن آن متحمل رنج فراوان میشدند. زیرا عقیده بر آن بود که هر اندازه جسد مرده بیشتر بماند و بهتر بان خوراك بدهند و از فساد محفوظ بماند کا نیز باقی میماند.

رجوع شود به: صفحه ۹۸ ، Capart, J. : Lectures on Egyptian Art
انتشارات دانشگاه نیویورک ۱۹۲۸ ،

(۲) Moret : Le Ka des Egyptiens est - il un ancien totem ?

در مجله تاریخ ادیان L X VII صفحه ۱۸۱-۱۹۱ پاریس ۱۹۱۳

(۳) Söderblom : Manuel d'histoire des religions صفحه ۷۶-۷۷

مغرب زمین ' خواب و تاریکی حکومت میکند . اینجا مکانی است که هر که در آن وارد شود هرگز خارج نمیگردد . در اینجا مومیائی شدگان میخوابند ولی هرگز بیدار نمیشوند . خدائی که در اینجا حکومت میکند خاموشی مطلق نام دارد» .

سرود هاری پی **Chant du Harpiste** که در ابتدای امپراطوری وسطی و هزاره سوم قبل از میلاد رواج یافت و آنرا روی قبور میخواندند بهمین نتیجه منتهی میگردد :
تا زنده ای قلب خود باش ، هر چه میتوانی تفریح کن ، هرگز اجازه نده
قلبت درمانده گردد . امیالت را خشنود ساز ، تا در روی زمین هستی در
جستجوی خوشبختی باش ، چون هیچکس اسوال خویش را با خود نخواهد
برد . هیچکس از اینجا یکباره آمده مراجعت نخواهد کرد^۲ .

۹- یکتاپرستی

در عهد سلسله هجدهم در قرن چهارده قبل از میلاد پادشاهی بنام **آمن هتپ**
Aménhotep چهارم یا **آمنوفیس Aménophis** چهارم یکتاپرستی را در مصر برقرار
کرد . یکی از خدایان بنام **آتون Aton** (مظهر قرص آفتاب) را که تا آن زمان چندان

(۱) حچسوت ملکه مصر برای خود گوری بسیار منقش و منقش در میان تپه های شنی
ساحل غربی نیل ، در آنجا که بعدها بنام «دره مقابر شاهان» (وادی مقابر الملوك) نامیده میشد
بنا کرد . جانشینان وی در ساختن مقبره های خود از او پیروی کردند ، بطوری که عدد مقابر
شاهان در میان تپه ها به شصت رسید ، و چنان شد که شهر مردگان از حیث عدد ساکنان با
شهر تب که مرکز زندگان بود دم از رقابت میزد . ساحل غربی نیل رفته رفته در تمام شهرهای
مصر عنوان گورستان ثروتمندان را پیدا کرد و چنان شد که چون میگفتند «فلان بمغرب رفت»
همه می فهمیدند که وی بسرای دیگر شتافته است . (توضیح مترجم) ،

(۲) Kreglinger : Etudes sur l'origine et le développement de la vie religieuse

ارزش نداشت بعنوان خدا پذیرفت. چون در تب نفوذ روحانیان آمون بیشتر بود و مانع اجرای اصلاحات جدید میشد، در سال چهارم سلطنت پایتخت را ترك کرد و در مصروسطی شهر جدیدی بنام **آختاتون Akhetaton** (افق قرص آفتاب) موسوم به **تل ال آمارنا Tell el Amarna** بنا کرد چون در اثر نفوذ و بقایای سازمانهای بدوی نام هنوز اثر جادویی داشت بدون اینکه نام خدایان دیگر را محو سازد نام آمون را در همه جا از میان برد و مراسم آنرا ممنوع ساخت. نام سابق خود را که «آمون خشنوداست» معنی داشت ترك کرد و آنرا به اخناتون یعنی «درخشندگی آتون» مبدل ساخت. طبق دستوری مأمورین در پایتخت جدید قرار گرفتند و نام **آتونی Atonien** بر خود نهادند.

با این تحول بزرگ مذهبی پادشاه جدائی درخشان بین شرك قدیم و واحدپرستی جدید ایجاد کرد. با این عمل پادشاه در نظر داشت اولاً قدرت سیاسی روحانیون آمون را درهم شکند و ثانیاً دین در انحصار مردم تب نباشد و ثالثاً رعایای غیر مصری امپراطوری نیز بتوانند از آن استفاده کنند.

با این ترتیب **دین آفتاب** مقدمات پیدایش طرز تفکر همگانی بودن ادیان را در جهان ایجاد کرد.

اخناتون فقط به ازمیان بردن مراسم گذشته اکتفا نکرد، بلکه مقررات جدید مذهبی برای زندگی همگانی وضع نمود. در این دین خورشید مظهر حقیقت و شعار و علامت بشمار میرفت، آنچه شاه در مقام خدائی میشناخت یک وجود قادر نبود بلکه موجودی شبیه انسان و مانند وی محدود بود. خدا خورشید طبیعی نبود بلکه تمام امور نیک مانند گرما و روشنائی و آتش و آفتاب بود که آن ستاره در جهان منتشر میکند فرعون این اعمال نیک و این نیروی حیات بخش را در اطراف خود آشکار ساخت و مداخله «خورشید خدا» را در آفرینش جهان و در حوادث عجیب زمان که در اطراف وی جریان دارد شناخت. سرود زیبایی بافتخار خدای خود بشرح زیر سرود:

سرود خورشید (آتون)

به به چه دل رباست طلوع تو از افق ای (آتون) بزرگ من ای مایه حیات
آن دم که سر ز بام فلک آوری برون زیبا شود به مهر تو رخسار کائنات
* * *

زیباتوئی، بزرگ توئی، پر جلاتوئی بالاتر و بزرگتر از هر چه در جهان
انوار دل فروز تو گیرد بهر ز شوق ملک جهان و هر چه بنا کرده ای در آن
* * *

چون (رع) توئی و آنهمه دیگر اسیر تو افکنده ای به بند جهان را پپای خود
دوری اگر چه از بر ما و جهان ما گسترده ای بروی زمین رشته های خود
* * *

بالا تری اگر چه ز بام فلک ولی روی زمین ز پای تو گوهر نشان شود
هستی از آن تست که بی روی روشنت دنیا چو مرده در دل ظلمت نهان شود
* * *

آنکه که چهره در پس مغرب نهان کنی مردم ز هجر روی تو بیتاب میشوند
کالای خود که بیم ربودن در آن بود در زیر سر گذاشته در خواب میشوند
* * *

شیران به قصد جان بشر سر بر آورند ماران همی خزند به ظلمت سرای او
دنیای پر خروش خموش و سیه شود چون رونهفته در پس مغرب خدای او
* * *

آنکه که از فراز فلک سر بر آوری روشن شود ز پرتو مهرت بسیط خاك
در روز چون به سان (آتون) پرتوافکنی تاریکی از میانه گریزد بهر مغاك
* * *

هر دو زمین به مهر تو آذین بپا کنند	وقتی شعاع خویش فرستی بدین جهان
دست دعا به سوی تو با صد نوا کنند	مردم برآورند سر از خواب و با سرور
* * *	* * *
مردم ستایشت به سرود بقا کنند	دنیا نوای خویش ز سر گیرد از نشاط
هنگامه تلاش جهان را بپا کنند	هر کس به کار خویش رود تا که باز نیز
* * *	* * *
مرغان ز لانه بال به اوج هوا کشند	گاوان همی چرند ز شوقت به کوه و دشت
تسبیح شوق گفته زدل نغمه ها کشند	آری پرندگان همه از عشق (کای) تو
* * *	* * *
این زندگی و جلوه و نقش و نگار آن	روشنگر زمین و زمانی و زان تست
وز جلوهات گیاه بر آرد سر از میان	از تابشت درخت شکوفان شود بیابغ
* * *	* * *
درهای بسته باز شود از تویی گمان	در رقص و پای کوبی و عشرت فتد جهان
کشتی به یاری تو به مقصد شود روان	ماهی درون آب ز شوق تو بر جهد
* * *	* * *
در مرد هم تونطفه وجود آوری و جان	آورده ای پدید تو جرثومه در زنان
جان بخش و جان فروزی و روشنگر جهان	آرام بخش خاطر طفلی به بطن مام
* * *	* * *
قدرت به او که لب به سخن باز میکند	در موقع تولد کودک تو میدهی
جنبش نموده چهچه و پرواز میکند	از تخم مرغ جوجه تو آری برون که زود
* * *	* * *
یک از هزار کار تو ای آفریدگار	دیگر چه گویمت نتوانم شمار کرد
کس حد قدرت تو ندارد به هیچ کار	پنهان ز چشم ماست بسی نقشها ز تو
* * *	* * *

روز ازل که غیرتوکس در میان نبود	عزم تو آفرید جهان را بدین قرار
آورد در وجود تن و جان آدمی	حیوان پدید کرد و نبات آمد آشکار
*	*
پرواز مرغ و جنبش پای روندگان	از تست چون توئی به تکاپوی جاودان
هر چیز را تو جای دهی در مقام خود	هر کس به هر نیاز که دارد شود قران
*	*
عزم تو آفرید زمینهای دور دست	از کوش تا به سوریه و مصر بیکران
اندر زمین پست تو نیل آفریده ای	تا مایهٔ سعادت انسان شود روان
*	*
ای جاودان خدا، چه بلندست رای تو	نور تو جلوه بخش حیات جهان بود
از بهر استفاده انسان و جانور	در هر زمین به امر تو نیلی روان بود
*	*
آری فصول سال تو آورده ای پدید	تا زان کمال خلقت خود را بیان کنی
وز گرم و سرد کردن این چرخ واژگون	نقش بزرگ قدرت خود را عیان کنی
*	*
با گردش مداوم خود بر فراز چرخ	نقش آفرین روی دلارای عالمی
در قلب من تو جای گرفتی به عز و ناز	چون جلوه بخش شاهد زیبای عالمی
*	*
کس غیر (اخانتون) پسر تره نبرده است	بر کارگاه صنع تو ای جاودان خدای
با قدرت بزرگ خود اندر جهان زلف	فرزانه ساختی تو مرا ای بزرگ جای
*	*
بر پای داشتی تو جهان را برای او	هم همسرش که بانوی هر دوزمین بود
ای آتون بزرگ که هستی از آن تست	خرم بمان به دهر که مهرت بهین بود

اضافات : مشابَهت بسیاری میان سرود آتون (خورشید) و سرود یکصد و چهارم کتاب
بقیه در صفحه بعد

در دین جدید نوعی تناسخ دیده میشد و وساطت طبقه روحانیان لازم نبود. معبد آمارنی **Amarnien** حیاط ودالانهائی داشت که فوق آنها بسمت آسمان بازبود و محراب اصلی از اشعه خورشید حمام میگرفت.

این انقلاب بزرگ دینی تحول بزرگ اخلاقی در بر داشت. خورشید بتمام ملل از فقیر و غنی یکسان نور افشانی میکرد و بدین ترتیب در همه چیز پرتوایزدی وجود داشت که همه از اختیار و غریزه سرچشمه میگرفت. آزادی و عشق طبیعت و علاقمندی خالق به مخلوق خود اساس دین آمارنیها بشمار میگرفت.

در هنرنیز تحولاتی پدیدار گشت. امور غیرمادی و عالم مجردات و روحانیت رونق گرفت عشق طبیعت در همه جا در معبد تل ال آمارنا در دین و در سرودها و در خورشید و در صحنه زندگی خانوادگی و در آرایش خانه ها نفوذ کرد، پرندگان و گلها و میوه ها دیگر فقط برای زینت و آرایش و قلمزنی بکار نمیرفت بلکه عطایای عالی و با ارزش طبیعت محسوب میشد که با دقت و حساسیت کامل از آنها بهره برداری میکردند.

راویان قدیم و روحانیون از این تحول اجتماعی که منافع آنان را بخطر میانداخت ناراضی شدند و بمبارزه برخاستند. اخناتون در سن بیست و نه سالگی درگذشت و داماد

بقیه پاورقی از صفحه قبل

عهد عتیق وجود دارد. رجوع شود به :

Breasted : The Development of religion and Thought in Ancient Egypt.

چاپ نیویورک ۱۹۱۲، صفحه ۳۲۴.

Drioton et Vandier : L'Egypte, ۳۳۵ صفحه

این سرود در صفحه ۵۴ و ۵۵ کتاب فلیسین شاله باختصار آمده است، در این کتاب سرود مذکور با متون دیگری از زبانهای فرانسوی و انگلیسی مقایسه گردید، سپس آقای عبدالرفیع حقیقت (رفیع) بشرح فوق آنرا بنظم درآورد. (توضیح مترجم).

* * *

صفحه ۳۳۵ - ۴۶۰. Drioton et Vandier : L'Egypte (۱)

اول او پادشاه شد و یکسال سلطنت کرد. داماد دوسی از روحانیان آمون اطاعت کرد و آمارنا را بقصد تب ترك کرد. نام خود را از **توتان خاتون** **Toutankhaton** به **توتان خامون** **Toutankhamon** تغییر داد. جانشین این پادشاه **هرم هب** **Horemheb** چون نظامی و دست پرورده روحانیان بود عبادتگاهها را ویران و نام آتون را پاک کرد و دوباره در همه جا نام آمون را برقرار ساخت و باین ترتیب بزرگترین جنبش دینی تاریخ عمومی جهان و مصر پایان یافت.

۱۰- آثار و نتایج دین مصریان قدیم

از قرن چهارم قبل از میلاد آیین ایزیس امید زندگی پس از مرگ را برقرار ساخت و سپس این عقیده دریونان و روم منتشر شد. اوزیریس و سراپیس موهبت ایزیس را تقسیم کردند.

سراپیس با ژوپیتر همسان گردید و خدای کسانی شد که بواحد پرستی تمایل داشتند.

در ابتدای قرن اول میلادی مراسم مصری بیش از پیش وضع همگانی بخود گرفت و یک جنبش زنده عرفانی بوجود آورد.

مؤلفین لاتین مینویسند: روحانیون ایزیس موی صورت و فرق سر را می تراشیدند و لباس کتان مانند پرده در بر می کردند و بوسیله زنگوله زنگ می زدند و مؤمنین را برای انجام مراسم در مقابل صورت دعوت می کردند.

نمونه ای از این مراسم را میتوان در ادیان روم و ایتالای لاتین بدست آورد. در سال ۱۷۹۸ در پاریس کتابی منتشر شد و میرابو آنرا تحت عنوان «**نوحه تیول**» ترجمه کرد. در این کتاب مینویسد: معبد ایزیس در **لوتس** **Lutèce** پاریس فعلی در قریه ایسی **Issy** وجود داشت و یک خلیفه مسیحی در قرن شانزدهم میلادی یک مجسمه رب النوع **Déesse** را ویران کرد.

محتویات کتاب مردگان بخوبی نشان میدهد که اصول تعلیمات اخلاقی عالم متمدن جدید تازگی ندارد و آنچه سزاوار یک زندگانی صحیح مشروع انسانی است، در هزاران سال پیش باتلقین روحانیان و خردمندان مصری، برالواح سنگی دردل کوه حک نموده اند و بطوریکه دانشمندان عصر تحقیق کرده اند قسمت مهمی از دستورهای اخلاقی و دینی موسی آنچنانکه در تورات آمده از این نوشته ها سرچشمه میگیرد که بنی اسرائیل در مدت اقامت در مصر آنها را فرا گرفته و در مراجعت از مصر تحت قیادت موسی که شاید در حدود قرن چهاردهم قبل از میلاد اتفاق افتاده باشد آن تعالیم و عقاید را با خود بردند و در ارض اقدس و در کتب مقدس انتشار دادند. اقوام یهود ختنه کردن و عادت دادن مردم با استعمال فراوان مسهل از راه تنقیه و روزه گرفتن و استعمال داروهای قی آور و سایر وسایل بهداشتی مصریان را فرا گرفتند و در میان خود و سایر ملل رواج دادند.

کرگ لینگر در کتاب خود موسوم به: «مطالعات درباره اساس و توسعه زندگی مذهبی» مینویسد: احکام دهگانه ای که موسی به بنی اسرائیل تعلیم داد همان افکار و عقاید مصریان قدیم است. این عقاید مخصوصاً عقیده به معاد سپس توسط کتب یونانی و مجوس بعالم مسیحیت رسید. امید بزندگی جاودانی پس از مرگ با عرفان عالی که در برداشت، مراسم اوزیریس و ایزیس را از ابتدای امپراطوری تا سرحد جهان روم انتشار داد.

دین مصریان قدیم خدمات بزرگی بعالم انسانی کرد و موجب پیدایش و ترویج افکار و علوم و فنون گردید. مثلاً اولین کشوری که تقویم بکاربرد مصر فراغه بود. این تقویم براساس گردش آفتاب قرارداد شد و برطبق آمد و رفت فصول تنظیم شده بود و با روزهای بیست و چهار ساعت و هفته های هفت روز مورد استفاده قرار می گرفت. این تقویم را ژول سزار با مختصر تغییری بجهان روم تحمیل کرد. در قرن شانزدهم پاپ گرگوار سیزدهم در آن اصلاحاتی بعمل آورد و آنرا همگانی ساخت.

دری اوتون و وانديه: تاریخ پیدایش این تقویم را در پنجمین هزاره قبل از

می‌لاد می‌دانند و آنرا به ستاره‌شناسان ناحیه بزرگ مذهبی هلیوپولیس مربوط می‌سازند^۱.
مقررات مذهبی ساختمان اهرام را الزام کرد و موجب پیدایش و توسعه علم
هندسه گردید.

مصر قدیم در طرز ساختمان حتی حکم مقابر در کوهستان و نظایر آن در معماری
هخامنشی تأثیر کرد. علامت دوبر عقاب در کشور ایران با تصویر شبیه بانسان در
وسط آن که گویا تصویر اهورامزدا است و در حجاریهای تخت جمشید و غیره هست
و در این زمان آنرا فروهر مینامند و بعضی آنرا مانند شعار ایران قدیم گرفته‌اند تقلید
و اقتباس از نقوش مشابه مصریست که بر فراز طاقهای اغلب ابنیه بزرگ معابد فراعنه
با تصاویر مختلف منقوش است.

امید بزندگی پس از مرگ در مدت ده قرن در مصر موجب آرامش و تسکین درد
و پریشانی مردم گردید و سپس با آئین ایزیس و اوزیریس و سراپیس در خارج از مصر
منتشر گردید.

نظریه اعتراف که از مردگان خواسته میشد مبانی عالی اخلاقی ایجاد کرد.
نظریه واحدپرستی اخناتون، فکر مساوات را در تمام موجودات در مقابل «خورشید خدا»
پدید آورد و موجب لذت از زندگی و عشق مخلوقات و ترویج آزادی گردید.

بخش دوم

ادیان هند

فصل چهارم = دین ودا

۱- کلیات و منابع تحقیق در ادیان هند

مردم هندوستان از نژاد آریائی هستند که ریشه مشترك ملل اروپائی و هندی است. اقوام آریا این لقب را در مقابل اقوامی که در ممالك مختلف مغلوب و مقهور کردند بخود دادند. مكان اصلی قوم آریا که از آنجا با قطار جهان هجرت کردند مورد اتفاق دانشمندان نیست، بعضی تركستان و عده ای خوارزم و برخی شمال اروپا را منشاء این اقوام شناخته اند.

دسته ای از آنان را که هند و اروپائی مینامند از نواحی بالتیک یا روسیه جنوبی، ابتدا ایران را اشغال کردند و سپس بخشی از این عده در قرن شانزده قبل از میلاد شمال غربی هند را بدست آوردند و سپس پنجاب و بعد دره گنگ و بالاخره تمام کشور را متصرف شدند و مردم این نواحی را که کم و بیش تیره رنگ و سیاه بودند و دراویدی نام داشتند مغلوب ساختند و تحت استیلاء درآوردند.

مدت مدیدی مورخین دراویدیان را مردمانی وحشی میدانستند تا اینکه دانشمند هندو موسوم به بنرجی **Bannerji** و سر جان مارشال انگلیسی دانستند که در حدود سه هزار سال قبل از میلاد در دره هند تمدن درخشانی مربوط به قبل از عصر ودا موجود و مغلوبین از غالبین یعنی توتم گرایان و جان دینان مترقی تر بودند. آثار دین توتم و دین جان هنوز در میان مردم عقب افتاده هند جنوبی رواج دارد و در دین هندو نیز برقرار است.

در هند حیوانات مقدس نظیر گاو و میمون و مار فراوان است، سرخدایان مانند سر حیوانات است، یکی از خدایان موسوم به گانش سری شبیه فیل دارد.

گیاهان مقدس خدایان مؤنث را تشکیل می‌دهد که پائین‌تر از خدایان مذکر است و نمونه‌ای از آنرا نمیتوان در دکن یافت.

تقدیس رودخانه‌هایی نظیر شط‌گنگ و احترام مردگان و اعمال جادوئی برقرار است. تصویر آلت مرد موسوم به **لینگا** ارزش فراوان دارد و برای حاصلخیزی جهان بکار می‌رود و آثار کیش توتم را نمایان می‌سازد، قربانی برای خدایان که زائیده توتم پرستی است جایگاه مهمی در قوم غالب دارد.

دین جان ارواح را در طبیعت قرارداد و بصورت شرك تحول پذیرفت و برخی از آن ارواح بتدریج بشکل خدایان نمایان گردید و اصل آرمان آنیما را در جهان هند برقرار ساخت.

رنه‌گروسه در کتاب «تاریخ فلسفه شرق» مینویسد: در بغاز کوهی در کاپادس عهدنامه صلحی مربوط به تاریخ قرن چهارده قبل از میلاد بین **Hittits** و **آریان** بدست آمد، این عهدنامه از **میتانیان Mitanniens** بحث میکند که دو قرن قبل از آن تاریخ از پارس به پنجاب رفتند، این قرارداد بعنوان خدایان میتانیان: **ایندرا و میترا و وارونا** را نام میبرد که خدایان بزرگ آئین ودا میباشند.

در ادیان هند مانند دین مصریان قدیم آثار بسیاری از افکار ادیان ابتدائی نمایان است، هیچ بخشی از دنیا افکار متافیزیک و عرفان و روحانیت را باندازه هندوستان نگهداری و تکمیل نکرده است. در ادیان هند خدایان متعدد وجود دارد که بتدریج بسمت واحد پرستی تحول یافته است.

از نظر تحولات تاریخی باید ادیان هند را مانند دین مصر در بین ادیان ابتدائی (استرالیا و پلینزی)، و ادیان متمدنی چون ادیان سامی قرارداد.

دین برهمن حداقل مربوط به قرن هفتم قبل از میلاد است. قرن ششم قبل از میلاد تاریخ پیدایش ادیان جین و بودا میباشد. دین ودا قبل از آئین **برهمن** و **بودا** بعد از آن است.

در هندوستان در حدود سیصد میلیون هندو و یکصد هزار نفر بودائی و شش میلیون

چینی وجود دارد. دین سیکه که ترکیبی از اسلام و هندو است در حدود هفت میلیون جمعیت هندوستان را تشکیل میدهد.

در هند در حدود هشت میلیون مسیحی و چهل میلیون مسلمان و یکصد هزار زرتشتی وجود دارد که چون از خارج در این دیار رواج یافته است در ردیف ادیان هندی بشمار نمیرود.

دین ودا رستگاری را در **فناى نفس** میداند، در آئین برهنه معرفت اساس رستگاری بشمار میرود، در دین هندو رستگاری در ایمان و عشق است، کیش بودا، خرد را پایه رستگاری قرار میدهد، همانطور که در اسلام وحدت و در مسیحیت قربانی و فداکاری و در زرتشتی اخلاص و راستی و درستی اساس احکام دینی است.

* * *

برای تحقیق در ادیان هند کتب بسیاری وجود دارد که محصول کوشش و مطالعات مستشرقین بزرگ و هندشناسان برجسته جهان است و نمونه‌ای از آن آثار بشرح زیر است :

۱) اولدنبرگ کتابی تحت عنوان دین ودا نوشت که ویکتور هانری آنرا بزبان فرانسوی ترجمه کرد و در سال ۱۹۰۳ در پاریس چاپ شد.

۲) کتاب فلسفه شرق تألیف پول ماسون اورسل که در سال ۱۹۳۸ در پاریس چاپ شد از نظر فلسفه ادیان هند بسیار مفید است.

۳) رنه گروسه نیز علاوه بر تاریخ فلسفه شرق چاپ پاریس ۱۹۲۳ و کتاب

۱) Oldenberg, H. : Die Religion des vedas, traduite par victor Henry : La Religion du veda, paris, Alcan, 1903.

۲) Masson- Oursel, Paul : La Philosophie en Orient.

۳) René Grousset : Histoire de la philosophie Orientale, paris, Nouvelle Librairie nationale, 1923.

« « : Sur les traces du Bouddha, paris, Plon, 1929.

« « : Les civilisations de l'Orient, paris, 1930.

« « : Les philosophies indiennes, paris, Desclée de Brouver, 1931

درباره علامات بودا چاپ پاریس ۱۹۲۹؛ کتابی تحت عنوان تمدنات شرق تألیف کرد که در ۱۹۳۰ در پاریس منتشر گردید.

(۴) دکتر آلبرت شوایتزر در کتاب متفکرین بزرگ هند چاپ پاریس، ۱۹۳۶، درباره افکار هندی مباحث فراوان دارد.

(۵) کتاب کرگ لینگر تحت عنوان بررسی در اساس و توسعه زندگانی دینی و کتاب رومن رولاند موسوم به راماکریشنا چاپ پاریس ۱۹۲۹ مباحث جالبی درباره ادیان هندی دارد.

(۶) گری نوت تحت عنوان دین جین اثری دارد که در سال ۱۹۲۶ در پاریس بطبع رسید و میتوان اطلاعات مفیدی درباره دین جین از آن بدست آورد.

(۷) بهاگوات گیتا، ترجمه سنارت، چاپ پاریس ۱۹۴۴

(۸) سرود ملکوئی یا بهاگوات گیتا، لندن ۱۹۲۵

(۹) گذشته‌های هند چاپ نیویورک و قلب هند طبع لندن تألیف بارنت.

(۱۰) کتب بریان برون و پرسی برون درباره هند و نقاشی هند و کتاب چترجی درباره حقیقت جوئی هندوئی مباحث فراوان دارد.

۴) Schweitzer, Albert : Les Grands penseurs de l'Inde, paris, payot, 1936

۵) Kreglinger : Etudes sur l'origine et le développement de la vie religieuse.

Rolland, Romain : La vie de Râmakrishna, paris, stoch, 1929.

» » : La vie de vivekananda, Paris, stoch, 1930.

۶) Guérinot : La Religion Djaina, paris, Geuthner, 1926.

۷) La Bhagavat Gita, traduction Senart, 2e éd. (paris, Les Belles - Lettres, 1944)

۸) Arnold, Sir Edwin : The Song Celestial, or Bhagavad - Gita, London 1925

۹) Barnett, L. D. : Antiquities of India. New york, 1914.

» » : The Heart of India. London, 1924.

۱۰) Brown, Brian : wisdom of the Hindus, New york 1921.

» Percy : Indian Painting. Calcutta, 1927.

Chatterji, Jagadish C. : The Hindu Realism, Allahabad 1912.

- (۱۱) اثر کوماراثوامی تحت عنوان رقص شیوا هنردینی هند را آشکار میسازد.
- (۱۲) تاریخ فلسفه هندی و مکتب یوگا بعنوان فلسفه و دین تألیف داس گوپتا چاپ لندن و نیویورک.
- (۱۳) فلسفه اوپانیشادها و روش ودانتا نگارش دوسن پل.
- (۱۴) رامایانا و ماهابهاراتا تألیف دوت.
- (۱۵) انسان وهستی او از نظر ودانتا نگارش گنون و سیزده اصل اوپانیشادها نگارش هوم.
- (۱۶) راما و هومر نگارش لیلی آرتر، چاپ لندن ۱۹۱۳؛ شیوا یا آینده هند تألیف می نی چاپ لندن ۱۹۲۹.
- (۱۷) دو اثر از ماکس مولر تحت عنوان شش روش از فلسفه هند و چه میتواند هند بما بیاموزد؟ چاپ لندن ۱۹۱۹ میلادی.

- ۱۱) Coomaraswamy, Ananda K. : The Dance of Siva. New york, 1924.
- ۱۲) Das Gupta, Surendranath : A History of Indian philosophy, Cambridge U. P. , 1922.
- » » : Yoga as philosophy and Religion. London 1924
- ۱۳) Deussen, paul : The philosophy of the Upanishads, Edinburgh, 1919
- « « : System of the Vedanta. Chicago, 1912.
- ۱۴) Dutt, R. C. , tr. : The Ramayana and Mahabharata, Everyman Libraiiry.
- ۱۵) Guénon, René : Man and His Becoming according to the Vedanta , London, 1928.
- Hume, R. E. , ed. : The Thirteen principal Upanishads. oxford U. P., 1921
- ۱۶) Lillie, Arthur : Rama and Homer. London, 1912.
- Minney, R. J. : Shiva, or the Future of India. London, 1929.
- ۱۷) müller, Max : Six Systems of indian philosophy. London 1919.
- » » : India : what can it teach us? London, 1919,

- (۱۸) دو کتاب از راداکریشنان بنام زندگی گذشته هندو و فلسفه هند.
- (۱۹) پیغمبران هند جدید اثر رومن رولاند؛ عصر قهرمانی هند نگارش سیدانتا؛ «اکبر» چاپ اکسفورد سال ۱۹۱۹، آسکا طبع اکسفورد. ۱۹۲۰ تألیف اسمیت.

* * *

برای تحقیق در دین بودا بهترین کتاب اثر اولدنبرگ است.^{۲۰} سنارت نیز در این باره در کتاب خود تحت عنوان بررسی درباره افسانه بودا مباحث فراوان دارد.^{۲۱} داوید دو کتاب درباره دین بودا نوشته است یکی تحت عنوان کیش بودای هندی و دیگری مباحثه بودا در کتب مقدس بودائی.^{۲۲}

آثار ادموند و الیوت نیز از نظر تطبیق دین بودا با سایر ادیان ارزش فراوان دارد.^{۲۳}

۱۸) Radakrishnan S. : The Hindu view of Life, London, 1928.

« : Indian philosophy. 2v. Macmillan, New York n. d.

۱۹) Rolland, Romain : Prophets of the new India. New York 1930

Sidhanta, N. K. : The Heroic Age of India. New York, 1930.

Smith, V. A. : Akbar. oxford, 1919.

» » : Asoka. oxford, 1920.

۲۰) Oldenberg, H. : Bouddha (Leben, Lehre, Gemeinde) , traduit en Français par : A. Foucher, sous le titre : Le Bouddha (sa vie, sa doctrine, sa Communauté), paris, Alcan, 1894-1903.

۲۱) Senart : Essai sur la légende du Bouddha, paris, 1875-1882.

۲۲) Davids, T. W. Rhys : Bouddhist India. New York, 1903.

« « : Dialogues of the Buddha; being vols. of Sacred Books of the Buddhists. oxford, 1923.

۲۳) Edmunds, A. J. : Buddhist and Christian Gospels. 2v. Philadelphia, 1908.

Eliot, Sir Charles : Hinduism and Buddhism. 3v. London 1921.

گور در کتاب خود روحیه بودائی و تماس ، زندگی بودا را مورد تحقیق قرار میدهند^{۲۴}.

۲ - دین ودا و متون مقدس

دین ودا به متون مقدسی تعلق دارد که آنرا ودا یعنی دانائی مینامند . سودر بلوم مینویسد : این دانائی از راه گوش بدست میآید نه از راه چشم . در متون مقدس بجای نوشته شده است عباراتی مانند شنیده شده است ویا این سخن از مردم مقدس است مذکور است .

« قدیمی ترین بخش ودا ، ریگ ودا Rig - Veda (دانش سرودهای ستایش) است که بین یک هزار و پانصد تا یک هزار و چهارصد سال قبل از میلاد تألیف شده است و شامل یک هزار و بیست و هشت سرود میباشد ؛ قدیمی ترین سرود مربوط به قسمت اول هزاره دوم قبل از میلاد است و کهنه ترین کتاب مقدس بشر بشمار میرود^{۲۵} .

کتب ودا شامل سرودها یعنی ، منظومه های فلسفی و اشعار دنیوی و دستور وقواعد جادو و اوراد و اذکار و وسایل بیدار نمودن و تحریک کردن عشق است ؛ ولی در آن عقیده به تناسخ که مخصوص هندوها است وجود ندارد .

ریگ ودا را مؤلفین آن به ده ماندالا Mandalas تقسیم نموده اند و باستانیای اول و دوتای آخر آن ، بقیه هر کدام به رشی های Rashis مختلف یا مؤلفین مقدس

۲۴) Gour, Sir Hari Singh : The Spirit of Buddhism. Calcutta, 1929.

Thomas, E. J. : Life of Buddha, New York, 1927.

منابع انگلیسی این بخش از «فلیسین شاله» نیست و بوسیله مترجم اضافه شده است .
از این مأخذ برای توضیحات بیشتر در مقدمه و سایر فصول این بخش استفاده شده است
(از : دکتر منوچهر خدا یار محبی)



نسبت داده میشود. قسمت آخر کتاب نسبت به بقیه آن باید خیلی دیرتر تألیف شده باشد؛ زیرا با سایرین در دقایق و جزئیات فرق کلی دارد، افکار و تخیلات مندرجه در آن خیلی کم بدوی بنظر میرسد بلکه میفهماند که در یک جامعه متمدنی تألیف شده است و متضمن اعمال و آداب دینی پرپیچ و خمی میباشد، در هر حال این نکته را باید در نظر داشت والا کتاب مزبور راجع به جامعه و دائی و افکار و احساسات آریان قدیم خیالات غلطی در خاطرات ما پدید خواهد آورد.

دولافوز در کتاب **تاریخ هند** مینویسد: «اقوام آریا مردمی بودند بغایت متدین و چون تمدن آنان رو بترقی گذاشت مشکلاتی در دین پدید آمد که آنرا درهم و پیچیده ساخت و تشریفات مربوطه را سخت و غیر قابل تحمل قرارداد، بنابراین تألیف سه ودای دیگر بمروار ایام برای مقاصد خاص دینی ضرورت یافت و آن عبارت است از **سامودا Samaveda** (دانش آهنگها) متضمن سرودهایی که اغلب آن در ریگ ودا بود، و کاهنان در مواقع مخصوص آنرا میسرودند؛ **یا جور ودا Yajurveda** (دانش قواعد قربانی) مشتمل بر اجرای احکام و قوانین و آداب و مراسم قربانیها؛ **آثار و ودا Atharvaveda** (دانش قواعد سحر و جادو) محتوی طلسمات سحری و اوراد و ادعیه توفیق یافتن در امور زندگی و افسونهایی برای حفظ از شرور و بلیات. این ودای آخر وقتی تألیف شد که اقوام آریا در تمدن خیلی پیشرفت کرده بودند و محتمل است در آنوقت عقاید و افکار دینی بومیان نیز تا اندازه ای در میان عده ای از آنان رواج یافته باشد. تغییرات عمده ای که از این راه در اخلاق و عادات آریاهای هندی روی داد از نظر تاریخی خالی از اهمیت نیست. آن منظره روشن و بشاش که از ریگ ودا در مظاهر زندگانی منعکس بود در اینجا تبدیل بشکلی گردید که خیلی کم امیدبخش و بیشتر حواله به تقدیر و تسلیم بقضا و قدر میباشد.

در وداها هیچگونه اشاره ای نشده که مؤلفینش با خط و کتابت آشنائی داشته اند،

اضافات: (۱) ث. ف. دولافوز: تاریخ هند، ترجمه: سید محمد تقی فخر داعی گیلانی

از نشریات کمیسیون معارف - تهران ۱۳۱۶ خورشیدی، صفحه ۱۲.

تقریباً جمیع اطلاعات، درباره هند باستانی از این وداها است که میتوان آنرا کتاب دانش نامید.

درباره تصنیف یا تاریخ این مجموعه شعر و اساطیر و اعمال دین و فلسفه کسی نمیتواند اظهار اطلاع قطعی کند. هندوهای مقدس عقیده دارند که تمام آنها کلمه بکلمه الهام شده است و میگویند که برهما خدای بزرگ آنرا با دست خود روی اوراق زرین نوشت.^۱

دورانت می نویسد بزرگان هر محل در هند به تناسب حدت و حرارت وطن پرستی خود قدیمیترین سرودهای ودایی را مربوط به سالهای ششصد تا یک هزار قبل از میلاد دانسته اند، گمان می رود که جمع آوری و تدوین آنها در فاصله بین ۱۰۰۰ و ۵۰۰ قبل از میلاد صورت گرفته باشد.^۲

۳- خدایان ودایی

یکی از خدایان «دین ودا» ایندرا **Indra** نام دارد. ایندرا خدای طبیعت و رعد و طوفان و باران و همچنین نوعی خدای جنگجو و مبارز بنفع مردم خود میباشد. در مقابل ایندرا که خدای خشونت است، وارونا **Varouna** خدای خرد قرار دارد. دومزیل در کتاب خود موسوم به اورانوس و وارونا که در سال ۱۹۳۴ در پاریس چاپ شد، مینویسد: کلمه وارونا، بعبارت یونانی اورانوس مخصوص آسمان، شباهت دارد و برای تعیین لفظ خدای بزرگ ایران اهورا بکار می رود.^۳

وارونا که ابتدا خدای آسمان شب و ستاره دار بود کم کم خدای جهان و اخلاق و گرداننده طبیعت و راهنمای انسان گردید.

(۱) Dubois, Abbé J. A. : Hindu Manners, Customs and Ceremonies, oxford, 1928. صفحه ۴۲۵

(۲) ویل دورانت : تاریخ تمدن، هند و همسایگانش، ترجمه بفارسی : مهرداد مهرین. فصل چهاردهم، (اضافات).

(۳) Dumézil : Ouranos - Varuna, paris, Maisonneuve, 1934.

وارونا با میترا **Mithra** خدای روشنائی و راستی و نیکوکرداری و عدالت شریک است.

مادر وارونا و میترا ، آدی تی **Aditi** نام دارد که وجوه مشترک خدایان و اشیاء است و ممکن است نشانه و علامت مانای بدوی باشد.

از خدایان دیگر ودایی دی آوس پیتار **Diaous pitar** است که نظیر ژئوس **Zeus pater** در یونان میباشد و پدر غالب خدایان دیگر است. این خدا شریک پری تی وی ماتار **Prithivi matar** یا مادر زمین **La Terre Mère** میباشد و یکی از پسرانش ثریا خدای خورشید است.

یکی دیگر از خدایان واتا **Vata** خدای باد است که همچنین **Wotan** نامیده میشود.

در کتب ودا ، مانو خدای قانونگذار دیده میشود که نام او عبارت ژرمنی **Man** و **l'Homme** را بخاطر میآورد.

این خدایان بتدریج ارزش خود را از دست دادند و خدایان قربانی و فداکاری ، مخصوصاً آگنی **Agni** خدای آتش و کانون ، و سوما **Soma** شراب خدای مقدس ، در ردیف اول قرار گرفتند .

این خدایان از لحاظ شکل و غرض و تقریباً جهالت مانند انسانند. یکی از آنها که نمازگزاران گرداگردش را گرفته اند فکر میکنند که به پرستندگان خود چه باید بدهد : اینست آنچه من خواهم کرد - نه ، من اینکار را نمیکنم باو گاو خواهم داد- یا بهتر است اسب بدهم ؟ مردم که آیا واقعاً از دست او سوما گرفته ام یا نه ؟

ارزش قربانی و فداکاری موضوع اساسی دین ودا را تشکیل میدهد. مردگان برای بقای پس از مرگ احتیاج دارند از راه خیرات و قربانی و پیشکشی و هدایا تغذیه شوند. خدایان احتیاج دارند که بکمک آتش بافتخاران آنان قربانی ها برپا کنند و برای آنان سوما یعنی آب حیات تقدیم کنند.

دردین ودایی ابتدائی ظاهراً معبد و بت وجود نداشت محراب هر قربانی تازه از نو برپا میشد و آتش مقدس پیشکشها را با آسمان میبرد.

قربانی خدایان را نگهداری و خلق میکند، همچنین عمل و رفتار است که هستی را ایجاد میکند. درین افکار هندی تشخیص و فهم این عقیده بسیار مشکل است زیرا تغییر و تبدیل امور خلقت نیست و نمیتواند حقیقت ایجاد کند بلکه عمل انسان است که حقایق خارجی را برای آدمی نمایان میسازد و برتر از وی قرار میدهد.

قربانی پس از آفرینش، خدایان را حفظ میکند و موجب خشنودی امیال انسانی میگردد، با این اعمال انسان تصور میکند زندگی پس از مرگ و طول عمر و ثروت و توانگری اعقاب خویش را نگهداری میکند. در هر حال رستگاری و نجات در دین ودا از قربانی بدست میآید.

اگر قربانی درست انجام میگرفت پاداش پرستنده صرف نظر از شایستگی اخلاقی او داده میشد. روحانیان برای کمک کردن به مؤمنین در مراسم پیچیده قربانی، پولهای گزافی میگرفتند. اگر مژدی داده نمیشد، مرد روحانی ادعیه لازم را نمیخواند، حق الزحمه او بایستی قبل از دادن قربانی بخدا پرداخت میشد. روحانیان مقرراتی وضع کردند تا معلوم باشد برای هر خدمت چه پاداشی - چند گاو یا اسب چه قدر طلا - باید وصول شود؛ مخصوصاً طلا در تحریک خدا و مرد روحانی بخدمت، بیش از هر چیز دیگر مؤثر واقع میشد.

جادوگری جز برای برهمنان برای دیگران ممنوع و خلاف دین است. روحانیان جادوگر که برهمن نام دارند دستور و آداب قربانی را میدهند و حق دارند آنرا شخصاً یا توسط نمایندگان مخصوص خود عمل کنند و پاداشی را که غالباً حیوانات گرانها و یایک یا چند گاو است دریافت دارند. در سرود شماره ده کتاب دهم ریگ ودا مینویسد: «در مقابل یک گاو که به برهمن داده شود تمام گیتی پاداش داده میشود».

۴- طبقات اجتماعی

برای بیان ارزش برهمنان باید طبقات اجتماعی اقوام هندی را شناخت. اولین فرق و امتیازی که در جامعه آریایی پدید آمد تفاوت مابین آریان خالص و غیر آریایی بانسلهای مختلط بود. این اختلاف در بدو امر از نظر خاندانی و نژادی بود. آریایی سفید پوست از طوایف سیاه در اویدی وحشت داشت و وقتی آنانرا در جامعه خود پذیرفت فقط بعنوان خدمتکاری و غلامی بود، بدون آنکه آنانرا در اعمال مقدس دینی شرکت دهد، ولی همینکه مستعمرات آنان توسعه یافت و دولتهائی تشکیل گردید رقابت صنفی و طبقه‌ای مابین خود اقوام آریان پدیدار شد و دو طبقه ممتاز بروی کار آمدند: یکی پیشوایان دین و دیگری مردان جنگ. این دو طبقه فقط از حیث کار و عمل ممتاز بودند ولی چون هیئت اجتماع ترکیبش روبه‌زونی نهاد و زیاد درهم و مختلط گردید آنوقت طبقه کارگر لزوم پیدا کرد، باین معنی که جمعی بمشاغل دینی و برخی بکارهای جنگی و پاره‌ای بامور زراعتی مشغول شدند، دسته‌ای هم به نوکری و غلامی پرداختند، نظیر مصریان قدیم و جامعه بنی اسرائیل و ایرانیان مشاغل موروثی گردید، هرپیشه و کار بطبقه‌ای از طبقات جامعه انحصار یافت. برهمنان که علمای دین بودند صنفی تشکیل دادند که در اعمال دینی و قربانی اظهار تخصص مینمودند و در ردیف اول جامعه قرار داشتند. بعد از برهمنان دو طبقه وجود داشت که طبقات دوم و سوم جامعه را تشکیل میداد. **Kshatryas** یعنی شاهزادگان و جنگجویان از اشخاصی تشکیل مییافت که نسب بخانواده‌های اصیل و نجیب میرساندند و اجدادشان در جنگها بابومیان پیشرو قشون بودند.

Vaīcya یعنی کشاورزان کسانی بودند که بکارهای معمولی و مخصوصاً بزراعت و کشتکاری اشتغال داشتند. طبقه چهارم را پیشه‌وران و کارگران و غلامان تشکیل دادند و **Coudras** نام داشتند. این طبقه تیره غیر آریایی از نسلهای مختلف ترکیب یافته و همان صاحبان حرفه و غلامان جامعه بودند.

در خارج از طبقات فوق و در تحت آنان طبقه **پاریا Parias** یا **شاندالا Chandalas** قرار داشت که اصلاً **نجس** خوانده شده و از حقوق اجتماعی محروم بودند تا اینکه در قرن معاصر **گاندی** رهبر بزرگ هندوستان این طبقه را **بنده خدا Hurigan** نامید. باین ترتیب تقریباً در آخر عصر ودا در دوره فتوحات و توسعه مستعمرات اعمال دینی رو باز دیاد نهاد و در تقریب قربانیها مشکلاتی پیش آمد، چون فقط برهمنان قدرت و اختیار اجرای مراسم دینی را داشتند مورد توجه و احترام واقع گردیدند و امور مقدس و تفوق عقلانی و روحانی را بخودشان تخصیص دادند و دارای مقام منبع و مراتب عالی در جامعه شدند و چون این شغل موروثی گردید ستایش و احترامات آنان تالی احترامات و ستایش الهی و ربانی شد.

۵- یگنایپرستی و آفرینش

با افزایش تعداد خدایان این سؤال پیش آمد که کدام یک جهان را آفریده است. این نقش نخستین، گاهی به آگنی و گاه به ایندرا و زمانی به سوما و پاره‌ای اوقات به **پراجاپاتی Prajapati** (پروردگار تمام اشیاء زنده) داده میشد و در پاره‌ای اوقات سخن از خدای واحد بمیان می‌آمد.

در یکی از اشعار ریگ ودا گفتگوئی است ساده بین نخستین والدین نوع بشر یعنی برادر و خواهر دو قلو **Yami, Yama**. **یامی** برادرش را علی‌رغم نهی الهی بزنانی با خود اغوا کرد و وانمود ساخت که آنچه او میخواهد همانا بقای نسل است، **یاما** با اتکاء بر ربانی عالی اخلاقی مقاومت کرد. ولی **یامی** بانواع و اقسام تحریکات متوسل گشت و بالاخره سلاح آخر خود را بکاربرد و گفت که او ضعیف و زبون است. عالترین اشعار، سرودش گفت‌آور آفرینش است که طی آن یک وحدت وجود عالی و یک گونه شکاکیت مقدس درین قدیمیترین کتاب و دینی‌ترین مردم تجلی میکند.

« نه هستی وجود داشت و نه نیستی، نه آن آسمان درخشان دیده میشد و نه

سقف پهناور آسمان در بالا گسترده بود.

چه چیز همه را میپوشانید؟ چه پنهانشان میکرد؟
 آیا گرداب بیکران آب بود؟
 مرگ وجود نداشت - ومعدالک هیچ چیز جاودان نبود.
 بین روز و شب مرزی وجود نداشت ،
 وجود یکتا به تنهایی نفس میکشید ؛
 جزا و هنوز دیگری وجود نداشت .
 ظلمت بود و همه چیز در ظلمتی عمیق پنهان بود - اقیانوسی بود بدون نور -
 نطفه حیات که هنوز در پرده نهفته بود .
 طبیعت یکتارا از درون گرمای سوزان شکفت
 آنگاه نخست عشق پدید آمد - و سپس سرچشمه تازه عقل عیان گردید .
 آری ، شعراء با تمیز و بینائی دل و با تفکر ، پیوند بین موجودات خلق شده
 و خلق نشده را دریافتند .
 این اخگر از زمین آمده و در همه جا نفوذ کرده ویا از آسمان آمده است ؟
 سپس بذرها افشانده شد ، و قدرتهای نیرومند برخاستند .
 - طبیعت در زیر قدرت و اراده در بالا -
 کیست آنکه بر این راز آگاه است ؟ و در اینجا کیست که آشکار گرداند
 و بگوید از کجا ، از کجا ، این آفرینش رنگارنگ سرچشمه گرفت ؟
 خدایان خود دیرتر خلعت هستی در بر کردند
 که میدانند این آفرینش بزرگ از کجا سرچشمه گرفته است ؟
 - آن کس که سرچشمه این آفرینش بزرگ است ،
 اعم از اینکه آنرا باراده خود آفریده ویا خاموش و گنگ بوده است ،
 عالیتترین بیننده ایست که در عالیتترین آسمانها وجود دارد ،
 او از این راز آگاه است - یا شاید این راز حتی براو پوشیده باشد .»

اضافات : ۱) «تاریخ تمدن» تألیف ویل دورانت . بخش دوم «هند و همسایگانش»

ترجمه : مهرداد بهرین ، صفحه ۵۹۸ - ۵۹۹ .

باین ترتیب باوجود تعدد خدایان در دین ودا آثاری از واحدپرستی دیده میشود و خدایان متعدد را با وجوه مختلف از یک خدای ناشناس نمودار میسازد. سرود یکصد و بیست و یک از کتاب دهم ریگ ودا این نگرانی را با عبارتی بس شیوا چنین بیان میکند :

« آنکه حیات میبخشد ، نیرو میدهد ، سایه او جاودانی است ،



آگنی ، آتش خدا

سایه اش مرگ است ، آن خدا که ما
با قربانیهای خود او را احترام میکنیم
کیست ؟

آنکه وجود ، کوهها ، برف ، دریا ،
رودخانه های دوردست از اوست ،
آنکه آسمان ناحیه قدرت اوست ، آن
خدا که ما با قربانیهای خود او را
احترام میکنیم کیست ؟

آنکه با قدرتش چشمان را در بالای
همان آبهایی میگرداند که آتش
قربانی را قدرت میدهد و تولید میکند .
آنکه تنها خدا در فوق تمام خدایان
است .

آن خدا که ما با قربانیهای خود او را
احترام میکنیم کیست ؟

رنه گروسه در کتاب « تاریخ فلسفه

شرق » یکی از سرود های ریگ ودا را چنین

شرح میدهد :

« خردمندان خدای واحد را نامهای مختلف میگذارند و آنرا آگنی و میترا و وارونا مینامند ».

در کتب مقدس ودایی تحولاتی از آرمان مانا و عروج به سمت واحد پرستی وجود دارد که دارای ارباب انواع است. خدا مانند روح عالم و جهان چون جسم خدا است.

در قطعات این آثار روحانیتی شدید دیده میشود که بوسیله آن تحول دینی را، که از کیش ودا به آئین برهمن منتهی میگردد، میتوان بیان کرد.

صفحه ۲۹ René Grousset : Histoire de la philosophie Orientale, (۱)

توضیح : مقدمه مربوط به بخش دوم (ادیان هند) و همچنین مطالبی که از مأخذ غیر فرانسوی اقتباس شده است از « فلیسین شاله » نیست و توسط مترجم کتاب : دکتر منوچهر خدایار محبی تألیف و اضافه شده است.

فصل پنجم - دین برهمن

۱- کتب مقدس

در قرن نهم یا هشتم قبل از میلاد برهمنان برای تثبیت مقام خود در ردیف اول جامعه از آیین ودا دینی بیرون آوردند که آنرا دین برهمن **Brahmanisme** مینامند. کتب مقدس دین برهمن یکی برهمنها **Brahmanas** یا اصول اعمال دین و عبادات و افسون برای روحانیان است و دیگری اوپانیشادها **Oupanishads** یا محاورات بحرمانه نام دارد.

برهمنها باید بین هشتصد و ششصد قبل از میلاد تألیف شده باشد. این متون شامل کتبی مربوط به قربانی و اعمال دین و اشتقاق کلمات و افسانه های خدایان است. اوپانیشادها باید بین سالهای ششصد و سیصد قبل از میلاد تألیف شده باشد و آنها را ، ودانتا ، یعنی نتیجه یا پایان ودا مینامند.

در نیمه دوم قرن هیجده بعد از میلاد یک جوان کنجکا و فرانسوی موسوم به - آنکتیل دوپرون **Anquetil Duperron** (۱۷۳۱-۱۸۰۵) برای تحقیق محلی درباره دین زرتشت نزد پارسیان بمبئی به هندوستان رفت و کتب خطی بسیاری درباره دین قدیم ایران باروپا برد. در میان این متون پنجاه قطعه اوپانیشاد بود که بزبان فارسی ترجمه شده بود. آنکتیل دوپرون آنها را بزبان لاتین ترجمه کرد و شوپن هاور **Schopenhauer** (۱۷۸۸-۱۸۶۰) فیلسوف آلمانی در اواخر قرن هیجدهم و اوایل قرن نوزدهم از این قطعات بهره شایان برد.

اوپانیشادها شامل متون متعدد زیبای هندو است ، بسیاری از مردم هند روزانه کتب ودا یعنی اوپانیشادها را مطالعه میکنند ؛ گفتارشان در خصوص

وحدت ، آزادی ، صلح و آرامش روح است که انعکاس آن در غرب هم یافت میشود .
 شوپنهاور گفته است : « در جهان هیچ نوع مطالعه ای باندازه اوپانیشادها
 سودمند و تعالی دهنده نیست . اوپانیشادها مایه تسلی خاطر من در حیات بود و پس از
 مرگ هم تسلی بخش من خواهد بود » .

برهمنان ظاهراً درباره رستگاری از طریق قربانی اصرار دارند ولی اعلام میدارند
 که رستگاری از راه معرفت بدست میآید و دارندگان چنین معرفتی آنرا بمردان خود
 انتقال میدهند .

۲- برهمن و آتمن

یکی از مسائل اساسی دین برهمن بحث درباره شخصیت برهمن یا «نفس جهان»
 و آتمن یا نفس انسان **Moi profond** است ^۲ . دیگر مبحث مهاجرت و انتقال ارواح
 است که سمسار **Samsâra** نام دارد که نتیجه اعمال موجودات قبلی موسوم به -
 کرمن **Karman** است .

عبارت برهمن ابتدا جهت دستورالعمل قربانی است و چون قربانی وضع خدایان
 و جهان را تثبیت میکند این کلمه برای بیان اصل وجود یا نفس جهان بکار میرود .
 نخستین درسی که دانایان اوپانیشادها به شاگردان برگزیده خویش تعلیم
 میدهند ، عدم کفایت و نارسائی عقل است . این مغز ناتوان که از یک عمل حساب
 مختصر رنج میبرد ، چگونه میتواند فراخنای بغرنج و درهم پیچیده این جهان را که

صفحه ۲۵۴-۲۵۲ Söderblom : Manuel d'histoire des religions, (۱)

صفحه ۲۵۴ Müller, Max : India : What can it Teach Us ? London 1919,

(۲) در این باب رجوع شود به : Grousset , René : Histoire de la -

philosophie orientale, صفحه ۱۶۷ - ۵۳

« Les philosophies indiennes, paris 1937. »

صفحه ۹۶-۹۴ Masson - Oursel : La Philosophie en Orient, بعد

خود جزئی ناپایدار از آن است ، ادراک کند ؟ منظور این نیست که عقل بیفایده است عقل مقام کهنتر خود را دارد و موقعی که بارو باطواشیاء سروکار پیدا میکند ، سودمند بحال ما است ؛ ولی در برابر ابدیت ، بی نهایت ، و یا حقیقت اصلی ، میدان تهی میکند . ما در برابر آن حقیقت گنگ و خاموش که ظواهر همه بر آن قائمند و در شعور خود آگاه تجلی میکند ، احتیاج به بصیرت و ادراک دیگری غیر از این حواس و عقل داریم « بوسیله دانش نمیتوان به آتمن رسید » ، از رهگذر نبوغ و دانش فراوان نمیتوان آتمن را شناخت . بگفته اسپینوزا عالیتترین نوع ادراک ، بینش بی واسطه و ادراک مستقیم است و همان است که برگسون گفته است : عالیتترین ادراک ، اشراق و یا درون بینی ذهنی در مورد چیزی است که عالم آو عامداً تا حد امکان بوسیله دروازه های حواس خارجی ، مسدود گشته است . برهمین هویدا ، در مدخل حواس رخنه کرد و آنها بخارج متوجه شدند ؛ به همین سبب است که آدمی به بیرون از خود مینگرد و نه بدرون خود ؛ ولی اتفاق میافتد که مرد خردمندی بایستن چشمان خود و آرزو کردن حیات جاودانی ، خود را از ماوراء بنگرد .

اگر کسی بانگریستن در اندرون خویش چیزی نیافت ، شاید خود این موضوع دقت خویشتن نگری او را مبرهن سازد ، زیرا هیچ فردی نباید انتظار داشته باشد آنچه را که ابدی است ، در خود بیابد ، در حالی که خود در چیزهای زود گذر و متعین این جهان گم گشته است . قبل از آنکه حقیقت باطنی برای انسان هویدا و محسوس شود ، باید خود را از هر عمل و اندیشه ناپاک و هر نوع آشفته گی روحی و جسمی دور کند . باید دو هفته روزه بگیرد و فقط آب بنوشد ؛ آنگاه ذهن او سکوت و آسایش مییابد و حواس پاک و آرام میگردد ، و چون روح بدین سان صفا و آرامش گرفت میتواند هم وجود خود و هم آن اقیانوس عظیم روح را که خود جزوی از آن است ، احساس کند ، بدین ترتیب جزء در کل محو میگردد و وحدت و واقع ظاهر میشود . زیرا در این درون بینی بی شائبه ، آنچه آدمی می بیند نفس انفرادی نیست ؛ نفس انفرادی عبارت است از یک سلسله حالات مغز یا حالات ذهنی ، و این تنها جسم است که از درون

دیده میشود. آنچه جوینده میجوید آتمن جوهر حیات یا «من من ها» است، روح الارواح و مطلق بی ماده بی شکل که چون بترك خود کوشیم در آن سحو میشویم.

بنا بر این نخستین گام در شریعت سری این است: جوهر وجود ما جسم، یا فکر یا فرد نیست، بلکه آن وجود خاموش بی شکل ژرفای وجود ماست که آتمن نام دارد. گام دوم برهمن است که یگانه جوهر نافذ، بی جنس، بی شکل، محیط و نهفته، جوهر لمس ناپذیر جهان «واقعیت واقعیت ها» است. برهمن زاده نشده و فساد نمی پذیرد و نمی میرد، و روح جمیع اشیاء است، همچنانکه آتمن، روح همه ارواح است؛ برهمن آن یگانه نیروئی است که در پشت وزیر و بالای همه نیروها وایزدان قرار دارد.

* * *

ویداگدا ساکایلا Vidagda Sakayla پرسید «ای یاجناوالکایا Yajnavalkya

چند خدا هست؟»

او جواب داد... «بتعدادی که در سرود همه خدایان ذکر شده، یعنی سیصد و سه، و سه هزار و سه»

«صحیح است، ولی ای یاجناوالکایا تعداد خدایان عیناً چندتا هست؟»

«سی و سه تا»

«صحیح است، ولی ای یاجناوالکایا، تعداد خدایان عیناً چندتا هست؟»

«شش تا»

«صحیح است، ولی ای یاجناوالکایا، برآستی بگو عیناً چند خدا هست؟»

«دو»

«صحیح است، ولی ای یاجناوالکایا، برآستی بگو عیناً چند خدا وجود دارد؟»

«یکی و نصف»

«صحیح است، ولی ای یاجناوالکایا، برآستی بگو چند خدا هست؟»

«یکی»

* * *

قدم سوم از همه مهمتر است : آتمن و برهمن یکی است و روح یا نیروی « غیر انفرادی » درون همان روح غیر مجسم جهان است . اوپانیشادها با یک تکرار مدام وخسته کننده شعله این شریعت را در دل شاگردان برمیافروزد . در پس همه صورتهای وحجابها ، وجود ذهنی وجود خارجی یکی است ؛ ما ، درحقیقت غیر مجرای وجود خود ، با خدا که روح همه اشیاء است یکی هستیم . معلمی این نکته را در طی یک تمثیل چنین بیان میکنند :

«از آنجا انجیر باینجا بیاور.»

«اینجاست ، سرور من .»

«تقسیمش کن .»

«تقسیم شد ، سرور من .»

«در آن چه می بینی ؟»

«دانه های عالی ، ای سرور من .»

«از این دانه ها یکی را تقسیم کن .»

«تقسیم شد ، ای سرور من .»

«در آنجا چه می بینی ؟»

«چیزی نمی بینم ، ای سرور من .»^۱

«براستی عزیز من ، از آن ظریف ترین جوهر که تو نمی بینی - آری از آن جوهر عالی این درخت عظیم برآمده است ، باور کن ، عزیز من ، که روح همه عالم همین عالیتربین جوهر است . حقیقت همین است . همین آتمن است ... همین وجود تو است .»

(۱) Durant : The Story of Civilization.

اضافات :

تاریخ تمدن - کتاب اول ، تألیف ویل دورانت ؛ ترجمه مهرداد مهرین ، صفحه ۳۰۳ تا ۳۰۶ .
مباحث مذکور در این صفحه و صفحه قبل از «فلیسین شاله» نیست ، از کتاب فوق اقتباس شده است .
(از : دکتر منوچهر خدایار محبی)

از آغاز فقط برهمن وجود دارد که خالق خدایان است . برهمن جاویدان در همه جا ، در جلو و عقب و راست و چپ و بالا و پائین موجود ، و سازنده آسمان و زمین و هوا و روح و حواس ما است .

همانطور که کف ها و اسواج و تمام صور و کلیه ظواهر دریا با دریا تفاوت ندارد بین جهان و برهمن نیز هیچ گونه تفاوتی نیست ، در حقیقت برهمن همه چیز است .

جهان خارجی تصاویر محسوس ایجاد میکند . اساس وجود جهان اشکال و نامهای برهمن است که منشاء اصلی قدرت جادو و اساس عالی هر حقیقتی است . باین طریق برهمن ممکن است تغییر و تبدیل صحیحی از مانای ملانزی باشد .

با کشف اساس جهان خارجی ، متفکرین هندو بخود متوجه میشوند و در درون خودشان آتمن را مشاهده میکنند .

در جسم انسان نفخه و نسیم اصل حیات نفوذ دارد که تمام آنها بیک نفخه و نسیم مرکزی که آتمن نام دارد مربوط میگردد .

آتمن در میان نفخات حیات در اطراف و جوانب است . آتمن روح من در ته قلب من است که از یکدانه جو و تخم خردل و دانه برنج ریز تراست .

آتمن روح من در ته قلب من است که از زمین و هوا و آسمان ها و جهان لایتناعی وسیع تر میباشد . در آتمن حقیقتی مشاهده میکنم که مخلوق نیست و جاویدان است . مبدأ و ابتدا و کون و پایان چیزی جز صور و ظواهر نیستند .

چون در برهمن مطلق خارجی و در آتمن مطلق داخلی و باطنی یا ذاتی مشاهده میشود ، متفکرین هند از آن اصل دیگری را که شخصیت کامل برهمن و آتمن است کشف میکنند و آن حقیقت مطلق را آتمن - برهمن **Atman - Brahman** مینامند .

باید در جهان آتمن را دید و گوش کرد و فهمید و اندیشه نمود . کسیکه آتمن را گوش دهد و بفهمد و تأمل و تفکر کند جهان را میشناسد ، زیرا آنچه در درون انسان و خورشید است تنها یک چیز است .

اگر در وجود خود تعمق و بررسی کنیم «هستی» مشاهده میکنیم، این همان هستی است که در وجدان هر انسان و در وجود حیوانات و نباتات و در هر حقیقتی یافت میشود. در مقابل (آنچه وجود دارد) ما باید احساس کنیم:

که یکی هست و هیچ نیست جز او وحده لا اله الا هو

۲- انتقال ارواح و طریق نجات

باین ترتیب دین برهمن جهان را بدو شکل نمایان میسازد و هستی و من مطلق را از دنیائی که بان شباهت دارد جدا میکند. هستی مطلق را وحدت وجود و سایر امور را کثرت نام میدهد.

چون کثرت موجب رنج و بدبختی است و حقیقت ندارد، خورشید چشم جهان در پناهگاه دور از بیماریهایی که بچشم انسان حمله میکند ساکن است؛ آتن بی همتا در تمام موجودات در پناهگاه دور از درد ورنج جهان قرار دارد.

اولدنبگ در کتاب خود موسوم به «بودا» که در سال ۱۹۰۳ در پاریس بطبع رسید، مینویسد:

«آتن بی همتا و سعید در عالم کثرت که در حال انقطاع است تجلی نمیکند، زیرا بدبختی موجودات در کثرت وجود است، پس بهتر است با کثرت مبارزه گردد!» در اینصورت باید دانست چگونه میتوان کثرت شوم را از وحدت سعادت بخش وجود جدا ساخت. برای پاسخ باین سؤال دین برهمن از عقیده باستانی کیش توتم استفاده کرد و اصل مهاجرت ارواح سمسارا را برقرار ساخت.

دین ودا زندگی پس از مرگ را از «دین جان» اخذ نمود ولی دنباله نامعین و نامحدود وجودهای مختلف همان موجود را نپذیرفت. اما دین برهمن معتقد شد که کثرت موجودات متصل بتحول این موجودات در میان و در خلال و یا مطابق با وراثت و توالی موجودات انسانی یا حیوانی در روی این زمین یا در عالمهای دیگر است.

هر یک از این موجودات نتیجه اعمال کاملی در وجود پیشین است. این احتیاج یا وجوب را «کرم» مینامند که بعنوان یک سرمایه اخلاقی در اعتبار یا در بدهی ما میباشد. اگر دارای زندگانی کم و بیش نیکی باشیم بیک حیات کم و بیش عالی میرسیم، یعنی رفتار و سلوک ما شکل تولد و تظاهر مجدد ما را معین میسازد و آرمان دینی بصورت اصول اخلاقی نمایان میگردد؛ تصدیق و تصویر اعمال انسان است که تظاهر مجدد بهتر یا بدتر را نمایان میسازد.

چون تولد ثانوی شرکت مجدد در رنج جهان است، شروع زندگی دوباره آغاز رنج ابدی است در اینصورت رستگاری را از کجا میتوان بدست آورد؟ در یک متن برهمنی مینویسد:

«مرا نجات بده. من خود را مانند قورباغه‌ای در ته سوراخ چاه، بدون آب احساس میکنم.»

رستگاری **Moksha** در اینست که انسان خود را از کرم رها سازد و آزاد کند تا از هر گونه تولد ثانوی خلاص گردد. این عمل بشرطی امکان دارد که انسان جز آتمن کسی را نخواهد، زیرا آتمن جاویدان در ما وراء کثرت و نیکی و بدی و رنج قرارداد. مخلوق نیست و بارنج سروکاری ندارد و هیچ عملی او را توصیف نمیکند. اولد نبرگ در کتاب خود یکی از متون برهمانا را چنین نقل میکند:

«همانطور که یک قلابدوز قطعات چندرنگ پارچه را جدا میکند و یک چیز تازه دیگر و نمونه بهتری میسازد، همانطور روح در هنگام مرگ جسم را رها میکند که نابود شود و شکل جدید دیگری خواه انسانی و خواه الهی و خواه موجودات دیگر بخود میگیرد و در حقیقت آنچه در زندگی قبلی کاشته درو میکند. کسی که نیکی میکند موجود خوبی میشود و آنکه بد میکند بد میگردد. نتیجه نیکی پاکی و ثمره پلیدی بدی است. کسی که در خود فرو میرود، هوای نفس ندارد، امیال خود را رها میکند و فقط توجه به آتمن دارد؛ چنین کسی که امیال خود را از قید جسم و رنج حیات رهایی

میدهد به جسم دیگری فرار نمیکند بلکه خود را در اینجا متمرکز میسازد .
او برهما است و بسوی برهما مراجعت میکند - چون خود را از خواسته های
نفس خلاص سازد ، فانی این جهان ، جاویدان در جهان برهما داخل میگردد .



برهما

چنین کسی چون به حقیقت «آتمن - برهمن» علم یثین حاصل کند ، امیال خاموش
گردد و رستگاری از راه معرفت بدست آید .

کتب او پانیشادها لذت وحدت عرفانی بین من و وجوه همگانی را تقدیس میکند ،
رنه گروه در کتاب تاریخ فلسفه شرق آنرا چنین بیان میکند :

« چون او بنگرد ، وجود درخشان ، خالق قادر متعال ، روح شبیه
بخود برهمن ، زمانیکه از فوق نیکی و بدی ، پاک از هر رنجی بگذرد ، شخصیت
عالی ادراک کننده که دور و در عین حال نزدیک است ، بینندگان آتمن را

در قلب خود خواهند یافت ، خردمند درحالیکه بکمال رسیده و در صلح کامل فرو رفته با همه متحد میشود و به آتمن میرسد که در تمام اشیاء نفوذ میکند .

همچنانکه رودخانه ها خود را در دریا سینه‌ند و نام خویش را از دست میدهند و اشکال آنها اقیانوس را تشکیل میدهد ، خردمند هم خود را از نام و شکل رها میکند و در جوهر درخشان روح گم میشود و نفس برهن میگردد^۱ .

۴- مکتب مرتاضان یا آئین یوگا

مکتب یوگا Yoga فلسفه مرتاضان هند را تشکیل میدهد و دارای روشی است که من صوری و ظاهری را از میان میبرد . معنی تحت‌اللفظی یوگا «یوغ» است . ولی نه بان معنی که روح را بزیر یوغ ذات باری درآورد و یا بان پیوند دهد ، یوغ سیر وسلوک زاهدانه و یوغ مسک نفس که سالک مشتاق بر گردن مینهد تا روح خود را از همه قیود مادی پاک کند ، و به ادراک و قدرت مافوق طبیعت دست یابد . ریشه جهل ورنج ماده است ؛ لذا آئین یوگا برآنست که روح را از همه اعراض حسی و علائق جسمانی آزاد کند ؛ یوگا میکوشد تا در یک هستی کفاره گناهان تناسخات گذشته روح را ببردازد و از این راه در یک حیات به کعبه نجات و روشنی واصل گردد .

باین روشنی یکباره نمیتوان رسید ، رهرو مشتاق باید قدم بقدم به کعبه نزدیک شود ، و در این سیر وسلوک هیچ منزلی را نمیتوان بی سپردن منزل پیشین درنوردید ؛ تنها وقتی میتوان به یوگا دست یافت که طالب کوشنده با شکیبائی تمام مدت‌ها در طریق تحقیق و انضباط نفس طی راه کند . سیر وسلوک یوگا هشت منزل دارد :

(۱) Yama یا مرگ امیال ؛ در این منزل ، روح قیود Brahmacharia, Ahimsa

را می پذیرد ، وترك خودطلبی میگوید ، واز همه علائق وخواهشهای مادی میگذرد و برای همه چیز طلب خیر میکند^۱ .

(۲) **Niyama** ، رعایت صادقانه ؛ برخی قوانین خاص و مقدماتی برای یوگا : پاکیزگی ، خرسندی ، تطهیر ، مطالعه ، پرهیزکاری .

(۳) **Asana** ، وضع ؛ در اینجا هدف سکون دادن به هر نوع حرکت و احساس است ؛ بهترین آسانا برای این مقصود ، قراردادن پای راست روی ران چپ و پای چپ بر ران راست ، وصلیب کردن دستها و گرفتن انگشت بزرگ پا ، خم کردن چانه بر قفسه سینه ، و دوختن چشم بر نوك بینی است^۲ .

(۴) **Pranayama** یا تنظیم تنفس : با این تمرینها آدمی همه چیز جز تنفس را فراموش میکند ، و بدین طریق ذهن خود را برای خلاء نقش پذیر و مقدم بر استغراق ، پاکیزه میسازد ؛ در عین حال از این راه شیوه زندگی کردن با حداقل هوا را میتوان فرا گرفت ، و بی آنکه آسیبی رسد میتوان چند روز در زمین مدفون شد .

(۵) **Pratyahara** ، تجرید : اکنون ذهن همه حواس را نظارت میکند و خود را از همه مطلوبهای حسی کنار میکشد .

(۶) **Dharana** ، یا تمرکز ؛ همساز کردن یا پر کردن ذهن و حواس با یک اندیشه یا یک مطلوب و انقطاع از ساسوی . تثبیت طولانی یک مطلوب ، روح را از همه احساسات و هرنوع اندیشه خاص ، و همه امیال خود خواهانه آزاد میسازد ؛

صفحه ۶۵ Chatterji : India's Outlook on Life, New York 1930. (۱)

نتیجه آنکه در : « همه نیستند آنچه هستی توئی » که شعار آئین برهمن است الهام بسیار جالبی از بستگی و هویت کامل تمام خدایان و مردم و موجودات است که پرشورترین ندای احساس برادری است که انسان باید در باره تمام مردم و موجودات و وجوه حقایق ادراک کند .

(۲) Müller (Max) : Six Systems of Indian philosophy. London, 1919.

(صفحه ۳۴۹) .

آنگاه که ذهن بدینسان از اشیاء مجرد شد ، آزادانه میتواند جوهر غیر مادی حقیقت را درک کند .

(۷) **Dihayana** ، یا تأمل : این حال تقریباً حال هیپنوتیک است ، واز **Dharana** حاصل میگردد ؛ **پاتانجالی** میگوید : « این حال ممکن است با تکرار مداوم هجای مقدس **اوم om** پدیدار شود » . سرانجام ریاضت کش به قله یوگا میرسد .

(۸) **Samadhi** ، یا حال جذبه ، در این منزل حتی آن آخرین اندیشه نیز از ذهن ناپدید میشود ؛ و ذهن که تا بحال موجودی متمایز بود خود آگاهی از دست میدهد ، و محو در کل میگردد ، و آنگاه آن معرفت جاودانی و ایزدی که همه چیز را بصورت واحد درک میکند ، برای او دست میدهد . این حال را با هیچ لفظی نمیتوان برای نوآموزان شرح داد ؛ و هیچ عقل و استدلالی نیز ظرفیت درک آنرا ندارد و نمیتواند آنرا بضابطه درآورد ؛ « یوگا را باید از راه یوگا شناخت » .

باین طریق **مرتاض Yogi** برای آزمایش بردن همه چیز جز من اصلی در صدد است به هستی راه یابد . سکون و انقباض حواس و تمرکز افکار و الغاء کلیه امور را شعار خویش میسازد ، روش القاء بنفس را بشدت انجام میدهد . حدود شخصیت را درهم میشکند تا من حادث و متعین را آزمایش بردارد .

رنه گروسه مینویسد : موهبت دو گونه بینی و حاضر در همه جایی ، نیروی خروج از جهان مادی از امتیازات بسیار عادی مرتاضان است . تلقین بخود و ارتباط با ارواح و خواب مصنوعی و خشک و بیحرکت نگاه داشتن بدن که مرتاض نسبت بخود انجام میدهد نوعی نیروی مغناطیسی در اطراف او ایجاد میکند^۲ .

اولدنبورگ مینویسد : چون برهمن یا میریدش بخواهد تکالیف متداول را تکمیل کند ، اداره اموال جامعه را به فرزندش واگذار میسازد ، چون شخص عابد و زاهد و منزوی با عمق جنگل میرود که در آنجا بسکوت و اندیشه دین پردازد و راهب فقیری شود

(۱) ویل دورانت ، همان کتاب ، صفحه ۵۴۴-۵۴۳

صفحه ۱۶۴-۱۶۲ Grousset : Histoire de la Philosophie Orientale, (۲)

تا آتمن خود را بشناسد. برهمنان از توجه بآیندگان و اعقاب و ثروت و ترقی دنیوی چشم پوشی میکنند و بصورت فقری درمیآیند و باین ترتیب رهبانیت هندو را برقرار میسازند.^۱

با اینهمه جوکی در طلب خدا یا در پی اتصال بخدا نیست؛ خدا در فلسفه یوگا آفریننده یا نگاهدارنده عالم، یا پاداش دهنده و کیفر رسان آدمی نیست بلکه از جمله مواضع متعددی است که روح میتواند آنرا واسطه نیل به تمرکز و روشندلی بشمار آورد و برآن بیندیشد.

بعبارت واضح تر، غایت این آیین انفصال ذهن از جسم، و از میان بردن همه علائق مادی از ضمیر است تا بدینوسیله ادراک و ظرفیت مافوق طبیعت برای روح فراهم گردد. اگر روح گردن از قید و بند جسم خلاص کند، خود برهمن میشود، نه آنکه به برهمن اتصال یابد؛ زیرا برهمن آن بنیان روحانی و مخفی، و آن روح عاری از خود و غیر مادی است، که چون آدمی ترك همه علائق جسمی گوید، باقی و پایدار میماند. هر قدر روح بتواند خود را از محیط و زندان آزاد کند، بهمان اندازه برهمن میشود و هوش و قدرت برهمنی بکار میبرد، در اینجا آن بنیاد جادویی مذهب پدیدار میگردد و فی الجمله ماهیت خود مذهب را تهدید میکند - یعنی پرستش قوای مافوق انسان. بدوران اوپانیسادهای یوگا تصوف خالص بود؛ جهدی بود برای شناخت همسازی روح و خدا. در افسانه های هندو چنین آمده است: که در ایام قدیم، هفت مرد خردمند یا **Rishis** از راه توبه و تأمل، به معرفت کامل همه چیز رسیدند. آیین یوگا بعدها بانفوذ جادو و فساد گرائید، و بیشتر به قدرت پرده داران میپرداخت تا با آرامش میرفت. جوکی ایمان دارد که در آیین یوگا میتوان هر عضو بدن را از راه تمرکز و قدرت و توجه بر آن بی حس کرد و زیر نفوذ قرارداد، و نیز میتوان بدلیخواه نامرئی شد، یا بدن را از حرکت بازداشت، یا طی الارض کرد، یا هر چه خواست زیست یا با سر آینه

صفحه ۶. ۴. Oldenberg : La Religion du véda, (۱)

صفحه ۳. ۳. Le Bouddha, »

و گذشته و ستارگان دور دست دست یافت. ریاضت نقطه مقابل نفس پرستی است، یا میتوان گفت که بهترین نوع ریاضت تلاش برای مهار کردن نفس است؛ اما نفس این تلاش در آستانه لذت آزارطلبی قرار میگیرد، و ریاضت کش از درد خود تقریباً لذتی شهبوانی میبرد. برهمنان خردمندانه از این اعمال خودداری میکردند و به پیروان چنین اندرز میدادند که تنها با اجرای وظایف عادی حیات بکوشند و از این راه به تقوی دست یابند^۱.

اضافات: (۱) توضیح: قسمت اخیر بند دوم و چهارم از این فصل در کتاب فلیسین شاله نیست و از مترجم کتاب «دکتر منوچهر خدایار محبی» میباشد.

فصل ششم = دین هندو

۱- کتب مقدس

در قرن ششم قبل از میلاد در مقابل قدرت برهمنان دودین مخالف (جاین و بودا) قرار گرفت. باین دلیل روحانیان لازم دانستند عقاید عمومی دین را با آنچه که ریاست دارند نزدیک سازند، در اثر چنین تحولات دین هندو کم و بیش رسمیت یافت. گرچه برای این تحول فکری نمیتوان تاریخ معین برقرار ساخت، ولی میتوان دین هندو را در قرون اولیه بعد از میلاد، یعنی عصر آغاز انحطاط دین بودا قرار داد.

متون مقدس دین هندو عبارت است از: وداها و برهمنها و اوپانیشادها؛ متون پورانا Pourana یعنی عهد قدیم که حاوی افسانه‌های پیشین است؛ مهابهاراتا Mahâbhârata شرح جنگ بزرگی است به مباشرت خدایان و آدمیان، و یکی از علل این جنگ هم گم شدن زن زیبایی است از میان یک ملت و افتادن او بدست ملت دیگر، لذا «مهابهاراتا» از این حیث به ایللیاد شباهت دارد و ممکن است مربوط به قرن دوم یا سوم قبل از میلاد باشد، در قرون بعد در این متون اصلاحاتی بعمل آمد، زیباترین بخش آن «بهاگوات گیتا» سرود بهشتی است که یکی از خدایان موسوم به کریشنا را تقدیس میکند، این کتاب را سنارت در سال ۱۹۴۴ در پاریس بچاپ رسانید. بهاگوات گیتا، بمنزله کتاب عهد جدید هنداست و پس از وداها بیش از هر چیز بدران حرمت میگذارند، و مانند قرآن و انجیل برای ادای سوگند در دادگاهها از آن استفاده میکنند. ویلهلم فن همبولدت میگوید: «این زیباترین، و شاید تنها سرود

(۱) La Bhagavat Gita, traduction Senart, 2e éd. (Paris, Les Belles - Lettres, 1944).

حقیقی و فلسفی است که در زبانهای شناخته جهان دیده میشود... شاید عمیق ترین و عالیترین اثری است که جهان میتواند نشان دهد « گیتا نیز از بی نام و نشانی و بی اعتنائی فردی و خصوصی هند به همه آفریده های خود ، سهمی دارد ، و بی آنکه نام گوینده و تاریخ آن معلوم باشد به دست ما رسیده است . شاید تاریخ آن چهارصد قبل از میلاد یا دویست بعد از میلاد باشد ؛ رامایانا قصاید و حماسه های قهرمانی است که تاریخ آن بتحقیق معلوم نیست و ممکن است بقدمت مهابهاراتا باشد . این کتاب محبوب ترین کتابهای هندو است و خیلی بیش از مهابهاراتا بذوق و درك غربیان نزدیک است . این کتاب داستان زندگی یکی از خدایان موسوم به راما Rama را حکایت میکند که تولسی Toulsi شاعر قرن پانزده و شانزده میلادی آنرا بشعر سروده است ، و حماسه آن به «اودیسه» مانندگی دارد . گاندی میگوید: «من رامانای تولسی داس را عظیم ترین کتاب ادبیات مذهبی هند میدانم» .

۲- اقیانوس هستی یا بحر وجود

هندویان مترقی اساس فلسفه برهنه سابق را حفظ میکنند و گاهی بدبینی آنرا تخفیف میدهند . کرگ لینگر در کتاب خود قطعه بسیار جالبی از بهاگاوات گیتا را بیان میکند ؛ در این قطعه کریشنا نشان میدهد که نظیر برهما است ؛ الوهیتی است که برهنه نامتعیین سابق یعنی قربانی قرون گذشته و درعین حال وجود کل فعلی را برقرار میسازد :

« من خودم ، قربانی هستم ، من دعا هستم ، من پیشکش و عمل نیکوی آن میباشم ، من عمل قربانی هستم ، من شراب مقدس و همچنین آتش که روی محراب میدرخشد هستم . من پدر و مادر تمام اشیاء هستم ، من کسی هستم که تولید میکند و نگاهداری مینماید : پایان هر خرد ، پاك ، کلام مقدس اوم (om یا Aum کلمه ایست که الوهیت در آن متراکم است ، کلمه الله ، وداها) .

من ندا ، حاکم ، رازق ، مسکن ، خانه ، پناهگاه ، دوست
سرچشمه هر زندگی ، اقیانوس هستی هستم ، من آغاز و انجام ، گنج ،
تغییرات ، ونطفه‌ای که میوه‌ها را ایجاد میکند هستم .



کریشنا

خورشید نور و گرما از من دریافت میکنند . این منم که باران
میدهم و میتوانم محروم سازم ، من زندگی پایندگی و مرگ هستم ، من
وجود و عدم هستم . . .

من بعنوان خرد درقلب همه جا دارم ، من لطف نیکی هستم ، من در تمام اشیاء خدا هستم ، من نیروی نیرومند هستم ، من زیبایی اشیاء زیبا هستم ، هوش مردم هوشیارم ، من درروح دانایان دانش هستم ، من درجائی که عرفان خدائی حکومت میکند سکوت هستم ^۱ .

اکتشاف وجود کل موجب میشود که تمام امیال خودخواهانه از میان برود و آرامش و آسایش درونی که ازخرد ناشی میشود بوجود آید .

آنکه مانند تماشاچی ، بازی طبیعت را خون سرد و بیعلاقه مشاهده میکند ، اطاعت ازقانون را میشناسد ، آرام و خون سرد است ؛ لذت و درد و سنگ و شمش طلا و دوست و دشمن و مدح و ذم درنظروى یکسان است ؛ هیچ عنوانی نمیتواند او را بسمت خود جلب کند ؛ درجهان نمیترسد زیرا قانونی را که برطبیعت حاکم است و هرچیزی از آن اطاعت میکند میشناسد .

اندوه و غم درچنین آدمی اثر ندارد ؛ لذا ید او را خوشحال نمیکند ؛ طمع و طغیان در او راه ندارد ؛ حسادت نمیکند ؛ نمیترسد ؛ خشمناک نمیسازد . ازاینکه توانسته است برخورد دست یابد لذت میبرد . این راهب مقدس دانشمند از تمام اشیاء خارجی آزاد است . برزندگی درونی خود استیلاء دارد و بهیچکس و بهیچ چیز بستگی ندارد ؛ چون ازتمام امیال آزاد است ، بدبختی نمیتواند او را متزلزل نماید و خوشبختی وی را منقلب نمیسازد ؛ چنین است خصلت خردمند حقیقی ^۲ .

(۱) Bhagavat Gita, cité par Kreglinger : Etudes sur l'origine et le Développement de la vie religieuse, صفحه ۲۸۵-۲۸۶

(۲) Bhagavat Gita, cité par Kreglinger. صفحه ۳۰۱ - ۳۰۰

اضافات : تحقیق در فلسفه عشق هندو ، شعر زیر را از « هاتف اصفهانی » بخاطر

می آورد .

چشم دل باز کن که جان بینی	آنچه نا دیدنی است آن بینی
گر باقلیم عشق روی آری	جمله آفاق گلستان بینی
دل هر ذره را که بشکافی	آفتابیش در میان بینی

۲- خدایان و مراسم هندو

در میان تحولات و بررسیهای نظری و فلسفی و مراسم مورد علاقه همگانی در آئین هندو، آرمان مشخص و مهمی بنام **بهاکتی Bhakti** وجود دارد که **زهد و تقدس dévotion** معنی میدهد؛ و آن ایمان و عشق بیک خدای ناجی است. پس در این صورت دیگر رستگاری در قربانی و معرفت نیست بلکه در چنین عشق است.

کتاب بهاگوات گیتا این خدا را طبق آرمان فلسفی باستانی چنین نشان میدهد: آنکه با ایمان کامل و رغبت و غیرت بسیار از روی عقیده خود را در تحت حمایت من که کریشنا هستم قرار میدهد، من او را از تمام نیروهای طبیعت آزاد میسازم، زیرا او در من که جوهر برهما هستم فرو رفته و مجذوب است...

آنکه بخاطر من خود را ترک میکند و جز من کسی را دوست ندارد چنین کسی مرا می یابد.

کسی که مرابعنوان وجود واحدی میشناسد که در تمام موجودات زندگی میکند، در هر حال سرنوشت او را رهبری میکند؛ آنکس در من و من در آن کس زندگی میکنم^۱.

سودر بلوم مینویسد: این خدا میتواند مورد علاقه کسانی قرار گیرد که در دین برهن سابق جایگاهی ندارند؛ این عده زنان و افراد طبقات پائین جامعه میباشند که نمیتوانند نام راما را بر زبان آورند و تصویر کریشنا را آرایش دهند و یا پای شیوا را در حال رقص ببوسند^۲.

مؤثرترین فلسفه عدم تناسب و تفاوت را که مردم برقرار کرده اند در وحدت وجود کل نشان میدهد و موجب پیدایش معانی استعاره ای در مراسم تصاویر میگردد^۳.

صفحه ۳۰۶-۳۰۷، Bhagavat Gita, Cité par Kreglinger, (۱)

صفحه ۳۳۲، Söderblom : Manuel d'histoire des religions, (۲)

(۳) همان کتاب، صفحه ۳۲۳

همگانی ترین خدایان دین هندو سیوا یا شیوا و ویشنو است که در رامای و کریشنا حلول میکنند.

سیوا خدای تخریب و تولید است؛ موجودات و اشیاء را از میان میبرد و ایجاد



کالی

میکند؛ نیروی تخریب و تولید واجب-الوجود بشمار میرود و از طریق ریاضت و عشرت مورد احترام قرار میگیرد. لینگا علامت و نشانه شیوا است و مجموعاً «شیوالینگا» نام دارد. این خدا با خدایانی ستمگر و سفاک نظیر دورگا Durga و کالی سیاه Kali شریک است.

شیوا دارای سه چشم و بازوهای متعدد است. گردن بندی از سر مردگان بر گردن و تبرها و زوینها در دست دارد. بر روی سرش هلال ماه قرار دارد و جسم وی را مارها احاطه کرده اند؛ نیمی زن و نیمی مرد است؛ پدر و مادر تمام اشیاء است؛ گاهی میرقصد و زمائی در اجداد نمایان میگردد، یا نشانه متعین طبیعت است که تمام اضداد را در خود جمع دارد.

ویشنو Vishnou حافظ جهان چهار

بازو دارد و در دستهایش یک صفحه مدور و نوعی صدف و گرز و علوفه قرار دارد. لاخس می Lakshmi رب النوع عشق و زیبایی و فراوانی نزد او است و به گاو ماده اختصاص دارد؛ گارودا Garouda پرنده خورشیدی نیز با وی همراه است. این

خدا برای نجات جهان دفعات مختلف با اشکال گوناگون گاهی بشکل ماهی و لاک پشت و زمانی مانند خوک وحشی و شیر و روزی چون راما و کرشنا تجلی میکند.



ویشنو

پادشاهی هندو پسری موسوم به راما دارد که به تحریک نابرداری خویش او را از خود میراند ؛ همسرش سیتا Sita او را در جنگلی جای میدهد ؛ راوانا پادشاه شیاطین او را غافلگیر میکند و به سیلان انتقال میدهد ؛ راما با پادشاه میمونها متحد

میگردد و فرماندهی **هانومان Hanouman** بانیروئی از میمونها به سیلان حمله میکند راوانا را میکشد و سیتا را بدست میآورد.

در کامبوج **Cambodge** در معبد **آنگکور وات Angkor Vat** آثار قلمزنی صحنه های عملیات رامایانا در روی دیوارها دیده میشود.

بار دیگر ویشنو بشکل کریشنا تجلی میکند و بیشتر از سایر خدایان مورد علاقه هندویان است؛ در مغازه های مخصوص اشیاء مذهبی مجسمه های کوچک و تصویر او بسیار مشاهده میشود. این خدا برنگ سیاه یا آبی سیر است؛ چشمانی کشیده دارد و در میان شبانان خود به نواختن نی لبک مشغول است.

افسانه کریشنا داستان عیسی مسیح را بخاطر میآورد؛ کریشنا مانند مسیح از یک باکره در آغل گوسفندان متولد میشود. پادشاه زمان برای از میان بردن وی کود کان بسیاری را میکشد ولی تصادفاً باین کودک صدمه ای نمیرسد و نجات مییابد ابتدا شبانی گمنام است؛ روزی بمعبد میرود و با عقل کامل خود بر همانرا بشگفتی میآورد و حوادث عجیبی برقرار میسازد. مردم را تبلیغ میکند که توکل و تسلیم را پیشه سازند و گرد منافع شخصی نگردند و انتظار لطف و مهربانی از کسی نداشته باشند. عشق کریشنا در منظومه یی مربوط به قرن دوازدهم تحت عنوان **گیتا گوویندا - Gita Govinda** بیان میگردد و آنرا «سرود سرودهای دینی» مینامند.

ویشنو بار دیگر بصورت بودا تجلی میکند، گرچه از نظر بودائیان عنوان خدائی ندارد ولی در هر حال نجات دهنده بشریت است.

شیوا و ویشنو و برهما مجموعاً اتحاد سه گانه ی **Trimourti** هندو را تشکیل میدهند. برهما نامتعیین بعنوان خالق در برهما و مانند مخرب در شیوا و چون مشیت ربانی در ویشنو تجلی میکند.

در نظر هندو زندگی و سراسر جهان سه جریان و سیر مهم دارد: آفرینش و صیانت و انهدام. لذا برای هندو، الوهیت نیز ب سه صورت اساسی درمیآید: برهمای

خالق ، ویشنوی نگهدارنده و شیوای ویران کننده. این سه صورت را همه هندوها باستثنای پیروان دین جاین ، پرستش میکنند.

در هند بین عموم دونوع آئین پرستش رواج دارد که عبارت است از ویشناویسم یا مذهب ویشنو و شیوائیسم یا مذهب شیوا. این دو آئین ، همسایگان صلحجوی



شیوا

یکدیگرند ، و حتی گاهی مراسم قربانی آنها در یک معبد انجام میگیرد ؛ و بر همین های خردمند ، که اکثریت مردم از آنان تبعیت میکنند ، باین هر دو خدا بیک اندازه احترام می گذارند. ویشنو-پرستان مقدس هر روز صبح علامت نیزه سه شاخ ویشنو را با گل سرخ روی پیشانی خود میکشند ؛ شیوا-پرستان مقدس با خاکستر تپاله گاو خطوط افقی بالای ابرو میکشند ، یالینگا را که رمز آلت تناسلی مرد است ، بر بازوی خود می بندند یا آنرا بگردن می آویزند.

در دین هندو خدایان دیگر نیز وجود دارد. مثلاً خدای خرد موسوم به گانش Ganesh مری

چون فیل دارد. حیوانات مقدس نیز فراوان است که در مرتبه اول ، گاوماده و سپس بترتیب میمون و مار است. درختان و شطوط مقدس مانند گنگ نیز زینت بخش دین هندو است.

عقیده به تناسخ و مهاجرت ارواح اساس دین است. مراقبت و دقت در مراسم تشییع جنازه به تظاهر مجدد مردگان کمک میکند. مردگان را میسوزانند و خاکستر آنانرا در آبهای رودخانه گنگ میریزند.

آئین کاست همچنین اساس «جامعه هندو» را تشکیل میدهد. اصول کاست طبقات اجتماعی موروثی است که با فرایض دینی و تغذیه و ازدواج مربوط میگردد و زن را در شرایط بسیار پستی قرار میدهد. هرچه تقسیم کار توسعه مییابد تعداد کاستها بسیار زیاد میشود ولی بر همان همچنان رل رهبری جامعه را برعهده دارند.

سیلون لوی در کتاب « هند و جهان » مینویسد : سیاست و اسلوب کاستها با اصل برهمنی کارمن بسیار مربوط است ، چون تولد نتیجه مجموع اعمال گذشته است جامعه باید تصدیق و تایید نماید که صلاحیت تغییر آنرا ندارد و اشرافیت خون یکی از حقوق عالی طبیعی است^۱.

بعضی از رهبران هندی برای بهبود روابط کاستها و مخصوصاً طبقه پاریا کوشش مینمایند ، هرچه زمان میگذرد مفهوم کاستها از میان میرود و روابط طبقات اجتماعی نزدیکتر میگردد.

مراسم دین هندو عبارت است از تکریم خدایان و انجام فرایض بافتخارانان ؛ مراقبت مجسمه های خدایان و حیوانات مقدس ؛ تغسیل در شطوط مقدس و اقدام بزیارت معابد در بنارس Benarès. مرکز زندگانی دینی در هندوستان شهر بنارس نیم روز جهان است. این شهر با زائرین و مرتاضان و گاو ، و میمون مقدس و دو هزار معبد و چندین پرستشگاه و پانصد هزار مجسمه خدایان و حمام های مقدس و انبار مخصوص سوزاندن اجساد که دارد بزرگترین نمایشگاه جهان بشمار میرود.

(۱) Sylvain Lévi : L'Inde et le Monde ، paris, Champion, 1926 ،
(صفحه ۶۵-۶۶).

فصل هفتم - دین جاین

دین هندو یعنی کیش برهمنان از قرن ششم قبل از میلاد در مقابل دو آئین مخالف قرار گرفت. اول دین جاین که منحصر به هندوستان است و تا امروز نیز وجود دارد؛ دوم دین بودا که از هند رانده شد و در اطراف آسیا منتشر گشت و دارای پیروان بسیاری است.

در ادیان جاین و بودا از نظر اموری اشتراك عقیده و باعتباری دیگر اختلاف عقیده موجود است. مابه الاشتراك آنها اعتقاد به تناسخ و نفرت از طبقه برهمنان و بی قیدی نسبت بر رسوم دیانت سابق است. این دودین مراسم گذشته و روایات ودا و خدایان هندو را قبول ندارند و برای رژیم کاستها ارزشی قائل نیستند. مابه الامتیاز آنها در امر ریاضت است که «آئین جاین» در کمال سختی آنها مجری میدارد و کشتن نفس و تحلیل بدن را موجب نجات میداند ولی دین بودا منکر ریاضتهای سخت است و طالب آرامش و اعتدال میباشد. مؤسسين این ادیان نه عنوان خدائی دارند و نه دعوی نبوت مینمایند بلکه خود را کاشف حقیقت و ناجی بشر میدانند.

* * *

در اواسط قرن ششم قبل از میلاد، در خانواده یک شریف زاده توانگر از طبقه کشاتریا **Kshatrya** در حومه شهر **Vaishali** که اکنون بنام استان بهار خوانده میشود، پسری تولد یافت. والدین او با آنکه از ثروت بهره فراوان داشتند، پیرو فرقه ای بودند که نوزادگی را بدبختی و انتحار را مزیتی با برکت می انگاشتند. هنگامی که فرزند آنان به سی و یک سالگی رسید، والدین با گرسنگی عمدی بزندگی

خود خاتمه دادند. این پیش آمد در اعماق روح فرزند تأثیر کرد و بدنیا پشت پا زد و لباس از تن درآورد و بدور انداخت ، و همچون یک سرتاوض در بنگال باختری باوارگی آغاز نهاد. برای تزکیه نفس و خویش شناسی بتحقیق و جستجو پرداخت. پس از آنکه سیزده سال از عمر خود را در طریق انکار نفس سپری کرد ، گروهی از پیروان از او همچون یک جینا **Jina** « مرد پیروز » تجلیل کردند ؛ و او را یکی از بزرگترین آموزگارانی انگاشتند که سرنوشت مقدر کرده بود تا برای تنویر افکار مردم دیار هند گاهی پدیدار شوند. پیشوای خود را **ماهاویرا Mahāvira** یعنی « قهرمان بزرگ » خواندند و باقتداء به مشخص ترین معتقد خود ، نام جاین **Jain** بر خویش نهادند. ماهاویرا از میان مردان مجرد یک دمیته روحانی تشکیل داد و دسته ای از زنان تارک دنیا بوجود آورد و هنگامی که در هفتاد و دو سالگی در گذشت چهارده هزار نفر مؤمن بعقیده خود ، برجای گذاشت.

این کیش بتدریج بصورت مجموعه ای از غریب ترین شریعت های تاریخ ادیان درآمد. پیروانش بایک نوع واقع بینی منطقی ، علم را امری محدود و بی چیزهای نسبی و موقتی میدانستند. چنین تعلیم میدادند که هیچ چیز حقیقت ندارد مگر بیک اعتبار و همان حقیقت باعتبار دیگر ممکن است باطل باشد. داستان شش مرد کوری را که دست های خود را براعضای مختلف فیل می نهادند ، با اشتیاق تمام نقل میکردند ؛ آن کور که دستش را روی گوش فیل میگذاشت تصور میکرد فیل یک بادبزن است ، آنکه پای فیل را میگرفت خیال میکرد که فیل ستون بزرگ مستدیری است. پس تمام قضاوتها ، محدود و مشروط بشروطی است ؛ حقیقت مطلق فقط بر نجات دهندگانی منکشف میگردد که در فاصله های معین ظاهر میشوند (یعنی جیناها). حتی ازودها کاری بر نمیآید ؛ اینها از خدا الهام نشده و کوچکترین دلیل آنهم اینست که خدائی وجود ندارد. جاینی ها میگفتند : لازم نیست فرض کنیم خالق ویا علت نخستین وجود دارد ؛ ادراک خالق غیر مخلوق و یا علت بی علت همانقدر مشکل است که ادراک جهان غیر مخلوق و بی علت و هر کود کی میتواند با اثبات این امر آن فرضیه را رد کند.

منطقی‌تر آنست که معتقد باشیم که جهان از اول وجود داشته و تقلبات و انقلابات بی‌پایانش، از قوای نهفته طبیعت سرچشمه گرفته است نه از مداخله یک قدرت الهی.



باین طریق دین‌جاین مانند کیش بودا خدا و آفرینش را انکار کرد. جهان را قدیم وابدی دانست و معتقد شد عدم موجب هستی نمیگردد و از آن چیزی بوجود

اضافات : در « دین جاین » روح دو نوع است. ارواح آزاد یا کامل موسوم به - « تیرتهاکارا Tirthakara » که تجسم ورنج بر آنان راه ندارد. شماره این گروه بیست و چهار است. نخستین را « وری‌چابها Vrichabha » (تصویر فوق) و آخرین روح را « ماهاویرا - Mahavira » مینامند.

نمیآید. پس خالق و وجود کل در اشیاء وجود ندارد. کمال فقط نشانه کوششهای تصویری انسان است.

چون اقلیم هند با کیش طبیعی ثابت و پایدار، سازگار نیست. لذا جاینی ها پس از اینکه آسمان را از خدا خالی کردند، بزودی جای خالی را با پاکانی که در تاریخ و افسانه جاین بمقام خدائی رسیده بودند، پر کردند. باتشریفات و اخلاص به پرستش ایشان آغاز نهادند ولی حتی این پاکان را معروض قانون تناسخ و تباهی انگاشتند و هرگز آنها را خالق و یا حاکم جهان نپنداشتند. جاینی ها حتی ماده پرست هم نبودند، و وجه فارق بین روح و ماده در جمیع کائنات را قبول داشتند. به نظر آنان همه اشیاء حتی سنگ و فلزات روح دارد، هر روح که بحیات منزه از گناه نائل میگردد، بمقام **Paramatman** یعنی «روح برتر» میرسد، و نامدتی از تناسخ معاف میگردد و همین که جزای پاداش آن برابر با شایستگی آن میگردد، روح برتر از نو لباس خاکی برتن میکند و با بعرضه هستی میگذارد. تنها ارواح کامل و منزه میتوانند برستگاری کامل نائل گردند؛ اینها **ارهاات Arhat** و یا **سروران برتر** هستند که، مانند خدایان **اپیکور**، در یک قلمرو دور دست و اسرار آمیز بسر میبرند و هیچگونه تأثیر و نفوذی در امور مردم ندارند، ولی چون سعادت مندند از هر گونه احتمال پیدایش مجدد معاف اند.

جاینی ها میگویند راه رستگاری در ریاضت کشی و **آهیما Ahimsa**، یعنی خودداری از آزار موجودات جاندار است. هر جاینی پارسا میبایست پنج عهد کند که عبارتند از: هیچ موجودی را نکشد، دروغ نگوید، چیزی را که باو داده نشده نگیرد، عفیف باشد و بلذت های جسمانی پشت پا بزند، لذت حسی بعقیده آنان همواره گناه بشمار میآید؛ و آرمان از لذت و درد جدا است، و از هر گونه شیئی خارجی مستقل است. کشاورزی در آئین جاین حرام است زیرا در عمل کشت و زرع، خاک زیر و رو میشود و حشرات یا کرمها را به تلاشی و نیستی میکشاند. یک جاینی تمام عیار، غسل را بعنوان اینکه مایه حیات زنبور است نمی خورد و آب را از صافی میگذراند تا مبادا موقع نوشیدن آن حشراتی که در آب نهانند نابود گردند و دهان خود را می پوشاند

تامبادا موجود ذره‌بینی هوا حین تنفس بقتل رسد ، و چراغ خود را با توری می‌پوشاند تا حشرات را از آسیب شعله مصون بدارد و موقع راه رفتن زمین را جارو میکند تا مبادا زیرپای برهنه‌اش جاننداری تلف شود . جایی هرگز نباید حیوانی را بکشد و یا قربانی کند ، و اگر مردی کامل باشد ، برای درندگان زخم دیده یا سالخورده ، نظیر آنچه در احمدآباد برپاشده ، بیمارستان یا آسایشگاه بنامیکند . یگانه حیاتی که وی اختیار از بین بردن آنها دارد ، حیات خود او است . شریعت جایی سخت از انتحار طرفداری میکند ، مخصوصاً انتحار از طریق گرسنگی تدریجی ، زیرا این نوع انتحار بمنزله بزرگترین پیروزی روح بر اراده کور حفظ حیات است . بسیاری از پیروان دین جاین باین طریق جان سپرده‌اند ؛ میگویند که رهبران این کیش حتی امروز هم از طریق گرسنگی دادن بخود جهان را بدرود میگویند .

این دین بجهت افراط در ریاضت حتی در هند پیروان اندکی یافت . از همان آغاز امر ، پیروان کیش جاین اقلیت برگزیده‌ای را تشکیل میدادند . حدود سال هفتاد و نه میلادی ، درباره مسئله برهنگی ، جدائی عظیمی بین آنان افتاد ، از آن هنگام بعد جایی‌ها دو دسته شدند : یکی سفید جامگان **Habillés de Blancs** یا **Shwetambara** و دیگری دسته برهنگان **Habillés d'air** یا **Digambaras** . اکنون هر دو فرقه لباس معمولی محل وزمان خود را میپوشند ؛ فقط پاکان آنان در خیابانها برهنه راه میروند . این فرقه‌ها در داخل خود فرقه‌های دیگری هم دارند : دسته برهنگان دارای چهار فرقه ، و سفید جامگان دارای هشتاد و چهار فرقه است ^۱ .

صفحه ۱۱۰ - ۱۱۱ Eliot (Sir Charles) : Hinduism and Buddhism ,

Smith (V. A.) : Oxford History of India. Oxford, 1923, صفحه ۵۳

Smith (V. A.) : Akbar. Oxford, 1919. صفحه ۱۶۷

Dubois (Abbé) : Hindu Manners, Customs and Ceremonies, Oxford

1928. صفحه ۵۲۱

دین جاین در هندوستان مخصوصاً در ناحیه احمدآباد در حدود یک میلیون و نیم پیرو دارد^۱.

گاندی رهبر مشهور هند سخت تحت تأثیر ونفوذ کیش جاین قرار داشت و اصل آهیمنسا را بعنوان پایه و اساس رویه سیاسی و زندگی خود قرارداد ؛ فقط با لنگ خود را میپوشاند^۲.

پیروان دین جاین تعالیم و مواعظ و خطابه های استاد را بخط پراکریت که خط عمومی سانسکریت است ، در چهل و شش دفتر گردآوردند و آنرا بنام « آگاماس » کتاب مقدس آئین جاین ساختند. از کتب مقدس جاین ، مهمترین آنها ، دوازده « آنگا » است که دومی از آنها بنام « سوتراکریت آنگا » مخصوص تربیت و تقویت روح راهبان است ولی از موضوعات دیگر نیز سخن میراند و در واقع حاوی اصول عقاید این دین است.

اصول دین جاین این است که ماده از اتم تشکیل شده و جاوید است ؛ زمان نیز همیشگی است و دوره های بسیار درازی را (که در حدود رقم بیست و یک صفری است) طی میکند ، باین قرار که هر دوره در صعود ، باعلا درجه خوبی میرسد و در نزول ، به پست ترین مرحله فساد منحن میشود و دوباره قوس صعود را می پیماید .

منظور از تعالیم دین جاین ، حل این معماست که چگونه انسانی که در این زمان بی پایان ، بیش از یک چشم بهمزدن ، فرصت درنگ ندارد ، میتواند از آلام جهان برکنار بماند و با خاطری آسوده این یکدم را بگذراند .

دین جاین نیز قبول دارد که جانداران همه محکوم به تناسخند و « کارما » یعنی پاداش عمل ، همه را گریبانگیر است و بد و نیک را در زندگانی دوباره ، اجر و مکافات میدهند و منظور نهائی موجودات ، وصول به « نیروانا » یا حالت « نبود » است .

صفحه ۷۹ ، Challaye : Petite Histoire des Grandes Religions, (۱)

(۲) ویل دورانت ، همان کتاب صفحه ۴۲۱

بگفته مهاویرا ، وصول به نیروانا بسته پذیرفتن سه گوهر روح است : «ایمان درست ، معرفت درست ، رفتار درست» .

واما رفتار درست ، برآن دود دیگر ، برتری دارد زیرانجات هر کس بسته باعمال نیک اوست وگرنه از دعا و قربانی و پرستش خدایان و شفاعت اشخاص مقدس ، فلاح و نجات میسر نمیشود .

چنانکه گفته شد پیروان این دین از کشاورزی و شخم زدن که موجب فهای حشرات است و از بسیاری از شغل ها مانند قصابی و اسلحه سازی و ماهی گیری و هر نوع کاری که باعث هلاک جانداران شود ، خودداری میکنند و اغلب به بازرگانی و بانکداری اشتغال میورزند ولی عوایدشان تنها صرف تجمل نمیشود بلکه بیشتر بمصرف ساختن معابد باشکوه و بیمارستانها و آسایشگاهها برای سالخوردگان و حتی برای حیوانات میرسد .

معتقد باین دین ، هر روز دستگیری و انفاق میکند و تمام اعمال خود را با حقیقت آهیسا که احترام بهر موجود زنده ایست ، وفق میدهد^۱ .

(۱) حکمت ادیان ، تألیف جوزف گتر ؛ ترجمه و تألیف « محمد حجازی » کتابفروشی

ابن مینا ، تهران ۱۳۳۷ خورشیدی صفحه ۱۲۷ .

اضافات : فلیسین شاله در کتاب خود صفحه ای اندک را به «دین جاین» اختصاص داده است که آنهم ضمیمه ادیان هند است . مترجم با استفاده از مطالب مندرج در کتاب مؤلف و سایر منابع که در پاورقی هر صفحه مذکور است این دین را بعنوان فصلی مستقل درآورد ، (از : دکتر منوچهر خدایار محبی) .

فصل هشتم = دین بودا

۱- بودا

بودا یا **گتاما** در اواسط قرن ششم قبل از میلاد (حدود ۵۶۳) در خانواده **ساکیا Sakyas** (مقتدر) از نجبای شمال هندوستان متولد شد. در کودکی او را **سیداتا Siddatha** میخواندند، هنگامی که براه پارسائی اقتاد او را «گتاما» نام نهادند و چون بکمال رسید «بودا» نام گرفت زیرا از این پس حقیقت براو الهام یافته و بیدار شده ودانا و بصیر و ناجی بشمار میرود. گاهی او را **ساکیامونی** میخوانند که بمعنی حکیم آل ساکیا است و در زبان منظوم نیز همین عنوان را دارد. بعضی از دانشمندان، ساکیامونی را بمعنی حکیم سیستانی دانسته اند و بودارا از مردم ایران شمرده اند.

مایا مادر بودا چند روز پس از تولد فرزندش وفات کرد. بودا ابتدا زنده گانی باشکوه نجبا و اغنیا را داشت، ازدواج کرد و دارای پسری شد؛ باوجود زندگی مطلوبی که داشت همواره اندوهگین بود که محصول آن «افسانه چهار اتفاق» را تشکیل میدهد: بار اول گتاما از قصر خود خارج شد، پیرمردی دید، ناپایداری جوانی را که اجبارآبه پیری منتهی میشود دریافت؛ دفعه دیگر از خانه بیرون آمد بیماری را ملاقات کرد، فهمید که روزی سلامتی جای خود را به بیماری خواهد داد؛ سومین بار که بقصد خروج خانه را ترك گفت جنازه ای دید، بخود گفت: چون مرگ غیر قابل احتراز آید زندگی بچه کار آید؛ دفعه چهارم که خارج شد در مقابل راهبی قرار گرفت که دارای چهره ای آرام و نیکو بود، تصمیم گرفت طریقه راهب را سرمشق قرار دهد، زندگی با شکوه را رها کرد، برای ادراك حقیقت و آرامش قلب سختی پیشه ساخت، در سن بیست و نه سالگی در شب مهتابی قصر و خانواده خود را ترك

گفت ، مدت هفت سال با اشتیاق بسیار ریاضت پرداخت و کف نفس و پرهیز پیشه ساخت .

گرچه بودا در ریاضت کوشش وفداکاری بسیار کرد و پنج زاهد نیز که باوی بسرمیبردند او را ستودند ولی بزودی دریافت که ریاضت خوشبختی و رستگاری دربر ندارد ، باین ترتیب از ریاضت دست کشید و آنرا کاری بیهوده دانست و برای بازیافتن نیروی ازدست رفته غذا خورد و استحمام کرد ، زاهدان از عمل وی اندوهگین شدند و رفیق خود را ترك کردند .

گناما از سی و شش سالگی در دریای اندیشه و تفکر فرو رفت ، در زیر درخت انجیر که سپس آنرا «درخت دانش» نامیدند نشست . در شب هشتم دسامبر حقیقت بروی آشکار گشت و از این تاریخ بودا لقب یافت و عصر جدیدی در تاریخ بشر پدیدار گشت . گویند بودا در این شب از همه چیز آگاه شد و دریافت که نفوس بشر چگونه از بدنی بدنی انتقال مییابد و منشاء رنج جهانیان کجاست و چگونه چاره آن آلام را توان کرد . این شب را **بعثت بودا** مینامند و در این باره خود چنین می گوید :

« هنگامی که این احوال بر من مکشوف شد و بمشاهده مشغول شدم جان من از گناه حسد و آرزو پاک شد ، و از گناه تعلق بحطام دنیوی رهایی یافت ؛ از گناه و خطا مبرا گشت ، گناه جهل از میان رفت ؛ در وجود بیدار من دانش راه نجات افروخته شد و لزوم ولادت جدید (بنا بر تناسخ) از میان رفت ؛ مقام قدس حاصل آمد ؛ وظیفه انجام گرفت ؛ من دیگر باین عالم باز نخواهم آمد ؛ این است آنچه دریافتم .»

بودا چهار بار ، هفت روز زیر درخت دانش باقیماند و لذت نجات را چشید . در یکی از افسانه های پسین مذکور است : **مارا Māra** شیطان دین بودا وی را وسوسه کرد ولی بودا بر این دشمن پیروز گشت .

طوفانی ظاهر شد و هفت روز بطول انجامید ، هفت بار چنبر ماری او را احاطه

کرد ولی او آرامش خاطر را حفظ کرد. مار بشکل انسان جوانی درآمد. بودا گفتار اولیه خود را بوی عرضه داشت که میتوان آنرا سعادت ازلی دین بودا دانست :

« خوشا منزوی خوشبخت که حقیقت را میشناسد و می بیند ؛ خوشا آنکه در راه خود پایدار است و بموجودات بد نمیکنند ؛ خوشا آنکه برای او هرگونه شکنجه و میل پایان یافته است ؛ پیروز باد پشتکار من ؛ این درحقیقت سعادت عالی ابدی است ».

چون بودا بفکر ترویج حقیقت افتاد ، پیاده در شهرهای هندوستان بگردش و دعوت مشغول شد ، ابتدا درصدد برآمد پنج راهبی را که قبلاً در ریاضت با وی همراه بودند براه آورد. آنانرا در بنارس یافت. راهبان از اینکه افکار باطنی را رها کرده و دارای زندگی با شکوه شده وی را نکوهش کردند. بودا در جواب گفت : باید از افراط و تفریط اجتناب کرد ، زندگی خوش و پست و بیهوده و ریاضت اندوهناک و بی ارزش را ترك گفت و برای ادراك دانش و آرامش و سعادت راه میانه روی را انتخاب نمود.

سخنان بودا درمقابل پنج راهب تحت عنوان « موعظه بنارس » معروف است و میتوان آنرا بنام چهار حقیقت مقدس که بعداً بیان میگردد تلخیص کرد.

مواعظ بودا بدل پنج راهب نشست. استادرا تجلیل کردند و اولین دسته از جامعه بودائی را تشکیل دادند.

در هر حال زندگی بودا بترویج حقیقت و تبلیغ گذشت. پادشاهان را ارشاد کرد ، امتیازات کاستها را درهم شکست و برای کارگران امتیازاتی برقرار ساخت و آنانرا از حق استفاده از امور دین برخوردار کرد و از این راه انقلاب اخلاقی بزرگی بوجود آورد.

اولدنبیرگ در کتاب « بودا » مینویسد : بودا در کوسینارا Kousinâra زیر دو درخت پوشیده از گل با پیروانش وداع گفت. در این زمان پسر عموی بودا

موسوم به **آناندا Ananda** که وفادارترین پیروانش نیز بود خود را در گوشه‌ای مخفی ساخت تا گریه کند ، بودا بوی نزدیک شد و با مهربانی گفت :

« ای آناندا ، چنین برازنده نیست ، ناله شایسته نیست ، ناامیدی بد است . آیا بتو نگفتم که انسان از آنچه دوست دارد و از آنچه که او را مفتون میسازد و از آنچه که باید از آن جدا گردد ، خویشتن را بی بهره گرداند و دل بستگی نداشته باشد ؟ »

ای آناندا چگونه ممکن است آنکه متولد میشود و مخلوق و مصنوع و ناپایدار است نمیرد ؟ این ممکن است ؟ اما تو آناندا مدتی با رضایت و حسن نیت و خوشحالی بدون حيله و مکر و تظاهر در فکر و در گفتار و در عمل بکمال مفتخر شده‌ای . ای آناندا تو نیکی کرده‌ای . پشتکار داشته باش . بزودی از گناهانت رهایی خواهی یافت^۱ .

* * *

بودا به آناندا ، بزرگترین و عالی‌ترین درس خود را چنین تعلیم داد :

ای آناندا ، هر کس ، چه اکنون و چه بعد از مرگ ، باید چون چراغ رستگاری خود باشد و بخود پناه ببرد ، به پناهگاه خارج از خود روی نیاورد ، اما هر کس باید محکم بر حقیقت تکیه کند و آن را چراغ راه خود قرار دهد هیچکس نباید بکسی جز خود پناه ببرد - فقط کسانی که چنین اند ، میتوانند بی‌الاترین مقام نائل گردند ! ولی ، آنها باید مشتاق آموختن باشند !^۲ »

بودا بسال چهارصد و هشتاد و سه پیش از میلاد در هشتادسالگی درگذشت ، آخرین سخنانش براهبان چنین بود : « حال ، ای راهبان ، من بشما میگویم :

اضافات : صفحه ۱۹۸ Oldenberg : Le Bouddha (۱)

(۲) ویل دورانت ، همان کتاب صفحه ۴۳۹

هرچه مرکب است دستخوش تباهی و فنا است. باشور و شوق تلاش و کوشش کنید».

* * *

در باب ظهور بودا افسانه‌ای است که ذکر آن خالی از فایده نیست. بعد از آنکه خدایان دریافتند که بودائی در شرف ظهور است و یقین حاصل نمودند که چه شخصی باین مقام خواهد رسید. همگروه به حضرت او رو آوردند و از وی درخواست کردند که در زمین ظاهر گردد. آن وجود بتفکر فرو رفت و پنج چیز را شرط نمود، از این قرار که در این دوره فعلی از عمر متولد شود؛ کشور جنبوویدا **Jonbuvida** در هندوستان، شهر **کاپیلاواتسا Kapilavatsa** محل تولد او باشد؛ در طبقه جنگجویان و از مادری موسوم به مایا ظاهر گردد.

باین ترتیب در عید تابستانی چهار پادشاه بزرگ و بانوان آنان «مایا» را در خواب بایسترش بلند کردند و به **هممالیا** بردند و **برفلات مانوسیل Manosila** نهادند، ملکه‌های آن سرزمین او را غسل دادند و روغن مقدس مالیدند و لباس پوشاندند و از گل زینت دادند و در غاری زرین نهادند، در آنجا بودا بصورت **فیل سفیدی** در «مایا» حلول کرد و باین ترتیب از یک زندگی جدید برخوردار شد.

روز بعد ملکه برخاست و خواب خود را به پادشاه گفت. پادشاه شصت و چهار نفر از برهمن‌های برجسته را احضار کرد و آنانرا مورد تفقد قرار داد و با غذاهای عالی و هدیه‌های دیگر آنانرا دلشاد کرد. چون از این لذت‌ها برخوردار شدند، دستور داد رؤیا را تعریف کنند و سؤال کرد چه اتفاق تازه‌ای رخ خواهد داد. برهمنان گفتند، شاهان نگران مباش، ملکه آبستن پسر است نه دختر، و تو دارای پسر خواهی شد؛ و اگر وی در خانه اقامت گزیند پادشاهی بزرگ خواهد شد؛ ولی اگر بامور دینی بپردازد **بودا**، یعنی برطرف کننده پرده (نادانی) در جهان خواهد گشت.

ملکه مایا مدت ده ماه **بودهی ساتوا Bodhisattwa** را حامله بود و در این موقع سی و دو علامت در عالم ظاهر شد.

در جنگل **لومبینی**، بودا از مادر متولد شد. زاهد پیری موسوم به **دوالا** بخدمت آمد و مژده داد که بودای آینده اوست.

در ایام طفولیت معجزاتی از او ظاهر میشد. روزی در عید کشتکاری دایگان او را فراموش کردند و در زیر درخت **بامبوئی** بجا گذاردند، سایه گردش کرد و سایه همه درختان بسمتی افتاد جز ظل آن **بامبو** که همچنان بر سر بودا باقی بود. روزی او را بمعبد بردند تصویر خدایان با و سجده کردند، در مکتب استادان، از ذکاوت و هوش او در حیرت بودند.

از شانزده سالگی هر فصلی را در قصری سر میکرد. اطراف او را نازنینان با جلال و شوکت گرفته بودند، زیرا پدرش میخواست تعلق او را با سر دنیوی بیفزاید، همسری برای او برگزید و طفلی نیز بوجود آمد.

چون خدایان دیدند وقت آن رسیده که شاهزاده دنیا را ترك کند و سیله فراهم نمودند که چهار علامت دید و بیاد مقصد خود افتاد: پیری سالخورده، مریضی، جسد مرده ای، زاهدی. بودا این داستان را بطرز تأثر آوری در کتابهای مقدس شاگردانش چنین تعریف کرده است:

آنگاه، ای راهبان، منی که از چنین جلال و ظرافت فوق العاده برخوردار میباشم، چنین اندیشیدم: «یک مرد نادان و عامی، که خود نیز معروض سالخوردگی است و از قلمرو پیری چندان دور نیست، در اثر دیدن پیرمرد ناراحت و شرمند و بیزار میشود، و وضع و حال او را شامل حال خود میکند. من هم معروض سالخوردگی ام، و از قلمرو پیری چندان دور نیستم؛ آیا من هم، که معروض سالخوردگی هستم... باید بادیدن پیرمرد ناراحت و شرمند، و بیزار گردم؟

بنظر من چنین رسید که این عمل برای من زینده نیست. هم چنان که می اندیشیدم ناگهان همه غرور جوانی ناپدید شد... بدینسان، ای راهبان، پیش از این

روشنگری ، چون خودم گرفتار تولد شده بودم ، بجستجوی ماهیت تولد برآمدم ؛ و چون خود را دچار سالخوردگی دیدم ، در صدد برآمدم ماهیت پیری ، مرض ، اندوه و ناپاکی را هم کشف کنم . سپس پیش خود گفتم ؛ «چه میشود اگر من که گرفتار تولد هستم ، در جستجوی پیدا کردن ماهیت تولد برآیم ... و پس از دیدن ناهنجاری تولد ، بجستجوی آنچه تولد نیافته است ، یعنی برترین آرامش ، **نیروانا** بپردازم' ». وقایع جدیدی هم رخ داد که شاهزاده را بیاد مقصد انداخت : شبی در مجلس بزم تا بامداد رامشگران برقص و میخواری مشغول بودند ، چون صبح شد همه در خواب فرو رفتند . بودا پیش از همه برخاست ، نظری باحوال آنان افکند متفرشد ، زیرا که دید زیبایی شبانه ببادرفته وزشتی اندام و هیأت آنان ظاهر شده است . در این وقت دنیا در نظر او مشتعل جلوه کرد و برآن شد که خود را از آتش نجات بدهد ، پس آخرین نگاه را بر زن و فرزند و اسب محبوب خود انداخت و با نوکر باوفائی از شهر خارج شد .

هفت سال در جنگلها و بیابانها در پی حقیقت میگشت و در کشف طریق نجات و وصول به نیروانا (آسایش کامل) رنج میبرد .

* * *

در دین بودا مسئله ای که لازم است درباره آن بحث شود اینست که آیا واقعاً شخصی بنام بودا وجود داشته است و یا اینکه داستان بودا افسانه ای بیش نیست ؟
کرن دانشمند هلندی با استفاده از شرح زندگانی افسانه ای بودا که در شمال (نپال - تبت - چین) منتشر است ، عقیده دارد که بودا شخص افسانه ای بیش نیست و از کریشنا کمتر ارزش تاریخی دارد .

سنارت هندشناس فرانسوی در کتاب خود موسوم به «بررسی درباره افسانه بودا» از بودا قهرمان افسانه ای خورشیدی را میسازد :

همانطور که خورشید از تاریکی بیرون میآید ، بودا نیز از «مایا» یعنی تصور و خیال متولد میگردد . مادرش مانند ظلمت اندکی پس از طلوع آفتاب ناپدید میگردد ، یعنی مدتی پس از تولد بودا میمیرد . همانطور که خورشید بر ابرهای زیاد پیروز میگردد و چرخ درخشان خود را در آسمان میگرداند ، بودانیز شیطان را از خود دور میکند و پیروز میگردد و چرخ قانون را بکار میاندازد . بودا مانند خورشید غروب و بسمت افق پائین میروند ، شعله های هیزم مخصوص سوزاندن اجساد وجود وی را بیپایان میرساند ، همانطور که انوار آخرین اشعه خورشید در مغرب ، خورشید را از نظر ناپدید میسازد .

سنارت بر این فرضیه ماهرانه دلایلی ذکر میکند و افسانه «تالی تاویس تارا» را مدرک قرار میدهد و از اناجیل ساختگی برای غیر تاریخی بودن عیسی مسیح بحث میکند :

سالومون رابناخ بشوخی مینویسد: در اینصورت میتوان ناپلئون را هم یک قهرمان افسانه ای خورشیدی تصور کرد که در یک جزیره متولد میشود و در جزیره دیگر میمیرد . دارای دوازده مارشال است که هر یک نشانه یک ماه است و دوازده ماه سال را تشکیل میدهد .

سنارت مجدداً در چاپ دوم کتاب خود اضافه میکند که در اخبار باستانی آثاری یافت میشود که بهیچ وجه ما حق نداریم جز چند قطعه آنرا ساختگی تصور کنیم ، زیرا بعضی از بخشها ، رنگ تاریخی و خصلت حقیقی دارد که به بقیه داستان پایان میدهد . اولدنبورگ ، بودا را شخصیتی تاریخی میداند ، زیرا او اولین بودا و اولین انجمن علمای دین که عقاید و متون قبلی را پذیرفته اند یک قرن بیشتر فاصله نیست . ثانیاً آثاری از بودا در کتب «دین جاین» مذکور است . ثالثاً محل تولد بودا را یافته اند که از روی سنگی که در آنجا است معلوم میشود که در قرن سوم قبل از میلاد پادشاه بزرگ بودائی آسوکا **Açoka** او را تجلیل کرده است . این سنگ در سال ۱۸۹۶

مکشوف و آنرا با تمام مراحل‌ی که استاد گذرانده است مقایسه کرده‌اند.^۱

زائرین بودائی چین در ۱۸۹۸ در تپه مخصوص آثار مقدسان سبوئی قدیمی کشف کرده‌اند که ظرف مخصوص خاکستر مردگان است و طبق نوشته‌ها، این همان خاکستر بودا است.

سودر بلوم از این بحث نتیجه می‌گیرد که شخصیت تاریخی بودا قابل انکار نیست.^۲

۲- متون مقدس و منابع تحقیق در دین بودا

پس از مرگ بودا پیروان او آثار دین را جمع‌آوری کردند و بتدریج بر آن افزودند. باین ترتیب احکام دینی با اغراض و مکاتب گوناگون تغییر یافت و مقررات دین از آغاز قرن اول میلادی بزبان پالی **Pāli** تکمیل گردید. پالی زبان مردم شمال شرقی هند مرکزی می‌باشد و بعضی آنرا زبان بودا میدانند.

قدیمی‌ترین مدارک موجود که در آن بتعالیم بودا دسترسی پیدا میکنیم کتابی است بنام **Pitakas** و یا «سبدهای قانون»، این کتاب برای شورای بودائی سال ۲۴۱ قبل از میلاد تهیه شد، شورا آنرا موثق و معتبر دانست، و بعد از مرگ بودا برای مدت چهار قرن شفاهاً سینه بسینه نقل میشد، و بالاخره در هشتاد قبل از میلاد بزبان پالی تحریر گشته است. این «پیتاکاها» بسه دسته تقسیم شده است:

Sutta، یا حکایات، **Vinaya** یا انضباط؛ **Abhidhama** یا شریعت. بخش سوتاپیتاکا حاوی گفتگوهای بودا است که ریس داوید **Rhys - Davids** آنرا همسنگ با گفتگوهای افلاطون میدانند. ولی اگر بخواهیم بطور دقیق سخن بگوئیم، این نوشته‌ها ناچار حاوی تعالیم خود بودا نیست، بلکه فقط تعالیم مکتب‌های بودایی در آن‌ها است.^۳ الی‌یوت میگوید: «اگرچه این حکایات تألیفاتی است که طی چند

(۱) Grousset : Sur les traces du Bouddha, paris, 1929.

(۲) Söderblom : Manuel d'histoire des Religions صفحه ۲۷۶

(۳) ویل دورانت، همان کتاب صفحه ۴۲۸

قرن مطالب تازه دیگری بر خود افزوده است ، من هیچ دلیلی برای این تشکیک نمی بینم که بگویم قدیمی ترین اینها حاوی خاطرات افرادی است که خود استاد را دیده اند و سخنانش را شنیده اند» .

ماکس مولر هند شناس بزرگ آلمان مینویسد : « اگر دین برهمن دارای قدیمی ترین متون مقدس است ، دین بودا میتواند بخود ببالد که از حیث مقدار و کمیت ، کتب بودائی اعظم صحف دین عالم بشمار است . در ممالک مختلف کتب بیشمار راجع باین کیش بزبانهای گوناگون نظیر سانسکریت و پالی و منچوری و چینی و تبتی و ژاپونی نوشته شده است . قبلاً باید تقسیمی قائل شد و آن فرقه بودائی جنوب و فرقه بودائی شمال است . فرقه جنوب شامل سرانندیب و بیرمانی و سیام و فرقه شمال شامل نپال و تبت و چین و ژاپون و انام است .

کتب جنوب بیشتر باصول بودائی نزدیک است و آثار ملل خارجی کمتر در آن تأثیر کرده است . زبان دین بودائیان جنوب پالی است که دختر زبان سانسکریت است . معلوم نیست که از کلمات بودا کدامیک حقیقتاً از زبان شارع خارج شده است ولی گمان میرود که خطبه « مهاوگا » از خود او باشد . ولی در هر حال مسلم است که صدسال بعد از بودا انجمنی که تشکیل شد مهمترین بخشهای کتب مقدسه فعلی را در دست داشته است .

کتاب مقدس بودا بزبان سانسکریت « **تری پی تاکا Tripitaka** » یعنی « سه زنبیل » و بزبان پالی ، **تی پی تاکا Tipitaka** نام دارد . این کتاب دارای سه قسمت است . زنبیل اول مربوط بقواعد رهبانیت است ؛ زنبیل دوم وسیله رستگاری است ؛ زنبیل سوم مفهومات فلسفی و روانشناسی است .

کتاب دیگر « یاتا کا » نام دارد که از کتب مهم کیش بودا است و در باره سرگذشت بودا در ادواری که بر حسب تناسخ بعالم آمده است، بحث میکند.

فرقه شمالی کتب بیشتر و متنوع تر دارند. مثلاً در تبت دو سلسله کتب موسوم به کنجور و تنجور وجود دارد که نخستین، یکصد جلد بزرگ و دومین دویست و بیست و پنج جلد است.

در چین در حدود یک هزار و شصت و دو کتاب بودائی بدست آمده است که اغلب ترجمه کتب اصلی فرق جنوب و شمال است ولی با اصل آن بسیار تفاوت دارد. برای تحقیق در دین بودا بهترین کتاب اثر اولدنبرگ هند شناس بزرگ آلمان است که فوشه آنرا تحت عنوان « بودا، زندگانی و عقاید و جامعه اش » بزبان فرانسوی ترجمه کرد و در ۱۸۹۴ و ۱۹۰۳ میلادی در پاریس چاپ شد.^۱

اثر دیگر کتاب « بررسی در افسانه بودا » تألیف سنارت هندشناس فرانسوی است که در ۱۸۷۵ و ۱۸۸۲ در پاریس بطبع رسید.^۲

رنه گروسه نیز علاوه بر تاریخ فلسفه شرق کتابی تحت عنوان : در باره علامات بودا تألیف کرد که در سال ۱۹۲۹ میلادی در پاریس منتشر گردید.^۳

دورکیم در کتاب اشکال ساده زندگانی دینی^۴ و سودر بلوم در رساله تاریخ ادیان^۵ و سیلون لوی در اثر خود موسوم به هند و جهان^۶ درباره دین بودا مباحث جالبی دارند.

(۱) Oldenberg, H. : Buddha (Leben, Lehr, Gemeinde), traduit en fr. par A. Foucher, sous le titre : Le Bouddha (sa vie, sa doctrine, sa Communauté), Paris, Alcan, 1 re éd en 1894, 2e en 1903.

(۲) Senart : Essai sur la légende du Bouddha, paris, 1 re ed. en 1876, 2e éd. en 1882.

(۳) Grousset : Histoire de la Philosophie orientale,
» : Sur les traces du Bouddha, paris, plon, 1929.

(۴) Durkheim : Les Formes élémentaires de la vie religieuse,

(۵) Söderblom : Manuel d'histoire des Religions,

(۶) Sylvain Lévi : L'Inde et le monde (Paris, Champion, 1926) .

فلیسین شاله نیز در کتاب تاریخ کوچک فلسفه های بزرگ و فلاسفه هند و تاریخ مختصر ادیان بزرگ و همچنین در کتاب در ژاپن و در خاور دور بحث دقیقی درباره دین بودا دارد^۱.

داوید دو کتاب درباره دین بودا نوشت یکی تحت عنوان کیش بودای هندی و دیگری مباحثه بودا در کتب مقدس بودائی .
گور در کتاب خود روحیه بودائی و تماس ، زندگانی بودا را مورد تحقیق قرار داد .

آثار ادموند والیوت نیز از نظر تطبیق دین بودا با سایر ادیان ارزش فراوان دارد .

۳- چهار حقیقت مقدس

بودا در بستر مرگ به آناندا گفت : پس از مرگ من عقاید و قواعدی را که برقرار کرده ام بر تو حاکم خواهد بود .

این عقاید در درجه اول اصل آزادی تحقیق و تجربه افراد را برقرار میسازد ؛ این مشخص عمده ، دین بودا را از عقاید ادیان دیگر جدا میسازد . بودا میگوید : تنها بشنیدن قناعت نکنید ، آئین و عقاید باستانی را باور ننمائید . زیرا نسلهای گوناگون آن امور را تقدیس و تکریم کرده اند . بهیچ وجه به تنهایی گفتار مقامات دینی و دنیوی را نپذیرید . آنچه را که شخصاً آزمایش و تجربه کرده اید و حقیقت دانسته اید و با خودتان و دیگران مطابقت دارد باور کنید و آنرا رهبر خود سازید^۲ .

(۱) Challaye, Félicien : Petite Histoire des Grandes philosophies. paris, press. univ. de France, 1942.

» » : Petite Histoire des Grandes Religions, paris 1947.

» » : Au japon et en Extrême-orient (Paris, Colin, 1905).

(۲) Kreglinger : Etudes sur l'origine et le développement de la vie religieuse, صفحه ۳۰۸

چون دین بودا به عقل افراد اعتماد دارد بعضی دانشمندان آنرا یکک مسلک فلسفی دانسته‌اند و این صحیح نیست زیرا در این کیش بمشکلات فلسفی پاسخ داده نمیشود. بعضی از علمای هندشناس، بودا را مصلح دین برهمنائی معرفی کرده‌اند، اینهم درست نیست زیرا که نقطه اشتراکی میان این دو آئین وجود ندارد. بودا خدای براهمه و عبادات و قربانیها و کتب و حکمت آنانرا قبول ندارد. شرط مصلح اینست که بعضی از اصول و یا فروع دین را بپذیرد و باقی را عوض کند، در صورتی که بودا اصول برهمنائی را برهم زد. عده‌ای دیگر مینویسند چون هدف دین بودا نجات ارواح است باید آنرا دین نام نهاد و همانطور که دریا تحت تأثیر طعم نمک است، این عقاید و قواعد تحت نفوذ مزه رستگاری است.

دور کیم معتقد است که آئین بودا، دین حقیقی است زیرا در آن عده‌ای از مردم امتیاز و فرق میان مقدس و پلید را میشناسند^۱.

دین بودا میگوید: زندگی رنج است، و رنج ناشی از خواهش است، و خردمندی در فرونشاندن همه خواهشهاست.

چهار حقیقت مقدس مذکور در خطبه بنارس که در کتاب اولدنبرگ تحت عنوان بودا^۲ مندرج است عبارت است از:

(۱) رنج (۲) منشاء رنج (۳) دفع رنج (۴) طریق دفع رنج.

این چهار اصل در حقیقت تلخیص کلیه عقاید بودا بشمار میرود.

حقیقت اول رنج است:

اینکه ای پارسایان، اینست آن حقیقت عالی در باره رنج: تولد رنج آور است، پیری رنج آور است، بیماری رنج آور است، مرگ رنج آور است، همنشینی با کسانی که دوست نداریم رنج آور است، جدائی از کسانی که دوست داریم رنج آور است. نرسیدن به لذات مطلوبه رنج آور است، خلاصه

صفحه ۴۱، Durkheim: Les Formes élémentaires de la vie Religieuse, (۱)

صفحه ۲۰۵، Oldenberg: Le Boddha, (۲)

تعلقات پنجگانه انسان باشیاء دنیوی (تعلق بحسب ، باحساس ، بتخیل ، بتصور ، بادراك عقلی) رنج آور است .

دین بودا ، مانند سایر ادیان هندی عقیده تناسخ را قبول دارد و در ماورا رنج فعلی یک گذشته لایتناهی و یک آینده از رنجوری را میپذیرد . برای کشف این بدینی ، بودا عبارت زیبایی بیان میکند :

ای پیروان چه فکر میکنید ، از این دو چیز کدامیک بیشتر است ، آب چهار اوقیانوس بزرگ یا اشکهای که شمار ریخته اید . چون در این سفر طولانی بدون قصد ، کوچ در کوچ ، سرگردان بودید و شکوه داشتید و گریه میکردید ، زیرا از آنچه نفرت داشتید شریک بودید و آنچه را که دوست داشتید سهمی نداشتید . مرگ مادر ، درگذشت پدر ، وفات برادر ، مردن خواهر ، مرگ پسر ، درگذشت دختر ، فقدان والدین ، ازدست دادن اموال ، تمام اینها را در دوران سنین دراز آزمایش کرده اید و این امتحانات را تحمل نموده اید . . . بیش از آنچه آب ، که در چهار اوقیانوس بزرگ است ، اشک ریخته اید . رنج همگانی با استمرار موجودات و اشیاء و احساسات بستگی دارد . همه چیز میگذرد چیزی نیست که بتوان بآن دل خوش کرد . « ای پارسایان اگر بشما میگویم آنچه احساس میکنم رنج آور است این بعلت استمرار تمام اشکال است »

دین بودا غالب عقاید برهمنان ، مخصوصاً طرفداران اوپانیسادهای رانمیپذیرد ، چون عقیده دارد که ابدیت در جهان مادی و روحانی و مخلوقات و جوهر و روح مجرد وجود ندارد و در حقیقت چیزی جز حالات مشروط برای آنانکه در پیش واقع میشود موجود نیست که موقتاً گروهی برای تشکیل جهان تصوری و من باطل ایجاد میکنند . در جهان هستی وراثت علل و آثار تجلی میکند و اصل علیت اساس ندارد .

پس باید دید از کجا فلان وجود هنگام تناسخ دارای فلان بدن خاص باید بشود و از میان همه ابدان ممکنه بدن معینی را اختیار کند ، بودا در پاسخ میگوید :

«ای شاگرد این نه بدن تست و نه بدن غیر این بدن، نتیجه اعمال گذشته نیروی معنوی او را صورت بخشیده و محسوس کرده است».

بنا بر این قاعده، احوال کنونی ما نتیجه اعمال گذشته ما است، عمل هرچه باشد وجودی که در آنیه میگیریم چنان خواهد بود.

در کتب بودائی آمده است: «اعمال من دارائی من است. اعمال من میراث من است. اعمال من مادر من است. اعمال من نژادی است که بآن تعلق دارم. اعمال من پناه من است».

پس اعمال اخلاقی انسان محرك اصلی است که او را از مراتب پنجگانه یعنی مقام الهی و عالم انسانی و عالم اشباح و عالم حیوانی و جهنم میگذراند و بشکلی درمیآورد. این عمل را در سانسکریت «کارمن» میگویند که از ریشه کار پارسی است و در زبان پالی آنرا «کامه» گویند.

نیروئی که وجود را در مراتب علل سابق الذکر حرکت داده و وجود عینی میدهد «کارمن» است. در علم النفس بودائی مهتمتر از «کارمن» چیزی نیست. نقطه اصلی است که وجود برگرد آن میگردد. بعد از وفات بدن و فناء نفس، کارمن باقی است.

از عجایب اینست که کارمن امری مجرد نیست. اغلب علمای بودائی در مادی بودن کارمن تأکید تام کرده‌اند، تنها چیزی که در جهان سیال بیقرار، بقائی دارد، کارمن است، حتی سنخاره هم صورت فعلی کارمن محسوب میشود. کارمن در حرکتی که میکند هر آن سنخاره‌ای درست میکند. در واقع نسبت سنخاره بکارمن نسبت مراتب وجود بحقیقت وجود است. نزد حکمائی که طرفدار اصالت وجود هستند عللی را که شمردیم همه قائم بکارمن است. چنانکه قوای نفسانی نزد حکمائی که بوحدت و بساطت نفس قائلند قائم بنفس است.

بنابراین جهان مادی و عالم معنوی را «کارمن» اداره میکند و همه قوانین طبیعی از سرچشمه قانون اخلاقی کارمن سیراب میشود.

قانون اساسی کارمن ، نتایج را جانشین علل میسازد ، علامت این وراثت چرخ گردون جهان است . کارمن یا مجموع کارمنها مانند پارچه ایست که از آن جهان عارض ساخته میشود .

این مشخصات ما را در شناخت حقیقت دوم که منشاء رنج است کمک میدهد
 « اینک ای پارسایان ، اینست آن حقیقت عالی درباره علت رنج ،
 میل و اشتیاقی که به نوزادگی میانجامد ، و با لذت و شهوت توأم است ،
 جستجوی لذت در اینجا و آنجا ، یعنی ، اشتیاق به شور و شهوت ، اشتیاق
 به وجود ، و اشتیاق بعدم وجود ، تشنگی قدرت که موجب عطش امیال
 و وجود و استمرار میگردد .

۴- متافیزیک بودا

همانطور که در کیش ودا ، فهم این مسئله مشکل است که چگونه قربانی موجب آفرینش خدایان میگردد ، در دین بودا این اشکال وجود دارد که میل باعث پیدایش وجود میگردد . میل ما است که ما را بوجود علاقمند میسازد ، عطش وجود حتی موجب زندگانی دوباره پس از مرگ میگردد و در ما حلول میکند و رنج دوباره برقرار میسازد . میل حالات متعدد و متشکل ظاهر افراد انسانی را ایجاد میکند ، دسته ای را بدسته دیگر جلب میکند و پس از مرگ هم این کار را ادامه میدهد . این است متافیزیک بودا که برای بیان رنج ، بدان توسل میجوید و طریق رستگاری بشر را نمایان میسازد . پس ، شر اصلی **Tanha** ، یا میل است ولی نه همه میل ها ، بلکه میل خودخواهانه ، میلی که بسودجویی از مردم است ، و طالب خیر عموم نیست ، بالاترین شرها میل جنسی است ، زیرا این میل ، بتولید مثل منجر میشود ، و تولید مثل هم رشته زندگی را بیهوده و بی هدف بوادی تازه ای از رنج و درد میکشاند . یکی از شاگردان بودا چنین نتیجه گرفت ، که بودا انتحار را تجویز میکند ، اما بودا او را توبیخ کرد و گفت که انتحار بیفایده است ، زیرا روح اگر از صافی تهذیب و کمال

نگذشته باشد شاید که بصورت‌های دیگر تجسم یابد ، و آنقدر این تجسم ادامه پیدا میکند تا سرانجام ترك «خود» گوید .

در حکمت بودائی تناقض فاحشی هست که بظاهر حل آن دشوار مینماید و آن تضادی است که بین عقیده به تناسخ یعنی تنقل و تردد نفس از جسمی بجسمی وعدم تشخص نفس واقع میگردد . البته چنین اعتقادی متلازم با اقرار ببقای چیزی است که پس از نابودی بدن بجسم دیگر انتقال پذیرد بالاخره در هر انتقالی منتقلی و در هر سفر مسافری باید وجود داشته باشد ، لیکن بودائیان منکر وجود نفس هستند . نفس بزعم بودائیان مثل جسم و مثل همه اشیاء عالم تقرر و جوهری ندارد . در هیچ‌آنی نمیتوان گفت که فلان ذره از ذرات عالم هست یا نیست زیرا که اصل در وجود حرکت و استمرار و استماله و سیلان است . آنچه را که ما نفس میگوئیم مجموعه‌ای است از امور مختلفی که در حال سیلان بایکدیگر اختلاط و امتزاج یافته است ، در هر آن موجود معدوم میشود . نفس شبیه رود آبی است که قطرات بسیار جمع شده موجی میسازد که تصور نام دارد و قطرات دیگر موجی احداث میکنند که تخیل یا توهم یا تعقل نام دارد و جمعاً ما آنرا رودخانه پنداشته و نفس میگوئیم . در وسط این امواج قوه‌ای است موسوم به ادراک که چون سلطانی بر شهر وجود استیلاء و اشراف دارد . اما او چیزی مشخص و ثابت نیست بلکه اوهم یکی از هستیهای فانی است که در ذوبان و جریان با سایر حوادث شریک است .

برخی ملل معتقد بنفس واحد و بسیط و ثابت هستند که چون سنگی در کف رودخانه بی تغییر مانده گذر امواج را ملاحظه میکند . اما بودائیان چنین نفسی را نمیشناسند ، چه در باطن انسان و چه در جوهر اشیاء خارجی ، ثبات و قراری نمی‌بینند ، میان جواهر و اعراض ، میان مادی و مجرد از این جهت تفاوتی نیست ، همه در تبدیل و در کون و فسادند .

احساسات و چشم و گوش و ادراک و عقل و خیال موجود است اما جوهری که بصیر و سمیع و عاقل و متوهم باشد وجود ندارد .

برای توضیح این عقیده مباحثه ای را که یکی از بزرگان با یکی از علمای بودائی کرده و متعلق بصدسال قبل از میلاد است نقل میکنیم :

شاه میلیندا **Milinda** یکی از معلمین بودائی بنام ناگاسنا **Nagasena** گفت :

جناب آقا نام شریف چیست ؟

معلم گفت : شهریارا ! نام من ناگاسناست اما ملتفت باشید که ناگاسنا نامی و تسمیه و علامتی و عبارتی و لفظی بیش نیست ، مسندالیه در اینجا وجود ندارد . میلیندا گفت : ای جماعت بشنوید که «ناگاسنا» میگوید : کسی که بجای مسندالیه و فاعل باشد در اینجا حاضر نیست ، آیا ممکن است ؟ پس ما در موقع مکالمه با جناب فضائل مآب ناگاسنا ، در برابر هیچکس نیستیم . خوب استاد بفرمائید اگر کسی نیست پس ما محتاج شما را که فراهم میکند ؟ لباس و غذا و منزل و داروی امراض را ، که آماده مینماید ؟ کی از این نعمتها بهره میبرد ؟ کیست که با پارسائی زندگی میکند ؟ کیست که بعمارت وجود خود دائماً مشغول است ؟ کیست که بطریق و مقصد قدس قدم میگذارد ؟ کی به نیروانا واصل میشود ؟ که میکشد ؟ که میدوزد ؟ که در لذات غرق میشود ؟ که دروغ میگوید ؟ که مینوشد ؟ که مرتکب پنج گناه کبیره میشود ؟ بنابراین که میگوئی «من» وجود ندارد ، پس خیر و شر و نیکی و زشتی وجود ندارد و فاعل اعمال نیک و بد موجود نیست . کارهای نیکو و زشت ، نتیجه نیکو و زشت بانسان نخواهد بخشید و اگر کسی جنابعالی را بکشد مرتکب قتل نشده است .

استاد معظم بفرمائید : آیا موی سر ، ناگاسناست ؟ نه

آیا ناخنها و دندانها و گوشت و استخوان و پوست ، ناگاسناست ؟ نه

استادا : آیا هیئت جسمانی ناگاسناست ؟ نه

آیا احساسات ناگاسناست ؟ نه

آیا تصورات و ادراکات ناگاسناست ؟ نه

آیا ای استاد بزرگ مجموع هیئت جسمانی و ادراک و احساس و تصورات و تخیلات

ناگاسناست ؟ نه

پس آیا غیر از جسم و ادراک و احساس و خارج از اینها چیزی هست که ناگاسناست؟ نه .

پس جناب استاد از هر جهت و هر طرف که من میپرسم و جويا میشوم ناگاسنا رانمیایم . بنابراین ناگاسنا اسمی بی مسمی و لفظی بی معنی است . پس ناگاسنا چیست ؟ آنگاه ناگاسنا به میلیندا چنین پاسخ داد : تو معتاد بهمه ناز و نعمتها و لذات هستی ، حال اگر در موقع ظهر پای برهنه بر زمین سوزان و ریگ تافته راه بروی و قدم بر سنگهای تیز و ریگ خشن بنهی ، البته پاهایت بدرد خواهد آمد و تنت خسته و فکرت پریشان میشود و ازرنج تن در دماغ تو رنج بسیار ایجاد خواهد شد . حال بفرمائید که پیاده باینجا تشریف آورده اید یا با ارابه ؟

میلیندا جواب داد : من هرگز پیاده راه نمیروم و با ارابه آمده ام .

ناگاسنا گفت : اگر با ارابه تشریف آورده اید ، بفرمائید ارابه چیست ؟ آیا مال بند را ارابه میگویند ؟ آیا چرخ را ارابه میگویند ؟ آیا تنه و صندوق را ارابه میخوانند ؟ آیا یوغ گردن چارپایان را ارابه میخوانند ؟ آیا مجموع مال بند و تنه و چرخ و یوغ را میتوان ارابه گفت ؟ آیا چیز دیگری خارج از این اشیاء هست که ارابه بآن اطلاق میشود ؟

میلیندا در جواب این سؤالات میگفت نه ، ارابه اینها نیست .

پس ناگاسنا باو گفت : بنابراین ای مرد بزرگ ، از هر طرف که جويا میشوم ارابه ای نمی بینم ، پس ارابه لفظی و اسمی بیش نیست و اینکه فرمودید با ارابه آمده اید دروغ است . شما خسرو هندوستان هستید ، از که میترسید که برخلاف حقیقت سخن میرانید .

حضور مجلس که پانصد نفر بودند فریاد برآوردند که میلیندا اگر میتواند باید جواب بدهد .

میلیندا گفت : ای استاد من دروغ نمیگویم ، ارابه موجود است ، این لفظ را

به نسبت بین چرخها و مال بند و صندوق و یوغ اطلاق کرده و وحدتی را که باین قسم حاصل میشود ارا به گویند.

ناگاسنا گفت: صحیح است، من هم میگویم بنسبت مویها و گوشت و پوست و استخوان و جسمیت و تصورات و ادراکات و تخیلاتم مرا ناگاسنا میخوانند ولی موضوع معین و مسندالیه مشخص در کار نیست^۱.

دراکثر ملل عالم وقتی که خواسته اند تصور وجود را که عین حرکت است بیان کنند دو تشبیه را ذکر کرده اند. یکی تشبیه باتش و دیگری تشبیه باب. مثلاً هراکلیتوس یونانی گوید: «عالم در جریان است» ویا «عالم، آتش همیشه سوزاست». بودائیان هم این تشبیه را دارند. فرق میان فکریونانی و هندی این است که حکیم یونانی از این جریان و اشتعال آب و آتش نتایج فلسفی و نظری در باب حقیقت وجود میگیرد، ولی بودائی کاری بحقیقت آنها ندارد و نظرش به نتیجه عملی است که از این امور حاصل میشود. دین بودا حرکت را محل نظر قرار نمیدهد، بلکه آثاری که از این حرکات در حیات و سرنوشت بشری حادث میگردد مورد توجه او است.

چهارسیل است که در عالم انسانی ریخته و همه چیز را خراب میکند: سیل آرزو، سیل تولد، سیل خطا، سیل نادانی.

همچنین در باب شعله آتش گویند: موجودات شعله هائی هستند که هستی و ولادت آنها بسته بتعلق بماده است. این مواد قابل احتراق را از کائنات فاسده میگیرند و چون شعله ماده خود را سوزانید، باد آنها بمسافتی دور میبرد و بجسم دیگر متعلق میکند. نیز چنین است باد آرزو و عطش زندگی که نفس را از جسمی بجسمی انتقال میدهد.

(۱) در این باب رجوع شود به رساله «پرسشهای شاه میلیندا» The Questions of King Milinda در شریعت پالی کیش بودا. همچنین بکتاب: «ملل و نحل» نگارش رشید یاسمی، انتشارات دانشکده علوم معقول و منقول، مؤسسه وعظ و خطابه، طهران، سال ۱۳۱۵ صفحه ۵۶.

مطالب مربوط به مآخذ انگلیسی و فارسی این فصل در کتاب فلیسین شاله نیست و بوسیله مترجم اضافه شده است (منوچهر خدایار محبی).

آنچه را ما «موجود مشخص» میخوانیم شعله است در دریای مشتعل، قطره است در دریای موج. از شب تا صبح که چراغ می سوزد ما می پنداریم که همان شعله تا صبح محفوظ مانده است، در صورتی که همواره در تبدیل و استحاله است و هیچ آنی نمیتوان گفت آنکه پیشتر بود هنوز موجود است. کائنات جهان هم چنین هستند، عرف و عادت و تصور و ادراک ما آنها را بنائی میبخشد و بیک نامی میخواند و الا چیزی در عالم جز سیلان ابدی نیست.

این جهان بیقرار که آنی برجائی باقی نیست و در آن هیچ چیز جز سیلان محض و ذوبان صرف نمیتوان نشان داد، منشاء رنج است. انسان در چهارراه این حوادث نه خود لحظه ای آرام تواند گرفت و نه چیزی را ثبات تواند داد. ابتلای او در این عالم نهایتی ندارد، مرگ او را نجات نمیدهد، زیرا که شعله نفس، ماده دیگر برای سوختن میگیرد. فقط نفس مقدسین و معصومین است که بازگشتی ندارد، یعنی باد آرزو که باید شعله جان را بماده محترقی برساند در وجود آنان نمیوزد، پس شعله خاموش می شود و انسان بعالم خاموشی یا نیروانا میرود که در آن هیچ نیست، نه شعله، نه ماده محترق، نه باد حامل شعله. برای توضیح و شناخت این عالم و نکات آن مقوله بودا را با «واچا گوتا» که درویش بیابان گرد بود ذکر میکنیم و متوجه میگردیم که آیا بودا بقای نفس و جهانی غیر از این عالم قائل بود یا نه:

« در این وقت واچا گوتا، آن درویش بیابانی بمحلی رفت که حضرت علین مرتبت در آنجا بود، سلام کرد و سخنان محبت آمیز گفت. در کنار او نشست، پرسید چه میفرمائید، آیا نفس وجود دارد؟ هنگامی که درویش این سخن میگفت بودا خاموش ماند. درویش گفت: چطور، بودای مقدس، آیا نفس وجود ندارد؟ باز هم حضرت عالی مرتبت خاموشی گزید. پس درویش بیابانی واچا گوتا، از جا برخاست و راه خویش گرفت و رفت. چون دور شد آناندا به بودا گفت: «بزرگوارا چرا جواب درویش بیابانی را ندادی؟».

بودا گفت: «اگر وقتی که درویش پرسید آیا نفس هست باو میگفتم بلی،

این تایید عقیده سمنه ها و برهمنان بود که بوجود چیزی ثابت و غیر فاسد در عالم معتقدند و اگر در جواب پرسش دیگر او که گفت پس نفس نیست ، من میگفتم نه وجود ندارد ، باز قول سمنه ها و برهمنان را تصدیق کرده بودم که بفنا و زوال نفس معتقدند. پس در هر دو صورت برخلاف حقیقت سخن گفته بودم و چون مستمع من نمیتوانست درك حقیقت کند باشتباه میافتاد ، زیرا که همین نفس من که الان با تو مقابل است در آن دیگر موجود نیست ، پس هم هست و هم نیست»

این عمل بودا برای استا و حجت شده است ، هر وقت که در باب وجود و عدم نفس بعد از مرگ سؤالی از آنان بشود ، میگویند حضرت عالی مرتبت چیزی در این باب تعلیم نفرمود .

سبب سکوت بودا از تحقیق در باب عاقبت نفس و منشاء کائنات و آغاز و انجام امور جهان اینست که میگفت: این تحقیقات سودی ندارد. انسان باید در این گرداب گلیم خود را از آب بیرون بکشد و طریق قطع رشته رنج را پیدا کند. برای او مفید نیست که از آغاز و انجام روزگار مطلع و از اسرار خلقت آگاه شود ، در جواب سائلی که جوای این اسرار است ، بودا میگوید:

«فرض کن شخصی تیری زهرآلود خورده است و فوراً کسان او طبیبی حاذق آورده اند. حال اگر مریض در این حالت بگوید نمیگذارم جراح مرا علاج کنید تا نگوئید چه شخصی مرا زد ، آیا از طبقه نجبا بوده و یا از طبقه برهمنان ، از نژاد و یسیا بود ، یا از نژاد سودرا ، یا اینکه پیرسد نام زننده چیست. نسبش بچه دودمان میرسد ، خرد است یا کلان ، سلاحی که مرا بآن مجروح کرده چگونه است. در این صورت عاقبت آن مجروح چه خواهد بود ؟ البته از آن زخم خواهد مرد. بودا بشاگردان خود تعلیم نداد که عالم را نهایی است یا نه. مردم مقدس را پس از مرگ بقائی هست یا نه .

زیرا دانستن این امور ابداً موجب پیشرفت سالک در طریق قدس نمیشود ، از این مطالب روشنائی دل و آرامش خاطر فراهم نمیگردد. آنچه برای روشنائی دل و سکون خاطر لازم است ، همین است که بودا بشاگردانش یاد داده است و از این قرار است:

حقیقت رنج ، حقیقت مبدأ رنج ، وسیله قطع رنج ، راه قطع رنج . « باین سبب ای شاگردان من هرچه را تعلیم نداده‌ام باید مجهول بماند و هرچه تعلیم داده‌ام باید معلوم و مکشوف گردد» .

درجای دیگر یکی از اصحاب بودا در جواب کسی که راجع ببقای نفوس کامله پس از مرگ پرسش کرد، گفته است : آیا هیچ محاسبی هست که بتواند قطرات دریا را بشمارد ، یا ریگهای رود گنگ را حساب کند ، همچنین حالی که نفس کامل بعد از مرگ بدن دارد بوصف درنماید ، مردمان خاکی نهاد ، وسیله ندارند که بکنه این مطلب برسند . اوصافی چون «وجود لاوجود» برای کائنات متناهی و مشروط و مقید خوب است ، اگر بخواهیم این صفات را بعالم نامقید نامتناهی اطلاق کنیم حال ما حال مردمی است که ریگ گنگ و قطرات دریا را بشمارند» .

پس باین ترتیب دین بودا درباره غالب مسائل متافیزیک ، مانند دانستن اینکه آیا جهان قدیم و یا حادث است و یا در زمان و یا در مکان است ، بحث نمیکند . اولد نبرگ می نویسد : « دین بودا بتمام مسائل متافیزیک که دارای سود اخلاقی نیست بیگانه است» .

در نتیجه بیان حقیقت دوم ، حقیقت سوم که مبارزه بارنج است نمایان میگردد : ای پارسایان ، این است بیان مقدس راجع برفع رنجها ، و آن فرو نشاندن این تشنگی است بوسیله محو کلیه خواهشها ، با دور کردن آرزوها ، با ترك میل ها ، با خلاص کردن خود از تمناها و پرداختن وجود از نیازها .

باید ، بعبارت اطفال امیال بسیار توجه داشت . این میل است که ما را باشیاء خارجی مربوط میسازد و بخشی از اصول مختلف را در بخش دیگر قرار میدهد و موقتاً «من» ما را ترکیب میکند . چون تشنگی وجود را در خود از میان ببریم ، از وجود رها میشویم ، بنابراین از رنج خلاص میگردیم ، وجودی که مطلقاً دارای میل نیست ،

خود را از جهان تولد و مرگ رهایی میبخشد و با خود بینی فردیت خویش را نابود میسازد و به «نیروانا» وارد میگردد.

۵- نیروانا

هر کس چهار حقیقت مقدس را بشناسد به نیروانا رسیده است. در سانسکریت بطور کلی معنی این کلمه «خاموش شده» است. مثل چراغ یا آتش خاموش شده، در نوشته های مقدس بودائی لفظ نیروانا در این معانی بکار رفته است: اول یک حالت سعادت بخش در حیات این جهان که از راه نابودی کامل امیال خود پرستانه حاصل میگردد؛ دوم نجات فرد از نوزادگی؛ سوم افناء خود آگاهی انفرادی؛ چهارم اتصال فرد بخدا؛ پنجم بهشت سعادت پس از مرگ. در تعالیم بودا لفظ نیروانا ظاهراً بمعنی اطفاء همه امیال انفرادی و نیز پاداش یک چنین از خود گذشتگی، که رهایی از تولد دوباره باشد، بکار رفته است. در ادبیات بودائی این اصطلاح غالباً در مفاهیم دنیوی بکار رفته است، زیرا مکرراً از قدیس **Arhat**، چنین تعریف شده است که اگر این هفت جزء نیروانا را بدست آورد در این جهان به «نیروانا» نائل میگردد: خویشنداری، تحریر حقیقت، قدرت، آرامش، نشاط، تمرکز فکر و علو طبع. اینها محتویات «نیروانا» است ولی مشکل علت موجه آن تواند شد: علت موجه و سرچشمه نیروانا همان خاموش کردن شهوات نفسانی است. در متون اولیه بودائی بمعنی آرامشی است که درد و رنج همراه ندارد و پاداش افناء اخلاقی بشمار میرود. بودا میگوید: «حال اینست آن حقیقت عالی درباره زمین بردن رنج. برآستی این فنائی است که هیچگونه شهوت از خود برجای نمیگذارد، این حقیقت عالی عبارت است از ترك و آسودگی و رهایی و نپروردن همین عطش آرزو است». همین تب امیال خود پرستانه است. در مجموعه تعالیم استاد، لفظ نیروانا تقریباً همیشه مرادف با مفهوم خوشی و برکت، و خشنودی آرام آن روح که هیچ نگران نیست، آمده است. ولی نیروانای کامل شامل فناست. پاداش عالی ترین مقام پارسائی این است که هرگز دوباره پابعرضه هستی نگذارد.

بعضی نیروانا را «عدم مطلق» دانسته‌اند ولی این عقیده صحیح نیست، زیرا در همین حیات هم انسانهای کامل به نیروانا توانند رسید، چنانکه بودا در این دنیا باین مقام نائل آمده است.

ما کس سولر میگوید: «هیچ دینی انسان را بعدم دعوت نمیکند زیرا آن دین پیش نتواند رفت. دین جسری است که میان متناهی و نامتناهی کشیده شده است. اگر فرض کنیم دین مردم را بعدم بخواند چنان است که تخته‌های پل ناگاه بشکند و عابر را بورطه بیاندازد، البته چنین پلی معبرعام نتواند شد. بعلاوه بودا و پیروانش تصریحی بعدم بودن نیروانا نکرده‌اند. چنانکه گفته شد نیروانا خاموشی است ولی نه خاموشی مطلق وجود، بلکه خاموشی هوا و هوس و آرزو-ات. بنا بر شریعت بودا هر کس بگوید نیروانا عدم است کفر گفته‌است و هر کس بگوید وجود است باز هم کفر گفته‌است. بنابراین ما چیزی از عالم نیروانا نمیدانیم جز اینکه عالمی است که در آن قانون علیت نافذ نیست و عود و تناسخ برای ساکنین آن وجود ندارد.

نیروانا انهدام تمایلات و عدم بغض و کینه و سرگردانی و اشتباه است. مطلوب چهار اصل مقدس از میان بردن جهل است که اساس انس و علاقه بوجود است. بودا میگوید: «من راه طولانی که از تولدی به تولد دیگر منتهی میگردد طی کرده‌ام، اکنون مشاهده میکنم که سیلاب وجود ایستاده است، ریشه رنج از میان رفته است و بعد از این تولد دیگری نیست».

پس نیروانا انهدام وجود فرد و خاموشی رنج دائمی است. باید دانست آیا انهدام وجود فرد، انهدام هر وجودی و عدم مطلق است، یا اینکه بعکس وجودی است که با وجود فردی ما تفاوت دارد و میتوان در باره آن تحت عنوان «وجود منفی» بحث کرد و آنرا وجودی اعلی نامید که در آن هر فردی محو میگردد. در این باب بطریق گوناگون در مکاتب بودائی و دانشمندان صاحب نظر پاسخ دیده میشود.

برای رسیدن به هدف مطلوب نیروانا باید موجودات دوره هائی از یک رشته

زندگی را پیش برند. باین عقیده میتوان اعتراض کرد زیرا این پیشرفت موجب ادامه یک روح از یک هستی به هستی دیگر است و بروح مجرد برهمنان منتهی میگردد. متفکرین بودائی پاسخ میدهند که: موجوداتی که در رشته هستیها تبدیل مییابند کاملاً همان موجودات نیستند و بکلی همه باهم تفاوت دارند، مانند شعله‌ای که تمام شب میسوزد، در صورتی که کاملاً همان شعله نیست و نمیتواند چیز دیگری باشد. در هر حال باور کردن این عقیده دارای سود اخلاقی است که در رشته موجودات بدکار بجایگاه لایشر بستگی پیدا میکند و آنکه نیکی کرده‌است چون از این جهان بدنمای دیگر بگذرد کارهای نیک او مانند والدین و دوستان که از یک مسافری در مراجعت استقبال میکنند او را میپذیرند، و همین کردار نیک است که طریق از میان بردن رنج است و حقیقت چهارم دین بودا را آشکار میسازد:

اینکه ای پارسایان اینست آن حقیقت عالی در باب طریق دفع رنجها، و آن راه عالی هشت است: ایمان درست، پندار پاک، گفتار پاک، کردار پاک، زندگی پاک، کوشش درست، توجه پاک، تمرکز یا تفکر پاک.

۶- اخلاق بودا

از تقسیم بندی فوق که بگذریم اخلاق بودا را میتوان از قطعات و تمثیلات و افسانه‌های بودائی استخراج کرد و از سرگذشت بودا در ادوار هستیهای گذشته و رسیدن بکمال او در زمین، راز مطلوب را بدست آورد.

در دین بودا دو نوع اخلاق میتوان یافت: اول اخلاق منفی و آن عبارت است از کارهایی که نباید انجام داد. دوم اخلاق مثبت شامل دستوراتی است که باید اجراء کرد.

اخلاق منفی مشتمل بر راستی و درستی است و دارای پنج فرمان است:

(۱) موجود زنده، حتی حیوانات را نباید کشت.

(۲) مال دیگری را نباید تصاحب کرد.

(۳) زن دیگری را نباید بتصرف درآورد.

(۴) دروغ نباید گفت.

(۵) نوشابه های مستی آور نباید آشامید.

اخلاق مثبت دین بودا عبارت است از :

(۱) ترك رنج فردی

(۲) اندیشه در باره رنج زندگان

(۳) کوشش برای شرکت در تصورات رنجها و لذات آنان

(۴) حسن نیت

(۵) دلسوزی و ترحم

(۶) بخشش توهین و ناسزاها

(۷) فداکاری برای دیگران

در این میان «حسن نیت و تسلیم قلب» از تمام اعمال دینی بیشتر ارزش دارد.

ای پارسایان همانطور که روشنائی ستارگان ارزش یک شانزدهم

روشنائی ماه را ندارد ، لیکن روشنائی ماه آنها جذب میکند و پرتو سیافکند

و میدرخشد و نور میدهد ، ای پارسایان همانطور وسائل مستعمل در این

زندگی برای اخذ پاداش دینی ارزش یک شانزدهم حسن نیت یا تسلیم

قلب را ندارد.

حسن نیت حقیقی استعداد و ترتیبات روحی است که از هر چیز مهمتر است.

آنکه صبح و ظهر و عصر حسن نیت در قلب خود ایجاد میکند بیشتر از آن سود میبرد که

صبح و ظهر و عصر هر دفعه یکصد ظرف غذا هدیه میکند.

نتیجه دستور العمل حسن نیت ، بخشش دیگران است. بودا میگوید : اگر

(۱) Dutt, R. C. : The Civilization of India. Dent, London, n. d.

دشمنی را با دشمنی پاسخ دهم پس چگونه عداوت پایان خواهد یافت؟». افسانه **کونالا Kounâla** از شاهزاده جوانی حکایت میکند که معشوق تقصیر کار مادرش را میراند. باین علت مادر چشمان فرزند را بیرون میآورد، ولی شاهزاده از پدرش تقاضای بخشش مادرش را میکند و میگوید: «برای مادرم که دستور داده است چشمانم را درآورند، در قلب من چیزی جز حسن نیت و خیرخواهی وجود ندارد». بودا نیز، همچون لائوتسه و مسیح، آرزو داشت تا بدی را به نیکی و نفرت را به محبت، سزا بدهد؛ و هرگاه که بد فهمی پیش می آمد و دشنام می شنید سکوت اختیار میکرد. «اگر مردی ابلهانه بمن بدی کند، من او را از محبت بی دریغ خود برخوردار خواهم کرد؛ و هرچه بد کرداری او نسبت بمن افزون شود، خوش رفتاری من بیشتر خواهد شد».

آزار نرساندن بدیگران کافی نیست بلکه باید بآنان نیکی کرد. خود و آنچه هست بآنان داد. در تمثیل خرگوش کوچک مینویسد: بودا در یک زندگی قبلی خرگوش کوچکی بود که چیزی برای دادن صدقه نداشت، خود را کباب کرد و به راهب فقیری داد و گفت: هدیه ای بزرگ، هدیه ای که مانند آن تا کنون نبوده است، آنست که امروز میخواهم بتو بدهم...»

آنچه که داریم مانند اوقات، حیات، شخص خود و آنچه که هست باید بدیگران داد. کسی که چنین رفتار میکند از هر طبقه و نژادی که باشد یک برهمن حقیقی است.

کرگ لینگر در کتاب خود مینویسد:

آنکه فقیر است، جدا از همه، نمیترسید، من او را برهمن مینامم. آنکه با اقویا و ضعف خشنونت نمیکند و نمیکشد و وادار بکشتن نمی کند، من او را برهمن مینامم. آنکه با متعصبین بردبار است، با اشخاص خشن ملایم است، در بین طمع کاران حریص نیست، من او را برهمن مینامم.

از آنکه میل ، بغض ، تکبر ، ریاکاری رخت بر بسته است همچنانکه دانه‌های خردل از روی نوک سوزن میافتد ، من اورا برهنه مینامم ، کسیکه خشونت ندارد و به چکس توهین نمیکند من اورا برهنه مینامم^۱ .

یکبار برهنه‌ای گفت که میخواهد با غسل در « گایا » خود را از گناهان پاک کند ، بودا بوی چنین گفت : « ای برهنه ، غسلت را در همین جا بکن ، آری در همین جا . نسبت به جمیع موجودات مهربان باش . اگر تو سخن دروغ نگوئی و کسی را از حیات محروم نکنی ، و چیزی را که بتو تعلق ندارد نستانی ، و در انکار نفس استوار بمانی ، از رفتن به « گایا » چه نفعی بدست خواهی آورد ؟ هر آبی برای تو « گایا » خواهد بود^۲ .

در هر گونه شرایط اجتماعی میتوان رستگار شد ، ولی کسانی که زندگی دشوار را ترجیح میدهند ، میتوانند راهب و راهبه گردند . راهبان مجبورند مجرد و فقیر بمانند ولی در حقیقت در خوشبختی زندگی میکنند زیرا آنان برای یافتن سعادت از امیال چشم پوشیده‌اند .

از خصایص دین بودا اینست که در آن امتیازات طبقاتی و نژادی و ملی وجود ندارد . وجود در بی‌علاقگی بزرگ میشود . در طبقات موجودات رشد میکند ، سپس بوضع بودا نزدیک میگردد و چون از عطش وجود بی‌نیاز گردد و پیروز شود و توکل و تسلیم پیشه سازد ، به نیروانا راه یابد .

روزی تمام مردم ، کلیه موجودات در تمام جهان و پست‌ترین ذرات خاک به نیروانا خواهند رسید .

۷- مراسم دین بودا

گرچه دین بودائی خدایان بیشمارى در زمین و آسمان دارد ولی اصولاً

(۱) Kreglinger : Etudes sur l'origine et le développement de la vie religieuse, صفحه ۳۲۶

(۲) ویل دورانت ، همان کتاب صفحه ۴۳۱

بی‌خداست. خدایان موجوداتی مثل سایرین تابع تحولات عمومی جهان هستند. اما این بی‌خدائی را در هیچ یک از قوانین و اصول دین بودائی تصریح نکرده‌اند و از خدا بمعنائی که در سایر ادیان است بحثی نیست و جایگاهی برای آن در این آئین نیست. در این باب کاملاً مخالف دین برهمنان و فلسفه ودا است.

دین بودا **جان جهان** را نمی‌شناسد. برهمن و آتمن را نمیداند چیست و هیچ وجود قائم بذات و ثابت درحالی را قبول ندارد. درعالم هیچ نقطه را ثابت نمیداند، همه چیز عین حرکت و کون و فساد و تغییر است.

بودائی، خداوند عالم را قائم بذات نمیداند و هیچ جوهری قائل نیست، نه مادی و نه مجرد، از این جهت باب مباحث مابعدالطبیعه را مسدود کرده است. در دین بودا بحث درباره «وجود» و «لاوجود» ممنوع است. اگر کسی عالم را با کران یا بیکران بداند کفر است.

خدایان هم مثل بشر دارای زوال‌اند. بیقراری عالم بر خدایان هم حکومت دارد. گرچه عمر خدایان و راحتی آنان بیش از انسان است ولی نه جاویدان هستند و نه فارغ از رنج، همه گرفتار چنگال «مارا» یعنی اهریمن هستند. «سی و سه خدا، و خدایان یما (جم)، خدایان نیکبخت، و خدایانی که خلقت خاص دارند، چون در زنجیر خواهش اسیرند عاقبت بدست مارا گرفتار خواهند شد».

پس چون در حقیقت در دین بودا خدائی وجود ندارد، مراسمی هم برای آن نیست، و آداب دینی امری جز «یادبود» نمیباشد. بودا هم مقام خدائی ندارد بوی متوسل نمیگردند و برایش دعا نمیخوانند، بلکه فقط بودا شخصیتی است که به «نیروانا» راه یافته است و در قلب «**نجات یافتگان**» حاضر است.

گاهی در مقابل مجسمه استاد گل پرتاب میکنند. بعضی از این مجسمه‌ها شاهکار هنری بشمار میرود و در نوع خود بی‌نظیر است. چهاربار درماه برای ترویج دین در معابد تبلیغ میکنند.

استوپا Stoupa بنای مجلل هندی جهت نگاهداری خاکستر و آثار مقدسین بودا است. بودائی‌ان در اطراف این بناها گرد می‌آیند و در تشریفات و مراسم و اعیاد بیاد بود «نجات دهنده» شرکت میکنند.

۸- فرق دین بودا و نفوذ آن در جهان

پس از مرگ استاد، در اواسط قرن سوم قبل از میلاد، دین بودا در هند، تحت حمایت پادشاهی موسوم به «آسوکا» رواجی بسزا یافت. هر چه از پیشرفت دین بودا گذشت بهمان اندازه جنگ و رنج و مرگ و ظلم و جور و کشتار از میان رفت، بیمارستانها برای مردم و حیوانات تأسیس گردید ولی برهمنان با چنین عقیده‌ای که منافع آنان را بخطر می‌انداخت بمبارزه آغاز کردند.

دویست سال پس از مرگ آسوکا، بودائی در هند باوج قدرت خود رسید دوره رشد دین بودا از زمان «آسوکا» تا «هاشا» از چند حیث دوره اوج قدرت دین و تعلیم و تربیت و هنر هند بود.

دین بودا از قرن هفتم میلادی تا قرن دوازدهم رو بانحطاط رفت و از هند خارج گردید ولی این دین همچنان در سیلان، بیرمانی، سیام، کامبوج، ترکستان، تبت، چین، کره، ژاپون رواج دارد^۱.

طی دو قرن پس از مرگ بودا، میراث او به هجده نوع آئین بودائی منقسم گشت. در ابتدای قرن اول میلادی دو فرقه بزرگ در دین بودا مشخص گردید: اولی «ناقل کوچک Hinayāna» و دومی «ناقل بزرگ Mahāyāna» نام گرفت. در اینجا عقاید بعنوان ناقلی است که انسان را بجانب رستگاری میبرد. ناقل کوچک وسیله‌ای است که موجب نجات فرد میگردد. ناقل بزرگ وسیله‌ایست که مؤمن میتواند دیگران را باخود همراه سازد.

بودائی‌ان جنوب هند و سیلان تا مدتی از آئین ساده و بی‌آلایش هینایانا

تبعیت میکردند. بودا را بعنوان یک آموزگار بزرگ تقدیس میکردند، ولی باو مقام الوهیت نداده بودند. نوشته‌های مقدس آنان عبارت بود از متون «پالی» آئین قدیمی.

هینایانا طرفدار حفظ مسائل ابتدائی است و در سیلان و ایرمانی طرفدار دارد. در این آئین نیروانا یعنی از میان بردن کلی علت و معلول من جهانیان و عدم مطلق. باین ترتیب این دسته از مخالفین مسائل متافیزیک بشمار میروند.

در آئین **هینایانای آرات** افراد مقدس بمحض رستگاری به نیروانا داخل میشوند. آئین ماهایانا در سراسر هند شمالی، تبت، مغولستان، چین و ژاپون رواج داشت. این مذهب را شورای **کانیشکا Kanishka**، تفسیر و ترویج کرد؛ این متألّهین الوهیت بودا را اعلام کردند، و گرداگرد او را یک‌عده حوری و فرشته نشانند، و ریاضت‌کشی مرتاضی را اتخاذ کردند، و کتاب مقدس نوینی بزبان سانسکریت منتشر ساختند، این آئین گرچه در اندک زمانی در پیچ و خم موشکافی‌های ماوراءالطبیعه و قشری افتاد، ولی مذهبی را رواج داد که از مذهب بدینی **Shakya-Muni** بیشتر قبول عام یافت.

ماهایانا مذهبی بود که با ایزدان و مراسم و اساطیر برهمنی ملایم تر شده بود، و بر طبق احتیاجات تاتارهای **کوشان Kushan** و مغولهای تبت که زیرسلطه کانیشکا بسر میبردند، تعدیل یافته بود. بهشتی تصور شده بود که در آن بوداهای متعدد بسر میبردند، و در میان این بوداها **آمیدا بودا Amida Buddha** «نجات دهنده» بیش از همه نزد مردم محبوب بود؛ این بهشت و جهنم آن، پاداش و مکافات کارهای خوب و بد مردم در روی زمین بود. بزرگترین شخصیت در این الهیات جدید «**بودهی ساتوا Bodhisattwas**» و یا بوداهای آینده بودند، که باختیار خود از نیل به نیروانا (در اینجا منظور بر کناری از تولد دوباره است) که در حیطه قدرت آنها بود چشم پوشیده بودند تا پی در پی در این جهان خاکی متولد شوند و راه رستگاری را بدیگران نشان بدهند.

ماهایانا در بخش بزرگی از جهان امروز منتشر و دارای افکار جدید است ،
 با عقاید عمومی کمتر مخالف میباشد و بیشتر موجب خورسندی طبقه متوسط جامعه
 بشر است .
 بمنظور مطابقت دین با عقاید گوناگون ، بودا بوجه مختلف نمایان میگردد:



Picture of Buddhist image (National Treasure)
 of Horyuji Temple, Nara

مانند بودای گذشته ، بودای حال ، بودای آینده . مثلاً آمی تابها Amitābha یا
 آمیدا Amida نور لایتناهی و آوالوکی تسوارا Avalokitesvara خدای خورشیدی

که در دوزخها فرود آمد ، رحیم و دلسوز است . دین بودا در این دوزخهای موقتی برای مدتی بعضی موجودات را بمنظور سبک ساختن گناهان میفرستد . از این نظر دین بودا به کیش مشرکین شباهت دارد .

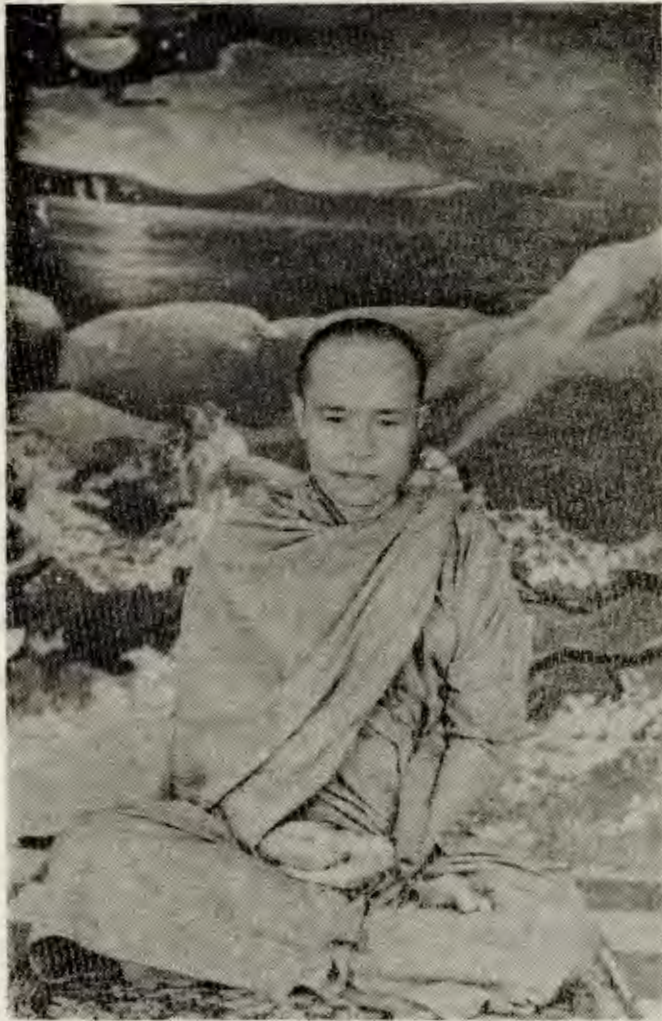
نیروانا عدم نسبی یعنی حقیقت مطلق میگردد . در خطابه های عمومی در آسمان طلایی ، بهشت گلزاری است که انسان از هر رنجی در امان است . موسیقی دلنوازی بگوش میرسد . انوار رخشان و رقاصات زیبا چشمان را مفتون میسازد . مؤمن بیاری آمیدا باین بهشت میرسد . بنابراین میتوان به «آمیدا» متوسل گردید تا لطف خویش را شامل حال مؤمنین سازد .

ماهایانا کمتر از هینایانا جنبه روحانی دارد و ریاضت و بدینی آن کمتر است . کیش برهنه ، بودا را خدا (بعنوان تجلی ویشنو) اعلام داشت و بدینوسیله بازگشت سنن از دست رفته را آسان کرد ، رسم قربان کردن حیوان را پایان داد ، و اصول عقاید بودائی را در باره تقدس کلیه حیوانات بمکتب کهن خود راه داد پس از پانصد سال انحطاط تدریجی ، دین بودا بآرامی و بی سروصدا از هند رخت برپست ، بطوریکه در این عصر در سرزمین اصلی هند فقط سه میلیون نفر بودائی است که از یک صدم جمعیت هند بیشتر نیست .

دین بودا بتدریج تقریباً همه قسمت های دیگر جهان آسیا را فراگرفت ، عقاید و ادبیات و هنر آن در جنوب تا سیلان و شبه جزیره مالایا ، و در شمال تا تبت ، ترکستان ، و در شرق تا برمه ، سیام ، کمبوج ، چین ، کره و ژاپون پیش رفت و انتشار یافت .

ظاهراً آئین بودای برمه خالص ترین نوع کیش بودای موجود است ، و راهبان آن غالباً به آرمان بودا نزدیکترند . در نتیجه خدمات آنان سیزده میلیون تن از ساکنین برمه بچنان سطح زندگی بلندی رسیده اند که بمراتب بر سطح زندگی مردم هند برتری دارد . سون هدین **Sven Hedin** و اوریل شتاین **Aurel Stein** و پلیو **Pelliot** از زیر خاکهای ترکستان صدها نسخ خطی بودائی و سایر آثار فرهنگی را بیرون آورده اند که از زمان کانیسکا تا قرن سیزدهم میلادی در آن خطه پیشرفت داشته است .

در قرن هفتم میلادی ، سلحشور روشنفکر Strong - Stan Gampo دولت لایقی در تبت برقرار کرد ، و نپال را بدان ملحق ساخت ، و پایتخت آن لهما را ساخت . راهبان بودائی را فرا خواند . و شریعت پر طول و تفصیل تبتی بر مبنای



یک راهب بودائی ، از سایگون

کتابهای بودائی ، در سیصد و سی و سه مجلد نشر گردید ، و در همین آثار است که بسیاری از نوشته های بودائی ، که اصل هندی آن از میان رفته بود برای محققان

معاصر محفوظ نگاهداشته شده است. کیش بودا در این کشور، و دور از سراسر جهان بصورت آمیزه‌ای از خرافات درآمد و دالائی‌لاما یعنی شخصیت روحانی در شهر لاهسا در نظر مردم نیک نهاد تبت، تجسم زنده بودهی سانوا آوالوکیثشوارا - **Bodhisattwa Avalokiteshvara** انگاشته میشود. این مذهب که مردم تبت بآن عقیده دارند مخلوطی از کیش توتم و دین جان است. **دالائی‌لاما Dalaï-Lama** مظهر بودا و رئیس حکومت روحانی است. گویند بودای ملکوتی در دو نفر **لاما** (روحانی) دائماً حلول میکند. هنگامی که یکی از این دو لاما فوت شود، طفلی را بحکم قرعه اختیار میکنند که درست نه ماه بعد از وفات او متولد شده باشد. این کودک جانشین لامای متوفی خواهد شد.

دین بودا در چین و ژاپون پیروان بسیاری دارد. در هندوچین فرانسوی مذهب تازه‌ای است تحت عنوان آئین بودائی جدید که تمام موجودات مقدس ادیان بزرگ دیگر را برای تقدیس در اطراف بودا جمع میکنند.

در کمبوج، یا هندوچین، کیش بودا با آئین هندو همدست شد و قالب مذهبی یکی از غنی‌ترین دوره‌های تاریخ دینی شرق را فراهم کرد.

کیش بودا مانند دین مسیح، بزرگترین پیروزیهای خود را در خارج از زادگاه خود بدست آورد، و این پیروزیها را بدون ریختن قطره‌ای خون تحصیل کرد.

* * *

سالومون رایناخ می‌نویسد: «در سال دویست و پنجاه و پنج قبل از میلاد آسوکا پادشاه هند مبلغینی نزد پادشاهان یونان و سوریه و مصر فرستاد و عقاید بودائی در میان استیان و یونانیان اسکندریه رواج یافت». اسنیان بخشی از پیروان کیش یهود بودند که عقاید آنان با مسیحیان ابتدائی بسیار شباهت داشت و معتقدات بودائی از طریق این گروه از یهود در مسیحیان اولیه نفوذ کرد.

فرگسون میگوید: «بودائیهها در اختراع و بکار بردن مراسم و آداب مشترک هر دو مذهب پنج سال جلوتر از کلیسای روم بودند»^۱. ادموندز تطابق و تشابه عجیب نوشته های بودائی را با نوشته های مسیحی بتفصیل شرح داده است^۲. بعضی از اروپائیان نیز مجذوب کیش بودا گشته اند. عبادتگاه بودائی و کتابخانه آن در سالن جمعیت دوستداران دین بودا در پاریس نمونه ای از این علاقمندی است^۳.

لافاکادیوهرن Lafacadio Hearn ایرلندی نویسنده بزرگ اواخر قرن نوزدهم که تبعه ژاپون است مینویسد: کیش بودا دینی است که بهتر با مفهومات علمی و فلسفی جدید ارتباط دارد. دین بودا حق دارد، در جهان مجموعه ای از پدیده های مشترک و متغیر، و در من یک تجمع موقتی حالات کثرت مشاهده کند. زندگی گذشته این دین بوراثت جدید مربوط میگردد^۴.

نتیجه آنکه در میان لطائف متافیزیک بودائی یک حقیقت کامل اخلاقی و روانشناسی میتوان مشاهده کرد، و آن اینست که رنج انسان زائیده علاقه وی بزندگی و خودخواهی است.

هیچیک از ادیان در جهان مانند دین بودا، احترام حیات و دفع رنج و دلسوزی و بخشش گناهان و خوش قلبی را سفارش نمیکند.

(۱) Ferguson, Jas. : History of Indian and Eastern Architecture, 2 vols. London, 1910

(۲) Edmunds, A. J. : Buddhist and christian Gospels, 2 v. philadelphia, 1908

(۳) 31, rue de Siene, «Société des Amis du Bouddhisme».

(۴) Challaye : Petite Histoire des Grandes Religions, صفحه ۹۴

» : Au Japon et en Extrême orient, (paris, colin, 1905)

فصل نهم - ادیان و مذاهب جدید هندی

۱- اکبر شاه و دین او (۱۶۰۵-۱۵۵۶)

در قرن شانزدهم در هندوستان پادشاهی قدم بعرصه وجود نهاد که مادرش او را محمد نام نهاد و چون بسن رشد رسید به اکبر شهرت یافت. اکبر دستیاران ادبی خود را واداشت تا شاهکارهای ادبیات و تاریخ و علوم هندو را بزبان فارسی که زبان رسمی دربار او بود ترجمه کنند، و خود او سرپرستی ترجمه مهابهاراتای مطول را بعهده گرفت^۱. بحمايت و تشويق او، هنرها همه به پیشرفت افتاد. موسیقی و شعر هندو آنگاه با شکوه ترین دوران خود را طی میکرد؛ و در نتیجه ترغیب او، نقاشی ایرانی و هندوئی بدومین اوج ترقی خود رسید^۲. عمیقتر از این علائق، تمایل او بتفکرات فلسفی بود. این امپراطور قادر مطلق، درنهمان مشتاق آن بود که فیلسوف شود همچنانکه فلاسفه آرزو دارند امپراطور شوند و این بلاهت تقدیر را که از تاج و تخت استحقاقی محرومشان کرده نمیتوانند درک کنند. اکبر، از تسخیر جهان، ناخرسند بود زیرا نمیتوانست این جهان را بشناسد. خودمیکوید: «گرچه فرمانفرمای سرزمین وسیعی هستم، و زمام حکومت در دست منست، چون عظمت حقیقی در اینست که شخص اراده الهی را بانجام برساند، فکرمن از مشاهده این فرقه‌ها و کیشهای گوناگون مشوش است؛ و صرف نظر از این دبدبه و شکوه ظاهر گرداگرد من، چگونه توانم در این افسرده دلی، با رضای خاطر بکشورداری

(۱) Havell, E. B. : History of Aryan Rule in India. Harrap, London, n. d.

صفحه ۴۹۹.

(۲) Brown, Percy : Indian Painting. Calcutta, 1927, صفحه ۴۹

Smith, V. A. ; Akbar, Oxford, 1919. صفحه ۴۲۱

پردازم ؟ من چشم براه مردی بصیر و صاحب مسلکی روز میگذارم که قادر بگشایش مشکلات وجدان من باشد... گفتگوهای فلسفی چنان مجذوبم میکند که از ماسوای آن قطع علقه میکنم ، و من با جبار از گوش دادن بچنین گفتگوها خویشتن نگه میدارم ، تا سبادا تکالیف ضروری هر حال در بوته اهمال بیفتد^۱ . بادونی میگوید : « گروه گروه دانشمندان کلیه ملل و حکمای ادیان و فرقه های مختلف به دربار اکبر آمدند و با افتخار و گفتگوی با او نائل شدند . پس از تحقیق و تفحص که کار شبانه روزی آنها بود ، درباره موضوعات عمیق علمی و نکات ظریف مکاشفه و وحی و الهام و غرائب تاریخ و عجایب طبیعت ، با هم بگفتگو میپرداختند^۲ . اکبر میگفت : « شرف آدمی بداشتن گوهر عقل است » .

چون فیلسوف شد علاقه ای عمیق به دین پیدا کرد . مطالعه دقیق در مهابهاراتا ، و دوستی با شعراء و حکمای هندو ، او را بمطالعه مذاهب هندی کشاند . لاقلاً برای مدتی نظریه تناسخ را قبول کرد ، و با گذاشتن علائم دینی هندو برپیشانی و ظاهر شدن با این هیئت در ملاء عام ، خود را دوستدار هندوویان نشان داد . برای سازش با همه ادیان صاحب استعداد بود : با پوشیدن پیراهن مقدس زرتشتی و بستن کمر بند بزیرلباس ، زرتشتیان را خرسند میکرد . به جای کیشان میدان داد تا دیگر نگذارند او بشکار برود ، و در روزهای معین کشتار حیوانات را ممنوع سازد . چون از دین تازه مسیح که پس از اشغال گوا بتوسط پرتقالیان وارد هند شده بود ، اطلاع حاصل کرد ، به میسیونهای مسیحی پیام فرستاد که دو نفر از دانشمندان خود را بنزدش بفرستند . سپس بعض یسوعیان به دهلی آمدند و بقدری او را به مسیح علاقمند ساختند که وی به نویسنده گان خود دستور داد تا عهد جدید را ترجمه کنند^۳ . به یسوعیان آزادی کامل داد تا هر کس را بخواهند بدین مسیح

صفحه ۴۹۳-۴ Havell : History of Aryan Rule in India. (۱)

(۲) ویل دورانت ، همان کتاب صفحه ۴۹

صفحه ۳۵۷ Frazer, R. W. : Literary History of India. London, 1920, (۳)

درآوردند ، و بآنان اجازه داد یکی از پسرانش را تربیت کنند . در آن هنگام که کاتولیکهای فرانسوی پروتستانها را بقتل میرساندند ، و پروتستانها در عهد سلطنت ملکه الیزابت کاتولیکها را در انگلستان میکشتند ، و محکمه تفتیش عقاید ، یهودیان را در اسپانیا غارت میکرد و میکشت و برونو را در ایتالیا زنده زنده میسوزاندند ، اکبر از نمایندگان کلیه ادیان در امپراطوری خود دعوت کرد و کنفرانسی تشکیل داد و بآنان قول امنیت داد و حکم تساهل در مورد کلیه ادیان و عقائد صادر کرد و برای اثبات بیطرفی خود ، زنان برهمنی ، بودائی و مسلمان را بهمسری برگزید .

پس از آنکه جوش و خروش جوانی فرو نشست ، بزرگترین لذت او آن بود که آزادانه درباره عقاید دینی بگفتگو پردازد . اصول کیش اسلام را در بوته فراموشی افکند ، و بی اعتنائی او باسلام بدان اندازه شد که اتباع مسلمان از حکومت بیطرفانه او آزرده خاطر شدند . هنگامی که روحانیان مسلمان و کشیشان مسیحی باهم بنزاع میپرداختند ، وی هر دو دسته را سرزنش میکرد ، و میگفت خدا را باید از طریق عقل و خرد پرستش کرد نه از طریق تبعیت کورکورانه و الهامات کذائی . شاید در تحت تأثیر اوپانیسادهای بود که میگفت : « هر کس متناسب باوضع و حال خود نامی بر پروردگار متعال میگذارد ؛ ولی حقیقت آنکه نامگذاری بر آنچه نادانستنی است ، کاری بیهوده است » . برخی از مسلمانان پیشنهاد کردند که مسیحیت در برابر اسلام بوسیله آتش آزمایش گردد : قرار شد ملائی قرآن را بدست گیرد و کشیشی یکی از دو عهد جدید و قدیم را در دست گیرد و وارد آتش شود ، و هر یک که بدون آسیب دیدن ، از آتش بیرون بیاید ، معلم حقیقت شناخته شود . اکبر چون ملائی را که برای انجام این تجربه پیشنهاد شده بود ، دوست نمیداشت با شور و حرارت از این پیشنهاد پشتیبانی کرد ولی مردیسوعی بعنوان اینکه چنین آزمایش صرف نظر از خطرناک بودن آن ، کفرآمیز و بر خلاف موازین دین است ، تن بدان نداد . بتدریج دسته های الهیون که با یکدیگر همچشمی داشتند ، از حضور در این

کنفرانسها خودداری کردند و آنرا در اختیار اکبرشاه و دوستان او گذاشتند^۱.

چون از اختلافات دین کشور خود ناراحت بود، و میترسید که مبادا این اختلافات پس از مرگش امپراطوری او را متلاشی کند، بالاخره تصمیم گرفت که دین جدیدی را تبلیغ کند - دینی که اصول کلیه ادیان مخالف را باهم در یک جا و به شکل ساده گرد آورد. **بارتولی Bartoli** مبلغ یسوعی این موضوع را چنین شرح داده است:

یک شورای عمومی تشکیل داد، علمای اعلام و فرماندهان نظامی شهرهای اطراف را دعوت کرد، فقط کشیشی بنام **ریدولفو Ridolfo** دعوت نشد زیرا از او انتظاری جز این نمیرفت که با این قصد موهن بمقدمات مخالفت کند. چون همه در برابر او اجتماع کردند، با روش زیرکانه و تقلب آمیز گفت:

« برای یک امپراطوری که بدست یکنفر اداره میشود، این امری ناپسند است که اعضای این امپراطوری متشتت باشند و نسبت بهم ضدیت داشته باشند. » بهمین جهت است که به نسبت تعداد مذاهب، دسته بندیهای مختلف بوجود آمده است. پس ما باید کلیه ادیان را یکی کنیم ولی باید این کار طوری صورت بگیرد که آن « مذهب » یکی باشد و « همه » را در برگیرد با این ترتیب، دارای مزیت بزرگ هم خواهد بود که آنچه در یک مذهب نیک است از دست نمیدهیم و آنچه در مذهب دیگر بهتر است بدست میآوریم. با پیش گرفتن این رویه، بخدا احترام میگذاریم و به مردم صلح و صفا میبخشیم، و به امپراطوری اهمیت میدهم^۲. »

شورا بناچار بفرمان اکبر تن در داد، و اکبر منشوری صادر کرد مبنی بر اینکه

صفحات ۳۰، ۲۵۷، ۱۸۱، ۱۷۶، ۱۳۳. Smith : Akbar. (۱)

صفحه ۵۱ - ۹۳. Havell : History of Aryan Rule in India.

صفحه ۲۱۲. Smith : Akbar. (۲)

وی خلیفه خطاناپذیر دستگاه دین است. آئین اکبر یک توحید وحدت وجودی بود متکی بر بهترین سنت هندوئی، و توأم با آتش پرستی زرتشتی، و توصیه نیمه جایی دایر بخودداری از خوردن گوشت، کشتار گاو یک گناه کبیره اعلام گردید و این امری بود که هیچ چیز نمیتوانست هندوان را بیش از آن خوشحال و مسلمانان را بیش از این ناخرسند کند. یک حکم دیگر گیاهخواری را تا مدت لااقل صد روز در سال برای کلیه افراد اجباری اعلام کرد؛ و برای اینکه توجه بیشتری به عقائد بومی شده باشد، مصرف سیر و پیاز را ممنوع ساخت. ساختن مسجد، روزه رمضان زیارت مکه و سایر مراسم اسلامی را تحریم کرد. بسیاری از مسلمانان که با این احکام مخالفت کردند، تبعید شدند.

در وسط دیوان صلح فتح پور سیکری، پرستشگاهی برای دین متحد ساخته شد. و این پرستشگاه نشان و رمز امید اکبر شاه باین بود که اکنون تمام ساکنان هند باید با هم برادر باشند و یک خدا را بپرستند.

از لحاظ مذهبی این دین الهی توفیقی بدست نیاورد، سنن کهنسال نیرومندتر از آن بود که اکبر بتواند خود را مصون از خطا نگهدارد. آئین جدید را چند هزار نفر بیشتر، آنهم برای کسب مقام اداری قبول نکردند؛ اکثریت مردم مانند سابق به خدایان موروئی خود چسبیده بودند. از نظر سیاسی این ضربه چند نتیجه دربرداشت لغو جزیه که از هندوها وصول میشد، و اعطای آزادی بمذاهب (باستثنای مدتی درباره مسلمانان)، ضعیف شدن تعصبات و اختلافات و اصول جزئی نژادی و دینی. این عمل چنان هندوها را نسبت به اکبر شاه وفادار ساخت، که گرچه آنها هم کمیش تازه را قبول نداشتند، مقصود اصلی او یعنی وحدت سیاسی تا اندازه زیادی حاصل گشت.

ولی برای مسلمانان همکیش او، دین الهی سرچشمه تألم و آزردهی خاطر شد، و یکبار مسلمانان در صدد شورش برآمدند، و شاهزاده جهانگیر به خیانت

بر ضد پدر تحریک شد و بر ضد او قیام کرد. اکبرشاه فرزند را تشویق به تسلیم کرد یک روز بعد مورد غفوش قرار داد؛ ولی بی وفائی پسر، و مرگ مادر و دوستش ابوالفضل مورخ دربار روحیه او را درهم شکست. در ایام آخر عمر، فرزندان وجودش را نادیده میانگاشتند، و همه قدرت خود را برای تحصیل تاج و تخت بکار میبردند. سرانجام گویا بر اثر اسهال، و شاید هم بر اثر مسمومیت بدست جهانگیر، دیده از جهان فروست و در این حال بیش از چند تن از دوستان نزدیک در کنارش نبودند. ملاها به بستر مرگش آمدند تا دوباره به اسلام بازش گردانند، ولی بمنظور خود نرسیدند؛ پادشاه «بدون بهره مند شدن از دعا و نماز هیچیک از فرقه‌ها در گذشت».

۲- کبیر و دین او

کبیر بافنده ساده‌ای از اهل بنارس بود، و وظیفه خود میدانست تا کیش هندو و اسلام را بهم بیامیزد، زیرا، میگویند پدرش مسلمان و مادرش برهمنی خالص و بکر بود. بافسون کلام و اعطی موسوم به راماناندا، از اخلاص کیشان راماندا شد، و این خدا را (مانند تولسی داس) بصورت یک خدای عالمگیر درآورد، و با زبان هندی به سرودن یک رشته اشعار^۲ پرداخت که در زیبایی کم نظیر است و قصد وی آن بود که آئین نوینی بنیاد افکند و در این آئین هیچ معبد و مسجد و بت و فرقه و رسم ختنه نباشد و تنها وجود یک خدا را تبلیغ کند. باین جهت پس از فرا گرفتن اصول برهمنان در نزد علمای اسلام بمطالعه مشغول شد، و در اشعار خود از عقیده توحید طرفداری کرد و معابد مسلمانان و مسیحیان و هندویان را مقدس شمرد.

صفحه ۳۲۵ - ۳۲۳ - ۳۰۱. Smith : Akbar. (۱)

(۲) در باب اشعار کبیر رجوع شود به : Tagore (Rabindranath) : One Hundred Songs of Kabir, New York, 1915.

کبیر پیرو رام **Ram** و الله است ، و سخنان مرشدان (هندو)
و پیران را میپذیرد : پروردگارا ، اگر الله هستی یا راما ، من بنام تو
زنده‌ام بت‌های خدایان همه از جان تهی‌اند ؛ سخن گفتن نتوانند ؛
من اینرا خودمیدانم ، زیرا با آنان به‌آواز بلند سخن گفته‌ام . . . چه سودی
توانی برد از دهان شستن ، و تسبیح انداختن ، و در آبهای مقدس شستشو
کردن ، و در معبد ها کرنش کردن درحالی که فریب در خانه دل داری
و زیر لب دعا میخوانی و زیارت میروی ؟^۱

داستان چنین میگوید که برهمنان از اشعار او به‌تکان آمدند ، و برای رد وی
فاحشه‌ای فرستادند تا فریبش دهد ؛ اما کبیر آن روسپی را به عقیدت خود گرداند .
البته این کار آسان بود ، زیرا کبیر اصول جزمی نداشت ، بلکه تنها احساس دینی
وی بسیار عمیق بود :

جهانی است بی‌پایان ، ای برادر ،
و در این جهان موجودی است بی‌نام ، که از وی هیچ سخن نتوان گفت ؛
تنها آنکس میداند که بدان جایگاه رسیده باشد ؛
ماسوای آنها است که گفته‌اند و شنیده‌ایم .
در آنجا نه صورت است ، نه جسم ، نه طول ، نه عرض ، نه دم‌زدن ؛
چگونه وصف آن توانم گفت ؟

کبیر میگوید : « شرح آنرا در سخن نتوان گفت ، و بر صحیفه نتوان نوشت ؛
بدان مانند که آدمی لال چیزی شیرین‌چشد - حال چگونه تواند شرح آن داد ؟^۲
کبیر نظر تناسخ را که در محیط فکری او رواج داشت ، پذیرفت ، و مانند
همه هندوها ، دعا میکرد که از سلسله زنجیر مرك و نوزایی رهایی یابد . اصول

(۱) Eliot : Hinduism and Buddhism, صفحه ۶۳

Gowen, H. H. : History of Indian Literature, New-York 1931, صفحه ۹۱

(۲) Kabir : Songs, tr. Tagore. New York 1915. صفحه ۶۹ - ۹۱

اخلاقی وی ساده‌ترین اصول اخلاق در سراسر جهان است : دادگری ، و درخود سعادت را جستجو کن .

چون می‌شنوم که ماهی در آب تشنه است می‌خندم ؛
تو نمیدانی که حقیقت در کاشانه تو است ، و سرگردان
از این جنگل بدان جنگل میروی !

حقیقت اینجا است ! هر جا خواهی برو ، به بنارس یا به ماتورا ؛
اگر روح خود را نیابی ، جهان بدیده تو غیر واقعی است . . .

ای دل ، به کدام ساحل رخت میکشی ؛ پیش از او هیچ
مسافری نرفته ، راهی در آنجا نیست . . .

در آنجا نه از جسم خبری است نه از جان ؛ کجاست آن مقام
که تشنگی روح را فرونشاند ، تو هیچ چیز را تهی نخواهی یافت .
دل قوی‌دار ، و به قالب خود گام بگذار ؛ در این جا پایگاه استواری است
ای دل ، در این مقام نیکو بنگر ! جای دیگر مرو .

کبیر میگوید : بت‌را همه فرو بگذار ، و همانجا که هستی پای استوار بگذار .
کبیر در سال ۱۵۱۸ میلادی وفات یافت ، هندویان و مسلمانان بر سر جسد
او به کشمکش درافتادند ، و معارضه را علت آن بود که پیکر وی را بخاک سپارند
یا بسوزانند . اما در گیرودار ستیزه مردی پوشش از جسد کشید و جز خرمنی از گل
میان آن هیچ نبود . هندوها بخشی از آن خرمن را در بنارس سوختند و باقی را
مسلمانان بخاک سپردند .

پانزده سال از این تاریخ گذشت . در سال ۱۵۳۳ میلادی بابانانک **Nanak**
که از طایفه سیک بود قدم بعرصه وجود نهاد و از سرودهای کبیر الهام گرفت
و اساس کیش سیک را بنیاد گذارد . عده‌ای دیگر کبیر را بمقام خدایی رساندند .

امروز دو گروه، که هر دو از هم جدایی میگیرند، از اصول او پیروی میکنند و نام این شاعر را، که کوشید تا مسلمان و هندو را متحد کند، میستایند. این دو گروه یکی هندویان است و دیگری مسلمانان.

بابانانک **Gru** یعنی معلم و سیک بزبان اهل پنجاب شاگرد معنی میدهد. پیروان این عقیده را باعتبار اینکه شاگردان بابانانک هستند سیک نامیدند.

این کیش از توحید و برادری و برابری طرفداری کرد و اتحاد بشر را اساس زندگی شمرد. مسلمان و مسیحی و هندو را برابر دانست و فضیلت را در اخلاق و تقوی شمرد. استعمال دخانیات را حرام کرد ولی بخلاف دین هندو مشروب را جایز دانست.

۲- برهما سماج و راماکریشنا

در سال ۱۸۲۸ میلادی آیین «برهماسماج» توسط رام ماهون در هند انتشار یافت. معنی تحت‌اللفظ آن «جامعه برهما» است، ولی بیشتر به «جامعه پیروان برهمن، روح اعلی» شهرت دارد. وی با ملاحظه تام و تمام بتحقیق در دین پرداخت و برای آنکه وداها و تریپیتاکای بودایی و نوشته‌های اسلامی و قرآن را بخواند و بر عهد عتیق و جدید تسلط پیدا کند، زبان سانسکریت و پالی و فارسی و عربی و عبری و یونانی فراگرفت. آنگاه سراغ زبان انگلیسی رفت، و در این زبان تسلط پیدا کرد. وی در قرن نوزدهم «تعالیم مسیح: یک رهبر صلح و سعادت» را منتشر کرد و چنین اظهار داشت: «شریعت مسیح را من بیش از شرایع دیگر راهبر باصول اخلاق و مناسب احوال مردم عاقل یافته‌ام». به هموطنان خود کیش نوینی عرضه کرد تا از رهگذر آن چند خدائی، و تعدد زوجات، دستگاه طبقاتی، زناشویی کودکان، و بت پرستی را ترک گویند و یک خدا یعنی برهمن را بپرستند.

این کیش که ترکیبی از «آئین ویشنو» و «کیش بودا» و «دین مسیح» است، در حدود پنجهزار و پانصد نفر پیرو دارد^۱.

نهضت دینی دیگری بنام **جامعه آریان Arya - Somay** که بدست **سوامی -**

دیاناندا Swami Dyananda بنیاد افکنده شد، و **لالا لاج پات رای Lala Lajpat Rai**

بان پیشرفت داد، سازمان طبقاتی، چند خدایی، خرافات، بت پرستی و مسیحیت را نکوهش کرد، و مردم را بمذهب ساده تر و دها فرا خواند. پیروان آن اینک به نیم میلیون نفر میرسد^۲. تأثیر معکوس کیش هندو بر مسیحیت در عرفان آشکار میشود، آمیزه ای از مذهب باطنی هندو و اخلاقیات مسیحی که توسط دوزن پیگانه رواج گرفت: یکی خانم **هلنا بلاواتسکی Helena Blavatsky** (۱۸۷۸) و دیگری بانو **آنی بزانت Annie Besant** (۱۸۹۳).

* * *

در پایان قرن نوزدهم عقایدی جدید توسط «راما کریشنا» و «وی وکاناندا» **Vivekananda** در هند رواج یافت.

راما کریشنا، فقیر بچه ای از بنگال، مدت زمانی مسیحی شد و از مکتب مسیح بهره ای شایان برد. در پایان عمر الوهیت مسیح را پذیرفت^۳، اما بر این عقیده مبهم بود که بودا و کریشنا و دیگران تناسخ های یک خدایند. به «وی وکاناندا» اطمینان میداد که خود او یک تناسخ از راما و کریشنا است. مدت زمانی اسلام آورد، و به عبادات اسلامی پرداخت؛ اما چندی نگذشت که قلب پرهیزکار او بکیش هندو بازگشت و حتی به کالی وحشت زای روح آورد و روحانی او شد،

(۱) Eliot : Hinduism and Buddhism, XLVI.

(۲) Rolland, Romain : Prophets of the New India. New York 1930، ۱۱۹ صفحه
Zimand, Savel : Living India. New York, 1928. ۸۵-۸۶ صفحه

Underwood, A. C. : Contemporary Thought of India. New York 1931.

صفحه ۱۳۷

(۳) Rolland : Prophets of the New India. ۲۶۰-۲۶۱ صفحه

و آن خدا را بصورت **مادر خدا** سرشار از نرمش و عاطفه درآورد. «طریق عقل را رد کرد، و به بهاکتی - یوگا «تربیت و وحدت عشق» گردن گزارد. میگفت: «معرفت بر خدا را میتوان به مرد همانند کرد، ولی عشق بخداوند همانند زن است. معرفت مدخل اطاقهای بیرونی خداست، و هیچکس را جز عاشق راه به رموز اندرونی خدا نیست^۱». راما کریشنا، هیچ در آموزش و پرورش خود نکوشید نه سانسکریت خواند نه انگلیسی، چیزی هم ننوشت، و از هر گونه بحث استدلالی نیز پرهیز کرد. هنگامی که یک منطقی پرطمطراق از وی پرسید: «معرفت چیست عالم و معلوم کدام است؟» پاسخ داد: «ای مرد خوب، من از این دقایق دانش مدرسی چیزی نمیدانم. من فقط **مادر خدا**ی خود را میشناسم، و همین قدر میدانم که من فرزند اویم^۲». راما به پیروان چنین تعلیم داد که همه ادیان خوب است، هر یک راهبری است بسوی پروردگار، یا منزلی است از این راه که عقل و دل جوینده، برگزیده است. از این دین به آن دین گرویدن کاری است احمقانه؛ هر کس باید راه خود را دنبال کند، و بجوهر کیش خود برسد. «همه رودها بسوی اوقیانوس روان اند، تو هم روان شو، و بگذار دیگران نیز روان باشند!»^۳. نسبت به چند خدائی توده مردم از سر همدردی تساهل روا میداشت، و یک خدائی فیلسوفان را به فروتنی میپذیرفت؛ اما در کیش خاص خود او، خدا جانی بود مجسم در همه آدمیان، و عشق خدمت بمردم تنها پرستش بحق خداوند بود.

بسیاری از مردم روشن ضمیر، فقیر و توانگر، برهن و پاریا او را بمرشدی پذیرفتند. سرزنده ترین پیروان او جوان گردن فرازی بود از طایفه کشاتریا به نام **Narendranath Dutt**، که باذهنی سرشار از اندیشه های اسپنسر و داروین نخست،

(۱) Eliot : Hinduism and Buddhism. صفحه ۱۶۲

(۲) Brown : Wisdom of the Hindus. New York, 1921. صفحه ۲۶۹

(۳) » » » » ۲۶۴-۲۶۵

Rolland : Prophets of the New India. صفحه ۱۶۰، ۲۴۳

خود زندیقی ناخشنود از زندقه خویش و خوار شمار اساطیر و خرافات ، که آنها را هم هویت با کیش میدانست ، به راماکریشنا معرفی کرد . روح نازن به کمند مهربانی پرشکیم راماکریشنا درآمد و پرشورترین شاگردان استاد شد ؛ این شاگرد در مقام تجدید تعریف ، خدا را «مجموعه ارواح» دانست و از پیروان خواست تا از طریق ریاضت و تأمل بیهوده در پی عمل به دین نباشند ، بلکه با اخلاص مطلق نسبت بآدمی به این مهم برخیزند .

قرائت و داننا ، و عمل تأمل را به جهان دیگر بگذار . این تن را که در این جهان است به خدمت دیگران بگمار ! ... برترین حقیقت اینست : خدا در همه اشیاء متجلی است . اشیاء صور متکثر خداست . خدای دیگری نیست تا به جستجو برخیزیم . تنها آنکس که بدیگر موجودات خدمت کند به خالق خود خدمت کرده است !^۲

نام خود را به «وی و کاناندا» تغییر داد ، و هند را ترك گفت ، تا برای رسالت راماکریشنا از خارج وجوهی فراهم آورد . بسال ۱۸۹۳ خود را در شیکاگو یافت سپس در «مجلس مذاهب» . در بازار مکاره جهانی پدیدار شد ، و به عنوان نماینده مذهب هندو با مجلسیان سخن گفت ، و شخصیت با جلال و پیام او برای وحدت همه ادیان و اصول ساده اخلاقی او که میگفت : خدمت به خلق بهترین عبادت خالق است ، حاضران را مجذوب ساخت ؛ با فسون بلاغت او ، روحانیان باین کس که میگفت : جز موجودات زنده خدای دیگری وجود ندارد ، عزت و احترام نهادند . چون بهند بازگشت به موطنان خود شریعتی عرضه داشت که از زمان وداها تا آن زمان هیچ هندویی چنین شریعت مردانه تعلیم نداده بود .

مارا نیاز به کیشی است آدمی ساز... ، این تصوفات ناتوان کننده راترك کنید ، و نیرومند باشید... ، بگذارید تا پنجاه سال بعد... ، خدایان همه از ضمیر ما محو شوند . تنها خدای بیدار همین است ، همین نسل ما است ،

که دست و پا و گوش او همه جا پیدا است ؛ او همه چیز را دربرمیگیرد ،
 نخستین پرستش عبادت آن کسانی است که گرد ما هستند . ، اینهاخدایان
 ما هستند - آدمیان و حیوانات ؛ نخستین خدایان ما ، هموطنان ما هستند که
 باید اول آنها را عبادت کرد' .

این گفتارها نتیجه بخشید و بتدریج ملت هند را بسرنوشت خود علاقمند
 ساخت و تحت رهبری و تعالیم گاندی توانست استقلال خویش را تجدید کند ،
 و باختلافات دینی که بیگانگان از آن بهره‌ای شایان بردند خاتمه دهد .

(۱) ریل دورانت ، همان کتاب صفحه ۶۱۸

اضافات : این قسمت از کتاب (فصل نهم) از فلیسین شاله نیست .

در کتاب فلیسین شاله فصل چهارم تحت عنوان «ادیان هند» است که بطور مختصر در
 باره آئین ودا، دین برهمن ، کیش هندو و ادیان جاین و بودا (صفحه ۹۰-۵۹) نوشته شده
 است . مترجم بر اساس مدارك مندرج در پاورقی‌ها بر آن افزود و آنرا بصورت شش فصل
 درآورد ؛ (از : دکتر منوچهر خدایارمحبی)

بخش سوم
ادیان چین و ژاپون

فصل دهم = دین باستان چین

۱- مقدمه و منابع تحقیق در ادیان چین

زندگانی دینی در چین با آئین قدیم چین **Sinisme** آغاز میگردد. این دین بدوی یکی از اشکال جان پرستی بسیار شباهت دارد که مختصرص چین میباشد و پایه و اساس دین کنفوسیوس بشمار میرود.

در نتیجه تحولات و اصلاحاتی که در «آئین باستان چین» بعمل آمد. «دین کنفوسیوس» ظاهر گردید و عقاید بدوی را بشکل نوین و صورتی تازه تر جلوه گر ساخت و افکار قدیم را در لباس جدید در معرض افکار مردم چین قرار داد.

دیگر دین **لاو تزه Lao - Tseu** یا **کیش ناو Taoisme** میباشد که از نظر اصول با برخی از مقاصد ادیان فوق مغایرت دارد ولی چون محصول افکار مردم چین است باعتباری چند با عقاید قدیم و افکار کنفوسیوس بستگی دارد.

برای تحقیق در ادیان چین بهترین کتب بشرح زیر است :

(۱) سه جلد کتاب **مارسل گران** تحت عنوان **دین چینی و تمدن چینی و افکار**

چینی ^۱ بترتیب چاپ سالهای ۱۹۲۲-۱۹۲۹-۱۹۳۴ میلادی.

(۲) **ماسون اورسل** در اثر خود **فلسفه شرق** ^۲ و **کوشود** در کتاب **خردمندان**

(۱) Granet, Marcel : La Religion des Chinois, Paris, Gauthier-villars, 1922.

» » : La Civilisation Chinoise, Paris, Bibliothèque de synthèse historique, La Renaissance du livre, 1929.

» » : La Pensée Chinoise, Paris. 1934.

(۲) Masson-Oursel : La Philosophie en Orient.

و شعرای آسیا^۱ درباره عقاید و افکار چین مباحث فراوان دارد.

(۳) کتاب عقاید کنفوسیوس که در قرن نوزدهم پوئیر آنرا بزبان فرانسوی ترجمه کرد^۲.

(۴) کتاب چین و چینیان تألیف لین یوتانگ^۳ و کتاب طریقه و تقوی نگارش لائوتزه که استانیسلاس ژولین در ۱۸۴۳ آنرا بزبان فرانسوی ترجمه کرد^۴ از نظر اینکه آنرا دو نفر چینی نوشته اند اهمیت بسیار دارد.

(۵) کتاب شرح حال شاعر چینی نگارش فلورانس ایسکاف^۵ چاپ بستن

۰ ۱۹۲۹

(۶) اثر بولگر تحت عنوان تاریخ چین^۶ در چهار جلد - چاپ لندن ۱۸۸۱.

(۷) چین : تاریخ و هنر و ادبیات آن^۷ تألیف برینکلی در ده جلد - چاپ بستن

۰ ۱۹۰۲

(۸) تاریخ کنفوسیوس تألیف برون^۸ چاپ فیلادلفیا ۱۹۲۷.

(۱) Couchoud, P.-L. : Sages et poètes d'Asie (Paris, Calmann - Lévy, 1916).

(۲) Doctrine de Confucius, traduction Pauthier, Paris.

(۳) Lin-yu-Tang : La Chine et les Chinois, Paris, Payot, 1937,

(۴) Le Livre de la voie et de la vertu, de Lao-Tseu, traduction Stanislas Julien (Paris Imprimerie Royale, 1842).

(۵) Ayscough, Florence : Tu Fu : The Autobiography of a Chinese poet. Boston. 1929.

(۶) Boulger, D. C. : History of China. 4v. لندن ۱۸۸۱

(۷) Brinkley, Cap. F. : China : Its History, Arts and Literature جلد ۱.

بستن ۱۹۰۲

(۸) Brown, Brian : The Story of Confucius. Philadelphia, 1927.

- (۹) دوره‌های هنر چین و ژاپون تألیف فنلزا^۱ دو جلد، نیویورک ۱۹۲۱.
- (۱۰) هنر چینی تألیف فروگوسان^۲ انتشارات دانشگاه شیکاگو ۱۹۱۹.
- (۱۱) گوهر ادب چین (نثر)^۳، شانگهای ۱۹۲۳، و تاریخ ادبیات چین تألیف گایلز^۴ چاپ نیویورک ۱۹۲۸.
- (۱۲) مقدمه‌یی بر تاریخ هنر چین تألیف گایلز^۵ چاپ شانگهای ۱۹۱۸.
- (۱۳) لطایف از کتاب شوخی چینی، از گایلز^۶ چاپ شانگهای ۱۹۲۵.
- (۱۴) تاریخ قدیم چین تألیف هرث^۷ چاپ نیویورک ۱۹۲۳.
- (۱۵) هنر چین نگارش هابسن^۸ چاپ نیویورک ۱۹۲۷.
- (۱۶) تمدن چین نوین نگارش لژاندر^۹ چاپ لندن ۱۹۲۹.
- (۱۷) کتاب مقدس چین متون کیش تائو تألیف لگک^{۱۰} دو جلد، اکسفورد ۱۹۲۷.
- (۱۸) چین و قدرت‌ها تألیف نرتن^{۱۱} نیویورک ۱۹۲۷.

- (۱) Fenollosa E. F. : Epochs of Chinese and Japanese Art. دو جلد ۱۹۲۱-۲۳ نیویورک
- (۲) Ferguson, J. C. : Outlines of Chinese Art. University of Chicago, 1919.
- (۳) Giles, H. A. : Gems of Chinese Literature : Prose. Shanghai. 1923.
- (۴) » » : History of Chinese Literature. نیویورک ۱۹۲۸
- (۵) » » : Introduction to the History of Chinese pictorial Art. Shanghai, 1918.
- (۶) » » : Quips from a Chinese Jest - Book. Shanghai, 1925.
- (۷) Hirth, Friedrich : Ancient History of China, نیویورک ۱۹۲۳
- (۸) Hobson, R. L. : Chinese Art. نیویورک ۱۹۲۷
- (۹) Legendre, Dr. A. F. : Modern chinese civilization. لندن ۱۹۲۹
- (۱۰) Legge, Jas. : The Sacred Books of China : The Texts of Taoism . 2 v. Oxford M. P., 1927.
- (۱۱) Norton, H. K. : China and the powers. نیویورک ۱۹۲۷

- (۱۹) چین جدید تألیف پارک^۱ بستن ۱۹۲۹
 (۲۰) تحول چین تألیف رس^۲ نیویورک ۱۹۱۱
 (۲۱) اشعار چین تألیف والی^۳ نیویورک ۱۹۲۳
 (۲۲) تاریخ مختصر تمدن چین تألیف ویلهلم^۴ نیویورک ۱۹۲۹، همچنین کتب دیگر وی.

(۲۳) چین دیروز و امروز تألیف ویلیامز^۵ نیویورک ۱۹۲۷

۲- دین باستان چین

متون مقدس کیش باستانی چین **Sinisme** را میتوان از پنج کتاب تحت عنوان «کینگ King» بدست آورد. بخش های بسیار قدیمی این کتاب مربوط به قرن ششم پیش از میلاد و قبل از ظهور کنفوسیوس میباشد. کنفوسیوس و جانشینانش در آن تغییراتی دادند و اصلاحاتی بعمل آوردند.

این کیش باستانی را میتوان نوعی جان پرستی نامید زیرا اصول آن، ارواح را در زندگانی انسان دخالت میدهد. در ردیف اول ارواح اجداد قرار دارد که قدیمی ترین مراسم و آداب مردم چین را تشکیل میدهد.

تا مدتی دانشمندان گمان میکردند نیاکان مقدس اولیه اجداد پدری بودند

(۱) Park, No Yang : Making a New china. Boston. 1929

(۲) Ross, E. A. : The Changing Chinese. نیویورک ۱۹۱۱

(۳) Waley, Arthur : 170 chinese poems نیویورک ۱۹۲۳

(۴) Wilhelm, R. : Short History of chinese civilization نیویورک ۱۹۲۹

» » : The Soul of China, نیویورک ۱۹۲۸

(۵) Williams, E. T. : China Yesterday and Today. نیویورک ۱۹۲۷

توضیح : بجز چند کتاب فرانسوی که در کتاب فلیسین شاله موجود است

بقیه مآخذ که بزبان انگلیسی است به کتاب افزوده شده است (از : دکتر منوچهر خدایار محبی).

ولی اکنون معتقدند در قدیمی ترین جامعه چین متعلق به پیش از یک هزار سال قبل از میلاد مراسم ابتدائی به نیاکان مادری تعلق داشت در اینصورت بافندگان ارزش اجتماعی مهمی داشتند. خانه بزن تعلق داشت. شوهر قبل از هر چیز داماد خانواده بشمار میرفت، فقط ارواح نیاکان مادری میتوانند دوباره در نوزادان حلول کنند و بشکل انسان درآیند.

سپس آهنگران بر بافندگان برتری یافتند. مردان بر زنان غالب شدند و مراسم دینی به نیاکان پدری تعلق یافت^۱.

آداب دینی این است که آثار نیاکان را که در روی الواح معبد اجداد قرار دارد، بیاد آورند و خاطرات آنانرا تجدید کنند. در حالات سخت و دشوار از آنان کمک بخواهند. در مجالس و محافل سرور ایشانرا بیاد آورند و پیرترین فرد خانواده هدیه و پیشکش تقدیم دارد. این دین مردان روحانی ندارد و دارای تشریفات خارج از خانواده نیست. نیاکان زندگان را رهبری و هدایت میکنند. در مقابل اعمالی که زندگان انجام میدهند، اجداد آنانرا شرافت معنوی میبخشند. در دین باستانی چین عقیده بارواح زمین وآبها و کوهها وجنگلها موجود است: در عصر قدیم که زنان بر مردان برتری داشتند و در مراسم دینی «نیاکان مادری» سهیم بودند، «مادر زمین» را مقدس میدانستند. خانه بزن تعلق داشت در همان خانه روی زمین یا حصیری مرد با زن مقاربت میکرد. مادر زمین او را آستن میکرد و بارور میساخت، در همین هنگام نیاکان مادری تجسم یافته و در جنین حلول میکردند.

در مکانهای مقدس «اعیاد جوانی» برپا میکردند و جوانانرا برای ازدواج آماده میساختند. در بهار، پس از انجام کار زمستان «عصر نامزدی» بشمار میرفت دختران جوان در معرض تمایلات پسران قرار میگرفتند. در پائیز پس از کار

تابستانی پسران را در معرض تمایلات دختران قرار میدادند و باین وسیله جوانان همسران خود را انتخاب میکردند و در زندگی جدید وارد میشدند.^۱
چون پرستش آسمان که نر بود توسعه یافت، زمین که ماده بود ارزش قدیم را از دست داد.

پادشاه مراسم باستانی را در معبد آسمان انجام میداد. خود را پسر آسمان میدانست. سلطنت را حقوق الهی میشمرد و ترتیب نظم و نسق جهان را بعهده داشت.^۲

در بعضی کتب از «شانگ تی **Chang - Ti**» ملکوت آسمان و حاکم جهان سخن در میان است. در برخی کتب خدای شخصی و انحصاری برقرار است. گرانٹ مینویسد: این خدا فایده‌ای ندارد جز اینکه عنوان «پسر آسمان» را بیادش اختصاص دهد.

از نظر علم افسانه‌شناسی سیاسی خدای متعال چیزی جز وجودی ظاهری و لفظی نیست.^۳ بدون دخالت خدا ارواح کار خود را انجام میدهند. نیکوکاران را پاداش میدهند. بدکاران را مجازات مینمایند. اگر پادشاه آداب دینی نیکو انجام دهد محصولات طبیعی فراوان میگردد. اگر دولت وظیفه خود را بد انجام دهد در طبیعت بی‌نظمی بوجود می‌آید. نوامیس طبیعی با قوانین اخلاقی و اجتماعی ترکیب میشود و اساس انتظام طبیعی و اجتماعی را فراهم میسازد.^۴

بنا بر روایات باستانی «**Wu Yi**» یکی از خاقانهای دودمان شانگ **Shang** خداشناس بود. با خدایان در افتاد، بروج عالم بالا ناسزا گفت و با او

(۱) Granet : La civilisation chinoise. صفحه ۲۱۰-۲۰۳-۱۹۱

Masson-Oursel : La Philosophie en Orient. صفحه ۱۲۶

(۲) همان کتاب صفحه ۱۲۸

(۳) Granet : La pensée chinoise. صفحه ۵۸۶

(۴) Masson-Oursel : La philosophie en Orient صفحه ۱۳

ببازی شطرنج پرداخت ، باین ترتیب که فرمان داد یکی از درباریان بجای روح عالم بالا باوی شطرنج بازد ، و چون بر درباری پیروز شد ، روح عالم بالا را بریشخند گرفت : انبانی چرسین را که باو اهداء کرده بود از خون انباشت و برای سرگرمی آنرا آماج تیر خود قرارداد . تاریخ گزارانی که از تاریخ پرهیز کارترند روایت میکنند که صاعقه‌ای وویی را بهلاکت رسانید^۱ .

در جهان اصل کلی و مسئول و مؤثر برقرار است که آنرا **تائو Tao** مینامند . تائو وجه کلی را بیان میدارد که به تجمع و اتحاد حقایق جهان تعبیر میگردد . گرانت در کتاب خود تائو را با مانا تشبیه و تبیین میکند^۲ .

با وجود اینکه در جهان « وحدت کلی » تمام موجودات را بیکدیگر نزدیک میسازد . طرز تفکر چینی دو اصل جدا از یکدیگر نیز برقرار میسازد . **یانگک** « اصل نرین » و **یین Yin** « اصل مادین » است^۳ . تفاوت آن در اوضاع اجتماعی تضاد اجناس و اتحاد نر و ماده است . چون یانگک و ییین درهم آمیزند موجودات ظاهر میگردند . این تفاوت منحصر بانسان و زندگان نیست ، بلکه شامل کلیه طبایع جهان میگردد . شکل خارجی اشیاء و گرما و خورشید و تابستان یانگک است . شکل داخلی اشیاء و سرما و رطوبت و سایه و زمستان ییین را تشکیل میدهد . چون دو اصل نر و ماده یعنی یانگک و ییین متحد گردد ، تنظیم و ترتیب در جهان بوجود آید و اصل سوم بنام تائو ظاهر گردد .

درچین اثر مهم در فلسفه‌اولی « ای چینگک I - Ching » یا « کتاب تحولات » است . روایت کرده اند که این سند عجیب که بمنزله آغاز تاریخ فکر چینی است در زندان بوسیله « ون وانگک Wen - Wang » که یکی از بنیاد گذاران دودمان

(۱) Durant, Will : The Story of civilization. Simon and Schuster, New York, صفحه ۶۴۴ ۱۹۵۴ (از اضافات بوسیله مترجم)

(۲) Granet : La pensée chinoise. صفحه ۳۰۰ بیعد

(۳) همان کتاب صفحه ۱۱۵ بیعد

چو میباشد نگاشته شده است و در نوشتن آن از افکار خاقانی افسانه‌ای بنام « فوشی Fu - Hsi » استفاده شده است. گویند « فوشی » هشت « کوا Kua » یا « سه خطی » رموز ابداع کرد. این سه خطی‌ها که در فلسفهٔ اولی چین همان نوامیس و عناصر



Wou tao tseu ، نقاشی از ستون سنگی ، قرن هشتم

طبیعت میباشد ، هریک شامل سه خط است و این خطوط یا پیوسته است و نماینده یانگ یا اصل « نرین » یا شکسته است و نماینده یین و یا اصل مادین . در این دوگانگی معنوی ، یانگ همچنین نماینده اصل فلکی مثبت و فعال و مولد نور و گرمی

در زندگانی است، و بین نمودار اصل منفی و منفعل و مظهر ظلمت و سردی و مرگ شمرده میشود. «ون وانگ» خطوط را دو برابر کرد و ترکیبات خطوط پیوسته و شکسته را بشصت و چهار رسانید، و باین شیوه نام خود را جاویدان ساخت و سرچینیان را بدوار انداخت. هریک از این خطوط با یکی از قوانین طبیعت مطابقت دارد. همه تحولات تاریخ و علوم زاده تغییرات و تأثیرات متقابل این ترکیبات است. دانش سراسر در شصت و چهار «شیانگ Hsiang» یا «مثال» هایی که بوسیله سه خطی ها ممثل میشوند، مکتوم است. واقعیت را سراسر میتوان بتقابل و اتحاد عناصر دوگانه گیتی - اصل نرین و اصل مادین یا یانگ و یین - ساده و خلاصه کرد.

چینیان کتاب تحولات را وسیله غیبگوئی و مهمترین اثر عتیق خود میدانستند برآن بودند که اگر کسی این تراکیب را دریابد بر همه قوانین طبیعت دست خواهد یافت. کنفوسیوس این کتاب را منظم و مدون کرد و آنرا با تفاسیر خود بیاراست، و برترین کتاب شمرد. وی آرزو داشت که پنجاه سال فراغت یابد تا در این کتاب تأمل کند.

(۱) Fenollosa, E. F. Epochs of chinese and japanese Art

دو جلد - نیویورک - ۱۹۲۱ صفحه ۱۴

Hirth, Friedrich : Ancient History of china. نیویورک ۱۹۲۳ صفحه ۶۲-۵۹

Hushih : Development of the Logical Method in Ancient China. Shanghai, 1922. صفحه ۲۸

Suzuki, D. T. : Brief History of Early Chinese philosophy.

لندن ۱۹۱۴ - صفحه ۱۴

Murdoch, Jas, : History of Japan. (جلد ۳ لندن ۱۹۲۵) صفحه ۱۰۸

ویل دورانت، تاریخ تمدن، بخش سوم. چین و ژاپون ترجمه: ا.ح. آریانپور. تهران

۱۳۳۷، صفحه ۹۰۲

اضافات : مطالب مأخوذ از منابع انگلیسی از فلیسین شاله نیست

فصل یازدهم = دین کنفو سیوس

کونگ چو Kung Chiu که شاگردانش وی را «**کونگ فوتزه - Kong - Fu**

Tseu» یعنی «کونگ استاد» میخواندند، بسال ۵۵۱ قبل از میلاد در «چوفو **Ch' ufu**» واقع در امارت **لو Lu** که همان استان **شنتونگ Shantung** کنونی است زاده شد. در افسانه های چینی آمده است که اشباح تولد طفلی را بمادر جوان کنفوسیوس خبر میدهند و در غاری بدنیا میآید و هنگام زادنش گروهی ازدها بمراقبت میپردازند، باین جهت حقیقی بودن شخصیت تاریخی استاد که او را در زبانهای اروپائی کنفوسیوس مینامند مسلم و مشخص نیست. کنفوسیوس در کودکی بزودی یتیم گردید، بترتیب بسمت استاندار و وزیر و مشاور دربار «لو» نائل آمد با اقتباس از سنن گذشته برای ترویج افکار اخلاقی رسالاتی تألیف کرد، کتاب مقدس گذشتگان را منتشر کرد. مکاتب اخلاقی ایجاد نمود و عده ای را مفتون و مجذوب خویش ساخت.

برنامه درسی او مرکب از تاریخ و شعر و آیین مردم داری بود، میگفت: «شعر منش انسان را میسازد، آیین ها با آداب و تشریفات، پرورشش میدهند، و موسیقی آنرا کمال میبخشد». وی همچون سقراط شاگردان خود را زبانی درس میداد و چیزی نمی نوشت از این روی آنچه از او میدانیم ناشی از گزارشهای اعتماد ناپذیر شاگردان او است.

«چهارچیز بود که استاد از آنها یکسره برکنار بود. وی باتصدیق بلا تصور و تصمیمات نسنجیده و لجاجت و خودخواهی سروکار نداشت» خود را ناقل، و نه واضع مینامید.

میگفت: در پانزده سالگی بآموختن دل دادم. در سال سیام سخت بخود قائم شدم، در چهل سالگی از شک رهایی جستم. در پنجاه سالگی بنوامیس آسمانی پی بردم. در شصت و گوشت بندهوار آماده پذیرفتن حقیقت بود. در هفتاد توانستم از خواست دل پیروی کنم، بی آنکه از راه صواب انحراف جویم».

* * *

از کنفوسیوس پنج کتاب نوشته یا تدوین شده مانده است. این پنج کتاب را در چین پنج چینگ **Ching** یا پنج کتاب شرعی میخوانند. کنفوسیوس در ابتدا **لی چی Li - Chi** یا «آداب نامه» را که متضمن مراسم دیرین معاشرت و بنظر او برای ساختن و پرداختن منش انسانی و نگهداری نظم و صلح اجتماعی سودمند بود تدوین کرد. ضمائم و تفاسیری برای «ای چینگ» یا «کتاب تحولات» نوشت، وی با آنکه در فلسفه خود از موضوعات لاهوتی «کتاب تحولات» اجتناب میورزید باز این کتاب را کامل ترین اثر فلسفه اولی چین میدانست. در مرحله بعد **شی چینگ Shi - Ching** یا «کتاب چکامه ها» را تألیف و تنظیم کرد تا ذات حیات انسانی و اصول اخلاق را باز نماید. در مرحله چهارم برای بیان حوادث بزرگ تاریخ موطن خود «لو» **چون چو Chun - Chiu** یا «سالنامه های بهار و خزان» را بشیوه ای موجز و بی آرایش نوشت. بالاخره بتألیف **شو چینگ Chu - Ching** یا «کتاب تاریخ» دست زد. وی باقتضای رغبتی که باخلاق و حرمتی که بخرد مینمود، قصه ها و خطابه هایی خیالی بر تاریخ افزود.

چینیان بر این پنج چینگ چهار شو یا کتاب (که بفیلسوفان تعلق دارد) افزودند و نه اثر اصیل (کلاسیک) بوجود آوردند: از این چهار، اولین و مهم ترین کتاب **لون یو Lun - Yu** یا «گفتارها و گفتگوها» است که بر اثر کوشش «لگ» بنام «گلچین آثار کنفوسیوس» در دنیای انگلیسی زبان معروف شد. این اثر از آن استاد نیست، ولی با ایجاز و سادگی، نمونه هایی از عقاید و سخنانش را از زبان شاگردان

و پیروانش نقل میکنند . این کتاب چند دهه پس از مرگ کنفوسیوس فراهم شد و محتملاً بوسیله شاگردانش گرد آمد و برای آشنائی با فلسفه او از کتابهای دیگر معتبرتر گردید .

« شو » یا کتاب دوم که نزد چینیان تاشوئه Ta - Hsueh یا «آموزش بزرگ»



کنفوسیوس

نام دارد ، متضمن شایان توجه‌ترین و آموزنده‌ترین مطالب آثار چوشی Chu - Hsi فیلسوف است که از پیروان کنفوسیوس و از ناشران آثار او میباشد ، مطالب بندهای

چهارم و پنجم این کتاب را به کنفوسیوس و سایر مطالب رساله را یکی از شاگردان جوان او بنام تسنگ تسان Tseng - Tsan نسبت میدهند ؛ کیا کوی Kea Kwei محقق قرن اول مسیحی ، این اثر را از آن کونگ چی Kung Chi نواده کنفوسیوس میداند. دانش پژوهان شکاک کنونی مؤلف آنرا مجهول میشمارند. سومین کتاب فلسفی چین چونگ یونگ Chung - Yung یا «اصول میانه روی» نام دارد و بتصدیق همه محققان بقلم نواده فوق الذکر است. آخرین کتاب فلسفی کلاسیک «کتاب منسیوس» میباشد. این کتاب بازپسین اثر کلاسیک چین است.

* * *

کنفوسیوس بقدری از پاسخ گفتن بمسائل لاهوتی روی گردان بود که مفسران امروزی آثار او ، متفقاً او را طرفدار « فلسفه لادری Agnostic » میخوانند. چون ، کی لو Ke loo در باره خدمت بارواح (مردگان) سؤال کرد ، استاد پاسخ داد : «تو که قادر بخدمت مردمان نیستی چگونه میتوانی بارواح آنان خدمت کنی». کی لو پرسید : « بارم ده که درباره مرگ بپرسم » کنفوسیوس پاسخش گفت : «تو که زندگی را نمیشناسی چگونه میتوانی بشناسائی مرگ نایل آئی؟»

نظر کنفوسیوس درباره عالم بالا نظری سرد و عاری از مهر بود ، مانند پاسگال دین را قمار یا سوداگری سودمندی دانست و گفت : اگر نیاکانی که برای ایشان قربانی میکنیم نسبت بماهشیار باشند معامله سودمندی کرده ایم ؛ اگر مرده محض ، و از قربانیهای ما بیخبر باشند باز قربانیهای ما مجالی فراهم میآورد که « بستگان و همسایگان خود را گرد آوریم و در خوردنیها و نوشیدنیهای لذری سهیم گردانیم. عقاید کنفوسیوس با قوه تمیز انسان ارتباط دارد ، دارای هیچگونه عرفان و ندای نیروهای مافوق طبیعت نیست. اندکی پیش از مرگ کنفوسیوس ، یکی از پیروان پیشنهاد کرد ، نماز بگذارد. استاد پاسخ داد :

« زندگی من نماز من است ».

دین کنفوسیوس متافیزیک را رد میکند و بزرگترین اصل منطق آن این است که انسان آنچه میداند بداند که میداند، و آنچه نمیداند بداند که نمیداند. در اینصورت علم حقیقی بدست میآید» بنا بر این انسان میداند که چیزی در باره ماوراء طبیعت نمیداند. چون از زندگی هیچ نمیداند چگونه میتواند از مرگ آگاه گردد. پس بهتر است درباره وجود یا عدم مردگان بحث نکند. اگر فرزندان یقین داشتند که مردگان پس از مرگ زندگی نمیکند مراسم و احترامات بیهوده بخاطر خشنودی آنان انجام نمیدادند و اگر اطمینان داشتند که مردگان در جهان دیگر زندگی میکنند، فرزندان مهربان برای پیوستن به پدران خود کشتی میکردند. پس در حقیقت چیزی در این باره نمیدانند. از این نظر آیین کنفوسیوس را میتوان طرفدار مکتب فلسفه تحقیقی دانست.

کنفوسیوس را سقراط چین لقب داده‌اند. آیین کنفوسیوس فقط بانسان و امور مربوط به انسان میپردازد. این دین در خارج از جهان متافیزیک منطقی برقرار میسازد که انسان بتواند بخوبی استدلال کند و بیان مافی‌الضمیر نماید و دارای اخلاقی گردد که بوجه احسن وی را در زندگی رهبری کند. کنفوسیوس میگفت: «من جویای وحدت کل هستم».

نظم و ترتیب و طرز انتخاب اساس آداب و رسوم و طرز نطق و بیان پایه دین کنفوسیوس را برقرار میسازد. ترتیب قواعد بستگی به نوع انتخاب و نطق و بیان دارد. در زندگی باید نیکو انتخاب کرد. فرزندی حاصل و همسر بی‌وفا کسان حقیقی نیستند. انسان در انتخاب و تعیین پدری که واقعاً پدر باشد و پسری که بتواند فرزند نامید و شاهزاده‌ای که بتواند حقیقتاً او را شاهزاده دانست دچار خط و اشتباه می‌شود.

اخلاق کنفوسیوس تمام سنن گذشته و وسایل موجود را برای همه قابل قبول نمیداند و نمی‌پذیرد و معتقد است که «انسان نیکو محقق و خردمند است». وقتی که فان چه Fan Ché سؤال کرد: «خرد چیست؟» پاسخ شنید: «خود را

سخت بوظایف انسانها وقف کردن و بموجودات روحانی حرمت نهادن ، ولی از آنها دوری گرفتن ، اینرا میتوان خرد دانست .

تربیت فرد اهمیت بسیار دارد . تربیت و پرورش در وضع خردمندان بسیار مؤثر است ، مردم بی شعور هرگز تغییری در حالات آنان ایجاد نمیگردد . باید تمام اشتغالات و اندیشه های زشت و خودپسندانه را رها کرد . مرد شرافتمند بیشتر از لیاقت و استعداد خویش کارانجام میدهد و نداشتن لباس و غذای خوب وی را شرمند نمی سازد . باید برای زندگی کردن پول بدست آورد ولی نباید برای پول بدست آوردن زندگی کرد .

بزرگترین قاعده اخلاقی احترام نیاکان است . باید خاطرات آنان را با قدرشناسی در نظر داشت و احترامات معموله را بجا آورد . والدین نماینده و مظهر اجداد میباشند و باید تا زنده اند فرزندان نسبت بآنان اطاعت بسیار و اخلاص کامل داشته باشند . کودکان باید نسبت به محبت و نوازش والدین قدرشناس باشند .

بزرگترین وظیفه فرزندان پارسائی است ، مرد جوان باید بدون پشه بند بخوابد تا پشه ها را بسمت خود جلب کند تا والدین او راحت بخوابند . چون پیری سالخوردگان را رنج میدهد ، جوانان باید لباس کودکان پوشند تا والدین بادیدن فرزندان بسیار جوان ، احساس پیری و نگرانی ننمایند .

از اصل پارسائی فرزندان وظائف دیگر ناشی میگردد : بزرگتر نسبت بکوچکتر و شوهر از زن و ارباب بر رعیت مقدم است . اگر رعیت چون فرزند رفتار کند ، ارباب باید مانند پدر سلوک نماید . پادشاه باید برای مردم تعلیم و تربیت و صلح و سلامت برقرار سازد .

کنفوسیوس زنی را دید که در کنار گوری میگرید ، از غم وی پرسید . زن در پاسخ گفت : « پدر شوهرم در اینجا بوسیله ببری بقتل رسید . شوهرم و پسر من نیز

بهمان سرنوشت دچار آمدند». کنفوسیوس از او پرسید که چرا در چنین جای خطرناکی بسر میبرد. زن پاسخ داد: «در اینجا حکومت ستمکار نیست». کنفوسیوس بشاگردانش گفت: «فرزندان من اینجا بیاد سپارید، حکومت ستمکار سبع تر از ببر است».

اخلاق کنفوسیوس طرفدار آرامش است و معتقد است باید در وجوه مختلف فرزندی دوست وفادار بود، زیرا دوستی برابری در بر دارد و هیچ امری مهمتر از انتخاب دوستان نیست.

کنفوسیوس با **گفته** همداستان است که تکامل نفس ریشه تکامل جامعه است. چون تسه لو پرسید: «انسان برتر چگونه پدید آید». کنفوسیوس پاسخ داد: «از طریق پرورش نفس با سراقبت و حرمت». اخلاق کنفوسیوس سه فضیلت دارد که یکی در نظر سقراط و دیگری در نظر نیچه و سومی در نظر مسیح فضیلت اعلی است: **عقل - شجاعت - نیکخواهی**. «انسان، برتر نگران است که مبادا بحقیقت نرسد، از فقر باکی ندارد، صادق و بی غرض است نه تبعیض کار، هشیار است که در آنچه میگوید چیزی نادرست نباشد» آنچه انسان برتر میجوید در خود او است و آنچه انسان پست میجوید در دیگران است.

کنفوسیوس مشخصات انسان برتر، خود را - که سخت به «**انسان بزرگ**» اندیشه **Megalopsyches** ارسطو میماند چنین خلاصه میکند:

انسان برتر نه چیز دارد که در خور تأمل عمیق است. هنگام بکار بردن چشمانش میکوشد تا درست ببیند، مشتاق است رأفت در سیمایش جلوه کند، در سلوک میکوشد تا پاس حرمت دیگران بدارد، در تکلم میکوشد تا صدیق باشد، در کارش میکوشد تا دقتی مؤدبانه مبذول دارد در آنچه شک دارد میکوشد تا از دیگران بپرسد، وقتی خشمگین است بعواقب خشم خود میاندیشد، وقتی سودی در پیش دارد از تقوی غافل نمیشود.

باید بین مردم سازش و عدالت برقرار ساخت ، در مقابل نیکی نیکی کرد و در برابر ظلم عدالت پیشه ساخت . «تسه کونگ» پرسید : « آیا یک کلمه واحد وجود دارد که بتواند در سراسر عمر قانون عمل محسوب شود ؟ » استاد گفت : «آیا این کلمه «معامله متقابل» نیست ؟» با این همه کنفوسیوس مایل نبود که مانند لائوتزه بدی را بانیکی پاسخ دهد . وقتی یکی از شاگردانش پرسید «در این باره که آزار را باید با مهربانی پاسخ داد ، چه میگوئی ؟» کنفوسیوس با خشونت بیش از معمول گفت : «در آن صورت مهربانی را چه جواب میدهی ، آزار را با عدالت جواب ده و مهربانی را با مهربانی» .

هرگز نباید عملی انجام دهیم که دوست نداریم همان را با خودمان انجام دهند . آنچه از مافوق خودتان انتظار ندارید نسبت بزیردستان انجام ندهید و آنچه را که نسبت بزیردستان آزمایش میکنید نسبت بمافوق انجام ندهید .

مرد شرافتمند و درستکار باید دیگران را دوست بدارد و نسبت به همه بامساوات و حسن نیت رفتار کند . حسن نیت باید همگانی باشد و نشانه آن مهربانی و ادب است . عبارت « انسان دوستی » بهترین اصطلاح برای بیان تقوای آیین کنفوسیوس میباشد .

پیروان این دین در پکن در معبد کنفوسیوس خاطرات استاد و رهبر اخلاقی چین را به بزرگی و عظمت یاد میکنند .

* * *

یکی از مشهورترین پیروان کنفوسیوس ، منسیوس Mencius نام داشت که در پایان قرن چهارم و ابتدای قرن سوم قبل از میلاد ظاهر گردید . منسیوس از لحاظ شهرت پس از کنفوسیوس قرارداد . از خانواده کهنسال مانگ Mang بود و فرمان پادشاه ، نامش از مانگ کو Mang - Ko به مانگ تسه Mang - Tseu یعنی « مانگ استاد » یا فیلسوف تبدیل یافت ، بار دیگر محققان اروپائی که زیر نفوذ

زبان لاتین میباشند نام او را به «منسیوس» گردانیدند، چنانکه کونگک فوتزه را کنفوسیوس خواندند.

منسیوس مانند ولتر حکومت سلطنتی را به حکومت مردم (دموکراسی) ترجیح میداد. میگفت در حکومت دموکراسی برای صلاح کار حکومت، باید همه مردم را تربیت کرد، ولی در حکومت سلطنتی کافی است که فیلسوفان تنها یک تن - شاه - را بدانش برسانند تا دولت کامل فراهم آید. «خطای ذهن امیر را تصحیح کن. چون امیر را بصواب آری، سلطنت استواری می پذیرد». دعوی اصلی او اینست که انسان طبعاً نیکو است و مشکلات اجتماعی ناشی از طبع انسان نیست، بلکه معلول بدی حکومت است. بنابراین باید فیلسوفان شاه شوند پادشاهان این جهان فیلسوف گردند. حسن نیت باید اساس دولت و قلب پاک باید پایه زندگی آسوده قرار گیرد. منسیوس گفت: پادشاه باید حافظ صلح و آرامش باشد. پسر پادشاه از منسیوس سؤال کرد: چگونه باید دولت را استحکام بخشید و امپراطوری را استوار کرد؟ منسیوس پاسخ داد: اثبات و استواری دولت در وحدت است. آنکه از کشتن مردم لذت نمیبرد میتواند این وحدت را بدست آورد. اکنون در میان آنانکه در تمام این امپراطوری بزرگ رهبران مردم هستند کسی نیست که از به کشتن دادن مردم لذت نبرد. اگر در میان آنان یک نفر یافت شود که دوست نداشته باشد مردم را بکشتن دهد، آنگاه تمام اتباع امپراطوری خود را تحت حمایت وی قرار خواهند داد و جز او بکسی امیدوار نخواهند بود».

دولت باید مالکیت فردی و مالیات را از میان بردارد و باخذ یک عشریه یا بیگاری قناعت ورزد. زمامدار نیک باید نه بر ضد کشورهای دیگر، بلکه بر ضد دشمن مشترك «فقر» بجنگد، زیرا فقر و جهل است که جنایت و اغتشاش میزاید. مجازات مردم برای جنایاتی که در نتیجه بیکاری و بیچارگی مرتکب میشوند دامی است ناجوانمردانه بر سر راه آنان. حکومت مسئول رفاه مردم است و باید امور

اقتصادی را محض این غرض بگرداند. باید تنها از زمین خراج ستاند و بآنچه روی آن ساخته و عمل میشود کاری نداشته باشد. باید همه عوارض را لغو کند و آموزش و پرورش عمومی اجباری را سالم ترین مبنای تکامل مدنیت داند. « قوانین نیکو بخوبی آموزش نیکو بر مردم دست نمیآید ». « آنچه انسان را از حیوانات پست تر ممتاز میسازد ناچیز است. بیشتر مردم این امتیاز را از کف میدهند ، فقط افراد برتر آنرا حفظ میکنند ».



فصل دوازدهم - دین تائو

دین تائو در مقابل کیش باستانی چین و دین کنفوسیوس قرار دارد. لین یوتانگ در کتاب «چین و چینیان» مینویسد: دین کنفوسیوس طرفداران مکتب انفرادی را که مایل بودند در اختلال و بی‌نظمی بسر برند ناراضی ساخت. «آئین تائو، فلسفه لائوتزه متفکر بزرگ چین است که در قرن ششم قبل از میلاد ظاهر گردید. استاد کهن پیش از کنفوسیوس بدنیا آمد. چین را بقصد مسافرت بمغرب ترك کرد. متأسفانه از نظر تاریخ تحقیقاً درباره لائوتزه اطلاعاتی در دست نیست. پس از وی در قرن چهارم قبل از میلاد چوانگک تسه Tchouang-Tseu بعنوان نماینده عقاید وی ظاهر شد و کتاب او بعنوان متون اصلی این کیش بشمار رفت.

گرچه اطلاعات ما در باره «آئین تائو» بسیار ناقص است ولی باید دانست که دین تائو قبل از اینکه عنوان دین داشته باشد فلسفه متافیزیک بشمار میرود.

تائو یعنی «قاعده و انتظام عالم» که «طریقه و زمان» هم معنی میدهد. تائو عامل نظم و ترتیب جهان و اصل جاویدان است که تمام پدیده ها از آن ناشی میشود.

وحدت بر کثرت برتری دارد. جهان از اتحاد وجود «یانگ» و لاوجود «یین» بدست میآید. پدیده ها کاملاً ظاهری است و همه چیز نسبی میباشد.

چوانگک تزه میگوید: که عقل را هرگز باشیاء نهایی یا امری عمیق مانند نشوونمای یک کودک راه نیست. جر و بحث دلیل تاریک بینی است. شخص برای ادراك «تائو» باید بشدت دانش خود را سرکوبد. باید نظریه های خود را از یاد برد تا واقعیت را احساس کند برای فهم چنین ادراکی آموزش و پرورش سودبخش

نیست ، آنچه مهم است استغراق در جریان طبیعت است . از طریق مستی ورقص میتوان بعالم خلصه و جذبه راه یافت .

تائو که عارف شگرف و خجسته حال آنرا می بیند چیست ؟ در لفظ نمی گنجد از سر ناتوانی بصورتی پر تناقض آنرا تعریف میکنیم و میگوئیم : وحدت همه اشیاء است . جریان آرام آنها است . از دم پیدایش تا زمان تحقق یافتن ، قانونی است که بر این جریان حکمرانی میکند . پیش از آنکه آسمان و زمین باشد «تائو» بود ، از دیرگاه وجودش مسلم بود . در این وحدت کیهانی همه تناقضات مستهلک میشوند همه تمایزات زائل میگردند ، همه اضداد جمع میآیند . در تائو و از دیدگاه تائو ، خوب و بد ، سفید و سیاه ، زیبا و زشت ، کوچک و بزرگ وجود ندارد . اگر کسی فقط بداند که جهان بخردی یک دانه گرگاس ، و سرمویی بزرگی کوهی است ، آنگاه میتوان گفت که به نسبت اشیاء پی برده است . در این دستگاه تام و تمام مبهم هیچ صورتی ثابت نمی ماند و هیچ صورتی چندان طرفه نیست که گردش ملایم تکامل آنرا بصورتی دیگر نگرداند .

روزگاری ، من که چوآنک تزه هستم ، خواب دیدم که پروانه ام و این سوی و آن سوی پرمیکشم و از هر جهت پروانه ام . تنها از اوهام وجود پروانه ای خود آگاه بودم ، و از فردیت انسانی خویش خبری نداشتم . ناگاه بیدار شدم و مجدداً خود را یافتم . اینکه نمیدانم که آنزمان انسان بودم و در خواب خود را پروانه میدیدم ، یا این زمان پروانه ای هستم و در خواب خود را انسان می بینم .

چوآنک تزه تصور میکند که پروانه است . از خود میپرسد آیا پروانه تصور نمیکند که چوآنک تزه است ؟ چون مشاهده میکند که ماهیها جست و خیز میکنند میگوید : ماهی از این عمل لذت میبرد . سپس اعتراض میکند : تو که ماهی نیستی از کجا میدانی ماهی از چه لذت میبرد . چوآنک تزه باز پاسخ میدهد : شما من نیستید پس از کجا میدانید که من نمیدانم ماهی از چه چیز لذت میبرد ؟ در اینصورت ممکن است ما بتوانیم موجودات دیگر را بشناسیم زیرا سابقاً در وحدت وجود باهم توافق داشتیم

این وحدت را از راه مطالعه در زندگی دسته جمعی نمیتوان بدست آورد. باید از عقل و ادراک چشم پوشید و حقایق را بدون استدلال در نهایت سادگی بدست آورد. گرانث مینویسد: باید از سادگی و خوشحالی کودکان و حیوانات و گیاه پند گرفت که فقط از نقطه نظر زندگی، زندگی میکنند. باید نظیر کودک شد که بهمه لبخند میزند و بدون هدف می رود و می آید. همانطور که آب پرتو تمام اشکال گوناگون را اخذ میکند انسان هم باید نسبت بهمه یکسان نظر نماید تا به وحدت راه یابد.

مرگ چیزی جز تغییر صورت نیست و احتمالاً وسیله ارتقای مرحله ای برتر است. موقعی که چوآننگ تزه، باستانه مرگ رسید. شاگردانش برای تشییع جنازه او تدارک فراوان دیدند.

اما وی آنانرا نهی کرده گفت: «آسمان و زمین کفن و تابوت منند، خورشید و ماه و اختران چراغهای مدفن منند. و سراسر آفرینش مرا تا گور مشایعت میکنند. آیا با اینهمه وسایل دفن من مهیا نیست؟ شاگردان اعتراض کردند که اگر بخاک سپرده نشود، سرغان لاشخوار هوا ویرا خواهند خورد. چوآننگ با تبسم طنزآمیز همیشگی خود پاسخ داد: «روی زمین خوراک زغنها خواهم بود و زیرزمین خوراک آبدزدکها و موران، چرا یکی را بی نصیب سازم و طعمه دیگری شوم.

اقتصاد و سادگی حیات و فروتنی و افتادگی اصول سه گانه تقوی، کیش تائو را تشکیل میدهد، که باید بدون اظهار وجود از خود و گذاردن اثری انجام داد. باید حتی بکسانی که بدی میکنند ترحم و نیکی کرد. درجائی لائوتزه بلحن مسیح سخن میگوید:

«اگر ستیزه نکنید، هیچ کس در جهان نخواهد توانست با شما ستیزه کند. گزند را با مهربانی تلافی کنید، بکسانی که نیکوکارند نیکی میکنم و با آنان که نیکوکار نیستند نیز نیکی میکنم؛ باین شیوه همه به نیکی کشانیده میشوند. نسبت بکسانی که اخلاص دارند مخلصم و نسبت بانان که اخلاص ندارند نیز مخلصم؛ باین شیوه همه با اخلاص کشانیده میشوند...

نرم‌ترین چیزهای جهان درشت‌ترین اشیاء را در هم می‌شکنند و بر آن غالب می‌آید. در جهان چیزی ملایم‌تر یا کم‌نیروتر از آب نیست. با این همه برای حمله بر اشیائی که قدرت و استحکام دارند چیزی توانا تر از آن وجود ندارد». سیاست باید زندگانی آرامی برقرار سازد که مردم بتوانند در باره تائو تحقیق



لائوتزه

نمایند. دین تائو مانند کیش کنفوسیوس جنگ را محکوم می‌سازد و طالب صلح و آرامش است. خردمند چون به «تائو» راه یابد بابدیت میرسد و در نتیجه از مرگ

خلاص میگردد. یکی از مقاصد دین تائو تأخیر انداختن مرگ است و برای این مقصود مقررات مخصوص جهت بهداشت و غذا و زندگی و امور جنسی برقرار میسازد. این دستورها شامل امساك و تفریح و تنفس عمیق و دراز کشیدن در میان باکرگان است باید در وسط یا روی آنان بدون تغییر وضع قرار گرفت.

* * *

دین تائو بتدریج از یک فلسفه عالی تجاوز کرد و بشکل دین همگانی درآمد و قبل از هر چیز برای تأخیر مرگ بکار رفت. تحقیق درباره اکسیر طول حیات و پیش گوئی و جادو و مطالعه در شایسته ترین امکنه جهت مقابله با **Géomancie** موجب گردید مردم درباره امور نظری و الهی و بزرگان و حکام سابق بیشتر دقت و توجه نمایند.

در دوره روشنگری **Enlightenment** اروپا همچنانکه باغها بشیوه چینی و خانه ها را با اشیاء هنری چین میآراستند، فلسفه چینی هم مورد رغبت قرار گرفت. بنظر میرسد که فیزیوکرات ها **Physiocrat** نظریه «اقتصادی بندوبار **Laissez-Faire**» تحت تأثیر لائوتزه و چوانگ تزه، تنظیم کرده اند. سخنان ژان ژاک روسو در مواردی چنان شبیه گفته های استاد کهن لائوتزه است که ما بیدرنک او را با لائوتزه و چوانگ تزه، قرین میانگاریم. همچنانکه کنفوسیوس و منسیوس را اگر واجد طبیعی ظریف بودند - برابر ولتر می شمردیم. ولتر میگوید: «من کتابهای کنفوسیوس را بدقت خوانده ام، از آنها یادداشت برداشته ام؛ آنها را سرشار از پاکترین اخلاق و دور از هر نوع فریبکاری دیده ام».

• * * *

از ابتدای قرن اول میلادی «فرقه ماها بانا» از دین بودا از راه دریا و یا از طریق آسیای مرکزی در چین نفوذ کرد و از قرن دوم میلادی رواجی بسزا یافت. سیاحان و مترجمین برای بیان عقاید اصطلاحات هندو را بزبان چینی ترجمه کردند

و آنرا از شکل عادی خارج ساختند و عبارات و کلمات دین تائو را بر آن افزودند. عقیده به کرم Karma را از «آئین اجداد» چینی که هردو انسان را بگذشته متوجه میکنند اقتباس کردند. بتدریج در قرون متوالی دین تائو شکلی از کیش بودا اخذ نمود و فرقه‌ای بوجود آمد که از هر دو دین سهمی بسزاداشت.

پایان : نتایج ادیان چین

مردم چین را بخلاف مصریان قدیم نمیتوان کاملاً دینی دانست. لین یوتانگ در کتاب «چین و چینیان» مینویسد: «اگر در جهان چیزی وجود داشته باشد که ما را راضی سازد، نه دین است و نه علم، بلکه غذا و پذیرائی خوب است».

انسان آرمانی چین زاهد متقی نیست، بلکه موجود بالغ و آرمیده است. انسانی که میتواند در جهان مقام شامخ یابد باغوش سادگی و سکوت پناه میبرد. سکوت آغاز خرد است. خردمند حتی از تائو و خرد نیز سخن نمیگوید.

چینیان مسائل دین را جدی و مهم نمیشمارند ولی در زندگی بردبار و شایان تقدیراند. بسیاری از آنان دینی را پیروی میکنند که ترکیبی از سه دین مذکور است مردم چین در حالی که با اخلاق کنفوسیوس وفادارند. از روحانیان دین تائو تقاضای اوراد دفع اجنه مینمایند و یا تشریفات دین بودا را در باره مردگان انجام میدهند.

دین کنفوسیوس تمدن باستانی چین را تقلید کرده نمایش میدهد. در جامعه باستانی چین اشخاص با سواد ارزش بسیاری دارند و دستورالعمل اصلی دین، انجام «مراسم مخصوص نیاکان» است.

* * *

توجه بگذشته و علاقه به نیاکان تا ابتدای قرن بیستم به رکود و عقب ماندگی مردم چین کمک کرد. با وجود هوش سرشار و ابداعات درخشان مردم، در چین دانش پیشرفتی نکرد. زیرا مردم چین باموری که اجداد و نیاکان در صدد

اکتشاف و اکتساب آن نبودند توجه ننمودند. چون عقیده داشتند مردگان برزندگان برتری دارند مانند ماستین زندگی کردند و گفتار گذشتگان را کافی دانستند.

آئین اجداد باعتبار دیگر درست و خردمندانه است. اوگوست کنت در کتاب: «دین و انسانیت» مینویسد: تقریباً آنچه داریم هستیم مدیون مردگان میباشیم» عقیده به مراسم نیاکان موجب حق گذاری خردمندانه و فروتنی و ادب، و یگانه سهم چین در تمدن جهان است.

یادآوری: در اثر فلیسین شاله فصل پنجم «ادیان چین» است، که در این کتاب تحت عنوان سه فصل (دهم و یازدهم و دوازدهم) در آمده است. بنابراین «ادیان ژاپون» فصل ششم کتاب فلیسین شاله و فصل سیزدهم این کتاب را تشکیل میدهد.

فصل سیزدهم = ادیان ژاپون

۱- منابع تحقیق در ادیان ژاپون

دین بوسی مردم ژاپون ، شین تو نام دارد ومانند کیش ابتدائی چین یکی از اشکال جان پرستی بشمار میرود . در بعضی نقاط ژاپون آثاری از کیش توتم پیشین نمایان است ، بعلاوه ادیان کنفوسیوس و بودا نیز در ژاپون رواجی بسزا دارد که اولی محصول چین و دوسی مخصوص کره است .

برای تحقیق در ادیان ژاپون منابع بسیاری موجود است که یکی از آنها اثر «میشل روون» میباشد . این کتاب تحت عنوان « آیین شین تو » در سال ۱۹۰۷ در پاریس بچاپ رسید^۱ .

در سال ۱۹۱۰ کتاب ژاپون مصور در پاریس طبع گردید . فلیسین شاله در این کتاب در فصل مخصوص مقاله ای بسیار جالب دارد . آثار دیگر این دانشمند بزرگ مانند کتاب چین و ژاپون و نیروها چاپ پاریس ۱۹۳۸ از نظر ادیان ژاپن تحقیقات و مطالب گرانبھائی دربردارد^۲ .

لافکادیو هرن آثار بسیاری در این باب بزبان انگلیسی دارد ، از جمله کتاب

(۱) Michel Revon : Le Shintoïsme, paris, Leroux, 1907.

(۲) Challaye, Félicien : Japon Illustré, paris, Larousse, 1 re éd. en 1915.

» » : Petite Histoire des Grandes Religions, paris, presses
Univ. de France, 1947.

» » : La Chine, le Japon et les puissances paris, éditions
Rieder, 1938.

«ژاپون» چاپ نیویورک سال ۱۹۰۴ می باشد که مباحث بسیاری در اختیار ما میگذارد.^۱
 کتب زیر نیز از نظر عمومی اطلاعات ما را درباره ژاپون تکمیل میکند:
 تاریخ ادبیات ژاپون تألیف آستن^۲. تاریخ و ادبیات و هنر ژاپون در هشت جلد،
 نگارش برینکلی^۳. ادبیات ژاپون اثر براین^۴. امور ژاپونی تألیف چمبرلین^۵. بررسی
 درباره تمدن هند و چین و ژاپون اثر دیکنسن^۶. هنر چین و ژاپون در دو جلد، تألیف
 فنولوza^۷. گفتگو درباره نقوش ژاپونی نگارش فیک^۸. نکات عمده تاریخ ژاپون،
 اثر گاون^۹. امور دیدنی در ژاپون تألیف هلاند^{۱۰}. تاریخ ژاپون در سه جلد، تألیف
 ماردک^{۱۱}. روح نظم ژاپنی اثر نوگوشی^{۱۲}. روزگار کنونی ژاپون نگارش تسورومی^{۱۳}.

(۱) Lafcadio Hearn : Japan, an attempt at interpretation, New York, Macmillan, 1904.

(۲) Aston, W. G. : History of Japanese Literature. New York, 1899.

(۳) Brinkley, Capt. F. : Japan : Its History, Arts and Literature. 8 v. Boston Tokyo.

(۴) Bryan, J. J. : The Literature of Japan. London, 1929.

(۵) Chamberlain, B. H. : Things Japanese. London, 1905.

(۶) Dickinson, G. Lowes : An Essay on the civilization of India, China, and Japan. New York, 1926.

(۷) Fenollosa, E. F. : Epochs of Chinese and Japanese Art. 2 v. New York, 1921

(۸) Ficke, A. D. : Chants on Japanese prints. London, 1915.

(۹) Gowen, H. H. : Outline History of Japan. New York. 1927.

(۱۰) Holland, Clive : Things seen in Japan. Seeley, Service and Co., London, n. d.

(۱۱) Murdoch, Jas. : History of Japan. 3 v. London 1925.

(۱۲) Noguchi, Yone : The Spirit of Japanese Poetry. London, 1914.

(۱۳) Tsurumi, Y. : Present Day Japan. New York 1929.

اضافات : مآخذ انگلیسی این فصل و مطالبی که از آنها مأخوذ است از فلیسین شاله نیست (از : مترجم).

۲- توت‌پرستی در ژاپون

ساکنین اولیه ژاپون آئینو Ainos نام دارند. این اقوام بسمت جزیره شمالی **هوکایدو Hokkaido** یا **یزو Yezo** رانده شدند و در میان آنان آثار و بقایای توت‌پرستی دیده می‌شود. توت‌م این قوم ریش‌دار خرس است و طبق سرگذشت افسانه‌ای در اثر آمیزش زنی با خرس بوجود آمده‌اند. بهمین علت «عید خرس» مهمترین اعیاد است. با تشریفات مخصوص بچه‌خرسی را از مادرش جدا میکنند، زنی از قوم آئینو حیوان را شیر میدهد. مردی در مقابل اعتراضات مرسوم دینی زنان، او را خفه میکند سپس قطعه قطعه نموده و می‌خورند^۱.

در بعضی از نقاط محلی ژاپون خرافات و عقاید عجیبی روایت میکنند و خود را به **روباه** مربوط می‌سازند. میتوان گفت این حیوان در زمان قدیم مقدس بوده است. روباه با الهه برنج موسوم به **ایناری Inari** شریک است و تصویری در تمام معابد مخصوص این الهه نمایان است. نوعی بیماری روحی شگفت‌انگیز بشکل تلقین بخود رایج است که گاهی مخصوصاً زنان طایفه را قربانی و فدا می‌سازد. چنین کسان خود را در تصرف و تملک روباهی میدانند و تصور مینمایند که حیوان از راه سینه یا سطح میان ناخن و پوست در انسان نفوذ میکند و بطور مستقل بزندگی ادامه میدهد.

۳- دین شین‌تو

دین بزرگ ژاپون **شین‌تو**، مدت مدیدی از نام بی‌بهره بود. در قرن ششم میلادی برای پاسخ بطریق بودا که آنرا بزبان ژاپونی **بوت‌سودو Boutsoudo** مینامند لغت شین‌تو را (که طریق خدایان و راه خدا معنی میدهد) اختراع کردند. مردم ژاپون تا قرن پنجم میلادی که طرز نوشتن را از چینیان اقتباس کردند

از نوشتن بی بهره بودند و احادیث و سنن باستانی قرن‌ها مدون نبود. کتاب مقدس این دین **کوجیکی Kodjiki** نام دارد که «امور قدیم» معنی می‌دهد. این کتاب در قرن هشتم میلادی بزبان ژاپونی نگارش یافت و در اطراف مسائل بسیار پیشین‌تر



روحانی آئین شین‌تو

از زمان خود بحث می‌کند. در همان عصر کتاب مقدس دیگری موسوم به **نی‌هونجی Nihongi** تألیف یافت.

دین شین‌تو با احترام و ستایش کامیها **Kami** یعنی «ارواح مردگان» اختصاص دارد. کلمه ژاپونی کامی «در فوق گوینده» معنی می‌دهد. چون مردگان بر زندگان

برتری دارند ، ارواح مردگان در مقام الهی و ستایش قرار دارند و در میان زندگان پراکنده اند و با گورستان و خانه های پیشین و محل سکونت فرزندان خود ارتباط دارند ، در لذت و رنج بازماندگان خویش شرکت مینمایند و طرز رفتار وسلوك آنانرا تحت نظر دارند ، این نیروی فوق طبیعی از راه مرگ بدست میآید .

هیراتا Hirata مفسر ، دین شین تو ، در قرن هجدهم و نوزدهم ، مینویسد : «تمام مردگان بصورت خدا جلوه گر میگردند» حوادث طبیعت را مردگان مشخص و معین مینمایند . جهان را مسکون و پرجمعیت میسازند . مزارع و کشتزار را حاصلخیز مینمایند و موجب پیدایش فصول سال میگردند . بلا و قحطی بوجود میآورند . در انجام کارهای نیک مانند اعمال بد قدرت دارند . در صورتی که زندگان خاطرات آنانرا فراموش نکنند و هدایا تقدیم دارند ، مورد لطف و مرحمت قرار میگیرند ولی اگر آنانرا فراموش کنند و غفلت نمایند بدرفتاری مردگان را گریبانگیر خود میسازند .

مردگان پاداش میدهند و مجازات مینمایند ، باین طریق یک علقه تابعیت و انقیاد مشترك ، مردگان و زندگان را متحد میسازد . مردگان بزندگان احتیاج دارند . زیرا نیکی مردگان بمراقبتی بستگی دارد که زندگان نسبت بانان انجام میدهند . زندگان غذا و حوائج و اشیاء مورد احتیاج مردگان را روی قبرها میگذارند بمردان شمشیر جنگی و بزنان آینه میدهند . این طرز تفکر بتدریج بصورت روحانی درآمد ، و عنوان احترام و قدرشناسی بخود گرفت که مردگان بان احتیاج دارند . زندگان بمردگان بستگی دارند . حمایت یادشمنی مرده ها موجب خوشبختی و بدبختی زندگان است .

کامی اقسام متعدد دارد : مانند کامی خانواده ، کامی کلان ، کامی ملت و مخصوصاً ارواح نیاکان امپراطور . کامی ، طبیعت و آسمان و درختان و سنگها و حتی اسباب و آلات و آشپزخانه را جان میدهد .

نیروی تصور و خیال ژاپونی جهان را پر از ارواح نیک و بد میسازد . اسرار

شگفت‌انگیز دینی امور دیدنی و نادیدنی را بیکدیگر مربوط و متحد میسازد. در بعضی از روایات هشتصد هزار کامی موجود است. بعضی از ارواح نیرومندتر که با افسانه‌های قدیم ارتباط دارند بصورت خدایان حقیقی درآمده‌اند.

دوتن از خدایان که خواهر و برادر و محبوب یکدیگر بودند؛ یکی ایدزاناگی **Idzanaghi** یعنی داعی نو نام داشت و دیگری ایدزاناامی **Idzanami** یعنی داعیه ماده. این دو خدا از طرف خدایان دیگر مأسور خلقت جهان گردیدند. از عشق برادرانه و الهی این دوتن جزایر ژاپون و خدایان طبیعت بوجود آمدند.

ایدزاناامی خدای آتش را زائید و سپس مرد. ایدزاناگی برای یافتن خواهر محبوب خود بجهنم نازل گردید، ولی چون در آرزوی دیدار خواهر پایداری نکرد از دوزخ رانده شد. در رودخانه‌ای خود را تمیز کرد. در نتیجه آبی که از بینی وی افتاد سوسانو **Sou çanou** خدای طوفان که بر اقیانوس حکومت می‌کند بوجود آمد. همچنین از قطره آبی که از گوش راستش چکید تسوکی نو کامی **Tsouki - No - Kami** خدای ماه متولد شد. از قطره آبی که از گوش چپش چکید آما ترا سو **Amatéraçou** رب‌النوع خورشید بوجود آمد. رب‌النوع خورشید در غاری پنهان شد. روز الهه، شب تار گشت، هر چه کردند بیرون نیامد. جشنی بزرگ برپا نمودند. اودزومه **Oudzoumé** مطربه زبردست بر دهلای عظیم رقصیدن گرفت. مشعلها برافروختند و کوسها بنواختند. اودزومه یک یک لباس خود را دور افکند. خدایان بقهقهه آواز بلند کردند، خورشید نگران شد و بیرون آمد. اودزومه آینه پیش او بداشت تا شیفته جمال خود شود. خدایان سنگی گران بدر غار افکندند، خورشید را با ساز و آواز بمنظره بردند و از آنجا تابیدن گرفت و جهان را بانور خود روشن ساخت.

اضافات: درباره داستان اخیر همچنین رجوع شود به:

(۱) مهدیقلی هدایت، کتاب افکار اسم، چاپ دوم، چاپخانه علمی ۱۳۲۲ شمسی

صفحه ۱۷-۱۶ (از: مترجم)

سوسانو بزمین نزول کرد. غولی را که میخواست دختر جوانی را از میان ببرد کشت و در جسم این جانور «شمشیر رام کننده اراذل» را یافت.

رب النوع خورشید تصمیم گرفت سرنوشت جزایر ژاپون را در اختیار یکی از فرزندان خود یعنی تنو **Tennos** یا میکادو **Mikados** قرار دهد. اولین میکادو برسه گنجینه الهی که نشانه قدرت است دست یافت که عبارت است از: آینه، گردن بند زینت، شمشیر رام کننده اراذل.

در افسانه های دینی هفت زوج رب و ربه مرویست که زوج هفتم بساختن جهان پرداخت. با نیزه ای از یاقوت جزایر ژاپون را از آب بیرون آوردند و چپ و راست از هم دور شدند و پای ستون آسمان بهم رسیدند، از ایشان پسری شد هرگو خود را در کشتی انداخت و برفت. غیر ژاپنی از نسل اوست.

در قرن هجدهم یکی از مفسرین دین شین تو موسوم به موتوری **Motoori** باین تخیلات و افسانه ها استناد کرد و از آن تاریخ ساختگی بوجود آورد.

مفسرین دین شین تو معتقدند که کیش آنان مانند دین موسی شامل احکام دهگانه و قواعد اخلاقی نیست، زیرا مردم ژاپون از نژاد الهی میباشند و باینگونه امور احتیاج ندارند و کافی است فقط فطرت و طبایع خود را دنبال نمایند. موتوری عقیده دارد «راهی جز پیروی از طریقه خدایان موجود نیست».

با وجود این، از عقاید و سنن باستان و قوانین میتوان قواعدی استخراج کرد و واجبات و محرمات دین شین تو را بدست آورد.

در این دین اخلاق خانوادگی وجود دارد. لافکادیو هرن مینویسد: «خانواده مرکز دین است. خانه، مسکن خانواده معبد است. در مقابل الواح نیاکان باید دعا کرد و هدایا تقدیم داشت^۱. اموات تجربه اخلاقی گذشتگان را که قانون نامکتوب است نشان میدهند. بی حرمت ساختن و اندوهگین نمودن اجداد گناه است».

(۱) Lafcadio Hearn : Japan, an attempt at interpretation, New York, Macmillan, 1904. صفحه ۹۴، ۵۶، ۵۴

هیراتا Hirata عقیده دارد: اساس هر نوع تقوی و تقدس در خاطرات اجداد است. کسی که تکالیف خود را نسبت به مردگان به نیکی انجام میدهد، وظایف خود را نسبت به زندگان بخوبی انجام خواهد داد. باید فرزندان از والدین و زنان از مردان اطاعت کنند. باتزویج باید خانواده را حفظ کرد و تولیدنسل نمود و در صورت لزوم وارث از مردان برگزید تا احترام نیاکان را محفوظ دارد.

قواعد اخلاقی محلی، انجام مراسم اجداد کلان و روابط نیکو در میان مردم قریه را مقرر میدارد.

قوانین اخلاق ملی علاقه میهن دوستی و وفاداری نسبت به حکومت را وسعت می دهد.

جزایر ژاپون را ایدزاناگی و ایدزانامی آفریده اند و ژاپون کشور خدایان است. مردم ژاپون از نژاد الهی هستند و بردیگران برتری دارند. میکادو زائیده رب النوع خورشید و پادشاه و رئیس دین و مظهر خدا بشمار میرود. ژاپونی باید در هر حال مطیع اراده میکادو باشد و برای همیشه آماده جانفشانی در راه ملت گردد. اموال و آزادی و زندگی و خانواده خود را در این راه فدا کند.

برای احترام کامی از هر نوع که باشد باید قلب و جسم خود را پاک ساخت. چون ممکن است سهواً با روح بی احترامی شود ورنجیده خاطر گردند باید همواره اظهار ندامت و پشیمانی نمود. باید بپاک در معابد یا معبد خانوادگی ظاهر شد زیرا نظافت جسمانی از تکالیف دینی است.

در ژاپون معابد دین شین تو و عبادتگاه خانوادگی فراوان است. روحانیان مجرد باقی نمیمانند و میتوانند بشغل دیگری نیز مشغول گردند.

مراسم دینی عبارت است از: سرودن دعاها و انجام دستورالعمل های جادو که از زمان قدیم معمول است. بخدایان بعنوان هدیه برنج و سبزی و میوه و ماهی تقدیم میکنند، رقص دختران جوان نیز معمول است. این رقصها برای تجدید

خاطرات « اودزومه » در مقابل غار ، رب النوع خورشید و بازگشت روشنائی بجهان بعمل میآید .

ایسه Icé یا Ise مرکز بزرگ دینی است و در آنجا معابد آماتراسو با شکوه بسیار طرف توجه و علاقه مردم است .



کنفوسیوس

۴ - دین کنفوسیوس در ژاپون

اولین دین خارجی که در ژاپون راه یافت کیش کنفوسیوس بود که در ابتدای قرن اول میلادی باتمدن چین بان کشور وارد گردید .

تا قرن هفدهم میلادی نفوذ آن محدود به بعضی از نواحی مزرعه بود ولی اکنون کتب آئین کنفوسیوس در سراسر آن کشور رایج است و در فرهنگ آن دیار تأثیر دارد.

کتاب اخلاقی «بیست و چهار نمونه از ترحم برادرانه» که مجموعه‌ای از افسانه‌های دین کنفوسیوس میباشد مورد علاقه و محبوب مردم ژاپون است. اخلاق خانوادگی و صیانت بخش کیش کنفوسیوس با روح ملت ژاپون مطابقت دارد و عشق خانوادگی و احترام گذشتگان دین شین تو را تشکیل میدهد.

۵- دین بودا در ژاپون

در قرن ششم میلادی اهالی «کره» آئین ماهايانا از دین بودا را که از مردم چین اقتباس کرده بودند در ژاپون رواج دادند.

دین بودا در ژاپون از چند نظر در مقابل کیش شین تو قرار دارد :
دین شین تو خدایان بیشماری را می‌پذیرد ولی دین بودا از نظر اصولی این عقیده را قبول ندارد.

دین شین تو بقای دائمی پس از مرگ را بدون مجازات و پاداش قرار میدهد ، در صورتی که عقیده تناسخ آئین بودا با این نظر مخالف است.

برای اینکه دین بودا با طرز تفکر مردم ژاپون مطابقت داشته باشد ، یکی از مصلحین هوشمند آنرا به دین شین تو نزدیک ساخت. این شخص که **کوکائی** **Koukai** نام داشت ، در ابتدای قرن نهم ظهور کرد و بنام **کوبودائی شی** **Kobodaishi** مشهور شد. این شخص پیشنهاد کرد که خدایان بزرگ دین شین تو را بنام تجلیات و تظاهرات دین بودا بشناسند.

مکتب **بودی ساتوای** دین بودا این آشتی و اصلاح را پذیرفت. سپس دین بودا از نظر کیش شین تو موافقت کرد که ارواح مردگان مدت یکصد سال در نزد زندگان ساکنند و سپس برای دریافت پاداش در زندگی جدید متظاهر میگردند.

بوداییان ژاپونی دین خود را با افکار نژادی خویش مطابقت دادند و جنبه های بدینی آنرا بیشتر بخوشبینی تبدیل کردند.

دین بودا با استمرار اشیاء و موجودات معتقد است که موجب پیدایش اصل رنج همگانی میگردد. بعکس طرز تفکر ژاپون نمایشات دائمی و متغیر طبیعت را تحسین میکند و زیبائی درخت گوجه و گیلاس و قشنگی و پرتو اشعه ماه و زیبائی برگهای قرمز کاج و زیبائی سحرآمیز برف وی را خورسند میسازد.

در قرن هجدهم یکی از شعراء بنام ایسا Issa در یک قطعه از هائی کائی Haikai خود که در زبان ژاپون شعر کوچکی است که دارای هفده سیلاب است درباره دستورالعمل دین بودا بحث میکند و میگوید: «این جهان خیالی چیزی جز یک جهان تصویری نیست ولی در عین حال معذالک... معذالک زندگی در این جهان خیالی بسیار شیرین است».

این نوع کیش بودائی ماها یانا، احساس امید به تسلی دهنده و بهشت آمیدا را در بر دارد.

خدای محبوب همگانی کوآن نون Kouannon نام دارد و همان کوآنین Kōuanyn چینی میباشد و رب النوع ترحم و دلسوزی است.

این الهه در هر رنجی تظاهر میکند، تسلی میدهد، امنیت برقرار میسازد، دوست دارد. کیش این الهه به وحدت وجود اسرارآمیز ترحم و دلسوزی شباهت دارد. الهه دیگری که محبوب همگان است جیزو Djizo نام دارد که دوستدار کودکان است. برای ظاهر شدن دندان آنان کمک میکند، وقتی گریه میکنند گهواره آنانرا تکان میدهد و چون میمیرند در جهان دیگر با آنان بازی میکند.

معابد بودائی با چوب منقش و دارای کنده کاری و مزین به شاهکارهای هنری است که زیباترین آنها در شهر توکیو و اطراف آن قرار دارد.

هدایت می‌نویسد: «دارالسلام ارواح در توکیو زیارتگاهی است، بافتخار کسانی که در راه وطن جان داده‌اند، اسامی ایشان بر لوایحی نوشته و بسقف آویزان است، اثاثه بودائی نیز در شاه‌نشین تالار موجود است، کسی که ودیعه از خانواده او در آن نباشد حق ورود بدان ندارد. میرزا علی‌اصغر خان اتابک و همراهان از ایوان تماشا کردیم».

مراسم دین بودای ژاپونی عبارت است از موعظه برای تهذیب اخلاق مردم و انجام اموری که شبیه مراسم فرقه کاتولیک دین مسیح است. روحانیان بقرائت متون مقدس مشغول میشوند، آواز می‌خوانند، زانو می‌زنند. برای تنظیم تشریفات صدای ناقوس بکار میرود. شمع موسی بزرگ روشن است، کندر سوزان هوا را معطر می‌سازد، مؤمنین دعا می‌کنند، خطابه‌ها را زمزمه می‌کنند و حمایت «بودا آمیدا» را طلب می‌کنند.

۶- موقعیت و نتایج ادیان ژاپون

در طی قرون متمادی مردم ژاپون از میان ادیان مختلف که در آن دیار نفوذ کرد، یکی را انتخاب نکردند و آنچه پذیرفتند ترکیبی از سنن باستانی آئین شین‌تو و کیش بودا است که گاهی با مکتب اخلاقی دین کنفوسیوس ترکیب گردیده است.

در قرن هجدهم و نیمه اول قرن نوزدهم بعضی از متفکرین بزرگ مانند موتوری و هیراتا، دین شین‌تو آئین بوسی و ملی ژاپون را تجلیل کردند و آنرا در مقابل ادیان خارجی بودا و کنفوسیوس قراردادند.

در سال ۱۸۶۸ میلادی قدرت واقعی در اختیار فرزند رب النوع خورشید می‌کادو قرار گرفت. دین شین‌تو باستانی، آئین رسمی اعلام گشت و تشکیلات بودائی از دولت

جدا گردید ، ولی با وجود چنین رقابتهای موقتی بسیاری از ژاپونیان مخصوصاً در نواحی روستائی از هردو دین بهره‌مندند .

در سال ۱۸۸۹ میلادی دولت ژاپون آزادی مذهبی را اعلام داشت .
علاقه به میهن دوستی دینی ، ژاپون را بطرفداری از حکومت امپراطوری و استعمارطلبی هدایت کرد و موجب تحقیر حقوق دیگران گردید . باین طریق دین شین‌تو با منافع حقیقی انسانیت منافات دارد^۱ .

شعار استعمارطلبی « ژاپون برتر از همه »^۲ از دین شین‌تو ناشی گردید .
مردم ژاپون از نظردینی بلحاظ قدرشناسی نسبت به نیاکان و احترام و ادب نسبت بانان و عشق طبیعت که خوشی ولذت را تحریک میکند ، سهم بزرگی در تمدن جهان دارند .

(۱) Félicien Challaye : La Chine, le Japon et les puissances (Paris, Rieder,

صفحه ۴ . ۱۹۳۸)

(۲) Nihon itchi (japon le premier)

بخش چهارم
ادیان ایران و آسیای غربی

فصل چهاردهم = ادیان ایران

۱- دین قدیم ایران و مزدیسنا

در زمان قدیم پارسیان در جنوب و اقوام ماد در شمال ایران نوین قرار داشتند دین بزرگ ایران «مزدیسنا» یا «آئین زرتشت» نام دارد. آئین مزدا دارای چند دوره است: مزداپرستی قبل از زرتشت، آئین زرتشت، مزدیسنا پس از زرتشت، آئین پارسی که از ایران دور است. ایران دارای دودین دیگر است که کم و بیش با ادیان پیشین بستگی دارند یکی «آئین مهر» و دیگری «دین مانی» است.

در کتاب کرگ لینگر موسوم به «مطالعات در اساس و توسعه زندگانی دینی» از صفحه ۳۳۹ تا ۳۶۵ در بخشی کوتاه ولی سودمند سخن درباره «آئین مزدا» است^۱ در نوشته ای از «هوآرت» موسوم به پارس قدیم و تمدن ایرانی در مجموعه ای تاریخی مسائل دینی ایران مورد بحث قرار گرفته است^۲.

* * *

چنانکه در فصل مربوط به ادیان هند مذکور است، گروههای هندواروپائی که خود را آریا «نجیب» مینامیدند، خواه از اطراف بالتیک آمده باشند و یا از روسیه جنوبی، قبل از آنکه دسته ای از آنان، هند را متصرف شوند، گروه دیگر ایران را اشغال کردند و بر سکنه بومی که شاید سیاه پوست بودند تسلط یافتند.

در میان بومیان «آئین توتم» و «جان پرستی» رواجی بسزا داشت. بعضی از

(۱) Kreglinger : Etudes sur L, Origine et le Développement de la vie religieuse, Bruxelles, Lamertin, 1919.

(۲) Huart : La Perse antique et la civilisation iranienne, paris, Renaissance du Livre, 1925.

حیوانات و گیاهان را مقدس میدانستند ، نظیر ، گاوانر ، گاوماده ، اسب ، سگ ، مار ، از جمله تابوهای متعدّد وجود داشت ، بی احترامی بآنان موجب انجام اعمالی مخصوص جهت پاک شدن و تزکیه بود . ارواح به دو گروه تقسیم میشدند ، یکدسته سودمند و عده ای دیگر زیان بخش ، این ارواح در حیوانات و گیاهان و بعضی اشیاء و وسائل مذهبی قرار داشتند . جادو بسیار رونق داشت . روح مردگان حامی زندگان بشمار میآمد . این ارواح سپس بصورت فرشتگان نگهبان ، و فره وشیها درآمدند و نقش مهمی در آئین مزدا بازی کردند .

اما قوم غالب ظاهراً **توتم پرست** بودند ، به قربانی اهمیتی فراوان میدادند ، همچنین به گروهی از ارواح معتقد بودند که در طبیعت سکونت داشتند ، ولی جان پرستی بتدریج بشکل **آئین شرک** تحول یافته بود . آثاری که از قرن چهاردهم قبل از میلاد در دست است نشان میدهد که مجاورین آریائی خدایان نگهبان داشتند که نام آنها در ایران و هند مشترک است ، نظیر : ایندرا ، میترا ، وارونا .

وارونا ی هندویان همان «**اهورا**» است که سپس خدای بزرگ ایران شد . مهر یا میترا «**خورشید خدا**» نزد هر دو دسته از هندیان و ایرانیان گرامی است . در نظر آنان آتش گرامی بود ، آب مقدس **هوم** **Haoma** داشتند که همان **سومای Soma** «**آئین ودا**» است . روحانیت امری ارثی بود و با کاست برهمنان در هند میتوان آنرا مقایسه کرد . مراقبت از آتش از وظائف این طبقه بود . سپس ظاهراً تفاوت مذهبی هندویان و ایرانیان را از یکدیگر جدا ساخت .

دیوها خدایان نیکوکار در هند ، در ایران در نقش «**شیطانهای بدکار**» درآمدند . شیاطین آئین هندو ، **آسوراها Asouras** پس از عصر آئین ودا ، در نظر پارسیان ، ارواح نیکوکار شمرده شدند ، ایندرا در ایران **آندرا** نام گرفت و شیطان

(۱) وظیفه پیروان آئین مزدا است که بگویند : «**من دیوان را نمیریم . من اقرار میکنم که پیرو زرتشت هستم ، پرستنده اهورامزدا ، دشمن دیوان**» . پیروان نوین دیانت مسیح نیز خدایان قدیمی خود را شیطان میدانند .

خطرناکی از آب درآمد که دشمن ایمان درست است. وارونا نیز بنام **Varéna** دیوشهوت و ناپرهیزکاری است.

چون ایرانیان از هندویان جدا شدند، آئین مزدا را فراهم ساختند که همچنین بنام خدای بزرگ آنان «اهورامزدا» نیز موسوم است. این دین زمانی قبل از زرتشت عنوان آئین مزدیسنا داشت، و در کنار اهورامزدا، «میترا» را قرار میداد؛ ولی در متون زرتشتی از میان رفت و ناپدید گردید.

ناهید مادر خدا^۱ نیز در کنار این دو خدا قرار داشت، در این زمان حیوانات را قربانی میکردند و مردگان را بخاک میسپردند. آئین مزدا که گاهی بنام مؤسس آن «دین زرتشت» موسوم است، وارث این دین شد.

* * *

کتاب مقدس «آئین مزدا» اوستا یا زند اوستا است (اوستا متن و زند تفسیر است). این نوشته‌های مقدس فقط در قرن سوم میلادی گردآوری شد و در قرن چهارم مسیحی بعنوان کتاب شریعت دین زرتشت اعلام گردید، ولی یک بخش از این آثار، مخصوصاً پنج سرود موسوم به «گاتها» به عصری بسیار پیشین تر تعلق دارد و تألیف زرتشت است. آنکلیل دوپرون فرانسوی چون دلباخته افکار زرتشتی بود، مدت بیست سال بعنوان کشتی‌بان استخدام گردید و در محل نزد پارسیان در بمبئی بمطالعه مشغول شد و در سال ۱۷۶۴ میلادی اوستا را از هند به اروپا بازآورد.

* * *

زرتشت را یونانیان، زوروآسترس **Zoroastres** و رومیان، زوروآستر **Zoroaster** بکسر تاء و اروپائیان، زوروآستر **Zoroastre** بسکون تاء مینامند،

(۱) ناهید یا آناهیتا خدائی بسیار مشهور بود. شکل ستادولی از ایشثار بین النهرین بشمار میرود. گاهی با کره‌ای بی‌آلایش و زمانی فاحشه‌ای بزرگ است، ممکن است ربه النوع آب و باروری باشد.

وجود تاریخی او محل اختلاف و اعتراض است. مفسر فرانسوی اوستا، جیمز دارمستر از زرتشت خدائی میسازد و او را تظاهر هوم بشکل انسان میداند. کرن هلندی، او را افسانه‌ای منسوب بخورشید می‌شناسد. باوجود این آثاری موجود است که وی را شخصیت تاریخی میدهد. سودر بلوم مینویسد: آئین اوستا خود بخود بوجود نیامده بلکه دارای مؤسس است که از آن طریق مندرجات اوستا را با کیش قدیم آریائی و آئین شرك ایران مقایسه میکنند و تحولی را نمایان می‌بینند که تحقق پذیرفته، و دین جدید در آن زمان تأسیس شده است^۱. از طرفی زرتشت در گاتها از خویشتن چون انسانی ساده سخن میگوید و نه چون یک وجود افسانه‌ای، از خداوند متعال **اهورامزدا** باو وحی شده است که آئین خود را به هم میهنانش و همچنین خانواده‌ای که در زندگانی او سهم عمده داشته‌اند، و در تبلیغات کمک کرده‌اند، اعلام دارد. در هر حال موضوع دانش تاریخ مسلم نیست، معمولاً این رای رایج است که زرتشت میان قرن هفتم و ششم قبل از میلاد بوده است^۲.

* * *

زرتشت پیغمبر آئین پیشین را اصلاح کرد و شرك ایران را در طریق **یکتاپرستی** رهبری کرد و اخلاق بزرگ تربیتی عرضه داشت. قبل از هر چیز دین زرتشت پرستش خداوند متعال «اهورامزدا» یا «اورمزد» و گاهی «هرمز» است. آفریننده‌ای که نورانی - با عظمت و بسیار بزرگ - خوب و زیبا است. خدائی که عقل کل بوده و شادی را تالقات دور می‌پراکند، او خداوند نور - خداوند خلوص و حقیقت است،

صفحه ۳۶۴ Söderblom, Manuel d'Histoire des Religions (۱)

کرگ لینگر، نیز طرفدار وجود شخصیت تاریخی زرتشت است، رجوع کنید به کتاب

او، صفحه ۳۴۲

(۲) سودر بلوم، همان کتاب، صفحه ۳۶۴. مورخ دیگر تاریخ ادیان «کلمان

Cleman «تاریخ عصر زرتشت را یک هزار سال قبل از میلاد میداند. رجوع شود به:

Les Religions du Monde, paris, payot, 1930 صفحه ۱۰۸

تمام مواهب ارزنده از اوست که سر آغاز آنها موهبت زندگی و همچنین جاودانگی است. هیچ خدائی در قدیم، جز **یهوه**، تا این اندازه بتوحید نزدیک نیست.

خدایان درجه دوم آئین قدیم در دین جدید قدرت خود را از دست میدهند. اهورامزدا را «ایزدان» و «امشاسپندان» یاری میکنند. از نظر فلسفی مزدیسنا طرفدار اصالت دوگانگی است. در مقابل اصل نیکی اصل بدی «انگرامینو» است که زیان میرساند و «اهریمن» مشهور است.

در بعضی از مدارك در جوهر وجود اهورامزدا دو اصل متمایز قرار دارد، یکی اندیشه نیک و آفریننده حیات است و دیگری ترس و مرگ است که از وجود قادر متعال جدا گشته و بصورت اهریمن جلوه گر میگردد، این شیطان بد اندیشه و آفریننده تاریکی و مرگ در عالم پائین مستقر است، شیطان خدای قادر مطلق نیست بلکه قدرت وی برای مدتی معین است و از میان میرود، پیروزی در روح و اصل اندیشه نیک است.

نیکی و بدی، جهان روحانی و دنیای مادی بایکدیگر اختلاف دارند و در حال مبارزه هستند. اهورامزدا با یاری ایزدان در عالم بالا، آسمانها، و انگرامینو، بهمراهی دیوان در عالم پائین در مقابل یکدیگر قرار دارند و به قلمرو یکدیگر حمله میکنند.

سه هزار سال قبل از ظهور زرتشت زمین جایگاه سعادت و خوشبختی بود، ولی انگرامینو، در آنجا دست بتخریب زد، موجودات و امور زیر را آفرید: زمستان، تگرگ، حیوانات وحشی، حشرات زیانبخش بانسان و گاو، ویرانی، اندوه و مرگ، در روح انسان بی ایمانی و شک و گرایش به بدی را وارد ساخت. این ستیز سه هزار سال پس از زرتشت پایان مییابد.

هر هزار سال از دختری باکره، از نطفه زرتشت «نجات دهنده» ای نمایان میشود. در هزاره سوم یعنی آخرین دوره «سوشیانت» ظهور میکند، مردگان زنده میشوند. حوادث آسمانی موجب ذوب شدن فلزات در دل کوهها میگردد. فلز

ذوب شده برای مؤمنین شیر سرد و برای دشمنان دین دردناک است. مردم بدکار و شیاطین نابود میشوند، نیکوکاران به آب زندگی جاودانی میرسند. طبق مدرکی سوشیانت و بنا بر سند دیگر شخص زرتشت خودش آئین مزدا را تکریم و تقدیس میکند، خرابی از جهان میرود و خوشی و شادی برقرار میگردد.

کرگ‌لینگر مینویسد: در دین زرتشت مفهوم بزرگی وجود دارد که نه در آئین مصریان قدیم دیده میشود و نه در اندیشه‌های بسیار عمیق هندو: جهان دارای تاریخ است و از قانون تحول پیروی میکند، وضع فعلی، جهان را به مرحله نهائی رهبری میکند، همه نیروها در کار خود، باید بآن راه بروند. در نظر زرتشت دنیا از برنامه استمرار تاریخ پیروی میکند و میدان جنگ است. مبارزه‌ای پرشور نیروها را مقابل یکدیگر قرار داده است و این امر واجب است و نتیجه آن تکامل مردم با تقوی و بهره‌مندی از زندگی جاویدان است.

* * *

زمین باید وسیله‌ای باشد که مانع نفوذ شیاطین باسمن گردد. هریک از افراد مردم باید در مبارزه‌ای سهیم گردند که نتیجه آن پیروزی نیکی در جهان است. وجود هر انسانی پرمعنی و بی‌نهایت ارجمند است. بنابراین اخلاقی پدیدار میگردد که منشاء مذهبی دارد و تکالیف انسان را ارزش بسیار می‌بخشد، هر کس که در طریق اهورامزدا قدم بردارد، نیکوکار است و هر کس مواعی ایجاد کند و یا کامیابی راه حق را بتأخیر اندازد بدکار است.

اولین وظیفه آدمی پرهیزکاری است و آن عبارتست از پذیرفتن آئین درست و اطاعت از دستورات زرتشت، ترغیب مردم به ایمان به اهورامزدا.

دومین وظیفه، اخلاص و پیروی از راستی و درستی است. کرگ‌لینگر مینویسد: ملکوت اهورامزدا، ملکوت نور است. قلمرو «انگرامینو» تاریکی است. هر کاری که در تاریکی باسانی گسترش یابد از ملکوت اهورامزدا خارج است. هیچ قومی مانند پارسیان از دروغ نفرت ندارند.

اینست که تهمت و افتراء بسبب ایجاد فساد ، و دزدی که جز در خفا انجام پذیر نیست ، حتی دریافت وام را که برای اجتناب و فرار از پرداخت مجبور بدروغ میشوند ، محکوم میکند . باید بر سر پیمان استوار بود ، حتی نسبت به بدان ، که در اینجا بخاطر رعایت عدالت و درستی است ، نه شفقت و کمک . در دین مزدا ، دلسوزی و ترحم چون دلیل ضعف در مقابل هواداران اهریمن است ، مجاز نیست .

وظیفه دیگر کار است . چون انگرامینو ، بدی را در جهان روزافزون ساخته است و بویران کردن پرداخته است ، انسان باید با اهورامزدا همکاری کند ، جهان را دوباره از نو بسازد ، و زمین را حاصلخیز و سعادت بخش گرداند .

دین زرتشت با وجود اینکه دارای ارزش اخلاقی بسیار است ، باصلاحات اقتصادی و اجتماعی نیز توجه دارد ، با چادرنشینی مبارزه میکند و طرفدار اسکان مردم و خانه سازی است . تربیت چهارپایان اهلی و مراقبت از آنان در چراگاهها ، زندگی خانه نشینی ، داشتن خانه یا محل سکونت مناسب ، رفتار نیکو با گاو و نر ، از دستورات دین بزرگ ایران است . با قربانی کردن از طریق ریختن خون حیوانات مخالف است . مؤمن حقیقی دهقانی است خدمتگذار واقعی و مربی چهارپایان مفید ، سرپرست خانه ، و بزرگ ده درستکار . بنا بر این شغل اصلی زرتشتی کشاورزی و مراقبت از چهارپایان است که در « گاتها » نمودار است .

انسان باید جسم خود را قوی سازد و تعداد آفریدگان اهورامزدا را افزایش دهد ، با زنی نیکونژاد و دین دار ، ازدواج کند ، و کودکانی بار آورد که از دین زرتشت پیروی نمایند . ریاضت و محرومیت از زندگی زناشویی امری بیهوده است ، حقیقت زندگی کار کشاورزی و اتحاد خانوادگی است . تنها خشنودی اهورامزدا در اینست که آتشگاهی ساخته شود که در آن آدمی داد گستر تربیت گردد و چهارپایان اهلی و چراگاههای پاک فراهم سازد ، همسر برگزیند و دارای فرزندان شود

جسم و روح خویش را هستی بخشد ، آتش و زمین و آب را نباید آلوده گردانید ، زیرا آفریدگان اهورامزدا هستند . بهمین جهت ، جسد مرده را نباید در خاک نهاد ، پس از مرگ ، جسم را باید در بناهای استوانه‌ای شکل « برج سکوت » گذارد تا خوراک سگ و لاشخورها گردد ، ولی روح انسان در عدالت خانه الهی محاکمه میشود ، نیکوکار پاداش میرسد و باسمن بالا میرود و نزد اهورامزدا برای یاری خدا تا پیروزی نهائی به مبارزه اشتغال میورزد ، بدکار بجزای خویش میرسد و در قعر جهنم مکان دارد .

* * *

آتش ، نشان وجود نورانی خداوند متعال است . آتش اصل آداب دینی است هر آتشگاه جایگاه مخصوص دارد که در آنجا شعله آتش جاویدان میسوزد . بادست زدن و نفس کشیدن نباید آتش را آلوده ساخت ، مؤید باید دستکش در دست داشته باشد و پوششی در مقابل دهان قرار دهد .

* * *

در ادیان دیگر میتوان نفوذ آئین مزدا را نمایان دید . پول ماسون اورسل مینویسد : آئین جاین و دین بودا با آئین زرتشت مشابهت دارد . آزادی درانتخاب دین ، بیزاری از قربانی‌های خونین ، احترام زندگان ، از اصول هر سه دین و نفوذ اصلاحات زرتشت است . فلسفه دوگانگی و اخلاقی که مبارزه ریشه آنرا تشکیل میدهد ، نشان نزدیکی میان « آئین جاین » و دیانت زرتشت است .

با وجود این ، براین فرضیه ایراد بسیار وارد است ، یکی دوری ایران از شمال هندوستان است ، دیگری تفاوت بزرگ مکتب ریاضت طلبی « آئین جاین » و روح زرتشتی است .

فتح بابل بدست کوروش کبیر موجب شد میان ایرانیان و یهودیان رابطه برقرار گردد و به آن قوم اجازه داده شود که بکشور خویش بازگردند ، در نتیجه

بسیاری از اصول آئین مزدا در میان یهودیان رواج یافت و سپس در معتقدات مسیحی نفوذ کرد. مکتب ثنوی، شیطان را در برابر خدا قرار میدهد، عقیده به فرشتگان و زندگی جاویدان و معاد از اصول مزدیسنا است که در ادیان مذکور دیده میشود.

* * *

پس از زرتشت «آئین مزدا» دوباره به سنن ملی و مراسم قدیمی بازگشت. با برقراری اهورامزدا در ردیف اول، خدایان دیگر نظیر ناهید و مهر برای خودجائی در این آئین باز کردند. در قرن هفتم میلادی اعراب ایران را متصرف شدند و به آئین مزدا دین رسمی کشور پایان دادند ولی بشدت تحت نفوذ ایرانیان قرار گرفتند.

بعضی از مؤمنین زرتشتی به هندوستان، مخصوصاً بمبئی پناهنده شدند و هنوز هم در آنجا بسر میبرند، و آنانرا «پارسی» مینامند. در اطراف بمبئی باغهای زیبائی است که «برج سکوت» نام دارد. بنابراین «آئین پارسی» در هندوستان همان «دین زرتشت» است.

زیر قلم کارشناسان معاصر پارسی، این آئین، تفسیر ماوراء الطبیعه ای بی غش یافته است، باینصورت که: در جنگ با «لاوجود» (اهریمن) «وجود مطلق» (اهورامزدا) موجود است، ممکن الحدوث و جهان مربوط به آنها را بوجود میخواند، جهان ناقصی که «لاوجود» بنا بودی آن میکوشد، وجود کامل آنرا با مشیت الهی و دائمی خود نگهداری میکند تا زمانی که بالاخره مطابق با خواست خداوندی پایان پذیرد.

۲- مهر پرستی

در کنار دین زرتشت آئین مهر پرستی ایران قرارداد. مهر یا میترا «خورشید خدا» مشترک میان ایران و هند است و خدای نور و راستی بشمار میرود. در گاتهای زرتشت سخنی از مهر در میان نیست ولی در عبادات عمومی نقش مهمی دارد. در

تاریخ ادیان ایران سخن از گروهی کم و بیش مخفی در میان است که مهرراستایش میکردند و طبق آئین توتم، حیوان مقدس گاو نر را با او شریک میدانستند.

سیترا، ابتدا گاو نر را مغلوب ساخت و سپس قربانی کرد و از خون او کلیه جانداران را زندگانی بخشید. خالق نجات دهنده ارواح است که میان خداوند متعال و مردم واسطه است. او بصورت آتشی مقاوم ناپذیر، فروزش جهان را ریاست کرده، تاریکی را میزداید و به بدیها پایان میبخشد، همچنین مانند سوشیانت زرتشتی مزدیسنا مردگان را دوباره زنده میسازد.

مهرپرستی دین رستگاری و امید به نجات است، دارای نوعی عرفان است که تعلیمات آن موجب خوشبختی در جهان و عمر جاویدان پس از مرگ است.

آداب دینی عبارت است از قربانی گاو نر، همچنین در آن تقدیس واقعی آئین مهرپرستی باین شرح مرسوم است: تعمید یا نام گذاری، تزکیه از طریق غسل، اتحاد در دین با استفاده از نان و آب و شراب مخصوص. افراد بین خودشان یکدیگر را برادر مینامند. رهبر آنان پدر، و رئیس بزرگ «پدر پدران» نام دارد. **ترتولین Tertullien** میان مهرپرستی و دیانت مسیح مشابَهت قائل است. سالومون راینخ در این باب سخن میگوید و قدمت بعضی از مراسم مهرپرستی را یاد آوری میکند.

آئین سیترا توسط طرفداران شرقی آن و مخصوصاً سربازان، از آغاز قرن اول مسیح در اطراف امپراطوری عظیم روم انتشار یافت و در قرن دوم و سوم تحولاتی در آن ایجاد گشت. **کومود** امپراطور روم آنرا پذیرفت، امید برستگاری همگانی توده های مردم را امید بخشید. **ارنست رونا**ن مینویسد: «اگر رشد مسیحیت بسبب بیماری کشنده ای متوقف شده بود جهان آئین مهرپرستی داشت. کلیسای مسیحی تا سرحد امکان با این دین که مشابَهت بسیاری با اصول معتقدات آن داشت بمبارزه برخاست و در آغاز قرن پنجم میلادی توانست آنرا نابود سازد.

۲- دین مانوی

پس از میتراپرستی، آئین دیگری همگانی، یعنی «دین مانوی» در قرن سوم میلادی در اطراف مرزهای مشترک ایران و بابل نمایان گردید. مؤسس آن «مانی» یا «مانس» نام داشت و در بابل متولد شد، ولی پدر و مادرش ایرانی بودند. مانی ابتدا پیروی یکی از فرق مسیحی ماندائی یا نازارثیان بود. این دسته حضرت یحیی را پیغمبر حقیقی میدانست و عیسی را دروغگو میشمرد، بابتی همسری و ریاضت در زندگی مخالفت داشت.

مانی آئین زرتشت را مطالعه کرد و خود را مصلح آن شناخت، هند را سیاحت کرد و با عقاید بودائی آشنا شد، سپس بایران بازگشت و به تبلیغ دین جدید پرداخت و آنرا با ادیان زرتشتی و بودائی و مسیحی مطابقت داد، سپس تحت تعقیب روحانیان زرتشتی قرار گرفت و محکوم گردید و در سال ۲۷۶ میلادی در سن شصت سالگی مصلوب شد.

دین مانوی ترکیبی است از معتقدات مردم بابل و ایران و اصول بودائی و مسیحی. زندگی مطلوب در نظری رستگاری همگانی و متحد ساختن تعالیم و آداب و رسوم قدیم است. در نظر مانی ذواصل در مقابل یکدیگر قرار دارد. نیکی و نور و روح در یک طرف، بدی و تاریکی و جسم در سمت دیگر است. جهان ترکیبی از نیک و بد است مانند انسان که هم دارای جسم است و هم اینکه روح دارد، در نتیجه اتحاد نیکی و بدی در آن هویدا است. روح در زندان بدن بسر میبرد باید از طریق تعالیم مانوی آنرا آزاد ساخت. چون همه ارواح پاك شدند و جای طبیعی خود را در آسمان نور بدست آوردند انقلاب عمومی بوجود میآید و پایان عمر جهان کنونی اعلام میگردد.

بعقیده مانی کتاب عهد قدیم متعلق به امیر تاریکی است و نوشته های پولس رسول بی ارزش است. عیسی پیامبر راستین نور است و زندگی جسمانی و مرگ او

صورت ظاهر است. مانی همان روح القدس **Paraclet** است که ظهور او را حضرت عیسی قبل از خبر داده است و وظیفه دارد در تکمیل ادیان بکوشد.

پیروان مانی دو دسته اند: گروه اول «برگزیدگان» یا مردم بسیار نیکوکار که ازدواج نمی‌کردند و گوشت (بجز ماهی) و شراب نمی‌خوردند. گروه دوم «شنوندگان» که زندگی معمولی داشتند و ازدواج می‌کردند، ولی باید از سال پرستی و دروغگوئی دوری کنند و گرد آن امور نگردند.

در دین مانی روزه گرفتن و نماز خواندن برای خورشید و ماه، منع نور، معمول بود و نیز آدابی بشرح زیر داشت: ۱- تعلیم ادخال به دین **Initiation**، ۲- تعمید یا نام گذاری **Baptême**، ۳- اتحاد یا تقدیس برادرانه غذای مشترک. مرگ نیز گاهی عنوان تسلی و تسلیت داشت.

حدود پایان قرن پنجم میلادی یکی از پیروان مانی یعنی **مزدک** به تبلیغ مذهب اشتراکی پرداخت و اشتراك ثروت و زنان را سفارش کرد.

ادیانی که مانویت از آنها بهره ترکیبی داشت، دین مانی را تحت تعقیب قرار دادند و چون از ایران دور شد، در ترکستان و مغولستان و چین و سوریه و مصر و آفریقای شمالی نفوذی روزافزون یافت. **اوگوستین** مقدس مسیحی ابتدا مدتی پیرو دین مانی بود و سپس دشمن آن گردید.

این دین در قرن یازدهم میلادی وارد فرانسه شد ولی فرقه موسوم به «کاتهار» یا «آلبی ژوا» بیرحمانه آنرا تحت تعقیب قرار دادند تا اینکه سازمان تفتیش عقائد آنرا بکلی از میان برد.

۴ - نتیجه

ایران بجهان معتقدات مذهبی بسیار بزرگ عرضه داشته است. در آغاز و قبل از هرچیز مفهوم مبارزه عظیم جهانی میان نیک و بد است، میتوان همانطور که زرتشت گفته است مثلاً آنرا پیکار عدالت و ظلم و یا صلح و جنگ نام نهاد. این عقیده بسیار

ارزنده چنین نتیجه دارد که انسان باید در این نبرد وسیع شرکت کند و زندگی خود را با آن مربوط سازد ، این مفهوم عالی با نیکی سازش دارد و اصول اخلاقی زرتشتی را میسازد که عبارت است از : راستی ، درستی ، کارفرآوان ، سازگاری خانوادگی . در کنار دین بزرگ ایران « مهر پرستی » به پیشرفت فکر برادری و اخوت کمک کرده است یا حد اقل احساس امید را در میان پیروان خویش گسترش داده است .

آئین مانوی دارای ارزش عالی است ، چون ایمان دارد که میان معتقدات کلیه ادیان بزرگ اتحاد و اتفاق ممکن است .



فصل پانزدهم = دین بین النهرین

۱- مقدمه

آسیای غربی یا خاور نزدیک مرکز ادیان گوناگون است که بایکدیگر شباهت داشته و یکی تحت نفوذ دیگری قرار دارد. این نواحی محل برخورد بومیان و هند و اروپائیان و سامیان است. معمولاً بابلیان و آسوریان سامیان شمالی نام دارند. فنیقیان و فلسطینیان و اسرائیلیان را سامیان غربی میگویند. حبشیان و اعراب، سامیان جنوبی را تشکیل میدهند. در این فصل ابتدا بذکر دین سومریان میپردازیم، سپس از جانشینان آنان یعنی آشوریان و بابلیان گفتگو میکنیم. در فصل دیگر ادیان حتی ها **Hittites** و فروگیان **Phrygiens** را که وارث آثار گذشتهگان میباشند بیان میکنیم و بحث خود را با ذکر دین فنیقیان پایان میدهیم. چون درباره فلسطین در اسرائیل و اعراب بحث بیشتری لازم است آنرا به بخشهای آینده موکول میکنیم.

* * *

کشوری که در میان دو شط **دجله** و **فرات** قرار دارد از قدیمی ترین مساکن نوع بشر بشمار میآید و از حیث قدمت، آثار آنرا هم عهد مصر قدیم میدانند. در این سرزمین از سه چهار هزار سال قبل از میلاد تا حدود پانصد سال پیش از میلاد مسیح که ضمیمه ایران شد چندین دولت بزرگ حکمرانی کردند که دامنۀ فتوحات خود را از دریای مدیترانه تا اواسط خاک ایران گسترده و نفوذ دین و تمدن و علوم خود را بر همه اقوام سلف تحمیل کردند.

در آن عهد در شمال ناحیه **سومر** تاعرض جغرافیائی بغداد کشور اکد **Akkad**

(۱) Woolley, G. Leonard : The Sumerians, oxford, 1928.; Delaporte, L. : Mesopotamia, لندن ۱۹۲۵

بود و شهر بابل در آنجا قرار داشت. اکدی‌ها که قومی سامی نژاد بودند در حدود ۲۷۰۰ سال قبل از میلاد بر دولت سومری مسلط گشتند. نخستین پادشاه اکد، سارگون نام داشت که قسمتی از مغرب ایران و شامات را بکشور خود ملحق کرد. بفرمان سارگون نوشته‌های دینی و اصول ساحری و آثار علمی را مدون کردند و در معبدی نهادند. از این آثار در قرن هفتم پیش از میلاد بامر یکی از سلاطین آشوری رونوشتی برداشتند که فعلا در دست است.

در حدود ۲۵۰۰ سال قبل از میلاد باز سومریان غلبه یافتند. دو دولت سومر و اکد که بنوبت بر بین‌النهرین مسلط میشدند رقیب بزرگی موسوم به دولت عیلام داشتند که در خوزستان و قسمتی از لرستان واقع و پایتخت آن شوش بود. مکرر میان عیلام و آن دو دولت جنگ اتفاق افتاد. گاهی عیلام جزو متصرفات آنان میشد و زمانی عیلام بر خصم غلبه مییافت.

سومریان در اواسط هزاره‌های چهارم و سوم قبل از میلاد نفوذ مهمی داشتند. بلحاظ تمدن با دراویدیان هند مربوط بودند که آنرا فرهنگ پیش از هندیان مینامند و تمدن «سومر و دراویدی» نام میگذارند. همچنین تمدن سومریان را با ابتدای تمدن مصریان برابر میدانند. مصریان مصب رودخانه را ساخته یافتند، در صورتیکه سومریان ناچار مصب بین‌النهرین را ساختند. سومریان از جلگه‌های ترکستان یا کوههای عیلام سرازیر شدند، ترعه و قنات کردند، زمینها را آبیاری کردند، باطلاقتها را خشک کردند، سپس بصورت ملتی دریانورد کشتکار درآمدند، غلات بخارج صادر نمودند. برای ساختمان و صنعت سفال‌سازی و کوزه‌گری و نوشتن از خاک رس استفاده کردند. متافیزیک و افسانه‌های گوناگون ترتیب دادند.

در ۲۱۱۰ قبل از میلاد ریم‌سین پادشاه خوزستان رقبای خود یعنی حکومت‌های سومر و اکد را برانداخت، بقسمی که دیگر استقلال نیافتند و قومیت آنان در میان

سایر طوایف منحل شد. در اثر این حمله و غلبه عیلام بر بین النهرین، دسته دسته مردم آن کشور باطراف گریختند جمعی به فنیقیه رفتند و بلاد آنجا را بنا نهادند. گروهی که پرستنده خدائی آشور نام بودند بشمال بین النهرین کوچ کردند و شالوده دولت آشور را ریختند.

گویند حضرت ابراهیم هم از جمله این مهاجرین بود که با کسان خود به فلسطین رفت. از خدمات سومریان و اکدیان اختراع خط میخی و وضع قوانین عرفی و شرعی و تقریر مبادی طب و هیئت و اصول بعضی فنون و صنایع است.

این نبرد در هزاره سوم قبل از میلاد آغاز گشت و در ابتدای هزاره دوم قبل از میلاد بپایان رسید. بابلیان یا کلدانیان در مصب فرات و آشوریان در شمال استقرار یافتند.

بابلیان از مبشرین دین و هنر بشمار میرفتند و بسیار روحانی بودند. آشوریان بسیار خشن و نیرومند و جنگجو بودند و قبل از اینکه تحت استیلای دولت بابل درآیند مدت مدیدی بر آنان تسلط داشتند. همانطوری که یونانیان بلحاظ افکار فلسفی بر رومیان مزیت داشتند رعایای بابلی نیز نسبت به رقبای خود بلحاظ روحانیت برتری داشتند و توانستند اساس عقاید را فراهم سازند و تمدن آشوری و بابل را ایجاد نمایند^۱.

این قوم چون بر بابل استیلا یافتند آن شهر را وسعت دادند. پنج سلسله از سلاطین این قوم پیداشاهی رسیدند. این پنج سلسله که معروف بدولتهای بابل هستند از حدود دو هزار و یکصد سال قبل از میلاد تا هفتصد و سی و دو قبل از میلاد حکمرانی کردند. منازعات آنان بادولت عیلام و کاسی ها (سکنه کردستان و لرستان) و دولت آشور در تاریخ ضبط است. عاقبت پنجمین سلسله سلاطین بابلی بدست آشوریان منقرض شدند.

(۱) آثار باستانی آشوریان در موزه لوور پاریس موجود است.

حمورابی یا حامورابی (۲۰۰۳-۱۹۶۱) ششمین پادشاه از سلسله اول است که مسئله ترکیب سومریان و سامیان را انجام داد^۱.

دولت آشور در آغاز تابع بابل بود و بعد مستقل شد و هزارسال دوام یافت. پایتخت آن نینوا نزدیک شهر موصل بود.

مردم این کشور بی اندازه سخت دل و بی رحم بودند، مغلوبین را برای تقرب بخدایان بسخت ترین صورتی میکشتند و چون سکنه آشور کم بود از راه رعب و بیم ملل تابعه را در انقیاد خود نگاه میداشتند. آشوریان دولت حثیان آسیای صغیر و دولت عیلام و دولت بابل را منقرض کردند و فلسطین و شام و مصر را مطیع نمودند. این دولت در ۶۰۶ سال قبل از میلاد بدست پادشاه ماد (مغرب و مرکز ایران) انقراض یافت.

از جانب دولت آشور حکمرانی در بابل بود موسوم به نبوپوسالار که مستقل شد و سلسله ای تشکیل داد که تا ۵۵۵ باقی بود. از سلاطین مشهور این دودمان بختنصر بود. در این تاریخ سلطنت بابل یکی از روحانیان موسوم به نابونید رسید و او از عهده دفع لشکریان کوروش کبیر برنیامد.

بابل پایتخت دولت کلدانی از بلاد معروف جهان و آبادترین شهر دنیای قدیم است. مکان آن در ساحل شط فرات و محل تلاقی راههای تجارتی بود. ثروت جهان بوسیله کاروانهای بزرگ باین شهر وارد میشد در مدارس آن نجوم و طب و طبیعیات و الهیات تدریس میگشت. طالس ملتی و فیثاغورث از این مرکز دانش کسب علوم کردند. صاحبان آراء مختلف و عقاید گوناگون در این شهر جمع شدند و به تبلیغ معتقدات خویش میپرداختند.

نظر بافزایش ثروت و سکنه و اختلاط نژادها و تصادم عقاید مردم بابل در اواخر عهد از حیث اخلاق و دیانت در مرتبه نازلی قرار گرفتند. از یک طرف

صفحه ۵. Masson - Oursel : La philosophie en Orient. (۱)

صفحه ۳۶. Delaporte : Le Proche - Orient asiatique. (۲)

بخدایان متعدد ایمان داشتند و از طرف دیگر بسحر و جادو و فسق و فحشاء میگذرانیدند ، این اختلاف عقاید و ضعف اخلاقی بابل را با آن همه عظمت در برابر حمله ایرانیان سرافکنده کرد .

نفاق داخلی هم بر ضعف بابل افزود . اسیرانی که در این شهر بودند بر ضد دولت توطئه میکردند . بطوریکه شهر بابل با وجود حصارهای حصین و ۱۸ دروازه آهنین و چندین دیوار که در دو سمت شط فرات افراشته بود تاب مقاومت نیاورده و منقرض گشت . در سال ۵۳۸ قبل از میلاد کورش کبیر بابل روی آورد و مردم و روحانیان از پادشاه بابل نابونید بیزار بودند و مردوک خدای بزرگ هم از او متنفر بود ، با دشمن مملکت یعنی کورش کبیر سازش نمود . چون شاهنشاه نزدیک رسید روحانیان از او استقبال کردند .

کورش خود را محبوب مردوک شمرد ، چون داخل شهر بابل شد ، در معابد خدایان بسیار دید . گفتند این همه مجسمه را که هر یک خدای شهری و قصبه ای است نابونید پادشاه بابل آورد و بهمین سبب مردوک از او رنجیده خاطر گشت . کورش چون بهیچ یک اعتقادی نداشت آن مجسمه ها را ببلاد خودشان بازفرستاد و از این عمل محبوب القلوب مردم شد . یهودیان را آزاد کرد تا بوطن خود بازگردند و معبد اورشلیم را مرتب کنند .

اضافات : برای کسب اطلاعات بیشتری رجوع شود به :

Jastrow, Morris, Jr. : The Book of Jobe phila. 1920

» » » : The civilization of Babylonia and Assyria, phila. 1915

» » » : Agente cynic. phila. 1919

Harper, R. F., ed : The Code of Hammurabi. دانشگاه شیکاگو ۱۹۰۴

» » : Assyrian and Babylonian Literature, نیویورک ۱۹۰۴

Schäfer, H. and Andrae, w. : Die Kunst des alten Orients برلن ۱۹۲۵

Perrot, G. and Chipiez, C. : History of Art in Chaldea and Assyria.

لندن ۱۸۸۴ دو جلد

بهمن جهت در تورات کورش کبیر فرستاده خدا بشمار آمد. لوحی از سال ۵۳۸ قبل از میلاد باین مضمون بدست آمده است.

« منم کوروس خدایگان جهان، شاه بزرگ، شاه نیرومند... بی جنگ و بی مقاومت مردوک مرا بشهر بابل آورد و من از غارت اجتناب ورزیدم. مردوک، نبونید را در دست من گرفتار کرد زیرا که اورانمپیرستید من کوشیدم که سومریان و آکادیان که اقوامی بزرگند از سربازان من رنج و آسیبی نبینند... تا همه خدایانی که ببلاد خودشان فرستاده ام در پیشگاه بل مرا دعا کنند و طول عمر مرا خواستار شوند».

۲. منابع تحقیق در دین بین النهرین

بسط تمدن در سرزمین کلد (سواحل دوشط بزرگ دجله و فرات) در حدود چهار هزار سال قبل از میلاد یعنی در همان اوانی صورت گرفته که مصر نیز روبه ترقی میرفته است.

تا قرن نوزدهم میلادی از تاریخ کلد و مملکت همسایه وی آشور باندازه مصر هم اطلاعی در دست نبود. آنچه درین باب میدانستند بنهایت مختصر و منحصر بروایات نویسندگان و تورات بود که بموجب آن چند نفر اسمی پیدا کرده بودند از قبیل نمرود **Nemrod** که در شکار دستی داشته و نینوس **Ninus** که از آشور برخاسته و نینوا را بنا نهاده و ملکه سمیرامیس **Sémiramis** که در جنگاوری و مسافرت چیزها بوی نسبت میدادند که بعقل راست نمیآمد و تزئین شهر بابل را نیز باو نسبت میدادند و سارداناپال **Sardanapale** آن شاه فاسد الاخلاق که چون در نینوا محصور شد آتشی عظیم برافروخت و بابستگان و ذخائر و نفایسی که داشت در میان شعله قرار گرفته تلف شد ولی اینها بیشتر به موضوع افسانه شباهت می یافت تا به کسانی که در تاریخ ذکرشان میآید.

اما پایتخت های این پادشاهان بزرگ گمان میرفت بکلی بر روی هم

خواهیده و هیچ آثاری هم از خود نگذاشته است زیرا نه در کلبه و نه در آشور خرابه بزرگی از آن قبیل که در مصر وجود داشت دیده نمیشد. محل آشور و بابل را بتقریب نشان میدادند ولی در آنجا جز تپه های عظیم گل رستی چیز دیگری بنظر نمیرسد.

پیشرفتی که در سده نوزدهم در امر حفریات مصر بظهور آمد دانشمندان را تشویق نمود که در کلبه و آشور نیز دست بکار کاوشهایی نظیر آن بشوند، **بوتا** Botta نام، فرانسوی در ۱۸۴۲ بسمت قنسول رهسپار شهر موصل واقع در کنار **دجله** گردید و به پیدا کردن نینوا کمر بست. چندین تپه را داد کاوش کردند و عاقبت دریکی از آنها واقع در **خورساباد Khorsabad** مجسمه های بزرگ گاو بالدار بیرون آمد.

این خرابه از نینوا نبود بلکه بقایای قصر **سارگون Sargon** پادشاه آشور بود که در همسایگی نینوا قرار داشت. نقوش برجسته و مجسمه ها و قسمت زیرین قصر در زیر طبقه ضخیمی از خاک بخوبی محفوظ مانده بود.

از این بعد دیگران نیز بجستجو پرداختند، از روی هر تپه ای که تصور میرفت پایتختهای قدیم در زیر آن خواهیده باشد خاک را برگرفتند تا در نتیجه خرابه های نینوا بدست **لایارد Layard** انگلیسی بیرون آمد و کتابخانه **آسوربانی پال Assurbanipal** با هزاران الواح آجری ظاهر شد. این الواح را حروفی پر کرده بود که با هیروگلیف مصری بسیار متفاوت و به میخ یا زوایای سه گوشه که بجهت مختلف قرار داده باشند شباهت داشت و از اینجهت این خط را در فارسی میخی و در زبان فرانسه زاویه مانند نام نهاده اند.

این خطوط را با قلم حکاکی در گل نخشکیده نوشته و بعد در کوره می پختند. قبل از اکتشافات **بوتا** و **لایارد** نیز خط میخی از روی کتیبه های ایرانیان قدیم معروف بود ولی خواندن آن بدرجه هیروگلیف مشکل می نمود و برای خود اهل خط نیز مشکل بود، زیرا کتب لغت متعددی بکار میبرده اند که در ضمن حفریات

بدست آمده است و راهنمای علمائی گردیده است که در راه خواندن آن زحمت میکشیده اند. متجاوز از پنجاه سال کار میخواست تا نتیجه مطلوبه حاصل شود یعنی بالاخره در ۱۸۵۷ بسیاری از دانشمندان که از آن جمله **Rawlinson** انگلیسی و **Oppert** فرانسوی بوده اند، توانستند یکی از الواح مهم آشوری را بخوانند و کاملاً ترجمه کنند. باین ترتیب بعد از علم معرفت باحوال مصر، علم تازه‌ای تأسیس شد که معروف به «احوال آشور» نام گرفت، زیرا کشفیاتی که تا آنروز شده بود تنها بدرد کشف تاریخ قوم آشور میخورد.

از آن بعد نیز اکتشافات تازه‌ای انجام گرفت و آشکار ساخت که در کلدانی وجود داشته است به مراتب قدیم تر از آنکه آثارش در آشور بدست آمده بود و امروز موضوع معرفت باحوال آشور، آثار قدیمه کلدانی و آشور هر دو میباشد.

باین طریق نخستین منابع تحقیق در ادیان آسیای غربی کتیبه ها و مدارک باستان شناسی است، در مرتبه دوم آثار دانشمندان تاریخ ادیان قرار دارد که هریک بشرح زیر در کتب گوناگون از ادیان آسیای غربی بحث کرده اند. پس از علمای تاریخ ادیان آثار محققین بزرگ قرون اخیر قرار دارد که هریک ضمن بیان تاریخ یا اوضاع اجتماعی از ادیان و عقاید مردم قدیم این ناحیه سخن گفته اند.

سودر بلوم^۲ در کتاب «رساله تاریخ ادیان» اطلاعات مختصری در دسترس ما میگذارد.

اضافات :

(۱) Rawlinson, Geo. ed. : Herodotus, لندن ۴ جلد ۱۸۶۲

» » : Five Great Monarchies of the Ancient Eastern World. نیویورک ۳ جلد ۱۸۸۷

(۲) Söderblom, Nathan : Manuel d'Histoire des Religions, (paris, Leroux, صفحه ۲۰۸-۲۰۷-۱۱۰-۸۳ ۱۹۲۵)

دنيس سرات^۱ در کتاب «تاریخ ادیان» خود بحث جالبی در باره ادیان خاور نزدیک دارد. کتاب «اقوام شرق مدیترانه» تألیف دولاپورت^۲ جلد اول آن که تحت عنوان خاور نزدیک آسیا است مطالعات ما را تکمیل میکند.

۳- الهیات و خدایان بین النهرین

بقایای آئین توتم در میان سومریان وجود داشت : عقاب و گاو نر و شیر را مقدس میدانستند.

جان پرستی بر این ملت حاکم بود : ارواح در خورشید و ماه و ستاره ها قرار داشتند که بتدریج بشکل خدایان نمودار گردیدند.

هر شهری خدائی مخصوص بخود داشت ، خدای محلی زن بود ، از دریای مدیترانه تا خلیج بنگال و اهالی اژه و آسیا و دراویدیان ، سکه رب النوع «مادر همگانی» را محترم میدانستند^۳. **تیامات Tiamat** الهه اقیانوس بود ، **نانا Nana** یا **نینا Nina** به ایشتر بابل شباهت داشت.

مردوك خدای خالق و بخصوص آینده بر تیامات که ماده را شکل داده و مصب را آفریده غالب گشت : این خدایان در دین بابل وجود داشت و در آن دین افسانه های سومریان راجع به خلقت و طوفان بزرگ توسعه یافت. یکی از خدایان انسان را از خاک رس آفرید و جان داد تا آئین خدایان را برقرار سازد و آنانرا پرورش دهد.

پادشاهان فرزندان خدایان اند ، طبیعت را حاصلخیز میسازند ، بر نباتات ریاست دارند و حکومت را اداره مینمایند.

(۱) Saurat, Denis : Histoire des Religions, (paris, Denoel et Steele 1933)

صفحه ۸۹ - ۱۱۹

(۲) Delaporte, Louis : Le proche - Orient Asiatique, paris, press. - Univ. 1938
جلد اول

(۳) Masson - Oursel : La philosophie en Orient صفحه ۴۸ ، ۴۹

سومریان چون از کوههای عیلام سرازیر شدند و بر بین‌النهرین دست یافتند بلندی را با ارزش دانستند و در حفظ آن کوشیدند. ساختمان زیگورات **Ziggourats** و بابل نمونه‌ای از این تصورات است.

سومریان افسانه‌ها و الهیات سامیان را بکار میبردند. سامیان از زبان غنی و سازگار و نبوغ سیاسی آنان استفاده میکردند. شهرها را دسته‌بندی میکردند و خدایان خود را در آنها قرار میدادند.

خدایان خصلت محلی را حفظ کردند، چون شهر آنان مرکز حکومت میشد بر سایر خدایان برتری مییافتند و خدایان دیگر تحت اطاعت آنها درمیآمدند و گاهی درهم ترکیب میشدند.

عده خدایان بابل و آشور بسیار است، در یکی از کتیبه‌های آشوری مربوط به حدود هشتصد و شصت قبل از میلاد قریب هفت هزار نام خدایان و فرشتگان منقوش است.

این خدایان را موجوداتی آسمانی میدانستند و علامت آنها را در کتیبه‌ها، ستاره، قرارداد بودند. مثلاً خدای بزرگ موسوم به «آنو» را با یک ستاره نشان میدادند و دیگری را با دو یا سه ستاره. بگمان این قوم پروردگاران هم چون افراد بشر صاحب خشم و آرزو و دستخوش احتیاجات مادی بودند. فقط تفاوت آنان با انسان در قدرت فوق‌العاده و حیات جاودانی بود، ولی از این موجودات قادر و جاوید جز خیر و نیکی نمیآمد.

ارواح بدکار، از بشر توانا تر و از خدایان ناتوان تر بودند، ارواح بدکردار بصورت انسان و تن حیوان از قبیل افعی و اژدها و پلنگ برای آزار بشر در هر گوشه پنهان بود. یکی از کتیبه‌های قدیم اوصاف شیاطین را چنین مینویسد:

«اینان سم‌های خدایانند، از دیوارهای بسیار ضخیم میگذرند، از پاهای بلند فرود می‌آیند، گوئی طوفانند، از خانه‌ای بخانه‌ای میروند، هیچ دری آنان را نگاه نمیدارد،

هیچ قفلی آنانرا باز نمیگرداند ، چون مار از زیر در بدرون میآیند و چون باد از زیر پاشنه در داخل میشوند ، زن را از آغوش شوی و کودك را از بغل پدر میربایند . این ارواح هریک اسمی و شغلی داشتند . لا بارتو قاتل اطفال خردسال و لا باسو علت رعشه اندام احناسو موجب سیاهی و زردی رخسار بود . حکایت پیدایش کرم دندان که دریک کتیه باستانی منقوش است از آثار عجیب بشمار میرود .

« هنگامیکه آمون آسمانها را بیافرید . آسمانها زمین را خلق کردند و زمین رودها را ایجاد نمود . و رودها جدولها را آفریدند و جدولها مردابها را ایجاد کردند و از مردابها کرم بوجود آمد .

کرم بحضور خدایان رفته بگریست و گفت بمن چه میدهید بخورم ، چه میدهید بنوشم . EAT I که یکی از خدایان است گفت : بتو چوب معطر و استخوان خشک میدهیم که غذای خود کنی ، کرم جواب داد بارالها نه چوب معطر میخواهم و نه استخوان خشک ، میل دارم غذا و شراب مرا در میان دندانها مقرر داری . مرا درلثه دندان جای بده تا ازخون لثه سیراب شوم و نیروی لثه را بگیرم »

وظیفه انسان پرستش ارواح بدکار نیست ؛ بلکه باید آنانرا مغلوب نماید و با عمل سحر تأثیر شوم آنها را برطرف کند .

در نظر سومریان و اکادیان هیچ موجودی ازلی نیست . درآغاز عدم مطلق بود تدریجاً در این عدم محض دو موجود معین پیدا شد . یکی نر موسوم به آپسو که دریائی از آب شیرین و محیط بر زمین است . دیگری ماده موسوم به تیامات که دریای آب شور است . از این دواصل همه کائنات بوجود آمد .

شعری که در باب پیدایش جهان کشف شده است چنین شروع میگردد :

« آن هنگام که در بالا آسمان نامی نداشت و در پائین زمین را

هیچ اسمی نبود ، آب آپسوی نخستین پدر آنها ، آب تیامات مضطرب

طوفانی مادر همه آنها ، باهم اختلاط و اتحاد داشت ، هنوز بیشه های پیدانلود

و نیز آنها پدیدار نبود ، هنوز هیچیک از خدایان نامیده نشده بودند و هیچ سرنوشتی ثابت نگشته بود ، در آن هنگام خدایان خلق شدند .
از آن دو موجود نخستین **Lahmou** و **Lahamou** پدیدار گردید ، ولی این دو خدا چندان تأثیری در جهان نکردند . بعد زمانی نامعین گذشت و از دو موجود نخستین **Anshar** و **Kishar** کیشر بوجود آمد . از انشر و کیشر سه خدا بوجود شد که مجموع آنها را تثلیث اول گفتند ، از این قرار : **Anou** و **Enlil** و **Éa** .

۴ - تثلیث اول یا اعلی

آنو خدای بزرگ نقاش در آسمان است . **Bel** خدای نیپور **Nippour** ، خدای هوا و زمین است . آ آ خدای اقیانوس نخستین است .
از روزگار قدیم آنو را رب اعلی دانسته اند . در اوج آسمان مسکن دارد و آنجا را آسمان آنو میخوانند . درگاه او را دو تن از خدایان موسوم به **Tammouz** و گیزیدا پاسبانی میکنند و در برابرش عصا و تاج فرمانروائی نهاده شده است . سایر خدایان هنگام طوفان هراسان شدند و با آسمان آنو پناه بردند و مانند سگ در روی دیوار قصر او چمباتمه زدند و چندان در آنجا توقف کردند تا بوی قربانی او تا ناپیشتم **Out - Napishtim** که بشکرانه ختم طوفان کباب میکرد بمشام آنان رسید و مانند بگس بر قربانی جوشیدند .

با اینکه کسی در علو مقام آنو شکی نداشت ، پس از انقراض دولت سومر و اکاد و استیلا یافتن بابل عظمت مقام آنو بخدای بابل یعنی «مردوک» رسید .
انلیل خدای هوا و زمین ، در بعضی کتیبه ها خیلی با عظمت نام برده شده است و تخت و تاج آنو را باو داده اند ، او را بل یعنی خداوند خوانده اند . شغل او بیشتر مستشاری خدایان است . طوفان بامر او حادث گردید . هم اوست که بشر را بدست سلاطین داد تا او را در طریق عدل هدایت کنند .

آ در لغت سامی یعنی خانه آب است. این خدا در سر منزل معرفت مقام دارد و مظهر معرفت آبی است که حامل زمین و محیط بر خاك است. تمثال او را بشکل حیوانی مرکب از بز و ماهی رسم کرده‌اند. این پروردگار برای معرفت بحکمت خود انسان را از مستی گل سرخ ساخت و از نفس خویش دراو دمید، چون طوفان فرارسید جمعی را نجات داد. صنایع و پیشه‌های بسیار به بشر آموخت، این خدا بیادشاهان عقل می‌بخشید و روحانیان را در اجرای تکالیف دینی و کارهای جادوگری کمک می‌کرد.

ه - تثلیث دوم

تثلیث دوم مرکب است از سین Sin خدا ماه و دو فرزند او شمش Shamash خدا شمس و ایشثار Ishtar زهره خدا.

در اور Our یعنی شهری که طبق سفر پیدایش تورات، حضرت ابراهیم از آنجا هجرت کرد، سین «خدا ماه» سلطنت می‌کرد، اوقات وازمنه را در اختیار داشت و گناهکار را قرین آه و اشک می‌ساخت.

شمش یا خورشید خدای عدالت و قاضی بزرگ جهانیان است که ظلم را از میان می‌برد و قوانین حقه را بحامورابی و سایر پادشاهان دادگر تلقین می‌کند. علامت او در کتیمه‌ها قرصی است مزین بیک ستاره که دارای چهار شاخه است و از میان هر شاخه رشته نور مواجی ساطع است و گوئی دوشعله آتش از دوشهای مجسمه او برمی‌خیزد.

ایشثار خدای نیک‌خواه است. گاهی او را دختر آنو و گاهی دختر سین و زمانی خدای جنگ و شهوت خوانده‌اند. کوشش او در فریفتن و عاشق کردن بنی آدم است سایر خدایان ماده که در بین النهرین بودند در شخص ایشثار مستتر شدند. او را بصورت زنی جنگجو که بر پشت دوشیر ایستاده است و تیری در دست دارد نشان می‌دهند. در یک دست سلاحی منحنی و در دست دیگر گری با سرشیر گرفته است.

۶- مردوک

چنانکه دیدیم خدایان این ملت بی‌شمار بودند ، هر کس دو خدای محافظ داشت و همه عوامل طبیعی را بخدایان معین نسبت میدادند ، اما پس از تسلط دولت بابل بر همه بین‌النهرین ، خدایان این سرزمین تحت‌الشعاع خدای بابل ، مردوک نام شدند. مردوک خدای بابل بود و افسانه‌های خلقت و طوفان نوح باو ارتباط داشت ، این افسانه‌ها که دارای ریشه‌های سومری است ظاهراً در عهد هامورابی نگارش یافت ، هامورابی کوشش کرد تا مردوک را بمنت‌های عظمت رسانید و در رأس خدایان قرار داد. بفرمان او قصص و روایات قدیم را تبدیل و تحریف کردند و قصه‌ای بشرح زیر ساختند :

در آغاز آفرینش تیامات «الهه اقیانوس» طغیان و سرکشی کرد و خدایان را بیم داد. آنو را نامزد کردند تا او را هلاک کند اما آنو از معرکه روی برگردانید. پس مردوک قد برافراشت و خدایان را نجات داد و بر تیامات پیروز گشت و برای دریا حدودی معین ساخت ، انسان را از خاک رس آفرید تا بنده باشد و خدمت کند و خدایان را نگهداری نماید.

آنو از بزرگی خود برخدایان استعفا کرد و مقام او بمردوک رسید که شهریار خدایان شد ، الواح قضا و قدر را که در دست انلیل بود بدست آورد ، هر سال در بابل هنگام تجدید سال ، عیدی عظیم گرفته میشد بیاد کامیابی مردوک ، آن‌عید را دوازده می‌گفتند که ظاهراً منشاء عید نوروز ایرانی است. آ پدر مردوک نام خود را بفرزند داد ، زیرا مردوک نیکوکار و صاحب دانش پدر بود. در جائی آ بفرزند چنین گفت :

« پسر من چیست که تو ندانی ، چه چیز است که محتاج آموختن از من باشی
« هر چه من میدانم تو نیز میدانی » باید دانست نام حقیقی آ مستور بود و کسی آنرا

نمیدانست. میگفتند هر کس این نام را بداند صاحب اسم اعظم میگردد و بر هر چیز آگاه و قادر میشود.

باین ترتیب تمام مناصب خدایان تثلیث اول (اعلی) مردوک انتقال یافت. مجسمه او را باد و گوش پهن ساخته اند که نشانه دانش بسیار و ادراک سریع است. سلاح منحنی در دست دارد و تیامات مغلوب بصورت حیوان عجیب در پای او افتاده است. در عید اول سال همه خدایان بخدمت مردوک میآمدند و در حضور او زانو میزدند تا فرمان او صادر و سرنوشت کائنات در ایام سال جدید معلوم گردد.

در دوره چند روزه این جشن مردمان مراسم فوق العاده بجا میآوردند و آنرا مقدس ترین عیدها میشمردند، باین طریق چون بابل بر شهرهای دیگر تسلط یافت، مردوک خدای آن شهر، بصورت خدائی بزرگ درآمد. در عهد حامورابی خدایان دیگر از میان رفتند و بصورت وجوه مختلف مردوک درآمدند. مردوک چون تاریکی را روشن میکند «سین» است و مانند «انلیل» خدای حاکمیت است. از آنجا که خدای عدالت است «شمس» یا «خورشید» نام دارد. بطور کلی مردوک خدای متعال قرن ششم قبل از میلاد است.

بختنصر، مردوک را خدای واحد و شخصی خود میشناخت، هیچیک از پادشاهان در بین النهرین مانند وی فرضیاتی تا این حد شبیه به واحد پرستی برقرار نساخته است.^۱

این پادشاه هنگام جلوس بسلطنت دعائی زیبا برای مردوک تألیف کرد.

۷- قوانین حامورابی

این پادشاه از سلسله اول سلاطین بابلی است و از ۲۱۲۳ تا ۲۰۸۰ قبل از میلاد سلطنت کرد. شهرت او بسبب کشف تخته سنگ بزرگی است که مجموعه ای از قوانین در ۲۸۲ ماده بر آن سنگ منقوش است. گرچه حامورابی مدعی است که

این قوانین را شمش (یعنی مردوک به شکل عدالت) وضع کرده است ولی آثار سومریان و اکدی‌ان که مقدم بر او بوده‌اند حاکی از وجود نظایر این شرایع در شهر بابل و غیره است. هامورابی فقط در تدوین و تکمیل آن اصول دست داشته است.

این سنگ را در سیپ‌پار واقع در شمال شهر بابل نصب کرده بودند و چون لشکر عیلام بر بابل دست یافت ، بنا بر رسم آن زمان که غالبین مجسمه‌ها و آثار مقدسین مغلوب را بیادگار غلبه بر خصم میبردند ، این سنگ را بشوش نقل کردند . در سال ۱۹۰۲ میلادی هیئت حفاران فرانسوی که در شوش مشغول حفاری بودند آنرا یافتند و به پاریس فرستادند و در موزه لوور قرار دادند . بر این سنگ مواد مدنی و جنائی بسیار نوشته شده است : از قبیل ، حدود ، افتراء ، سوگند ، دروغ ، رشوه دادن بقاضی یا بشهود ، ظلم قضات ، نقص مالکیت ، مجازات دزدان و سایر مجرمان ، علاقه رعیت و مالک ، حقوق تجارتی ، حقوق اهل خانه ، دستمزد طبیب و معمار ، روابط زن و شوهر ، معاملات بیع و شرطی ، حرمت انتقام شخصی و لزوم مداخله محاکم در قصاص و غیره .

برخی از مواد آن عاقلانه و بعضی مبالغه‌آمیز است مثلاً مینویسد : « یک زن متهم بزنا که در حال ارتکاب جرم توقیف نگردد و مرد متهم بجادوگری را در شرط اندازند تا اگر مقصر باشند آب آنانرا بگیرد . دایه‌ای که غفلت کند و باعث مرگ کودک گردد باید پستانهایش را برید » .

از کارهای هامورابی توحید ادیان و مذاهب بین النهرین و الزام مردم به پرستش خدای بزرگ موسوم به « مردوک » و استقرار وحدت سیاسی است .

میان شریعت هامورابی و قوانین حضرت موسی شباهت بسیار است ، که نمیتوان همه آنها را بتصادفات روزگار نسبت داد و چون هامورابی ششصد سال قبل از زمانی است که در قصص بنی اسرائیل برای موسی معین شده است و مجموعه قوانین بابلی شش قرن قبل از تاریخ احکام موسی است . پس میتوان گفت بسیاری از قوانین هامورابی را یهود ، خاصه اشخاصی که در تبدیل و تغییر تورات دست داشته‌اند

داخل شریعت حضرت موسی کرده اند. در صورتیکه احکام موسی را، خدا بموسی تقریر کرده باشد، باید گفت خدا تألیفات حامورابی را بنام خود کرده است.^۱

از روی کتابی که مورخ بابلی موسوم به بروز در قرن سوم قبل از میلاد نوشته است و نیز از روی کتیبه و الواح و آثار قدیمی که در حفريات عراق بدست آمده است، متن بسیاری از قصص و روایات کتاب عهد قدیم مانند حکایت پیدایش جهان و طوفان و هبوط ایشtar «خدا زهره» بدوزخ و غیره مکشوف و معلوم گردیده است.

* * *

آشوریان در حالی که خدایان دیگر را محترم می شمردند دارای یک خدای اصلی بودند که قبل از آنکه خدای ملی گردد خدای محلی شهر آسور بود. این خدا که آسور نام داشت مقامی برابر با مردوک در بابل داشت.

وظیفه دینی آشوریان این بود که ممالک را گرفته، اقوام بسیار باطاعت خدای آسور در آورند و هر قدر بیشتر در تعذیب اسیران و شکنجه مغلوبان موفق میشدند خود را ثواب کارتر و در نزد آسور عزیزتر می پنداشتند. کشتار مغلوبین، و تبعید دسته جمعی مردم و انهدام مقابر سلاطین مورد احترام دشمن، و ضبط خدایان اینها روشن استیلای نینوا بود که در مقابل آنان آنقدر کینه ایجاد کرد که موجب ویرانی تمام آسیای غربی گشت.^۲

۸- افسانه های بین النهرین

افسانه های بین النهرین در سایر ادیان و مذاهب بوجه مختلف بسیار نقل شده است و قطعاتی بسیار از آن بر کتیبه ها نقش شده و زینت بخش موزه های جهان است.

صفحه ۹۴ Reinach, S. : Orpheus (۱)

صفحه ۵۹ Masson-Oursel : La philosophie en Orient, (۲)

صفحه ۲۷۲، ۲۵۷، ۲۴۱، ۲۳۶، ۲۱۰ Delaporte : Le proche - orient asiatique

برای نمونه قصه طوفان چنانکه در یک کتیبه قدیم در حدود ۲۰۰۰ سال قبل از میلاد کشف شده است بیان می‌گردد :

خدایان در شهر شوپوراک بین النهرین از مردم دنیا ناراضی شدند و نفرین کردند ، خدائی که موسوم به انلیل بود طوفان فرستاد ، یکی از خدایان موسوم به «آ» که از این امر آگاهی داشت در صدد نجات یکی از افراد بشر موسوم به اوتاناپیشتم (نوح) برآمد و در خواب سرّ خدایان را فاش کرد و چنین گفت : دارائی خود را رها کن و جان خود را از خطر برهان . در کشتی بذرهای زنده از هر نوع قرار ده ، اما آن کشتی که میسازى باید ابداً بعد از آنرا نیک منظم کنی طول و عرضش را متناسب سازی ، آنگاه آنرا باقیانوس خواهی افکند . اوتاناپیشتم گوید : کشتی را از هر چه داشتم انباشتم هر چه زر داشتم و هر چه سیم ، هر قسم بذری که مالک بودم همه را در کشتی نهادم ، همه خویشاوندان و اهل خانه خود را در آن نشاندم ، حیوانات کشتزار و جانوران خانگی و کارگران را همه در آن جای دادم ، شمش ساعت طوفان را بمن فرموده بود که : هنگام غروب ، خدای ظلمت بارانی سنگین خواهد فرستاد .

آنگاه بکشتی بالارو و در را ببند (پس طوفان شروع شد ، آب زمین را فرا گرفت ، مردمان نابود شدند ، گفتم دریا آسمان را تهدید میکند) خدایان از آب هراسان شدند ، گریختند و در آسمان آنو پناهگاه جستند . خدایان مثل سگها ، چمباتمه زده بودند ، آنگاه ایشترمانند زنی کارگر نوحه آغاز نهاد ، آن ملکه خدایان ندبه کرد و زوزه کشید و چنین گفت : نژاد کهن سال بشری مبدل بخاک شد ، آن روز که در انجمن خدایان باین امر راضی گشتم مرتکب امری زشت شدم زیرا که بمرگ بندگان رضادادم (خدایان نگاه میکردند ، اما طوفان هفت روز می‌غرید و بر زمین چیزی

نماند ، روز هفتم اوتاناپیشتمیم کبوتری فرستاد ، اما جائی برای نشستن نیافت و باز گردید ، پس پرستوئی روانه کرد ، اونیز باز گشت ، آنگاه کلاغی را گسیل داشت - کلاغ پرواز کرد و دید که آب در حال فرونشستن است ، بکشتی نزدیک شد درحالی که روی آب راه میرفت و بانک میزد اما دیگر داخل کشتی نشد . چنین گوید اوتاناپیشتمیم : آنگاه همه را آزاد کردم که بجهات چهار گانه بروند ، و بر فراز قله کوه قربانی نمودم خدایان بوشیدند خدایان بوی مطبوع آنرا شنیدند ، خدایان چون سگس بر قربانی جوشیدند . ملکه خدایان بیامد ، جوهر گرانبهائی که «آنو» بنا بر خواهش او تقدیمش کرده بود بلند کرد و گفت : این خدایان اینجا چه میکنند ، قسم بگوهری که بگردن دارم هرگز فراموش نمیکنم ، این روزها در خاطر من خواهد بود هرگز از یاد نمی برم ، خدایان اجازه دارند قربانی ببابند ، اما انلیل (بل) حق ندارد حاضر شود ، زیرا که او از حضور در انجمن شوری استتکاف کرد و طوفان فرستاد ، مخلوق مرا هلاک و تباہ کرد . اما انلیل جز این فکر میکرد و بسیار خشمناک بود که بعضی از بشر نجات یافته است و دریافت که «آ» حيله نموده و بعضی از مخلوقات را رهانیده است . «آ» سخن مفصلی گفت و برای انلیل ثابت نمود که این مجازات بسیار سخت و از حد اعتدال خارج بوده است . بجای فرستادن طوفان شیری میفرستادی که از عده مردمان بکاهد ، یا پلنگی یا قحطی یا طاعونی می فرستادی . آنگاه «آ» برای تبرئه خود در باب فاش کردن سرّ خدایان چنین اظهار کرد : من مقصود خدایان را فاش نکرده ام ، او را در خواب چیزی نمودم مقصود خدایان را بفرست دریافت . خشم انلیل فرونشست و بجانب کشتی آمد . اوتاناپیشتمیم و زنش رایبرون آورد و تقدیس کرده گفت : تا امروز اوتاناپیشتمیم از زمره بشر بود . حال بمقام خدایان برسد و چون ما جاودان بود .

و در مکان دور در مصب شط مسکن گزیند^۱»

از این یادبود مبهم طوفان بلاخیز زیباتر، افسانه رویش گیاهان است که با نام «ایشتار» و «تموز» همراه است.

ایشتار در کنار مردوک قرار داشت و بسیار مورد علاقه مردم بود. خدای ستاره صبح و عصر و عشق مادری و فراوانی بشمارمیرفت در معابد او فاحشگان مقدس بخدمت مشغول بودند.

در متن سومری داستان، تموز برادر کوچک ایشتار است و در متن بابلی، گاهی عنوان معشوق و زمانی عنوان پسر او را دارد. این هردو متن با ساطیر ونوس و آدونیس یا دمتر و پرسفون و قصص دیگر مرگ و رستاخیز راه دارد. باین طریق ایشتار مادر یا همسر یا محبوبه تموز محسوب میگشت، کودک و شبان و **Seigneur** صاحب اختیار نام داشت^۲. عبارت سنیور در عبری آدون است که یونانیان نام آدونیس را از آن اقتباس کردند.

در بعضی از افسانه ها خوک تموز را بقتل رسانید و در برخی قصص ایشتار او را کشت. تموز پسر خدا «آ» گوسفندان خود را در زیر درخت بزرگ اریدا **Erida** که سایه آن همه زمین را می پوشاند می چرانید، ایشتار که پیوسته تشنه عشق بود بدام عشق او گرفتار آمد و بر آن شد که وی را به همسری خود برگزیند. ولی تموز مانند آدونیس با حمله گرازی وحشی از پای درآمد و مانند همه مردگان بدوزخ

اضافات: (۱) رشیدیاسمی: ملل و نحل - انتشارات دانشکده علوم معقول و منقول، مؤسسه

وعظ و خطابه - سال ۱۳۱۵ خورشیدی - صفحه ۲۷-۲۶

صفحه ۳۵ Challaye: Petite Histoire des Grandes Religions (۲)

در غالب ادیان سخن از روایات طوفان آب در میان است و هر ملتی مطابق ذوق خود افسانه های گوناگون درباره آن ترتیب داده است. رجوع شود به کتاب: افکار ارم نگارش: مهدیقلی هدایت - چاپ دوم - ۱۳۲۲ شمسی - صفحه ۷۴ تا ۷۷

تاریک زیرزمین فرورفت ، که بابلیان بان دوزخ نام **آرالو Aralu** می دادند و ارشکیگال **Ereshkigal** خواهر حسود ایشтар ملکه آن بود . ایشطار باندوه سخت گرفتار شد و نوحه سرائی آغاز کرد و عزم جزم کرد که به آرالو فرو شود و با شستن زخمهای تموز در یکی از چشمه های شفا بخش ، زندگی را بوی باز گرداند ، آنگاه با زیبایی خیره کننده خویش بدروازه دوزخ نزدیک شد و اجازه خواست که بان درآید . لوحهایی که بدست آمده داستان را بصورت نیرومندی چنین بیان می کند :

چون ارشکیگال این را شنید ،

مانند کسی بود که درخت گزی را می برد (لرزید؟)

مانند کسی بود که نمی را می برد (تکان خورد؟)

چه چیز قلبش را پریشان کرد ، چه چیز کبدش را (تکان داد؟)

(آیا) این زن (می خواهد) که با من (در اینجا بماند؟)

و از خاك تغذیه کند و غبار را بجای شراب بنوشد؟

من برای مردمانی میگیرم که زنان خود را رها کردند ؛

برای زنانی میگیرم که آنان را از آغوش شوهرانشان کنده اند ؛

و برای کودکانی که نارس (چیده شده اند) .

برو ای دربان ، و در را بروی او بگشا ،

و مطابق دستور قدیم با وی رفتار کن .»

دستور و مقررات قدیم چنان بود که هر کس می خواهد بدوزخ درآید باید

برهنه باشد ، بهمین جهت از هر دری که ایشطار میخواست بگذرد ، دربان دوزخ

لباس یا زینتی را از او باز می گرفت : ابتدا تاجش را برداشت و آنگاه گوشواره ها را

بیرون کرد ، و پس از آن گردن بند و سپس زیورآلات سینه اش را برداشت ، و پس

از آن کمر بند گوهر نشان و دست بند و پای بند زرین و در پایان پارچه ای را که

میان او را می پوشانید باز گرفت . هر بار ایشطار با لطافت و ظرافت لب باعتراف

می‌گشود ولی بآنچه از او خواسته بودند رضای داد ، و چون ایشتار در زمینی فرورفت که درآمدن بآن را بازگشتی نبود .

ارشکیگال وی را دید و از این آمدن در خشم شد .

ایشتار بی پروا خود را بر وی افکند .

ارشکیگال دهان گشود و سخن گفت .

به **نمتار Namtar** پیامبرش ...

«برو نمتار (و او را بزنندان کن) در کاخ من

و بر وی شصت بیماری را چیره کن ،

بیماری چشم مرا بر چشمانش ،

بیماری پهلوی مرا بر پهلویش ،

بیماری پا را بر پایش ،

بیماری قلب را بر قلبش ،

بیماری سر را بر سرش ،

و بر تمام وجودش» .

در آن هنگام که ایشتار با این پرستاریهای خواهرانه به دوزخ در بند بود ،

زمین که از وجود وی بر پشت خود بغلت غیبت او الهام نمی گرفت ، همه هنرها

وراههای عشق ورزی را یکباره فراموش کرد ، دیگر گیاهی گیاه دیگر را بازآورن ساخت ،

سبزیها پژمرده شد و جانوران دیگر گرمایی در خود احساس نمی کردند ، و ریشه

عاطفه و محبت در مردم خشکید .

پس از آنکه بانو ایشتار بر زمینی که بازگشت ندارد ، درآمد ،

دیگر گاو نر بر پشت ماده گاو نجهید و خر نر بخر ماده نزدیک نشد ؛

و هیچ مردی در کوچه بدختر جوانی نزدیک نشد ؛

سرد در اطاق خود می‌خوابید ،

وزن تنها بخواب می‌رفت .

جمعیت کم‌شد، خدایان که دریافتند قربانیهای زمین کاهش یافته است پریشان شدند و فرمان دادند که ارشکیگال خواهرش ایشتار را آزاد کند، و او بفرمان خدایان گردن نهاد، ولی ایشتار بازگشتن زمین جز آنکه تموز را باخود همراه ببرد خرسندی نمی‌داد. درخواست وی پذیرفته شد و او پیروزمندانه از هفت دروازه گذشت و میان بند و دستبند و پای بند زرین و کمر بند گوه‌ر نشان و زیورآلات سینه و گردن بند و گوشواره‌ها و تاج خود را بازگرفت و چون دوباره بر روی زمین آشکار شد، گیاهان از نو برویدند و شکوفه کردن آغاز کردند و زمین پر از خوردنی شد و جانوران بزیاد کردن نسل خود پرداختند^۱. عشقی که نیرومندتر از مرگ است بجایگاه حقیقی خود که چیرگی و خواجهگی بر خدایان و آدمیزاد است بازگشت. برای مرد عالم و محقق زمان حاضر، این افسانه بصورت شگفت انگیز و زیبایی مرگ و رستاخیز سالانه زمین را نمایش می‌دهد، و نیروی برین عشق را آشکار می‌سازد که **لوکرتیوس Lucretius** در آنجا که از ونوس سخن می‌گوید به‌ترین وجه بیان می‌کند؛ ولی همین افسانه عنوان تاریخ مقدس را داشت که مردم بابل بآن ایمان راسخ داشتند و یک روز از سال را بخاطر مرگ تموز سوگواری میکردند و روز دیگر را بیادگار زنده شدن و رستاخیز او بجهن و شادی می‌پرداختند^۲.

برای بازگشت نباتات مراسم مخصوصی برقرار بود. زنان برای ناپدید شدن تموز نوحه سرائی میکردند، نمایشهای اندوهناك مقدس برای سوگواری خدا معمول میداشتند.

(۱) Jastrow, Morris, Jr. : The civilization of Babylonia and Assyria. philia.,

صفحه ۴۵۹-۴۵۳. ۱۹۱۵.

Frazer : Adonis, Attis, Osiris. ۱۹۰۷ لندن

Briffault, Robert : The Mothers. 3 vols. New York 1927. ۹۰ صفحه

(۲) همان کتاب صفحه ۹۰

Harper, R. F. . ed. : Assyrian and Babylonian Literature. نیویورک ۱۹۰۴

ازشیل **Ezéchiél** (۸-۱۴) زنان بیت المقدس را دیده است که برای تموز در معبد یهود سوگواری میکنند. در اینصورت عزاداری برای تموز خدای نباتات فانی اساس نوحه سرائی اسرائیلیان برای نابودی بیت المقدس بشمار میرود.

Saurat یکی از این نمایشها را چنین مینویسد: « ابتدا خدا پیروزمند وارد شهر میگردد سپس در اثر حادثه ای بزنندگان میافتد. در پای کوهی اوراسحا کمه میکنند. طرفدارانش در شهر غوغا میکنند. زنش از خدایان استغاثه میکند و نوحه سرائی مینماید. خدا ناپدید میگردد، رب النوع بسمت قبری میرود که سربازان آنرا نگهبانی میکنند. این قبر پوشیده از گیاه سبز گندم است و خدا در آن جادارد. دو بدکار دیگر قبل از وی محاکمه شده اند، یکی مرده و بر دروازه بابل بسته است. این یکی خدا را در جهان دیگر همراهی میکند. دیگری بیگناه شناخته شده آزاد میگردد... خدایان موافق جمع میشوند و در آنجا نبرد آغاز میگردد. نیروهای شیطانی مغلوب میگردند، خدائی که دوباره زنده شده پیروزمند از کوه خارج میگردد... پس از پیدایش اصول اولیه خلقت و طوفان نوح از کتاب عهد عتیق در بین النهرین، در اینجا اصول ابتدائی کتاب عهد جدید دیده میشود که شباهت بسیاری به مرگ و رستاخیز حضرت عیسی مسیح دارد^۱ ».

افسانه دیگری که بایشتار مربوط است داستان **سارگون اول Sargon I** پادشاه آشور است که اطلاعات عمومی ابتدائی آن به داستان موسی و **رومولوس Romulus** شباهت دارد. در افسانه های سومری از قول سارگون مینویسند^۲:

« مادر حقیر و بیچاره من مرا حامله شد و در پنهانی زایید، و مرا در سبیدی از نی بر روی آب گذاشت و در آن را باقیربست^۳ ». این کودک را دهقانی از مرگ نجات

(۱) Saurat : *Histoire des Religions*. صفحه ۱۱۲-۱۱۰.

Challaye : *Petite Histoire des Grandes Religions*. صفحه ۱۳۶.

(۲) Reinach : *Orpheus*. صفحه ۵۳.

(۳) Harper : *Assyrian and Babylonian Literature*.

داد و بعدها ساقی شاه شد و باو نزدیکی یافت. محبوب ایشترارگشت. در دربار نفوذ و قدرت فراوانی پیدا کرد. آنگاه بر خواجه خود شورید و اورا خلع کرد و بر تخت آکاد نشست و خود را «شاه فرمانروای جهان» خواند.

دوازده لوح شکسته که در کتابخانه آشور بنی پال بدست آمده است و اکنون در موزه انگلستان نگاهداری میشود، جالب ترین اثر ادبی بین النهرین یعنی حماسه گیلگامش را دربردارد. این حماسه نیز مانند ایللیاد مجموعه ای از داستانها است که پیوستگی متینی با یکدیگر ندارند و آنها را یکجا جمع کرده اند و تاریخ بعضی از آنها به ۳۰۰۰ قبل از میلاد می رسد؛ یک قسمت از این حماسه داستان طوفان بابل است. گیلگامش فرمانفرمای افسانه ای شهر اوروک یا ارك و از نسل شمش نپیشتم است که پس از طوفان ماند و حیات ابدی پیدا کرد. گیلگامش در این داستان همچون ترکیبی از آدونیس و سامسون Adonis - Samson با قامتی بلند و هیكلی درشت و عضلاتی پیچیده دیده می شود که باجرات و شهامت بکارها اقدام می کند و زیبایی فریبنده ای دارد:

دو ثلث او خدا است،

و یک ثلث او آدمیزاد است،

و هیچ کس نمی تواند با اندام او دم از برابری زند...

همه چیز، حتی کرانه های زمین را دیده،

هر چیز را بررسی کرده و دریافته است که چگونه همه چیز را بشناسد،

از حجاب حکمت که همه چیز را می پوشاند گذشت،

و همه رازها را گشود.

آنچه را پنهانی بود دید،

و از هرچه پوشیده بود سرپوش برگرفت؛

و خبر دوره پیش از طوفان را بازآورد.

راه دور و درازی رفت ،

و رنج و زحمت فراوانی را تحمل کرد ؛

و آنگاه بر لوحی سنگین آنچه را کرده بود نوشت^۱ .

پدران ، نزد ایشتار شکایت می بردند که فرزندان شان را بکارهای کمرشکن « ساختن باروها در شب و روز » و می دارد ، و شوهران از آن شکایت داشتند که وی « هیچ زنی را برای خواجه خود و هیچ دوشیزه ای را برای مادر خویش باقی نمی گذارد » . ایشتار از **آرورو Aruru** مادر خدای گیلگامش درخواست می کند که فرزندی همسنگ گیلگامش بیافریند که بتواند او را بانزاع و کشمکش مشغول دارد و باین ترتیب شوهران اوروک آرامش خاطر خود را باز یابند . آرورو قطعه گلی را با آب دهان خمیر می کند و از آن صورت نیمه خدای **انگیدو Engidu** را می سازد که مردی است با نیروی گراز و یال شیر و سرعت مرغ . این انگیدو بهمنشینی آدمیزادگان رغبتی ندارد و از آنان دوری می گزیند و با جانوران بسر می برد ، و با آهوان علف صحرا می چرد ، و با آفریده های دریا بازی می کند ، و همراه با دد و دام تشنگی خود را فرو می نشاند و یکی از شکارچیان بر آن می شود که با دام و تله او را گرفتار سازد ، ولی هر چه می کوشد باین کار موفق نمی شود ، آنگاه شکارچی بنزدیک گیلگامش می رود و از او می خواهد که زن کاهنه ای را با و امانت دهد تا انگیدو بدام عشق او گرفتار شود . گیلگامش باومی گوید : « ای صیاد برو و کاهنه را با خود گیر ، و آنگاه که جانوران بابشخور می روند ، پرده از روی زیبای او بردار ؛ چون انگیدو روی او را به بیند جانوران از گرد او پراکنده خواهند شد » .

شکارچی و کاهنه پیش می روند و انگیدو را می یابند .

« او در اینجا است ، ای زن !

بندهای خود بگشا ،

(۱) Leonard, W. E. : Gilgamesh, a Rendering in Free Rhythm. New York,

و از زیبائی خود پرده بردار ،
تا سیر و پر ، از تو برخوردار شود !
باز پس مگرد ، و آتش او را تیزتر کن !
چون ترا بیند بنزد تو خواهد آمد .
جامه خود بگشا تا بر تو آرام گیرد ؛
شهوت او را برانگیز ، بدان سان که زنان می کنند .
در آن هنگام نسبت بددان بیگانه خواهد شد ،
همان ددان که پیوسته در پی او گام برداشته و با او بزرگ شده اند .
سینه او بسینه تو فشرده خواهد شد .
آنگاه کاهنه بندهای خود را گشود ،
و از زیبائی خود پرده برداشت ،
تا او سیر و پر ، از وی برخوردار شود .
پس بازنگشت ، و آتش او را تیز کرد ،
و جامه خود را گشود تا بر او آرام گیرد .
و شهوت او را برانگیخت ، بدان سان که زنان می کنند .
سینه او بر سینه وی فشرده شد
انگید و فراموش کرد که کیجا زاده شد ^۱ .

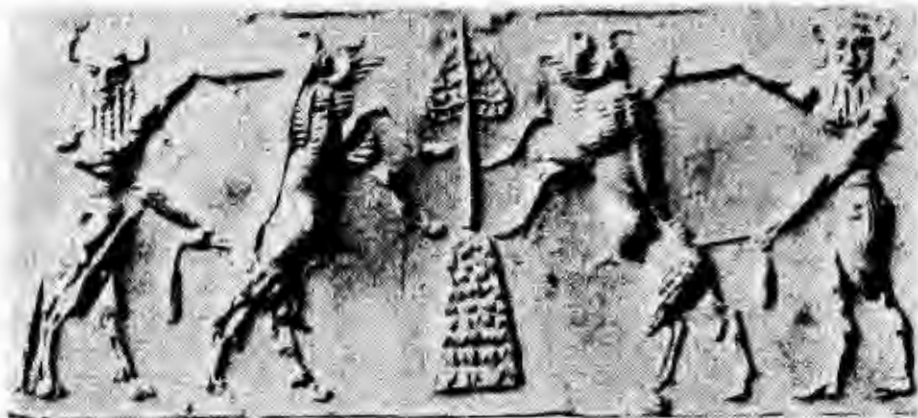
انگید و شش روز و هفت شب بازن مقدس ماند . چون از لذت سیر و زده شد
بیدار گشت و دریافت که دوستانش جانوران رفته اند ، و چون چنین دید از شدت
اندوه بیحال و بیهوش شد . در آن هنگام کاهنه وی را ملامت کرد و گفت : «تو که
شکوه خدائی داری از چه رو ، میان وحشیان مزارع بسر میبری ؟ بیا ترا به اوروک
ببرم ، در آنجا که گیلگامش زندگی می کند و قدرت او بالای همه قدرتها است » .
انگید و که با ستایش کاهنه فریب او را خورده بود ، در پی وی بجانب اوروک

روانه شد و چنین گفت: « مرا بآنجا که گیلگامش است راهنمایی کن ، تا با او بجنگم و قدرت خود را بوی نشان دهم ». چون چنین شد خدایان و شوهران شاد شدند . ولی گیلگامش در آغاز کار بانبرو و پس از آن با مهربانی خویش بر وی چیره شد ، و آن دو یار وفادار یکدیگر شدند ، هر دو در کنار یکدیگر برای حمایت اوروک در برابر عیلام پیش رفتند و پس از انجام کارهای بزرگ پیرو زندانه بازگشتند . گیلگامش ، ساز و برگ جنگ را از خود دور کرد ، و جامه سفید خویش را پوشید و خود را با نشانه های سلطنتی بیاراست و تاج بر سر گذاشت . در آن هنگام ایشтар سیری ناپذیر ، گرفتار عشق او شد ، و چشمان درشت خود را متوجه او ساخت و باو گفت :

« بیا ای گیلگامش و شوهر من باش ! عشق خود را همچون هدیه ای بمن بخش ؛ تو شوهر من خواهی بود و من زن تو . ترا در ارا به ای از لاجورد و طلا خواهم گذاشت که چرخهای زرین عقیق نشان دارد ؛ ترا شیرانی بزرگ خواهند کشید ، در آن هنگام که بخانه ما می آیی ، گرداگرد تو بخور برخاسته تمام زمینهای مجاور دریا قدم ترا در آغوش خواهند گرفت و شاهان در برابر تو پشت دو تا خواهند کرد ، و خیرات و عطایای کوهها و جلگه ها را همچون خراجی در برابر تو خواهند آورد » .

گیلگامش این پیشنهاد را نمی پذیرد ، و سرنوشت شومی را که ایشطار برای معشوقهای فراوان خود مهیا کرده است بیاد او می آورد ، و از آن میان نام تموز و باز و اسب و مرد باغبان و شیر را می برد و باو می گوید : « تو اکنون مرا دوست داری ولی بعدها همان گونه که آنان را از پای درآوردی مرا نیز از پای درخواهی آورد » . ایشطار درخشم می شود و از آنو خدای بزرگ مسئلت می کند که گاو وحشی درنده ای بیافریند و آن گاو گیلگامش را بکشد . آنو این درخواست را نمی پذیرد و ایشطار را چنین ملامت میکند . « آیا اکنون که گیلگامش خیانتها و رسوائی های تو را بیادت آورده است نمی توانی خاموش بمانی ؟ » ایشطار تهدید می کند که اگر مسؤولش اجابت

نشود در تمام جهان غریزه عشق و شهوت را ریشه کن کند ، تا هرچه زنده است نابود شود . آنو تسلیم می شود و گاو وحشی درنده را می آفریند ، ولی گیلگامش بدستکاری انگیدو برآن جانور چهره می شود و چون ایشتار بر گیلگامش دشنام و نفرین می فرستد ، انگیدو دستی از آن جانور را بچهره او پرتاب می کند . گیلگامش بخود می بالد و شاد می شود ، ولی ایشتار با مبتلا کردن انگیدو بدرد درمان ناپذیری عیش گیلگامش را از میان میبرد و انگیدو می میرد .



گیلگامش و انگیدو

گیلگامش بر روی نعلش دوست خود که او را از هر محبوبه ای بیشتر دوست دارد خم می شود و زاری می کند و در اندیشه مرگ و اسرار آن فرو می رود که آیا هیچ راه گریزی از این سرنوشت شوم نیست ؟ تنها یک نفر از مرگ رهائی یافته و آن شمش - نپیشتیم است ، و ناچار او راز زندگی جاودانی را می شناسد . گیلگامش برآن میشود که اگر برای یافتن وی تمام جهان را زیر پا بگذارند باین کار برخیزد . درضمن این جستجو گذارش بکوهی افتاد که دو عفريت نگهبان آن است ، و سر این عفريت ها باسمان می ساید و پستانهاشان تا دوزخ پائین می رود . این دو عفريت بوی پروانه عبور می دهند و او از گذرگاه زیرزمینی تاریکی بدرازی بیست کیلومتر می گذرد و بکنار اقیانوس بزرگ می رسد ، و از دور بر روی آبها تخت سابیتو Sabitu ،

خداوند دریاها را می بیند. از وی برای گذشتن از آنها مدد می خواهد و میگوید: «اگر در این کار کامیاب نشوم، خود را بر این زمین خواهم افکند و خواهم کشت». ساییتو را دل براو می سوزد و باو اجازه می دهد که در مدت چهل روز طوفانی از دریا بگذرد و بجزیره خوشبختی که جایگاه شمش - نپیشتم دارنده زندگی جاودانی است درآید. چون گیلگامش بآن جزیره می رسد از شمش - نپیشتم خواستار زندگی ابدی می شود. وی داستان طوفان را برای وی باز می گوید، و بیان می کند که چگونه خدایان از آنچه بر اثر حمله دیوانگی کردند پشیمان شدند، و چگونه وی و زنش را برای آنکه سبب باقی ماندن نسل او می شده اند زندگی جاودانگی بخشیدند. آنگاه گیاهی را که خوردن آن جوانی را تجدید کند به گیلگامش می دهد، و گیلگامش آماده بازگشت دور و دراز خورش می شود. وی در میان راه درنگ می کند تا تن خود را بشوید، و در آن حال که مشغول شست و شو است ماری در آن نزدیکی میخزد و گیاه را می رباید.

گیلگامش دل شکسته و اندوهگین به اوروک بازمی گردد، و در همه معابدی که سر راه خود می بیند نماز می گزارد، تا مگر انگیدو دیگر باره زنده شود، حتی اگر این زندگی تازه آن اندازه بیشتر طول نکشد که یک کلمه با وی سخن گوید. انگیدو ظاهر می شود و گیلگامش از حال مردگان جويا می شود. انگیدو در پاسخ وی میگوید: «مرا یارای جواب گفتن بتو نیست، چه اگر بتوانم زمین را در برابر تو بگشایم و آنچه را که دیده ام برای تو باز گویم، ترس ترا از پای در خواهد آورد و از هوش خواهی رفت». ولی گیلگامش که رمز فلسفه یعنی حماقت متهورانه است در طلب حقیقت اصرار میورزد و میگوید: «بگذار ترس مرا از پای درآورد و بیهوش شوم، هرچه هست مرا از آن آگاه کن».

گیلگامش بنابشعری که یکی از شعرای کلمده ساخته است باغم و اندوه بیشمار در باب اینکه پس از مرگ چه بر سر انسان می آید شروع پپرسش کرده گفت: «ای دوست بازگو. دوست من بازگو. زمین را بگشا، هرچه می بینی بگو. ای دوست نمیتوانم

چیزی بتو بگویم. اگر زمین را در برابر تو بگشایم، اگر هرچه دیده‌ام بتو بگویم وحشت میگیرد، زار و تزارت میکند، دید گانت اشکبار خواهد شد. «اگر وحشت میگیرد، اگر زار و تزارم میکند، اگر دید گانت اشکبار میشود بگو». انگیدو در نتیجه التماس و درخواست رفیق خود تسلیم شد و سرنوشت کم و بیش سخت مردگان را برای او چنین شرح داد:

«آنکه در جنگ کشته شده بود، روی تخت‌خوابی دراز کشیده آب صافی مینوشد. آیا تو خود او را دیدی

من خود او را دیدم. پدر و مادرش سر او را نگاه میدارند و زنش با آه و ناله بر بالین او خم میشود. اما آنکه جسدش در میدان جنگ فراموش شده... تو خود او را دیدی

من خود او را دیدم. خوراک او ته مانده آشامیدنیها و ته سفره و ریزه‌هایی است که بکوچه می‌برند و روی زباله‌ها میریزند»^۱.

از این شرح معلوم میشود که مردم کلدی از مرگ و از آن دنیا تا چه حد در هراس بوده‌اند. مردم کلدی مثل اهالی مصر نبودند که بکوشند تاجسد مرده همیشه باقی بماند ولی کفن و دفن مرده را وظیفه مقدس و از واجبات میدانستند. سخت‌ترین مجازاتی که درباره کسی ممکن بود روا دانست محروم داشتن از تدفین بود.

* * *

اهمیت ایشتار (همان آستارته Astarté یونانیان و عشتورت یهودیان) تنها در آن نیست که با ایزیس مصریان و آفرودیت یونانیان و ونوس رومیان شباهت دارد بلکه بیشتر از آن جهت است که یکی از شگفت‌انگیزترین عادات بابلی در آن دست داشته و آنرا متبرک می‌ساخته است. این زن خدا در آن واحد کار دمتر و آفرودیت هردو را داشته است، یعنی علاوه بر آنکه الهه زیبایی اندام و عشق بوده است، الهه مهربان مادری

۱- آلبرماله و ژول ایزاک: تاریخ ملل شرق و یونان - ترجمه: عبدالحسین هژیر -

والهام دهنده نهائی حاصلخیزی خاك و عنصر آفریننده جهان بشمار رفته است. چون با عینک زمان حاضر به ایشtar و صفات و وظایف آن نظر افکنیم، البته هرگز نمی‌توانیم تناسب و سازشی میان آنها بدست آوریم، مثلاً می‌بینیم که وی الهه جنگ و عشق هردو بوده است و از طرف دیگر الهه زنان بدکار، و مادران خانواده هردو بشمار رفته است، و خود را بلقب «معشوقه مهربان» ملقب ساخته است^۱. گاهی وی را بصورت الهه ریشداری نمایش می‌دادند که صفات نری و مادگی هردو در آن دیده می‌شد، و گاهی پیکر وی را بشکل زن برهنه‌ای می‌ساختند که پستانهایش آماده برای شیردادن است و با آنکه پرستندگان وی او را بنامهای «دوشیزه» و «دوشیزه پاکیزه» و «مادر پاکیزه» خطاب می‌کردند، پیوسته از این خطاب منظوری جز آن نداشتند که عشقهای وی رنگ‌ناشوئی نداشته است. گیلگامش از پیشنهاد این الهه برای همسری خودداری کرد، وجه امتناع وی آن بود که بوی اطمینان ندارد؛ مگر همو نبود که یکبار به شیری عشق ورزید و او را فریفت و سپس کشت. اگر بخواهیم حقیقت ایشtar را چنانکه بود دریابیم، باید قانون اخلاق جاری را بکناری بگذاریم. درست در سطرهای آینده بیندیشید که چگونه بابلیان باشور و شوق تمام بدرگاه او تسبیح و راز و نیاز می‌کنند، و این گونه مناجات هیچ دست‌کمی از دعاها و ثناهای پرهیزکاران مسیحی در مقابل حضرت مریم عذراء ندارد:

ای بانوی بانوان، و ای الهه الهگان، ای ایشtar، ای ملکه همه شهرها و راهنمای همه مردمان. تو نور جهانی، تو نور آسمانهای، ای دختر سین بزرگ (ماه خدا)، قدرت تو برین است ای بانو، و مقام تو برتر از همه خدایان است، توداوری می‌کنی و داوری تو برداد است، قوانین زمین و قوانین آسمانها و قوانین معابد و ضریح‌ها و قوانین خانه‌های شخصی و اطاقهای پنهانی همه را تو می‌گذاری.

کجا است که نام تو در آنجا نیست ، و کجا است مکانی که فرمانهای ترا در آن نشناسند ؟ چون نام تو برده شود ، زمین و آسمانها می لرزد ، و خدایان نیز بر خود می لرزند ... تو برستمدیدگان نظر داری ، و هر روز داد خوارشدگان را می ستانی . تا چند ، ای ملکه آسمان و زمین تا چند . تا چند ای ملکه ای که پاهایش خسته نمی شود و زانوهایش در شتاب است .

تا چند ای بانوی سپاه و ای بانوی کارزار ؟
ای بزرگواری که همه ارواح آسمانی از تو بیم دارند ، و همه خدایان خشمناک در فرمان تو اند ؛ ای که بر همه فرمانروایان تسلط داری و زمام پادشاهان بدست تو است .
ای گشاینده زهدانهای مادران ، نور تو عظیم است .

ای پرتو درخشان آسمان و ای روشنی جهان ؛ ای که همه جا را که آدمی در آن زندگی میکند روشن می سازی ، و لشکریان همه ملتهارا گرد یکدیگر فراهم می آوری .

ای الهه مردان ، ای پروردگار زنان ، حکمت تو برتر از دریافت عقل است . بهر جا جلوه ای کنی مردگان بزندگی باز می گردند ، و بیمار بر می خیزد و براه می افتد ؛ و چون بیمار بروی تو نظر کند ، روح وی شفا می پذیرد . تا کی ، ای بانوی من ، باید دشمنانی بر من پیروز بمانند ؟ فرمان ده ، که چون فرمان دهی خدای خشمگین دور خواهد شد . ایشتر بزرگ است ؛ ایشتر ملکه است ! بانوی من بزرگواری است . بانوی من ملکه اینی نی دختر توانای سین است . هیچ مثل ومانندی ندارد .
در عهد حاسورایی که تمام خدایان در مردوک متمرکز شدند

نام ایشtar با نام زن خدا مترادف گردید و تمام خدایان زن در مقابل او از میان رفتند^۱.

۹- تکالیف دینی

در بابل و آشور سیاست برپایه حکومت روحانیان قرار داشت. قدرت از خدا یا خدایان ناشی میگردید. پادشاه نماینده خدا در زمین و وظیفه اش نگهداری از خدایان بود.

بگمان مردم این سرزمین، خدایان موجوداتی توانا و جاویدان و دارای صفات بشری و ساکن آسمانها و دور از دست برد انسان ولی محتاج عبادت و خدمت و میزبانی مردم زمین بودند و غرض آنان از آفریدن بشر هم همین بود، از این سبب هر شهری بخدائی اختصاص داشت که با زن و فرزندش بصورت مجسمه ها در آن مقام داشتند و خدای شهر بشمار میرفتند که اگر نباشند اثری از شهر نمی ماند، نایب او در زمین پادشاه است که نخستین تکلیفش بنای معبد و قربانی کردن و گرفتن سمالک و جلب غنائیم برای تزیین معابد است. جنگ میان دو شهر نزاع میان دو خدا تلقی می شد که چون یکی غلبه می یافت مجسمه خدای مغلوب را بشهر خود میبرد، بعضی از آنها زمانی دیر در اسارت میماندند.

چنانچه خدائی از خدایان بابل یک هزار سال در عیلام (خوزستان) ماند و عاقبت

صفحه ۱۳۱ : Delaporte : Le proche - orient asiatique. (۱)

اضافات : فصل پانزدهم دارای ده قسمت است. در قسمت اول و دوم یعنی مقدمه و منابع تحقیق در دین بین النهرین مآخذ انگلیسی و برخی از توضیحات در اثر فلیسین شاله نیست. در قسمت چهارم و پنجم تلیث های اعلی اول و دوم از مآخذ دیگر نیز استفاده شده است. قسمت هشتم، افسانه های بین النهرین بر اساس مدارکی قرار دارد که در پاورقی ها و در قسمت دوم مندرج است، بجز مسائل مربوط به اسناد انگلیسی و فارسی، بقیه مطالب و آنچه بر اساس مآخذ فرانسوی قرار دارد از فلیسین شاله است.

(از مترجم کتاب : دکتر منوچهر خدایار محبی)

گناه بندگان خود را عفو کرد و بشهر اصلی باز گشت. یعنی کلدیه بر عیلام غالب آمد و خدای خود را باز گردانید.

بگمان آنان از جمله واجبات غذا دادن بخدایان است. خدا موجودی قهار و منتقم و خون آشام و طالب ریختن خون و هلاک مردمان است. از این سبب باید دشمنان را بسخت ترین وضعی هلاک کرد تا خدا راضی باشد و حتی دوستان همان خدا را هم ضرر ندارد که بنام او فدا کنند یا در عوض گوسفندی قربانی دهند.

ماسون اورسل مینویسد: قربانی کار اساسی آئین است. حیوان قربانی نشانی و قائم مقام مؤمن است که خدا حیوان را بجای انسان میخورد. در یکی از اشعار مذهبی چنین مکتوب است: بره جانشین و فدیة آدمی است؛ وی بره‌ای را بجای جان خود بخشیده است و سر بره را بجای سر انسان تقدیم کرده است^۱.

دیگر از تکالیف دینی ساختن معابد بود، زیرا خدایان هم بخانه و منزلی محتاج بودند، پس شاه یا یکی از روحانیان خوابی میدید و بیه بنای معبدی مأمور میشد. تکلیف سوم این بود که خدایان را زن بدهند. بیشتر اوقات خداوند بوسیله احشاء قربانی صورت و شمایل زنی را که میخواست بروحانیان مینمود. غالباً این زنان از اولاد سلاطین بودند، مثلاً دختر سارگون پادشاه بسیار توانای آشور را بحاله نکاح یکی از خدایان درآوردند و او را در حجله خاص بر مکان مرتفعی خوابانده و معتقد بودند که شب هنگام خدا بملاقات زوجه خود میآید. نبوفید از جانب خدای شهر اور، بوسیله آياتی چند مثل خسوف ماه و علائم احشاء قربانی، مأمور شد که زنی برای او بیابد. این پادشاه در یکی از کتیبه‌ها چنین گوید:

«نخست درباب دختران خاندان سلطنتی استخاره کردم بدآمد. باردوم پرسیدم اگر یکی از دختران خود را تقدیم کنم چطور است، آثار مساعد پدیدار شد»، پس دختر را باو دادند و در بالاترین برج معروف زیگورات حجله او آراسته شد.

صفحه ۵۳ Masson - Oursel : La philosophie en Orient. (۱)

صفحه ۱۳۸ Challaye : Petite Histoire des Grandes Religions. (۲)

۱۰- نتایج و آثار دین بین‌النهرین

منشاء دو علم از بابل است، یکی تشریح و دیگری نجوم. برای پیشگویی و دریافتن اراده خدایان روحانیان بابل گوسفندی را بامراسم بسیار می‌بستند و چون مهیامیشد آنرا میکشند و در احشاء آن مخصوصاً جگرش تأمل مینمودند و راز نهران را کشف میکردند. جگر را مرکز حیات میشناختند و معتقد بودند که پس از ادعیه و اوراد بسیار این جگر در عالم کبیر و مرآت جهان بزرگ میشود و اسرار خلقت و اراده الوهیت در آن نمایان است. از این ممارست و مراقبت در اعضاء حیوان «علم تشریح» پیدا شد.

یکی از وسائل پیشگویی مطالعه صفحه فلک بود و آن نیز «علم نجوم و هیئت» را بوجود آورد، حساب خسوف و کسوف و ترتیب تقویم و تعیین روز شنبه برای تعطیل و تشخیص صور فلکی و سایر احکام نجومی از توجه بابلیان بحرکت سیارات و ثوابت پیدا شد.

ستارگان جایگاه مهمی در افکار آنان داشت. در آسمان بوجود علامات و عقیده داشتند. اخترشناسی موجب تحقیق درباره ستارگان گردید و نتایج مهمی درباره جبر طبیعت بدست آمد و مقیاس زمان آشکار گشت.

کلدانیان بعضی روزها را نیک میدانستند و برخی را شوم میشمرند. اولین روز هر هفته روز «تابو» بود و انجام کار، پلید بنظر میآمد. از این عقیده اساس «یوم السبت» بدست آمد. روزهای هفته دارای نام اختران مقدس است که یونان و روم هم سپس این روش را بکار بردند. دوشنبه روز ماه است. سه شنبه روز مارس و چهارشنبه روز عطارد است. پنجشنبه روز ژوپیتر و جمعه روز اورانوس نام دارد. حالات خدا در روی کودک که در آن روز متولد میگردد مؤثر است. کسانی که دوشنبه متولد میشوند تحت تأثیر ماه قرار دارند و بوالهوس بشمار میآیند و کسانی که روز سه شنبه دنیا آیند جنگجو میگردند.

زبورات استغفار و تقاضای بخشش گناهان در کلمه آثاری بجا گذارد. و باین سرودها ارزش اخلاقی مهمی داد که بعضی از این اشعار با زبورات کتاب عهد عتیق مطابقت دارد. در جائی سخن از عادلۃ رنجور در میان است که از عزت و ثروت به ذلت و بدبختی میرسد، مردوک بر او رحمت میآورد، اموالش را بوی باز میگردداند. این داستان همان است که در کتب اسرائیلی تحت عنوان کتاب ایوب جلوه گر است.

در کتابی دیگر از پند و اندرز سخن در میان است در جائی میگوید: «انسان خردمند خود را از آنچه که هست کمتر نشان میدهد». در جائی دیگر دستور میدهد: به کسانی که بشما بدی میکنند نیکی کنید».

بیشتر افکار رایج دینی از بین النهرین سرچشمه میگیرد. قوم یهود مدتها در اسارت بابلیان بسر میبردند و ناچار باقامت در آن نواحی بودند، ارزش نیروی آسمانی و قربانی و کفاره و افسانه های خلقت و طوفان نوح و عقیده بمرگ و رستاخیز و تحولات و تغییرات فصول را از آنان اقتباس کردند و در جهان منتشر ساختند.

در کتاب فلیسین شاله، فصل پانزدهم و شانزدهم این کتاب در یک فصل تحت عنوان «ادیان آسیای غربی» (فصل هشتم صفحه ۱۴۲-۱۳۰) آمده است. چنانکه در پاورقی ها مندرج است بر آن فصل افزوده گشت و بصورت دو فصل در آمد: یکی بنام «دین بین النهرین» و دیگری «ادیان حتیان، فروگیان، فنیقیان». (توضیح مترجم)

فصل شانزدهم - ادیان حتیان، فروگیان، فنیقیان

۱ - امپراطوری حتی

حتیان^۱ مانند سومریان ارزش مهمی در تاریخ دارند که در زمان قدیم قبل از تمدن فنیقیان امپراطوری نیرومند حتی **Hatti** را در آسیای وسطی مخصوصاً در کارپاس تشکیل دادند. هند و اروپائیان در آنجا مردمان آسیا را که امروز حتیان ابتدائی مینامند تحت استیلا درآوردند ولی نام کشور را تغییر ندادند. این امپراطوری در هزاره دوم قبل از میلاد برقرار گردید.

* * *

در این کشور بقایای «کیش توتم» رواجی بسزاداشت، گاوهای نر ملکوتی و مارهای مقدس مورد احترام مردم بود. آرینا **Arinna**، خدای اصلی، رب النوع خورشید «ملکه حتی» نام داشت و شوهرش طوفان خدا بود.

در نتیجه تفسیر آثار کهنه کاری حتیان، این عقیده پیدا شد که در آنجا نمونه هایی ازخدایان فروگی **Phrygie** مانند سیبل **Cybèle** و آتیس **Attis** و شکلی از دیونیزوس **Dionysos** وجود داشت. باین جهت فروگیان را وارث دینی حتیان میدانند^۲.

۲ - کشور فروگی

در آغاز قرن دوازدهم قبل از میلاد یعنی در ۱۱۸۰ فروگیان پس از تسخیر **Troie** در «حتی» برقرار شدند.

(۱) Hittites

(۲) Söderblom : Manuel d'Histoire des Religions. صفحه ۲۰۸-۲۰۹

فروگیان از اروپا به آسیا راه یافتند و در محل کنونی آنکارا برای خود پایتختی ساختند و تامتتی برای تسلط بر شرق نزدیک با آشور و مصر رقابت میکردند. مادرخدائی بنام **Ma** که در سرزمین تازه یافته بودند بخدایی برگزیدند و بان از روی نام کوه **Kybela** ، که در آن میزیست ، نام جدید کوبل دادند. آن را بعنوان روح بزرگ



سیبل مادر خدا

زمین کشت نشده و نماینده تمام نیروهای مولد طبیعت می پرستیدند. از مردم بومی محلی که در آن فرود آمده بودند عادت خدمتگذاری به زن خدا را از طریق زناى مقدس پذیرفتند ، و بر اساطیر دینی خود این افسانه را نیز افزودند. آتیس پسر و معشوق سیبل یا کوبل «مادر خدا» **Déesse Mère - Cybèle** بود.

آتیس مرد ، « مادر خدا » اشک ریزان بجستجوی محبوب مشغول گشت تا اینکه خدای جوان زنده شد . در هفته ای مقدس در پایان ماه مارس مجالس یادبود مصائب برای خداوند بر پا میداشتند که نشان پایان زمستان و آغاز فصل رویش گیاهان است .

مادر خدا ، آتیس را ناچار ساخت که برای تعظیم و تکریم وی خود را از مردی بیندازد و خصمی کند . بهمین جهت روحانیان یا **گالها Galles** در مراسم عید خونین ، خود را اخته میکردند و عضو نرینه خویش را میبردند و جلوی مجسمه ، مادر خدا میانداختند ، لباس زنانه در بر میکردند ، رفتار و حرکات زنان را تقلید مینمودند و نوعی کلاه مخصوص بشکل «پاپ آرشیکال» بر سر داشتند .

در محل قصر و اتیکان امروز ، زمانی **فروگی آنوم Phrygianum** برقرار بود و در آنجا روحانی بزرگ بالباس مجلل مراسمی بافتخار مادر خدا و محبوبش انجام میداد .

۳- آئین فنیقیه

فنیقیه حاشیه ایست از شام که در کنار و دنباله ساحل فلسطین قرار گرفته و حد آن از پیش آمدگی کوه کارمل **Carmel** ببالاست .

فنیقیان در کنار دریای مدیترانه و در شمال فلسطین بین کوه کاسیوس **Cassius** و کارمل قرار گرفتند . مردم فنیقیه هیچوقت در تحت لوای دولت واحد نرفتند بلکه باقتضای طبیعت ساحل ، بچندین شهر مستقل منقسم شدند که از شمال بجنوب بترتیب از این قرار بودند : **آراد Arade** و **بیلوس Byblos** و **بیروت و صیدا Sidon** و **صور Tyr** و **آکر Acre** .

در اواسط هزاره دوم قبل از میلاد ، بنادر فنیقیه از قبیل صور و صیدا و بیلوس رونقی بسزا داشت . در اواخر قرن نهم قبل از میلاد مردمی که از اشراف صور بودند شهر خود را ترك گفتند و بساحل آفریقا رفتند و **کارتاژ Carthage** را بنا نهادند .

فنیقیان چون از فلسطین آمده بودند^۱ دین آنان با همسایه جنوبی یعنی فلسطین ارتباط داشت.

فنیقیان در معرض نفوذ مذهبی و هنری همسایگان خود که با آنان، این ملاحان



بعل

روابط تجارتی داشتند قرار گرفتند. نمونه‌ای از آن قبر پادشاهی از فنیقیه هم عصر رامسس دوم است که لباس مصریان دربر کرده است و در مقابل میز هدایا قرار دارد.

صفحه ۶۶-۶۴ Lods : Israël, (۱)

شیرهایی از نوع بین النهرین ظرف تابوت را از زیر نگاه داشته‌اند که شامل صنعت کوزه‌گری و سفال‌سازی و عاج میسنیها **Mycéniens** میباشد.

در روی این تابوت خصایل اولیه فنیقیان نمایش داده میشود^۱.

این ملت تاجر که با استفاده و کامرانی از زندگی سرگرم بود از خود مذهبی نداشت و خدایانش بخداوندان کلدیه شباهت داشت و مانند ایشان خصایصی از پرمردعایی در زندگی نشان میداد. مراسم دین فنیقیه بیشتر از کلدیه با خونخواری توأم بود، زیرا در اینجا انسان قربانی میکردند. بعضی اوقات بزرگان شهر و خود پادشاه میبایستی فرزندان خویش را بجهت فرو نشاندن غضب خداوند در راه او قربانی کنند^۲، قربانی را زنده و باشپیور و کرنا در برابر بت خدا میسوزانند. مادر طفل نیز بایستی حضور داشته باشد و ضمناً خود را باید بقسمی آراسته باشد که گوئی بجشنی دعوت دارد. مردان همچون برای روز عیدی خود را میآراستند و بقربانگاه میآمدند و بانک کوفتن طبل و دمیدن در نی باندازه‌ای بود که فریاد کودکانی را که در دامن خدا میسوختند خاموش میساخت، گاهی بقربانیهای میپرداختند که وحشیگری آنها کمتر از این بود، باین ترتیب که کاهنان بخود زخم میزدند تا خون آنان قربانگاه را رنگین کند، یا پوست ختنه‌گاه کودک را بجای زندگی او تقدیم خدایان میکردند، و یا کاهنان مبلغی پول در بهای همین پوست از طرف خدایان می‌پذیرفتند و باین ترتیب کار قربانی کودک پایان می‌پذیرفت.

در میان قبیله‌های سامی که در جنوب سوریه همه جارا با زبانهای گوناگون خود پر کرده بودند، عادات و آدابی شبیه‌بانچه که گفتیم وجود داشت که اگر اختلافی در آنها دیده میشد تنها از حیث اسم و جزئیات بود، کار حضرت ابراهیم که نزدیک بود

(۱) Delaporte : Le Proche - Orient Asiatique, صفحه ۱۷۷

(۲) Söderblom : Manuel d'Histoire des Religions, صفحه ۱۱۵-۱۱۶

Salomon Reinach : Orpheus. صفحه ۶۱-۶۲

فرزند خود اسحق را قربانی کند و آگاممنون Agamemnon که ایفی ژنیا Iphigenia را قربانی کرد ، همه دودنبال آن عادت قدیمی بودند که مردم میخواستند خدایان را با ریختن خون آدمی خرسند سازند .

* * *

خدایان فنیقیه را بدو بخش نر (بعل) و ماده (بعله) تقسیم میکردند . بعل



آدونیس

و بعله یک جفت تشکیل میدادند که اتحاد و آمیزش آنان فراوانی و زندگی دربرداشت . دسته اول ، خدایان نر را تشکیل میدهد که آنان را بعل Baal مینامند که جمع آن بعلیم است و گاهی آنها را ال El و یا ملکک یا آدون Adön (صاحب اختیار) نام میدهند .

هرشهری بعلی (پرورد گاری) مخصوص بخود داشت و آنرا اسامی مختلف بود . بعل شهر بیبلوس ، آدونیس نام داشت . ملکارت Melkart بعل شهر صور بود و مانند هرکولس Hercules که یونانیان آنرا صورت دیگری از این خدا میدانستند ، خدای نیرومندی و پهلوانی بشمار میرفت .

خدایان زن در دسته دوم قرار داشتند و آنها را بعله یا ملکه یا آشتره Ashtoret یعنی آستارته Astarté مینامیدند . آستارته نام یونانی ماده خدای فنیقی ایشتارت بود که در بعضی از جاها آنرا بعنوان خدای پاکیزگی و عفت و هم طراز

با آرتمیس Artemis میدانستند و در جاهای دیگر بعنوان خدای عشق و رزی و شهوت

پرستش میکردند، که در اینصورت با آفرودیت یونانی شباهت دارد.

همان گونه که « ایشثار - میلنا » در بابل بکارت دختران پرستنده خود را بعنوان هدیه و قربانی قبول میکرد، زمانی که در شهر بیلوس عبادت ایشثارب میکردند



ایشثار

گیسوان خود را بوی تقدیم میداشتند. یا خود را بنخستین بیگانه‌ای که در معبد از آنان تقاضای همخوابگی میکرد تسلیم میکردند و نیز همانگونه که ایشثار خاطرخواه تموز شده بود. آستارته نیز در هوای آدونیس دل از کف داده بود و هر سال در بیلوس و پافوس Paphos (قبرس) برای کشته شدن آدونیس از ضربه دندان خوک مراسم برپا میداشتند و سروسینه میکوفتند، خوشبختانه هروقت که آدونیس از دنیا میرفت دوباره زنده میشد و در برابر چشم پرستندگان خود با آسمان صعود میکرد.

سالومون را بناخ در آدونیس خوکی مقدس مشاهده میکند که کلان زنان او را پرستش میکنند و یکبار در سال متفقاً حیوان را میخورند و سپس یکی دیگر از آن خریداری میکنند.

دیگر از خدایان فنیقی مولوخ Moloch

(یعنی شاه)، خدای سهمناکی بود که مردم فرزندان خود را زنده زنده در برابر ضریح او

بعنوان قربانی میسوزاندند. یکبار که شهر کارتاژ در حصار فنیقیان بود (۳۰۷ ق.م)

بر قربانگاه این خدای خشمناك دویست پسر از بهترین خانواده‌های شهر را بآتش انداختند.

مردم مغرب آسیا حاصلخیزی زمین را بصورت رمزی در «مادر بزرگ» یا «مادر خدا» مجسم میکردند که از ارتباط جنسی وی با معشوقش همه دستگاههای تولید مثل زمین سرمشق می‌گیرد و نیروهای طبیعی بکار می‌افتد؛ باین ترتیب قربانی کردن بکارت در معبد، تنها عنوان تقدیم کردن هدیه‌ای به ایشتارت نداشت، بلکه در مشارکت با این ماده خدا در بذل نفس و غرض، باعتقاد ایشان همچون سرمشقی بود که بزمین داده می‌شد و همه گیاهان و جانوران و فرزندان آدم که در تحت تأثیر این تلقین قرار می‌گرفتند چاره‌ای جز باردار شدن و تولیدمثل نداشتند. در آن هنگام که فصل اعتدال فرا می‌رسید، جشن آستارته را بر سان جشن کوبل فروگیانی که پیش از این دیدیم در شهر هیراپولیس Hierapolis با چنان حرارت و شوری برپا می‌کردند که تا سرحد جنون کشیده میشد. آوای نای و طبل با شیون زنان در مصیبت آدونیس، محبوب مرده ایشتارت، درهم می‌آمیخت و کاهنان خصی شده وحشیانه برقص می‌پرداختند و بتن خود با کارد زخم می‌زدند. در آخر کار بسیاری از کسان که تنها برای تماشا آمده بودند خونشان از شوق و شور بجوش می‌آمد و جامه خود را بیرون می‌آوردند و برای آنکه وفاداری همیشگی خود را در خدمت ماده خدای صاحب جشن ثابت کنند بدست خود خویشتن را خصی می‌کردند، چون تاریکی شب فرا میرسید، کاهنان حالت اشراق تصوفی باین جشن می‌دادند، و این چنان بود که گور خدای جوان را می‌شکافتند و با فریاد شعفی بهمگان اعلام میکردند که آدونیس خدا از میان مردگان برخاست، سپس لبهای مؤمنان و پرستندگان را با روغنی مسح می‌کردند، و در گوش هر کس بنحوی می‌گفتند که وی نیز روزی از گور خود بپا خواهد خاست.

در کارتاژ جفت خدای کارتاژ از بعل هامون Baal Hammon و تانیت Tanit

تشکیل می‌گردد که ممکن است اصل آن از آفریقای شمالی باشد و سپس شکل کارتازی بخود گرفته باشد.

در هر حال تائیت شکل افریقائی آستارته فنیقیان است و علامت تائیت سه گوش یا دوزنقه‌ای است که میله افقی دارای دسته و حلقه، یا صفحه‌ای بر آن قرار دارد.



بعل هامون

در کارتاز همچنین اشمون **Eshmoun** خدای روئیدنیها و مرگ و تجدید حیات مانند آدونیس محترم شمرده میشد. در کارتاز فحشاء مقدس وجود داشت که عمل جادوئی آنان موجب فراوانی محصولات زمین و چهارپایان و مردم می‌گردید.

مردم فنیقیه در کار خواندن و نوشتن و حساب نگهداشتن محتاج بودند تا تجارت خود را در تحت نظم نگاه دارند. کتابت و حساب را از سایر ملل متمدن : مردم مصر و کلدیه یا جزیره کريت آموختند و بعد ها هوش عملی خود را بکار انداختند و باختراع الفباء نائل آمدند. نقص عمده علامات خط مصر و کلدیه این بود که برخی تقطیعات را میرسانید و بعضی کلمات تمام را ، و پاره ای فقط حروف را ، اغلب هم میشد که برای یک صدا چندین علامت وجود داشت. مردم فنیقیه از این عده بیست و دو علامت انتخاب نمودند ، و باین ترتیب آن طرز مشکل را آسان و ساده کردند. ممکن است که بیست و دو علامت مزبور از علامات خط ثنائوی مصر که ملاحظه هیرو گلیف بود ، مشتق شده باشد.

این بیست و دو علامت نماینده تقطیعات و کلمات نبود بلکه فقط حروف را از صامت و مصوت میرسانید ، با این حروف کتابت کلیه اصوات مخارج زبان فنیقی و سایر السنه ممکن گردید. باین ترتیب در حوالی ۱۱۰۰ قبل از میلاد نخستین الفبای عملی بکار بسته شد و مردم یونان و قوم لاتن نیز بعدها از آن تقلید نمودند. در هزاره دوم فنیقیان توانستند اصوات هجائی مورد مصرف در خط ترسیمی مصریان و حروف بیصدا و صدادار خط میخی بین النهرین را تجزیه نمایند. از این خطوط الفبائی یونان و الفبای جدید مشتق میگردد. این اختراع روحیه عجیب این قوم را در تجزیه امور میرساند.

الفبای فنیقی و افکار مذکور که اساس آن از بین النهرین است سهم پر ارزش آسیای غربی و نفوذ دینی آنرا در تمدن جهان نشان میدهد.

بخش پنجم

دین یهود

فصل هفدهم - کتاب عهد قدیم

۱- مقدمه و منابع تحقیق

دین یهود مخصوص قوم اسرائیل است. این ملت را عبرانی و جهود و کلیمی هم میگویند. اسرائیلیان از سامیان آسیای غربی هستند. برای تحقیق در کیش این قوم ابتدا باید به کیفیت دینی کشور فلسطین قبل از نفوذ بنی اسرائیل آشنا شد و اوضاع اجتماعی این قوم را قبل از استقرار در این دیار دانست، زندگانی موسی و پیغمبران یهود را مورد مطالعه قرار داد، و عقاید آنانرا در اعصار مختلف تاریخ تحقیق کرد و سپس به بررسی در تحولات اجتماعی اقوام یهود از پیدایش مسیحیت تا امروز پرداخت.

برای تحقیق در باره دین یهود مهمترین کتاب «تاریخ مردم اسرائیل» اثر «ارنست رنان» (۱۸۹۲-۱۸۲۳) است که در پنج جلد در سالهای ۱۸۸۷-۱۸۹۳ میلادی در پاریس چاپ گردید. کتاب دیگر مجموعه تحقیقات «لودز» در باره «اسرائیل» است که در سال ۱۹۳۰-۱۹۳۵ میلادی در پاریس بطبع رسید.^۲

(۱) Ernest Renan : L'Histoire du peuple d'Israël. paris Calman - Lévy, 5 vol. 1887 - 1893.

این کتاب در سال ۱۸۸۸ بزبان انگلیسی تحت عنوان زیر در نیویورک بطبع رسید.

Ernest Renan : a History of the people of Israel. 5 vol.

(۲) Lods (Adolphe) : Israël, des Origines au milieu du VIII^e siècle et Des prophètes à jésus. paris, Collection L'Evolution de l'Humanité dans la Bibliothèque de Synthèse Historique (vol.XXVII et XXVIII) Paris, Renaissance du Livre, 1930 et 1935.

پس از این دو کتاب میتوان باثر « پتری » تحت عنوان « مصر و اسرائیل »^۱ و کتاب « دین سامیان » تألیف « روبرت سون اسمیت » مراجعه کرد^۲ و سپس بمطالعه کتب تاریخ عمومی ادیان پرداخت^۳ و با بررسی آثار دانشمندانی که غیر مستقیم در این باره کوشش کرده‌اند^۴ مطالعات خود را تکمیل نمود.

۲- کتاب مقدس

اولین مدرک در دین یهود کتاب « عهد قدیم » نام دارد. کلیسای دین مسیح در زبان فرانسوی آنرا « **Ancient Testament** » مینامد که ترجمه غلط کلمه « **Alliance** » است، مقصود از این کلمه اتحاد بین خدا و بشر است. قسمت دوم کتاب مقدس « عهد جدید » نام دارد و مخصوص مسیحیان است. این دو بخش را مجموعاً « کتاب مقدس » **Bible** گویند.

-
- (۱) Petrie, Sir W. Flinders : Egypt and Israel, London 1925.
 (۲) Smith, W. Robertson : The Religion of the Semites. New York, 1889.
 (۳) Reinach : Orpheus : a History of Religions, New York, 1909 and 1930.
 (۴) Allen, Grant : Evolution of the Idea of God, New York 1997.
 Breasted, Jas. H. : The Dawn of Conscience. New York, 1933.
 Fergusson, Jas. : History of Architecture in All Countries, 2 vol. London, 1874.
 Renard, G. : Life and Work in Prehistoric Times, New York, 1929.
 Sarton, Geo. : Introduction to the History of Science. vol. 1. Baltimore, 1930.
 Shotwell, Jas. T. : The Religions Revolution of to-day. Boston, 1913.

اضافات : منابع فرانسوی از « فلیسین شاله » و بقیه از مترجم است. جهت توضیح بیشتر آیاتی از کتاب مقدس و سایر کتب و همچنین قرآن کریم در این بخش اضافه شده است.
 (از : منوچهر خدایار محبی)

بخش اول کتاب مقدس بسه قست اصلی منقسم میشود :

(۱) قانون (۲) پیغمبران (۳) نویسندگان مقدس

عهد قدیم هم تاریخ است ، هم منظومه ، هم مجموعه قوانین ، هم مجموعه‌ای از غیگوئی پیغمبران ، هم سرودهای مذهبی . عهد قدیم شامل داستانهای دوره بدوی و قانون الهی و تاریخ فلسطین و سرودهای دلپذیر میباشد . این کتاب در قرن سوم قبل از میلاد یونانی ترجمه شد و بعدها بزبان لاتن درآمد ، از قرن چهارم بعد از میلاد بسمعی سن ژروم **Saint Jérôme** یکی از کتب مقدسه دین مسیح شناخته شد زیرا مسیحیت از نژاد قوم اسرائیل و نتیجه دین یهود است . باین لحاظ مندرجات **تورات** در سرتاسر عالم مسیحیت مشهور شد و در وجود شعرا و هنرمندان مصدرالهام قرار گرفت ، بنابراین نه تنها از نظر دین ، بلکه از نظر هنر و ادب نیز حائز اهمیت اساسی گردید .

کتب عهد قدیم بعضی از بخشهای آن بزبان آرامی و بقیه بزبان عبری میباشد .

مجموعه احکام و قوانین رسمی کتاب عهد قدیم را « **شریعت Canon** » مینامند .

انتشارات باستانی بزبان عبری « **ماسوری Massorétique** » نام دارد که بین قرن هفتم و دهم میلادی تهیه و تدوین گردید .

شریعت یهود شامل کتبی است که کنیسه یهود متن عبری آنرا از قرن اول قبل از میلاد مالک است . در یکصد و پنجاه قبل از میلاد غالب متون بزبان یونانی برای مصریانی که عبری نمیدانستند ترجمه شد ، چون این ترجمه بهمکاری هفتاد نفر اختصاص دارد آنرا در فارسی « **هفتاد کرد Septante** » گفتند ، باین شکل قطعاتی از کتب عهد قدیم در انجیلها مذکور است . همچنین قسمی شریعت **کاتولیک** رومی بر اساس ترجمه کتاب مقدس بزبان لاتین وجود دارد که آنرا « **ولگات Vulgate** » (یعنی ترجمه کتاب مقدس بزبان لاتین) مینامند که در چهارصد بعد از میلاد پایان یافت

کتاب شریعت دیگری نیز هست که فرقه پروتستان دین مسیح طرفدار آنست. این کتب بایکدیگر اختلافاتی دارد. بعضی از کتب مانند **Tobie** و **Judith** را که شریعت کاتولیک قبول دارد، دین یهود و شریعت پروتستان آنرا نمیپذیرد.

هیچکدام از کتب خطی اصلی کتاب مقدس اکنون بزبان عبری موجود نیست، باوجود این «**دولاپورت**» در کتاب «**خاور نزدیک آسیائی**» از چندین قطعه عبری قدیم بحث میکند که اخیراً کشف گردیده است^۱.

قدیمی ترین نسخه خطی عبری که در دست است از قرن دهم بعد از میلاد تجاوز نمیکند ولی نسخه های خطی بسیار قدیم تر از ترجمه های یونانی و لاتین در دست است. ترجمه بزبان سریانی تحت عنوان «**روایت ساده Peschitto**» نیز وجود دارد که بعقیده بعضی مربوط به پایان قرن دوم بعد از میلاد است. ترجمه بزبان گوتی توسط اسقف اولفیلایس **Ulphilas** از قرن چهارم بعد از میلاد است. سالومون رایناخ مینویسد: «اولفیلایس بسیاری از حکایات جنگی را از میان برد زیرا مشاهده کرد که گوتی ها احتیاج بچنین مثلها ندارند».

بین تمام این اسناد تفاوت بسیاری موجود است ولی از نظر نتیجه چندان اهمیت ندارد.

مترجمان یونانی در قسمتهای مشکل متون عبری و سن ژروم در وولگات بسوء تفسیر و تعبیر پرداختند^۲.

باوجود خطاهائی که در این کتاب موجود است «**شورای ترانت Le Concile de Trente**» آنرا قابل استناد تشخیص داد و کلیسای روم معتبر شناخت^۳.

در سال ۱۹۲۲ میلادی «انجمن کشیشان» از نظر کلیسای پروتستان و در سال

صفحه ۱۸ Delaporte : Le Proche – Orient Asiatique. (۱)

صفحه ۲۰۲ Salomon Reinach : Orpheus. (۲)

(۳) همان کتاب صفحه ۲۰۲

۱۹۲۳ **Crampon** از نظر کلیسای کاتولیک ترجمه نسبتاً جدیدی از کتاب مقدس را منتشر ساختند.

پتری در کتاب خود «مصر و اسرائیل» مینویسد: اگر از معجزات و خارق عادات مندرج در تورات چشم ببوشیم، باید گفت که مطالب تاریخی آن کتاب بصورت کلی و بدون وارد شدن در تفصیل از بوته نقادی علمی و اکتشافات باستان-شناسی درست بیرون میآید، و هر سال که میگذرد آثار و اسناد تازه‌ای بدست میآید که مؤید نوشته‌های «عهد قدیم» است. مثلاً پاروهای سفالی که بسال ۱۹۳۵ میلادی در «تل الدویر **Tel Al-Duweir**» از زیر زمین بیرون آمد، نوشته‌های عبری نقش شده است که بصحت قسمتی از مندرجات «کتاب پادشاهان»، تورات گواهی میدهد. بنابراین نوشته‌های کتاب عهد قدیم را باید تازمانی که خلاف آنها به ثبوت نرسیده بصورت موقت صحیح بدانیم».

* * *

در ابتدای عصر مسیحیت «کتاب عهد قدیم» شامل تورات (قانون) و کتب انبیاء و احوالات اولیاء دین بود.

تورات شامل پنج کتاب و منسوب به حضرت موسی است.

مهمترین تأثیر انبیای بنی اسرائیل در معاصران ایشان این بود که سبب نوشته شدن تورات شدند. کاهنان در این اندیشه افتادند که از تلاشی دین ملی جلوگیری کنند و پیامی از جانب خدا برای مردم بیاورند قانون و شریعتی بگذارند و برای آنکه از یاری انبیاء نیز برخوردار شوند، آنچه از عقاید ایشان را که کمتر جنبه افراطی دارد در آن بگنجانند. در حدود سال هجدهم سلطنت شاه یوشیا **Josiah**، حلقیای **Hilkiah** کاهن بان پادشاه اظهار داشت که در سجلات محرمانه معبد طومار عجیبی است که در آن خود حضرت موسی بفرمان یهوه تکلیف تمام مسائل و مشکلات

تاریخی و اخلاقی را که اسباب مجادله و اختلاف شدید میان انبیاء و کهنه شده بصورت قطعی و برای همیشه روشن کرده است. این اکتشاف تأثیر عظیمی در تمام قوم یهود داشت. در سال ۴۴۴ قبل از میلاد عزرا که یکی از کاهنان دانشمند بود یهودیان را برای اجتماع با شکوهی دعوت کرد و از صبحگاه تا امروز «سفر شریعت» را برایشان فروخواند. در مدت هفت روز، وی و لاویانی که دستیار او بودند محتویات آن طومارها را برای مردم تلاوت کردند، و چون خواندن آنها پایان رسانیدند، کاهنان و پیشوایان قوم سوگند یاد کردند که بآن دستورات و شرایع گردن نهند و آنها راهنمای قانونی و اخلاقی خویش سازند و تا ابد فرمانبردار آن باشند. از آن زمان که دوره پریشانی یهود بود تا روزگار حاضر، همه قوانین همچون محوری بوده است که زندگی قوم یهود بر گرد آن میچرخیده است، دلبستگی آنان باین دستورات در تمام مدت در بدری و محنت کشی یکی از نمونه های مؤثر تاریخ جهان بشمار می رود.

درست معلوم نیست که آن «سفر شریعت» یا «کتاب عهد» چه بوده است؛ ممکن است فصلهای بیستم تا بیست و سوم «سفر خروج» باشد، یا «سفر تثئیه». تنها چیزی که میتوان گفت، اینست که کتاب بزرگ شامل قسمت مهمی از اسفار پنجگانه عهد قدیم بوده است که یهودیان آنها تورات و یونانیان آنها «پنتاتوک *Pentateuque*» یا «اسفار پنجگانه» مینامند.

تورات کلمه عبری و بمعنی «هدایت» است، و پنتاتوک یونانی و بمعنی «پنج طومار» است. سپس براین مجموعه صحیفه یوشع *Josueh* را افزودند و بآن «هکزاتوک *Hexateuque*» بمعنی «اسفار شش گانه» نام دادند که اولین بخش کتاب عهد قدیم را تشکیل میدهد. باین ترتیب تورات یا قانون شامل پنج کتاب بشرح زیر و منسوب به حضرت موسی است:

Genèse سفر پیدایش (۱)

Exode سفر خروج (۲)

۳) سفر اعداد Nombres

۴) سفر لاویان Lévitique

۵) سفر تثئیه Deutéronom

بخشهای دیگر کتاب عهد قدیم شامل کتب انبیاء و احوالات اولیاء کیش
یهود و سرودهای عرفانی و دینی، زیورات و امثال و کتاب ایوب و دیگران است.

* * *

در سال ۱۵۴۶ میلادی «شورای ترانت» شک و تردید درباره الهی و آسمانی
بودن کتب عهد قدیم و جدید را ممنوع ساخت. کنیسه های یهود و کلیساهای
مسیحی این کتب را وحی الهی میدانند. دسته ای معتقدند فقط آنچه مربوط به مذهب
و اخلاق است از طرف خدا است. ولی این عقیده را کلیسای کاتولیک نمیپذیرد.

در قرن هفدهم فیلسوف یهودی و هلندی موسوم به اسپینوزا در کتاب خود:
«مذهب و سیاست» تناقضات و اختلافات کتاب مقدس را بیان کرد و دانشمندانی را
که معتقدند این تناقضات ظاهری است بباد ریشخند گرفت^۱.

ریشارد سیمون فرانسوی در سال ۱۶۷۸ در کتاب «انتقاد تاریخی از کتاب
عهد قدیم» نوشت: «از پنج کتاب نخستین عهد عتیق آنجا که از مرگ حضرت موسی
بحث میکند نمیتواند از وی باشد^۲».

دانشمندان بر این قول متفقند که قدیمی ترین جزء از اسفار تورات، دو داستان
متشابه و مجزی است که در «سفر پیدایش» آمده است و آنها را با اشارات «E و I» از
یکدیگر تمیز میدهند، چه در یکی از آن دو داستان، از آفرید گاری بنام یهوه **Yahveh**
یا **Iehovah** یاد میشود و در دیگری از آفرید گاری بنام الوهیم **Elohim**.

در سال ۱۷۵۳ میلادی جان آستروک **Jean Astruc** پزشک فرانسوی باین

(۱) Spinoza (1632 - 1677) : Tractatus Theologico - Politicus (Traité théolo-
gique et politique). 1670.

(۲) Richard Simon : Histoire Critique du vieux Testament, paris 1678.

اختلاف اشاره کرد و آشکار ساخت که : نویسنده یا نویسندگان اسفار پنجگانه دو حکایت مختلف را بدون اینکه مخلوط کنند پهلوی هم قرار داده اند : یکی جائیکه خدا «الوهیم» نام دارد و ارواح معنی میدهد ، در صورتیکه فعلی که بعد از این جمع میآید مفرد است . دیگر آنجا که خدا بنام «یهوه» (آنکه هست) موسوم است .

قسمتهای منسوب به یهوه در سفر پیدایش عبارت است از آنچه میان آیه چهار از باب دوم و آیه بیست و چهار از باب سوم واقع است ، و نیز آیات یک - نه از ابواب چهارم و ششم تا هشتم و یازدهم ، و آیات یک - چهل و پنج از ابواب دوازدهم و سیزدهم و هجدهم و نوزدهم و بیست و چهارم و بیست و هفتم ، و ابواب سی و دوم و چهل و سوم و چهل و چهارم . در سفر خروج : بابهای چهارم و پنجم ، و آیات از دو باب هشتم تا هفت باب نهم و ابواب یازده - ده ، و آیات از دوازده باب سی و سوم تا بیست و شش ، باب سی و چهارم ؛ در سفر اعداد : آیات بیست و نه تا سی و شش از باب یازدهم الی آخر ...

اما فقرات «الوهیمی» چنین است : در سفر پیدایش : آیات ۳۲ - ۱۰ از باب یازدهم . آیات ۱۷ - ۱ در باب بیستم - آیات ۳۲ - ۸ از باب بیست و یکم . آیات ۱۴ - ۱ در باب بیست و دوم ، و ابواب چهل و دوم ، و چهل و پنجم ؛ در سفر خروج : آیات ۳ - ۲ در باب هجدهم ، و ابواب بیستم تا بیست و دوم و آیات ۱۱ - ۷ از باب سی و سوم ؛ در سفر اعداد : ابواب دوازدهم و بیست و دوم تا بیست و چهارم و غیره . از اینجا اختلاف در دو حکایت دیده میشود ، در متن الهی آفرینش انسان دنبال پیدایش نباتات است .

الوهیم گفت آدم را بصورت مان و موافق شبیه مان میسازیم تا بر ماهیان دریا و پرندگان آسمان و بهایم و بر تمامی زمین و همه حشراتی که بر زمین میخزند حکومت نماید . پس الوهیم آدم را بصورت خود آفرید و ایشانرا نر و ماده آفرید .»

باین ترتیب الوهیم انسان را بشکل خود آفرید و در همان حال نر و ماده را خلق کرد ولی یهوه ابتدا انسان را خلق کرد^۱ و سپس اعلام داشت ؛
 « نیکو نیست که آدم تنها باشد ، پس برایش معاونی موافق
 وی بسازم^۲... » « یهوه خوابی گران بر آدم مستولی گردانید تا بخفت و یکی
 از دنده هایش را گرفت و گوشت در جایش پر کرد و آن دنده را که از آدم
 گرفته بود زنی بنا کرد و وی را بنزد آدم آورد^۳ » .



آدم و حوا

متن مربوط به الوهیم از خطای آدم که در متن یهوه موجود است بحث

(۱) همان سفر - باب دوم - آیه ۷

(۲) همان سفر - باب دوم - آیه ۱۸

(۳) همان سفر - باب دوم - آیه ۲۱ - ۲۲

نمیکند، از مسئله خطای آدم که پولس مقدس نظریه نجات^۱ را براساس آن میسازد در کتب انبیاء و زبور و انجیلها سخنی در میان نیست.

در ابواب اول سفر پیدایش باز هم تفاوت‌های شگفت‌آور موجود است. حوا خدا را پس از تولد هابیل و قابیل نام میبرد و بنابراین نام خدا فقط در نسل سوم شناخته میشود. قابیل چون هابیل را کشت گفت: هر که مرا یابد مرا خواهد کشت^۲.

اضافات: (۱) باب سوم و دوم سفر پیدایش از خطای آدم و حوا بحث میکند: خداوند آدم را فرسود از همه درختان باغ بی‌ممانعت بخورد. اما از درخت معرفت نیک و بد، زنهار نخوری زیرا روزی که از آن خوردی خواهی مرد (باب دوم - آیه ۱۸). ولی زن از میوه‌اش گرفته بخورد و بشوهر خود نیز داد و او خورد و چون آدم سورد اعتراض خدا قرار گرفت گفت: این زنیکه قرین من ساختی وی از میوه درخت بمن داد که خوردم. خدا بزن گفت که این چه کار است که کردی؟ زن گفت مار مرا اغوانمود که خوردم... خدا با آدم گفت چونکه سخن زوجهات را شنیدی و از آن درخت خوردی که گفتم از آن نخوری. پس بسبب تو زمین ملعون شد و تمام ایام عمرت از آن بارنج خواهی خورد... (باب سوم آیات ۱ تا ۱۸).

گناه آدم اساس آرمان سن پول قرار گرفت، خطای آدم را گناه اصلی ناسید و معتقد شد که این گناه تمام افراد بشر را شامل است و در کیفر آن همه مردم شریکند. در حقیقت تنها خطای آدم گریبانگیر فرزندان او گشته است. با وجود این چون خدا انسان را دوست دارد بعضی مردم را بعنوان « برگزیدگان » انتخاب کرده و باین وسیله عنایت خویش را بر بشر سایه گستر ساخته است تا خطای آدم را جبران کند و انسان را نجات بخشد و رستگار سازد. عیسی مسیح خود را قربانی ساخته امت تا انسان را نجات دهد و گناه مؤمنین را با خون خود باز خرید نماید. پس تمام امور بر اساس کار آدم و عیسی قرار دارد. اولی بعلت گناهی که کرده است عامل گناه در جهان است. دومی با قربانی ساختن خود موجب نجات بشر میگردد. همانطور که یک گناه موجب محکومیت تمام مردم است، همچنین یک کار موجب تبرئه انسان میگردد. رجوع شود به کتاب:

صفحه ۱۹ Werner (Charles) : La Philosophie Moderne, payot, paris, 1954
(از: دکتر منوچهر خداپارمجبی)

بنا براین در آنوقت مردی جز او در روی زمین نبود. یکجا گوید: خدا اول آسمان و زمین را آفرید و درآیه بعد گوید: زمین درهم برهم (توهوبهو) بود. روز سوم باز آسمان و زمین خلق میشود.

انتقاد آستروک موجب گردید بعدها انتقادات متعددی بعمل آید و حقیقت تاریخ روشن گردد.

اسفار پنجگانه تنها شامل مکتب الهی و یهوی نیست بلکه مکتب ثنوی و مکاتب روحانیانی که آنرا جمع آوری کرده اند در آن برقرار است^۱.

دانشمندان عقیده دارند که داستانهای مخصوص به یهوه در یهودا و داستانهای مخصوص بالوهیم در افرا^{۱۱}یم نوشته شده و پس از سقوط سامره آن دودسته داستانها را با یکدیگر مخلوط کرده و از آن داستان واحدی ساخته اند. سفر تشبیه ظاهراً بوسیله نویسنده یا نویسندگان دیگر نوشته شده و آنرا با علامت D نمایش میدهند. داستانهای آفرینش و فریب خوردن آدم و طوفان نوح از سرچشمه افسانه های بین النهرین گرفته شده که ریشه آنها به سه هزار سال قبل از میلاد و پیشتر از آن میرسد. احتمال دارد که بعضی از این داستانها را یهودیان در زمان اسارت خود در بابل از مردم آن سرزمین اخذ کرده باشند. و احتمال بیشتر آنست که پیش از آن زمان از منابع سومری و سامی قدیم که مشترک میان تمام مردم مشرق نزدیک بوده است، این داستانها بایشان رسیده باشد. در داستانهای آفرینش ایرانی و تلمودی هر دو چنان آمده است که خدا در آغاز آفرینش موجودی دو جنسی - یعنی زن و مردی که از پشت مانند دو قلوهای سیامی بیکدیگر چسبیده بودند، آفرید، و سپس آندو را از یکدیگر جدا کرد. مناسب است در اینجا آیه دوم از باب پنجم سفر پیدایش را نقل کنیم:

(۱) Lods : Israël, des origines au milieu du VIII e siècle صفحه ۱۵-۱۳

(۲) Sarton, Geo : Introduction to the History of Science. vol. ۱. Baltimore, صفحه ۸-۱۰. ۱۹۳۰

Maspero : The passing of the Empires (London ۱۹۰۰) صفحه ۱۳۲-۱۳۱

«نر و ماده ایشان را آفرید ، و ایشان را برکت داد ، و ایشان را آدم نام نهاد در روز آفرینش انسان». معنی این جمله آنست که پدر نخستین ما ، در آن واحد نر و ماده هردو بوده است ، و ظاهراً هیچیک از علمای دین جز **آریستوفانس Aristophanes** باین نکته توجه نکرده است^۱.

قصه بهشت تقریباً در تمام داستانهای جهان - در مصر و هند و تبت و بابل و ایران و یونان و پولینزی و مکزیک و غیر آن آمده است. در بیشتر این بهشت‌ها سخن از درختانی است که نزدیک شدن بآنها حرام است ، یا سخن از بارها و ازدهائی است که نعمت جاودانی بودن را از آدمی ربوده اند و عبارت دیگر بهشت را مسموم ساخته اند.

گمان بیشتر آنست که مار و انجیر رمز و نشانه شهوت جنسی بوده باشد. این داستان اشاره بان است که شهوت جنسی و معرفت سبب از بین رفتن پاکی و بیگناهی و خوشبختی میشود ، و سرچشمه همه بدیها است. همین فکر که در آغاز «عهد قدیم» دیده میشود ، در پایان آن یعنی در «سفر جاسعه» نیز بنظر میرسد. در بیشتر این داستانها زن وسیله ای است که مار یا شیطان بوسیله آن آدمی را بطرف بدی میکشد و آن را محبوب وی قرار میدهد ، و این زن در یکجا بصورت حوا است و در جای دیگر بصورت پندورا یا بصورت پوسی که در اساطیر چین دیده میشود. شی چینگ میگوید: «همه چیز در آغاز کار در فرمان مرد بود ، ولی زن او را ببندگی واداشت. بدبختی ما از آسمان نیست ، بلکه از زن است ، و هم اوست که سبب تباهی نژاد آدمی شد. آه که چه بدبختی ای پوسی ! تو آتشی را برافروختی که ما را سوزانده و هر روز مشتعل تر میشود ... جهان از دست رفت ، و رذیلت همه جا را فرا گرفت».

داستان طوفان نوح حتی از داستان آفرینش بیشتر در میان تمام مردم جهان انتشار دارد. در میان اقوام قدیم کمتر قومی را میتوان یافت که آن را نداشته باشد

(۱) بکتاب «بهمانی افلاطون Plato's Symposium» مراجعه شود.

و کمتر کوهی در آسیا است که روی آن کشتی نوح، شمش - نپیشتم قرار نگرفته باشد^۱. این داستانها معمولاً عنوان وسیله نقلیه یا رمزی را داشته است که توده مردم از راه آن یک حکم فلسفی یا حالت اخلاقی را که از تجربه های دور و دراز نوع بشر بدست آمده بود بیان میکردند و آن اینکه شهوت جنسی و دانائی بیش از آنچه مایه لذت و شادی باشد، سبب تولید درد و رنج است، و دیگر آنکه زندگی بشری گاه بگاه دستخوش طغیان رودخانه های بزرگی میشود که آب همان رودخانه ها سبب پیدایش مدنیتهای قدیم بوده است. این سؤال که آیا چنین داستانهای درست است و «واقعاً اتفاق افتاده» یا درست نیست، سؤال بی مغز و بسیار سطحی است، چه اهمیت این داستانها در خور آنچه نقل میکند نیست، بلکه عبرت و پندی است که از آن حاصل میشود. خلاف عقل است که آدمی با خواندن این داستانها از سادگی دلربا و روانی و جاننداری بیان حوادث که در آنها موجود است، لذت نبرد.

۳. کتب انبیاء

کتب انبیاء را غالباً پیروان بدون واسطه آنان و گاهی نویسندگان دیگری که در سنن یهودی سهمی دارند نوشته اند. داستانهای عشقی کوچک که در تورات آمده، حد فاصل میان تاریخ و شعر است. در عالم نثر نویسی قصه روت ارزش فراوان دارد و داستانهای اسحق، رفقه، یعقوب، راحیل، یوسف، بنیامین، سامسون و دلیله، استر، یهودا و دانیال در درجه دوم قرار میگیرند. ادبیات شعری تورات با «سرود موسی» در سفر خروج باب پانزدهم و «سرود دבורه» (سفر داوود باب پنجم) آغاز میشود و در «هزامیر» بمنتهای اوج خود میرسد. شاید قصیده های «توبه» بابلی راه را برای ساخته شدن این سرودها هموار کرده باشد، و ممکن است سرودهای یهودی مضمون و صورت خود را از همان قصاید اقتباس کرده باشند. بنظر دورانت قصیده ایخناتون

(۱) Doane, T. V. : Bible Myths, and Their Parallels in Other Religions.

مصری درباره خورشید اثری در مزمور صد و پنجاه و پنجم داشته و گمان بیشتر آنست که همه این مزامیر را تنها داوود نساخته باشد. بلکه گروهی از شاعران در زمان درازی پس از اسیری آنها را نوشته‌اند. و احتمال دارد که این کار در قرن سوم پیش از میلاد مسیح صورت گرفته باشد.



حضرت ابراهیم و حضرت اسحق

در کتاب سلیمان که رنگ غزل‌های عشقی دارد، مجال حدس و تخمین درباره کیفیت تألیف آن وسیع است. ممکن است که اصل آن مجموعه‌ای از سرودهای بابلی بوده که بنام ایشتار و تموز ساخته شده است، و نیز امکان دارد که آنرا گروهی از شاعران غزلسرای عبرانی با الهام گرفتن از روح یونانی که با اسکندر کبیر بسرزمین یهودا وارد شده، سروده باشند (چه در آنها الفاظی دیده میشود که از زبان یونانی گرفته شده است) و نیز چون عاشق و معشوق یکدیگر را مانند مصریان قدیم بنام خواهر و برادر خطاب میکنند، امکان دارد که این گل یهودی در اسکندریه شکفته و روح آزادی

آنها از کرانه‌های نیل چیده باشند^۱. در هر حال «غزل غزل‌های سلیمان» که میان گفته‌های اشعیاء نبی و سفر جامعه قرار دارد، اصل آن هر چه باشد از سلیمان نبی نیست.

کتاب «امثال سلیمان» نیز از دهان سالخوردگان بیرون آمده و تألیف او نیست، اگر چه بعضی از کلمات این کتاب از اواست، ولی آنها را پس از وی نوشته‌اند. در این امثال اثری از ادبیات مصری و فلسفه یونانی دیده می‌شود، و ممکن است تألیف آنها در قرن سوم یا دوم پیش از میلاد بدست یهودی یونانی‌مآبی در شهر اسکندریه صورت گرفته باشد.

داستان پیدایش موسی نیز محل بحث و اختلاف است. زیرا در خطبه‌های عاموس و اشعیاء که ظاهراً یک قرن مقدم بر زمان تألیف اسفار پنجگانه تورات بوده است هیچ نامی از موسی در میان نیست.

کتاب اشعیاء نبی، مجموعه‌ای از پیش گوئیها یعنی موعظه‌هائی است که دو یا چند نفر مؤلف در سالهای واقع میان ۷۱۰ و ۳۰۰ قبل از میلاد تألیف کرده‌اند. فصلهای یک تا سی و نه آن کتاب را منسوب به «اشعیای اول» میدانند^۲.

«سفر ایوب» از «سفر امثال» قدیم تر است، و شاید این کتاب در زمان اسارت یهود نوشته شده باشد و مقصود از نوشتن آن این بوده است که بکنایه و استعاره مصیبت‌های اسیران بنی اسرائیل را در بابل توصیف کند. دانشمندان عقیده دارند که این سفر در قرن پنجم پیش از میلاد نوشته شده و متن آن بیش از هر کتاب دینی قدیمی دیگر در معرض فساد و پیریشانی قرار گرفته است. جاسترو، فقط فصل سوم تاسی و یکم را اصلی میدانند، و باقی فصول را الحاقی و تصحیح شده میدانند، حتی در آن قسمت‌ها

اضافات: (۱) رجوع شود به کتاب تاریخ تمدن - کتاب اول، تألیف: ویل دورانت، ترجمه: احمد آرام، صفحه ۳۴۲ - ۳۳۰، کتابفروشی اقبال - طهران.

صفحه ۸۸ جلد اول. Sarton: Introduction to the History of Science. (۲)

که اصلی می‌شناسد چنان معتقد است که در آنها دست برده‌اند یا در ترجمه از صورت اصلی خود گشته است. **کالن Kallen** و دیگران میان این قسمت و تراژدی یونانی که بسببک اورپیدوس نوشته شده باشد شباهتی یافته‌اند.^۱

* * *

از نظر ادیان آسیای غربی، کیش مانای تورات و دین حضرت موسی را در قلمرو اصل نیکی قرار نمیدهد.^۲ اسلام کیش یهود و تورات را از طرف خدا میداند و موسی را از انبیاء بزرگ جهان می‌شناسد ولی معتقد است کتاب عهد قدیم بشکلی که اکنون دیده میشود تحریف شده است، و تمام مطالب آن گفتار انبیاء بنی اسرائیل نیست. در قرآن خطاب بمسلمین مینویسد:

دسته‌ای از ایشان (اهل کتاب) گفتار خود را بکتاب (مقدس) نسبت میدهند تا آنرا از کتاب پندارید و آن از کتاب نیست، و میگویند آن از نزد خدا است و آن از نزد خدا نیست، و ایشان میدانند از (قول) خدا دروغ میگویند.^۳ «بگو گرویدیم بخدا و آنچه فرستاد بر ما و ابراهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب و اسباط و آنچه از طرف پروردگار بموسی و عیسی و پیغمبران داده شد، میان هیچکدام از آنان تفاوت نمیگذاریم...»^۴.

(۱) Kallen, H. M. : The Book of Job as a Greek Tragedy. New York 1918.

مقدمه کتاب

اضافات: این قسمت که از ماخذ زیر استفاده شده است از فلیسین شاله نیست:

(۲) رجوع شود به کتاب «مانی و دین او» دو خطابه از آقای سید حسن تقی‌زاده در «انجمن ایرانشناسی» در آذرماه ۱۳۲۸ و بهمن‌ماه ۱۳۲۹ خورشیدی - نشریه انجمن ایرانشناسی

صفحه ۵۷ - ۴۷

(۳) سوره سوم (آل عمران) آیه ۷۳

(۴) سوره سوم (آل عمران) آیه ۷۹

«آنانکه یهودی شدند سخن را از جاهای آن میگردانند^۱». «ما (خدا) تورات را
فرستادیم در آن هدایت و نور است و پیغمبران بآن حکم میکنند^۲».

* * *

از ایرادات دانشمندان یهودشناس و انتقاداتی که بعمل آورده اند چنین نتیجه
بدست میآید که کتاب عهد قدیم مانند سایر کتب محصول کار انسان است.

(۱) سوره چهارم (نساء) آیه ۴۹

(۲) سوره پنجم (مائده) آیه ۴۹

فصل هجدهم - کشور کنعان و بنی اسرائیل

۱- اوضاع اجتماعی فلسطین پیش از ورود بنی اسرائیل

بعضی از بخشهای کتاب مقدس طبق روش جدید برآن انتقاداتی بعمل آمده و درباره اوضاع فلسطین پیش از ورود قوم اسرائیل موجب پیدایش فرضیاتی گردیده است.

پس از سال ۱۸۹۰ میلادی در نتیجه بررسی باستانشناسان در فلسطین و فنیقیه مدارك و کتیبه هائی بدست آمد و اطلاعات جدیدی درباره این کشور در دسترس دانشمندان قرار داد.

در زمان قدیم کشور فلسطین و فنیقیه مرکز تمدنی درخشان بود و فنیقیان نیز دارای اصالت کنعانی بودند^۱. جمعیت فلسطین را ابتدا بومیان آن کشور و سپس چادر نشینان سامی نژاد تشکیل میدادند و سپس اقوامی دیگر مانند اهالی اژه در آنجا استقرار یافتند.

* * *

در فلسطین آثاری از عقاید توتمی وجود داشت^۲. کلانها و عشایر نام حیواناتی چون : الاغ و میش و بچه شیر و کفتار و آهو و چالاقان بر خود مینهادند^۳.

صفحه ۶-۴. Lods : Israël. (۱)

(۲) روبرت سون اسمیت انگلیسی در کتاب خود درباره کیش توتم سامیان بحث میکند.

(۳) سفر پیدایش - باب سی و سه - آیه ۱۹؛ باب سی و چهار آیه ۲-۲۶؛ باب سی و شش

آیه ۲-۳. سفر داوران ، باب نه - آیه ۲۸

کنعانیان دارای تابوهای غذائی بودند. خوك را پلید میدانستند و پرهیز میکردند، در صورتیکه قبلا سامیان آنها را آزادی میخوردند^۱.
 راینخ و روبرت سون اسمیت و سر جیمز فرازر حرام شدن گوشت خوك را در شریعت موسی نتیجه این میدانند که اسلاف یهود خوك یا (گراز) را بعنوان توتم میپرستیدند^۲.

* * *

جان پرستی رواجی بسزاداشت: ارواح در کوههای مقدس «هرمون Hermon و کارمل Karmel» و در چشمه ها و رودخانه ها و سنگهای افراشته و نباتات چون «درخت غیبگو» نزدیک «شکیم» (سی شم Sicheime) قرار داشتند^۳.
 مکانهای مقدس مزین باشیاء مقدس بود که یهوه در سفر تثنیه بویرانی آنها امر کرد و چنین گفت:

«چون یهوه خدایت، ترا بزمینی که برای تصرفش بانجا میروی درآورد و امتهای بسیار را... از پیش تو اخراج نماید. و چون یهوه خدایت، ایشانرا بدست تو تسلیم نماید و تو ایشانرا مغلوب سازی. آنگاه ایشان همگی را هلاک کن و با ایشان عهد مبند و بر ایشان ترحم منما... بلکه با ایشان چنین عمل نمائید: مذبحهای ایشانرا منهدم سازید و تمثالهای ایشانرا بشکنید و اشیریم (تیر یا دستک مقدس) ایشانرا قطع نمائید و بتهای تراشیده ایشانرا بآتش بسوزانید^۴».

در گزر مکان مقدسی را از خاک بیرون آوردند که از هشت قطعه سنگ افراشته

(۱) Lods : Israël. ۹۵ صفحه

(۲) Reinach : Orpheus. ۱۹۳. چاپ نیویورک

صفحه ۴۷۲ چاپ نیویورک. Frazer : The Golden Bough. One - Volume, ۱۹۳.

(۳) سفر داوودان - باب نه - آیه ۳۷

(۴) سفر تثنیه - باب هفتم - آیه ۶-۱؛ باب دوازدهم آیه ۳-۲

تشکیل میشد. در اطراف ستونها کوزه‌های بسیاری یافتند که دارای استخوان بندی کودکانه نوزاد است. سن یکسان این کودکان نشان میدهد که این اجساد همان مولودان جدید است که برای قربانی در مکان مقدس بقتل رسیده‌اند. این کشفیات نشان میدهد که قربانی انسان مخصوصاً ذبح کودکان از مختصات دین مردم کنعان بوده است^۱.

قبل از ورود سامیان اولیه در اواسط هزاره سوم قبل از میلاد ابتدائی ترین مردمان مرد گانرامیسوزاندند و بصورت خاکستر در می‌آوردند و سپس بخاک می‌سپردند. هدایائی که بمردگان تخصیص میدادند، نشان میدهد که به رستاخیز مردگان عقیده داشته‌اند.

جان پرستی و جادو مانند سایر ادیان با یکدیگر همراه بود. اشیائی بعنوان طلسم بکار میرفت، جواهرات قرمز و آبی رنگ مخصوص جلوگیری از نفوذ شوم آبی چشمان بود و اقدامات چشم‌شوران را خنثی میکرد.

* * *

جان پرستی بتدریج بصورت شرك جلوه گر گردید و خدایان فلسطین را تشکیل داد. کنعانیان هنگام ورود قوم یهود و ارتباط با ایشان از «بعلها» و «آستارته‌ها» پیروی میکردند^۲. خدایان محلی بعل نام داشت مانند: بعل زبود، که نقش آن دور ساختن مگسها و خدای آنان بشمار میرفت. بعلها همزادان و فرشتگان اصل فراوانی و شعار و نگهبان کشاورزی بودند.

آستارته‌ها بصورت مشترك همردیف رب النوع قرار داشتند و وجوه مختلف اصل

(۱) سفر تثئیه - باب دوازدهم - آیه ۳۱ - باب هجدهم آیه ۹-۲۰

Lods : Israël.

صفحه ۱۱۳ ، ۱۱۲ ، ۱۰۲

(۲) سفر داوران ، باب دهم ، آیه ۶ . کتاب اول سموئیل - باب هفتم آیه ۴ - باب

دوازدهم ، آیه ۱۰

فراوانی بشمار میرفتند^۱. بیشتر خدایان مانند **داجون Dagon** خدای گندم فقط در بعضی نواحی ستایش میشد.

اسرائیلیان چون بکشور کنعان رسیدند از فقدان احترام والدین و قربانی کودکان و بی‌عفتی و فساد رنجیده خاطر گشتند^۲، ولی چون در کشور فلسطین نفوذ کردند از نقطه نظر سایر امور بمردم آن کشور نزدیک شدند و تحت تأثیر عقاید و افکار آنان قرار گرفتند.

۲- بنی اسرائیل قبل از ورود بکنعان

قوم اسرائیل را قبل از استقرار در فلسطین غالباً عبرانیان پیش از عصر حضرت موسی مینامند و مینویسند بسیاری از عقاید و عادات آنان به اعراب قبل از اسلام شباهت دارد^۳.

عبرانیان قبل از عصر حضرت موسی سامیان خانه بدوشی بودند که در زیر چادر زندگی میکردند و به تربیت حیوانات اشتغال داشتند، این قوم به قبایل متعدد تقسیم میشدند و هر قبیله شامل کلانهائی بود که از خانواده‌های بسیاری تشکیل میشد. ارتباط نسب ابتدا از طریق زنان بود. کودکان در کلان مادران وارد میشدند، مادران قرون متوالی از حق انتخاب نام فرزندان برخوردار بودند. زن در نزد والدین خود میماند و شوهر موقتاً بدیدن وی میآمد. چادر بزن تعلق داشت، مرد حق داشت در نزد زن اقامت کند، چنانکه در سفر پیدایش باب دوم، آیه ۲۴ مینویسد:

«مرد پدر و مادر خود را ترك کرده به همسر خویش خواهد پیوست و یک تن خواهند بود»^۴.

(۱) Lods : Israël. صفحه ۱۵۱

(۲) سفر لاویان، باب هجدهم، آیه ۲۸-۲۷. باب بیستم آیه ۲۴-۲۲

(۳) Lods : Israël. صفحه ۲۱۶

(۴) همچنین رجوع شود به : سفر پیدایش، باب ۲۴ - آیه ۶۷؛ باب سی و یک،

آیه ۳۳. سفر داوودان، باب چهارم - آیه ۱۷

در عصری بسیار قدیم قبل از جدائی شاخه های مختلف نژادی ، حق ارتباط نسل از زنان به مردان انتقال یافت . ریاست جامعه در دست پدران قرار گرفت و زن در ردیف اموال شوهر درآمد . شوهر صاحب اختیار و بعل زن گردید زیرا مرد زن را از پدر و مادرش خریداری میکرد .

در عصر بسیار قدیم پدر میتواندست کود کان خود را محکوم سازد و یا بکشد^۱ ، سپس این حق بوسیله قانون باقیماند^۲ ، و پدر قدرت یافت پسران و دختران خود را مانند بردگان بفروشد^۳ .

افراد کلان خود را هم خون میدانستند و خود را برادر یکدیگر میخواندند ، برای پالک داشتن خون و نژاد ارزش بسیاری قائل بودند^۴ .

شرط دخول در کلان انجام عمل ختنه بود تا باین وسیله پسر جوان مردی لایق برای ازدواج گردد . طبق مندرجات سفر پیدایش ، باب سی و چهارم ، پسران یعقوب این مراسم را به شاهزاده کنعانی که مایل بود با خواهر آنان ازدواج نماید تحمیل کردند . ختنه ابتدا در سن بلوغ و ازدواج انجام میشد ولی سپس در هنگام کودکی عمل گردید . ختنه آیین بسیار قدیمی و مربوط به قبل از عهد برنز بود ، زیرا عبرانیان برای انجام آن از چاقوهای سنگی استفاده میکردند . ظاهراً این عمل قدیمی آفریقائی را عبرانیان از قبطیان فراگرفتند تا مورد تحقیر مصریان واقع نگردند . سپس در مقابل اقوامی (مانند آشور و بابل و پارسیان که بآن عمل نمیکردند) آنرا حفظ کردند . این عمل کم کم وضعی مشخص یافت و بشکل قواعد ملی و دینی یهوه جلوه گر شد و مانند تمام مراسم و عادات قومی تحت عنوان فرمان یهوه بکار رفت و نشانه اتحاد میان یهوه و قوم اسرائیل گردید^۵ .

(۱) سفر پیدایش باب سی و هشت ، آیه ۲۴؛ باب ۲۲ - آیه ۳۷

(۲) سفر تثنیه باب بیست و یک ، آیه ۲۱-۱۸

(۳) سفر خروج ، باب بیست و یک آیه ۷؛ کتاب نحمیا ، باب پنجم ، آیه ۱۳-۱

صفحه ۲۲۴-۲۲۳ Lods : Israël. (۴)

(۵) سفر پیدایش - باب هفدهم - آیه ۲؛ کتاب یوشع - باب پنجم

طرز تشکیلات اجتماعی بنی اسرائیل محل بحث و اختلاف است ، برخی آنرا مرکب از کلانهای متعدد و قبیله میدانند و بعضی آنرا جامعه‌ای تحت حکومت آئین توتم می‌شناسند .

عده‌ای نام حیوان و گیاه داشتند ، مانند : فرزند **Léa** که گل گاوی معنی میدهد و **Rachel** که بمعنی میش است .

بعضی حیوانات پلید یا مقدس و در حکم تابو و تغذیه آنان ممنوع بود^۱ . در نزد عبرانیان قبل از حضرت موسی ، جان‌پرستی برقرار بود . ارواح در بعضی درختان و چشمه‌ها و واحه‌ها ساکن بودند و برای چادر نشینان ارزش بسیاری داشتند ، بعضی کوهها مخصوصاً کوه سینا مقدس بود . کوه سینا از نیروی شبیه به مانای ، ملانزی سرشار بود ، کلمه عبری **اله Eloh** این اصطلاح را بیان میکند . ظاهراً موسی برای نزدیک شدن باین مکان مقدس قواعدی معین کرد .

«حدودی برای قوم از هر طرف قرارده و بگو با حذر باشید از اینکه بفراز کوه بر آئید یا دامنه آنرا لمس نمائید زیرا هر که کوه را لمس کند هراینه کشته شود . دست بر آن گذارده نشود بلکه یاسنگسار شود یا به تیر کشته شود خواه بهایم باشد خواه انسان ، زنده نماند ...»^۲

در میان قوم اسرائیل قبل از حضرت موسی ، جان‌پرستی با جادو همراه بود : به چشم بد و قدرت نفرین و طلسم و مهر گیاه و میوه عشق عقیده داشتند^۳ . بجادوی تقلیدی عمل میکردند . یوشع در هر نبردی زوین خود را در مقابل دشمن قرار میداد تا پیروزی بدست آرد . موسی آلت خود را بسمت رقیب و خصم خود قرار میداد^۴ .

(۱) سفر پیدایش ، باب هفتم آیه ۲-۳-۸ ؛ باب هشتم آیه ۲۰

(۲) سفر خروج ، باب نوزدهم ، آیه ۱۲-۱۳ ؛ همچنین رجوع شود به : سفر خروج باب سی و چهارم آیه ۳

(۳) سفر پیدایش ، باب سی ام آیه ۱۴-۱۶

(۴) کتاب یوشع ، باب هشتم آیه ۱۸ ، باب بیست و هشتم ؛ سفر خروج باب هفدهم ،

جادوی عاطفی محرمات قدیمی را بیان میداشت ، تصور میکردند اگر بچه بز را در شیر مادرش بپزند بز دو برابر رنج میبرد ، زیرا بزغاله زاییده و شیر داده او است^۱.

اسرائیلیان عصر ابتدائی عقیده داشتند پس از مرگ مردگان در جهان دیگر بزندگانی خود ادامه میدهند و بسرنوست فرزندان خویش علاقه دارند. در **Rama** محل گور راحیل ، ارمیا چنین میسنود :

.... شکایت جنازه‌ای

ماتم و اشک بسیار سوزان :

این راحیل است که برای فرزندان خود گریه میکند ؛

و برای فرزندان خود تسلی نمی‌پذیرد^۲.

در کتاب اشعیا **Esaie** درباره پادشاه بابل پس از مرگ گوید :

«باشکوه و جلالت چه میکنی ، اکنون که کرمها ترا دربرمیگیرند ومورها

ترا میپوشانند»^۳.

مردگان دارای قدرت ودانش فوق انسانی هستند و ارواح را تشکیل میدهند. این همان کلمه‌ای است که در کتاب عهدعتیق بکار میرود و نشان میدهد که طبق دستور ساؤل **Saül** زن غیگو ، سموئیل **Samuel** را احضار میکند وازاو برای غلبه بدشمن کمک میخواهد^۴.

ظاهراً مراسمی جهت نیاکان برقرار بود و شخصیت‌های برجسته‌ای دارای نیروی مانا بودند^۵. مردم کنعان ، بعلهای محلی را پرستش میکردند ، در صورتی که عبرانیان

(۱) سفر خروج ، باب بیست و سوم آیه ۱۹ . باب سی و چهارم آیه ۲۶ . سفر تثنیه باب چهاردهم ، آیه ۲۱ . کتاب لودز صفحه ۲۴۶

کتاب ارمیا نبی باب سی و یکم آیه ۱۵ . Jérémie. (۲)

(۳) کتاب اشعیا باب چهاردهم آیه ۹

(۴) کتاب اول سموئیل باب بیست و هشتم آیه ۱۳ . کتاب اشعیا باب هشتم آیه ۱۹

(۵) Lods : Israël. صفحه ۲۶۴

چادر نشین الوه های دسته های متفاوت را عبادت میکردند و مراسمی بخصوص انجام میدادند. قوم اسرائیل قبل از ارتباط با موجودات الهی خود را پاك میکردند و شستشو میدادند. از آمیزش با زنان پرهیز میکردند و لباس را تغییر میدادند، برای اینکه لباس ها با نیروهای روحانی محل آغشته نگردد و محل مقدس آلوده نشود.

عبرانیان هنگام ورود در محل مقدسی چون سینا کفشهای خود را درآورده با رخساره مستور پیش میروند تا با دیدن یکی از الوه ها مرگ آنها را از میان نبرد.

دیگر از مراسم، تزکیه نفس، ورقصها و قربانی و برقراری جشنها بود. پاك از قدیمی ترین اعیاد سامیان میباشد و در روزی انجام میشد که اولین مولودان گله ها را قربانی میکردند^۱.

با چنین دینی عبرانیان به کشور کنعان وارد شدند. این عقاید از بسیاری جهات با افکار مردم فلسطین شباهت داشت. قوم اسرائیل بتدریج عقاید ساکنین را پذیرفت و بانشان دادن نوعی واحد پرستی متغیر، بارفتارها و ادراکات قدیم مبارزه آغاز کرد.

فصل نوزدهم - موسی و قوم او

۱- حضرت موسی و احکام او

قبل از ورود به کشور کنعان ، عبرانیان با بابل و مصر ارتباط داشتند. فصل دوازدهم سفر پیدایش حکایت میکند که حضرت ابراهیم از شهر اور در بابل عزیمت کرد و از راه کنعان بمصر رفت. همچنین از یعقوب یکی از فرزندان ابراهیم گفتگو میکند که اسرائیل لقب داشت و چون یکی از فرزندانش یوسف خدیو فرعون بود با خانواده اش در مصر اقامت کرد. سپس مصریان بقوم اسرائیل ستم کردند و آنانرا به بیگاری برای ساختمانهای سلطنتی مشغول ساختند. در این میان حضرت موسی ظهور کرد و این قوم را از آن کشور فراری داد^۱.

مانثو Manetho مورخ مصری ، قرن سوم قبل از میلاد بنقل **یوسفوس** میگوید: سبب خروج بنی اسرائیل از مصر آن بود که مصریان میخواستند از شر طاعونی که در میان یهودیان بنده و بدبخت پیدا شده بود خلاص شوند ؛ و همو میگوید: خود موسی کاهنی مصری بود که به تبلیغ در میان یهودیان « مجذوم » پرداخت و قواعدی را که در میان کاهنان مصری معمول بود بآنان آموخت^۲. نویسندگان یونانی و رومی نیز این توضیح در باره خروج را تکرار میکنند^۳ ، ولی چون تمایل

(۱) کتاب عهد قدیم - سفر پیدایش - باب دوازدهم تا باب پنجاه - سفر خروج از

باب اول بعد.

صفحه ۴۶۶ Josephus, F. : Works, tr. Whiston. 2 v. Boston, 1811 (۲)

(۳) Strabo : Geography. 8 v. Loch Classical Library. New York, 1917 -

1932. XVI,

Tacitus : Histories. Tr. Murphy. London 1930.

ضد سامی داشته‌اند گفته آنان چندان مورد اعتماد نیست. در تورات آیه‌ای است که گفته وارد را که خروج بنی اسرائیل را نوعی اعتصاب از کار می‌شمارد تایید میکند و آن آیه این است: «پس پادشاه مصر بدیشان گفت ای موسی و هارون چرا قوم را از کارهای خود باز میدارید، بشغلهای خود بروید»^۱.

«موسی پیش از آنکه نامی یهودی باشد نامی مصری است و شاید شکل کوتاه شده «احمص» بوده باشد^۲. استاد گارستانگ عضو هیئت علمی مارستون **Marston** وابسته بدانشگاه لیورپول اظهار میدارد که در گورهای شاهان اریحا مدارکی بدست آورده و از روی آنها ثابت میشود که موسی (درست در سال ۱۵۲۷ قبل از میلاد) بوسیله شاهزاده خانمی که پس از آن بنام چچسوت ملکه بزرگ مصر شد، نجات یافت و در دربار او ترقی کرد و از ندمای او شد، و در زمانی که دشمن این ملکه یعنی تحوتموس سوم بتخت نشست، موسی از مصر گریخت. وی معتقد است که آثار بازمانده‌های آن گورها داستان سقوط اریحا (صحیفه یوشع، باب ششم) را تأیید میکند، این دانشمند تاریخ سقوط را حوالی ۱۴۰۰ قبل از میلاد و تاریخ خروج را حوالی ۱۴۴۷ قبل از میلاد میداند^۳. و چون این تاریخها باتکیه بر ظرفهای سفالی و سوسکهای موجود در آن گورها تهیه شده، با شک آمیخته با احترام باید آنها را پذیرفت»^۴.

در کتاب عهد قدیم مینویسد: «پادشاه مصر به قابلگان گفت چون قابله‌گری برای زنان عبرانی بکنید و... نگاه کنید اگر پسر باشد او را بکشید و اگر دختر بود زنده بماند. لکن قابله‌ها از خدا ترسیدند و آنچه پادشاه مصر بدیشان فرموده بود نکردند

(۱) کتاب عهد قدیم - سفر خروج - باب پنجم - آیات چهار و پنج.

(۲) Schneider, Hermann: History of World Civilization. Tr. Green. 2 v. New York 1931.

(۳) New York Times, April 18, 1832.

(۴) ویل دورانت - تاریخ تمدن - کتاب اول - ترجمه: احمد آرام، تهران ۱۳۳۷

بلکه پسرانرا زنده گذاردند. شخصی از خاندان لاوی رفته یکی از دختران لاوی را بزنی گرفت و آن زن حامله شده پسری بزاد. چون او را نیکو منظر دید ویرا سه ماه



حضرت موسی

نهان داشت و چون نتوانست او را دیگر پنهان دارد تابوتی از نی برایش گرفت و آنرا بقیع وزفت اندوده طفل را در آن نهاد و آنرا درنیزار بکنار نهر گذاشت و خواهرش

از دور ایستاد تا بداند او را چه میشود. دختر فرعون برای غسل بنهر فرود آمد و کنیزانش بکنار نهر نمی گشتند پس تابوت را در میان نیزار دیده کنیزك خویش را فرستاد تا آنرا بگیرد. و چون آنرا بگشاد طفل را دید و اینکه پسری گریان بود پس دلش بروی بسوخت و گفت این از اطفال عبرانیان است، و خواهر وی بدختر فرعون گفت: آیا بروم و زنی شیرده را از زنان عبرانیان نزدت بخوانم تا طفل را برای شیر دهد. دختر فرعون بوی گفت برو، پس آن دختر رفته مادر طفل را بخواند. و دختر فرعون گفت این طفل را ببر و او را برای من شیرده و مزد تورا خواهم داد. آن زن آن طفل را برداشته بدو شیر میداد و چون طفل نمو کرد ویرانزد دختر فرعون برد و او را پسر شد و ویرا موسی نام نهاد، زیرا گفت او را از آب کشیدم... چون موسی بزرگ شد نزد برادران خود بیرون آمد و بکارهای دشوار ایشان نظر انداخته شخص مصری را دید که شخص عبرانی را که از برادران او بود میزند. پس بهر طرف نظر افکنده چون کسی را ندید آن مصری را کشت و او را در ریگ پنهان ساخت. روز دیگر بیرون آمد، ناگاه دید دو مرد عبرانی منازعه میکنند. پس بظالم گفت چرا همسایه خود را میزنی. گفت کیست که ترا بر ما حاکم یا داور ساخته است، مگر تو میخواهی مرا بکشی، چنانکه آن مصری را کشتی، پس موسی ترسید و گفت یقیناً این امر شیوع یافته است و چون فرعون این ماجرا را شنید قصد قتل موسی کرد موسی از حضور فرعون فرار کرد و در سرزمین مدیان ساکن شد و برسرچاهی بنشست کاهن مدیان را هفت دختر بود که آمدند و آب کشیده آبخورها را پر کردند تا گله پدر خویش را سیراب کنند و شبانان نزدیک آمدند تا ایشانرا دور کنند، آنگاه موسی برخاسته ایشان را مدد کرد و گله ایشانرا سیراب نمود و چون نزد پدر خود رعوئیل آمدند او را گفت چگونه امروز بدین زودی برگشتید. گفتند شخصی مصری ما را از دست شبانان رهایی داد و آب نیز برای ما کشیده گله را سیراب نمود. پس بدختران خود گفت او کجاست، چرا آنمرد را ترك کردید ویرا بخوانید تانان خورد. موسی راضی شد که با آن مرد ساکن شود و او دختر خود صفوره را به موسی داد.

واقع شد بعد از ایام بسیار که پادشاه مصر بمرد و بنی اسرائیل بسبب بندگی آه کشیده استغاثه کردند و ناله ایشان بسبب بندگی نزد خدا برآمد. خدا ناله ایشان را شنید و عهد خود را با ابراهیم و اسحق و یعقوب بیاد آورد... موسی گله پدرزن خود، یثرون کاهن مدیان را شبانی میکرد و گله را بدان طرق صحرا راند و به حوریب که جبل الله باشد آمد. فرشته خداوند در شعله آتش از میان بوته بروی ظاهر شد و چون او نگریست که آن بوته بآتش مشتعل است اما سوخته نمیشود. موسی گفت: اکنون بدان طرف شوم و این امر غریب را به بینم که بوته چرا سوخته نمیشود. چون خداوند دید که برای دیدن مایل بدانسو میشود، خدا از میان بوته بوی ندا درداد: ای موسی. موسی گفت لبیک. گفت بدین جا نزدیک میا. نعلین خود را از پاهایت بیرون کن زیرا مکانی که در آن ایستاده‌ای زمین مقدس است، و گفت من هستم خدای پدرت، خدای ابراهیم و خدای اسحق و خدای یعقوب، آنگاه موسی روی خود را پوشانید زیرا ترسید که بخدا بنگرد. خداوند گفت هرآینه مصیبت قوم خود را که در مصرند دیدم و استغاثه ایشانرا از دست سرکاران ایشان شنیدم زیرا غمهای ایشانرا میدانم، نزول کردم تا ایشانرا از دست مصریان خلاصی دهم، و ایشانرا از آن زمین بزمین نیکو و وسیع برآورم بزمینی که بشیر و شهد جاری است بمکان کنعانیان و حتیان و اموریان و فرزریان و حویان و یبوسیان... پس اکنون بیا تا ترا نزد فرعون بفرستم و قوم من بنی اسرائیل را از مصر بیرون آوری. موسی بخدا گفت من کیستم که نزد فرعون بروم و بنی اسرائیل را از مصر بیرون آورم، گفت البته باتو خواهم بود و علامتی که من ترا فرستاده‌ام این باشد که چون قوم را از مصر بیرون آوردی خدا را برای این کوه عبادت خواهید کرد. موسی بخدا گفت: اینک چون من نزد بنی اسرائیل برسم و بدیشان گویم خدای پدران شما مرا نزد شما فرستاده است و از من بپرسند که نام او چیست بدیشان چه گویم؟ خدا بموسی گفت هستم آنکه هستم و گفت به بنی اسرائیل چنین بگو اهی (هستم) مرا نزد شما فرستاد. خدا باز بموسی گفت به بنی اسرائیل چنین بگو: یهوه خدای پدران شما خدای ابراهیم و خدای اسحق

و خدای یعقوب مرا نزد شما فرستاده ، اینست نام من تا ابد الابد و این است یاد گاری من نسلا بعد نسل ... موسی گفت : همانا مرا تصدیق نخواهند کرد و سخن مرا نخواهند شنید بلکه خواهند گفت یهوه بر تو ظاهر نشده است . پس خداوند بوی گفت : آن چیست در دست تو؟ گفت : عصا . گفت : آنرا بر زمین بینداز و چون آنرا بر زمین انداخت ماری گردید و موسی از نزدش گریخت . سپس خداوند بموسی گفت : دست خود را دراز کن و دمش را بگیر . پس دست خود را دراز کرده آنرا بگرفت که در دستش عصا شد ، تا آنکه باور کنند که یهوه خدای پدران ایشان ، خدای ابراهیم خدای اسحق و خدای یعقوب بتو ظاهر شد .

خداوند دیگر باره وی را گفت : دست خود را در گریبان خود بگذار ، چون دست بگریبان خود برد و آنرا بیرون آورد اینک دست او مثل برف مبروس شد . پس گفت : دست خود را باز بگریبان خود بگذار ، چون دست بگریبان خود باز برد و آنرا بیرون آورد اینک مثل سایر بدنش باز آمده بود ... موسی بخداوند گفت : من مردی فصیح نیستم ... بلکه بطی الکلام و کند زبان ... خداوند بموسی گفت : برادرت هارون فصیح الکلام است ... بدو سخن خواهی گفت و کلام مرا بزبان وی القاء خواهی کرد ، و من بازبان تو و با زبان او خواهم بود و آنچه باید بکنید شما را خواهم آموخت ... پس موسی و هارون بمصرف رفتند و مشایخ بنی اسرائیل را جمع کردند و آیات خود را بر قوم ظاهر ساختند و قوم ایمان آوردند ، بعد از آن موسی و هارون بنزد فرعون آمدند و پس از اقدامات بسیار که شرح آن در سفر خروج مندرج است ، باتفاق بنی اسرائیل مصر را ترك کردند . عبرانیان به بیابان وارد شدند ، چهل سال از آنجا عبور کردند . چون بکوه سینا رسیدند موسی از خدا «قانون» یا «احکام دهگانه» را دریافت کرد و قبل از استقرار در کشور کنعان آن احکام را بقوم یهود اعلام داشت .

* * *

داستان موسی و قوم او در مصر در سوره های مختلف از قرآن مذکور است و غالباً بمندرجات کتاب عهد قدیم شباهت دارد. جزاینکه نگارنده (مترجم) هرچه سعی کرد از احکام دهگانه در قرآن اثری ندید.

در قرآن مینویسد: فرعون در زمین برتری یافت. قوم موسی را ضعیف داشت پسران آنانرا کشت، زنان را زنده گذارد و بدکار بود. خدا بمادر موسی وحی کرد موسی را شیر دهد و اگر میترسد در دریا اندازد و اندوهگین نگردد زیرا خدا او را مجددآ بوی باز میگرداند. کسان فرعون کودک را از آب گرفتند. زن فرعون گفت: این کودک نور چشم من است او را نکشید شاید مفید واقع گردد. چون او را بفرزندی قبول کرد، مادر موسی از دور دید و دلشاد بود، طبق پیشنهاد خواهر مادر موسی، او را بمادر موسی سپردند تا شیر دهد. چون بزرگ شد خداوند بوی حکمت و دانش داد. روزی داخل شهر شد، دو مرد عبری و مصری را دید که نزاع میکنند. مصری را کشت و ترسید، از شهر بیرون رفته بسوی مدین شتافت. در آنجا گروهی دید که مواشی خود را آب میدهند. دو زن در میان آنان بود بان دو کمک کرد و آب داد و در سایه قرار گرفت. سپس یکی از آن دو زن بنزد او آمد و گفت: پدرم میخواهد نیکی ترا پاداش دهد. چون بنزد پدر آن دو رسید، داستان بازگفت. پدر دختران گفت: از ستمکاران نجات یافتی، مترس. یکی از دختران گفت: پدر او را بمزدوری گیر. پیرمرد گفت: میخواهم یکی از دودختر خود را بتو تزویج کنم بشرط آنکه چند سال برای من مزدوری کنی. موسی چون پس از ازدواج مدت را بپایان رسانید با اهل خود روان شد، از جانب طور آتشی دید، گفت: درنگ کنید، آتشی دیدم بروم بیاورم. چون نزدیک آتش شد، ندا آمد ای موسی، من پروردگار تو هستم، نعلین خود را بیرون آر، زیرا در سرزمین مقدس قرار داری، وحی مرا گوش کن، جز من

اضافات: آیات قرآن جهت مقایسه با تورات و کتب انبیاء بوسیله مترجم اضافه شده است

(۱) قرآن - سوره یست و هشتم (القصص) آیات پنج تا سی.

خدائی را ستایش مکن ، نماز بگذار ، قیامت در پیش است ، هر کس بآنچه میکنند پاداش مییابد . ای موسی چه در دست داری ؟ گفت : این عصای من است بآن تکیه میکنم و برگ درختان را برای گوسفندان میریزم و کارهای دیگر بآن انجام میدهم . خدا گفت : آنرا بینداز . چون آنرا رها کرد ، دید ماری است که راه میرود . گفت : بگیرش و مترس او را بشکل اول در میآوریم ، دستت را بگیربانت کن که از آن نور سفید بیرون آید ، بسوی فرعون عصیان کار برو . موسی گفت : کار را بر من آسان کن و گره از کار من بگشا ، از کسان من هارون برادرم را وزیر گردان . خدا خواسته موسی را برآورد و هارون را با او شریک کرد و گفت : بسوی فرعون بروید .

موسی به فرعون گفت : من رسول پروردگار جهانم . بنی اسرائیل را با من بفرست . فرعون گفت : اگر درست میگوئی نشان تو چیست . موسی عصای خویش را انداخت و از دها گشت . دست خود را بیرون آورد ، نورانی بود . جمعی از قوم فرعون گفتند : این جادوگر دانائی است میخواهد شما را از زمینتان بیرون کند . او و برادرش را باز دارید و بفرستید جادوگران دانای شهر را جمع کنند و چون گردآمدند ، گفتند : اگر پیروز گردیم آیا مزدی داریم ؟ فرعون گفت : آری از نزدیکان درگاه خواهید شد . جادوگران بموسی گفتند : اول ما بیندازیم یا تو میاندازی . موسی گفت : بیندازید ، چون انداختند جادوئی بزرگ کردند و مردم را ترسانیدند . سپس موسی عصایش را انداخت آنچه نمودند فرو برد . آنچه میکردند باطل شد و حق ثابت گشت . ساحران مغلوب شدند و بسجده افتادند و گفتند : به پروردگار جهان و موسی و هارون ایمان آوردیم . فرعون گفت : آیا قبل از اینکه بشما اجازه دهم ایمان آوردید و فکر کردید ، دست و پای شما را میبرم و شما را بردارم میکنم . جادوگران گفتند :

(۱) قرآن - سوره ییستم (طه) آیات ده تا نود و هفت

سوره بیست و هفتم (نمل) آیات هشت تا چهارده

سوره بیست و هشتم (القصص) آیات سی تا چهل و دو

بسوی پروردگارمان باز میگردیم ، خداوندا بما صبر ده و ما را مسلمان بمیران .
 جمعی از قوم فرعون گفتند : آیا اجازه میدهی موسی و قوم او در زمین فساد کنند و تو
 و خدایت را وا گذارند . گفت : پسران ایشان را میکشیم و زنان آنان را زنده میگذاریم .
 قوم موسی به قحطی دچار شدند ، چون نیکوئی بآنان میرسید از خود میدانستند ،
 و چون بدی بآنان میرسید آنها از شومی موسی و کسانش میشمردند . قوم فرعون
 دچار طوفان و ملخ و وزغها و خون و حوادث دیگر شدند و از موسی خواستند از
 خدایش بخواهد عذاب را از آنان دفع کند تا باو ایمان آورند و بنی اسرائیل را باو
 روانه سازند . چون خدا عذاب را از میان برد ، عهدشکنی کردند ، خدا انتقام کشید
 و آنانرا در دریا غرق کرد و موسی و قومش را از دریا عبور داد . چون از مصر
 بیرون آمدند موسی ، هارون را جانشین قرارداد و چهل شب بمیقات رفت ، از طرف
 خدا برسالت مبعوت شد ، و تورات را گرفت و بازگشت . قوم موسی پس از او گوساله ای
 ساختند و خدای خود قراردادند ، موسی پس از بازگشت چون چنین دید خشمناک
 شد و به هارون گفت : بد جانشینی بودی . هارون گفت : ای پسر مادر من ، قوم مرا
 ضعیف شمردند و میخواستند مرا بکشند . موسی برای خود و برادرش طلب رحمت
 و بخشش کرد .

* * *

احکام دهگانه که سنن باستانی آنها به حضرت موسی نسبت میدهد بخش زیبایی
 از ادبیات دین یهود را تشکیل میدهد :

(۱) من یهوه خدای تو هستم که ترا از زمین مصر و از خانه غلامی بیرون
 آوردم ، خدایان دیگر غیر از من نباشد .

(۱) قرآن - سوره هفتم (الاعراف) آیات یکصد و سه تا یکصد و پنجاه و یک

سوره دهم (یونس) آیات هفتاد و هفت تا هشتاد و نه

سوره بیست و شش (الشعراء) آیات ده تا پنجاه و چهار

(۲) صورتی تراشیده و هیچ تمثالی از آنچه بالا در آسمانست و از آنچه پائین در زمین است و از آنچه در آب زیر زمینست برای خود مساز. نزد آنها سجده مکن و آنها را عبادت منما، زیرا من که یهوه خدای تو میباشم، خدای غیور هستم که انتقام گناه پدرانرا از پسران تا پشت سوم و چهارم از آنانکه مرا دشمن دارند میگیرم. و تا هزار پشت بر آنانکه مرا دوست دارند و احکام مرا نگاه دارند رحمت میکنم.

(۳) نام یهوه خدای خود را بیاطل مبر، زیرا خداوند کسی را که اسم او را بیاطل برد بیگناه نخواهد شمرد.

(۴) روز شنبه را یاد کن تا آنرا تقدیس نمائی. شش روز مشغول باش و همه کارهای خود را بجا آور. اما روز هفتمین سبت یهوه خدای تو است. در آن هیچ کار مکن، تو و پسر و دخترت و غلامت و کنیزت و بهیمهات و مهمان تو که درون دروازه‌های تو باشد. زیرا که در شش روز خداوند آسمان و زمین و دریا و آنچه را که در آنها است بساخت و در روز هفتم آرام فرمود، از این سبب خداوند روز هفتم را مبارك خواند و آنرا تقدیس نمود.

(۵) پدر و مادر خود را احترام نما تا روزهای تو در زمینی که یهوه خدایت بتو میبخشد دراز شود.

(۶) قتل مکن.

(۷) زنا مکن.

(۸) دزدی مکن.

(۹) بر همسایه خود شهادت دروغ مده.

(۱۰) بخانه همسایه خود طمع مورز و بز و همسایهات و غلامش و کنیزش

و گاوش والاغش و به هیچ چیزی که از آن همسایه تو باشد طمع مکن^۱ .

* * *

شخصیت وجودی موسی محل بحث و گفتگو است. شرح حال وی با فسانه بسیار شباهت دارد. زندگانی موسی با قرار گرفتن روی شط آغاز میگردد^۲. احکام دهگانه بشکلی که اکنون وجود دارد نباید تألیف موسی باشد، زیرا این احکام متعلق بقومی است که دارای گاو نر است و در مزرعه کار میکند، صاحب خانه های دردار و شهرهای دیواردار است، قومی که خانه نشین بوده و بکشاورزی مشغول باشد، در صورتیکه قوم اسرائیل در آن موقع بیابان گرد و چادر نشین بود.

دانشمندان یهودشناس معتقدند احکام دهگانه دارای افکار و عباراتی متعلق بعهد پیدایش سفر تثنیه، آخرین و پنجمین اسفار پنجگانه در قرن هفتم قبل از میلاد است که بعداً آنرا در متون باستانی قرار داده اند. احکام دهگانه در قرن هفتم قبل از میلاد در ادبیات اسرائیل وارد شد زیرا با توجه به مندرجات آن، عقاید و تأسیسات عصر را منعکس میسازد.

احکام دهگانه چون اشعیاء و زبورات تصاویر دینی را ممنوع میسازد و شنبه را برقرار میدارد و براین روز مقدس پس از دوری از وطن ارزش بسیاری در نظر میگیرد. احکام دهگانه در باب بیستم سفر خروج و باب پنجم سفر تثنیه به تکالیف اخلاقی و اجتماعی توجه دارد که یکی از وسائل مشخص مربوط به جنبش عصر انبیاء و مخصوصاً اوایل آن عهد است و پرتوی از بقایای تبلیغاتی انبیای قرن هشتم و هفتم قبل از میلاد است^۳.

(۱) کتاب عهد قدیم - سفر خروج - باب بیستم - آیات ۱ تا ۱۸. سفر تثنیه - باب پنجم

آیات ۶ تا ۲۱

(۲) زندگانی موسی، به شرح حال سارگون اول پادشاه آشور بسیار شباهت دارد.

رجوع شود به فصل پانزدهم «دین بین النهرین»، صفحه ۲۴۲

صفحه ۳۶۶-۳۶۵. Lods : Israël. (۳)

با وجود اشکالاتی که بعمل آمد این عقاید نباید شخصیت موسی را تغییر دهد و او را بصورت موجودی الهی و افسانه‌ای درآورد^۱. بکمک مدارك قدیمه حقیقت وجودی و شخصیت تاریخی موسی را میتوان پذیرفت. کار این شخصیت تاریخی ایجاد اتحاد در میان قبایل اسرائیل و درآوردن آن بصورت یک قوم حقیقی از راه تأسیس یک دین ملی میباشد.

یهوه خدای بنی اسرائیل ، و اسرائیل قوم یهوه میباشد. این قاعده ، اساس آئین و کار موسی است^۲.

۲- قوم موسی در کشور کنعان

اسرائیلیان در قرن چهارده قبل از میلاد در کشور کنعان استقرار یافتند. بدویت و چادرنشینی را ترك کردند ، در زمین ساکن شدند ، در خانه اقامت گزیدند ، زراعت را پیشه ساختند و بیشتر بکشت میوه اشتغال ورزیدند^۳.

چادر نشینان ارواحی تحت عنوان « الوهیم » را مقدس میشمردند. موسی قبایل را متحد ساخت و آنانرا وادار کرد یکی از « الوهیم » ها را که یهوه ، الوهیم سینا بود بخدائی بپذیرند^۴.

لودز مینویسد: یهوه قبلاً خدای قبیله مادیان ها بود که به پدر زن موسی تعلق داشت^۵.

کوه مقدس آتش فشان بود. یهوه در بیابان بشکل شعله‌ای آتش در شب ، و بشکل ستونی از ابر در هنگام روز بر اسرائیلیان ظاهر میگردد که نمایشی از وضع

(۱) همان کتاب صفحه ۳۵۸

(۲) همان کتاب صفحه ۳۶۰

(۳) همان کتاب صفحه ۴۴۹ بعد

(۴) همان کتاب ۱۹۸-۵۲۹-۵۳۰

(۵) همان کتاب صفحه ۳۶۸-۳۶۷

مشخص کوه آتش فشان است. الوهیم آتش فشان سینا طبیعتاً با آتش و صاعقه و زمین لرزه همراه بود. نوری که در کوه طور به موسی نمایان شد شعله آتش فشان و رعد صدای یهوه بود^۱.

اما بین خدای رعدآسای سینا، حامی قبایل چادر نشین و بعلها حامیان محصول در کشور کنعان، رابطه‌ای وجود نداشت. اسرائیلیان بتدریج تحت تأثیر آداب تحمیلی قرار گرفتند. چون از مجاورین بودند بدون اینکه از احترام نسبت بهخدایان پدران خویش دست بردارند، مراسمی برای خدایان محلی انجام میدادند. احتمالاً ابتدا هم بعلها دارندگان زمین و حامیان مزارع و دشتها و هم یهوه رئیس و مدافع ملی را پرستش میکردند، سپس بتدریج یهوه در صدر قوم بنی اسرائیل قرار گرفت و بر بعلها پیروزی یافت، عنوان خداوندی آنها را گرفت و در خود جمع کرد^۲. تا آنزمان برای فراوانی محصول دست توسل بدامان بعلها میزدند ولی از این تاریخ تنها بدرگاه یهوه زاری کرده و استعانت میجستند، زیرا ستایشگاه و امکنه مقدس به یهوه تعلق داشت. باین ترتیب فلسطین سرزمین یهوه گردید^۳. چون یهوه را در آسمان قراردادند، مقام یعقوب در کشور کنعان برقرار شد:

«ای بشورون مثل خدا کسی نیست که برای مدد تو بر آسمانها سوار شود و در کبریای خود بر افلاک، خدای ازلی مسکن تو است، و در زیر تو بازوهای جاودانی است، و دشمن را از حضور تو اخراج کرده میگوید هلاک کن، پس اسرائیل در امنیت ساکن خواهد شد، و چشمه یعقوب به تنهایی، در زمینی که پر از غله و شیره باشد و آسمان آن شبنم

(۱) کتاب عاموس نبی - باب اول - آیه ۲. کتاب مزامیر یعنی زیور داود -

مزسور ۳ از آیه ۳ بعد.

(۲) کتاب اول تواریخ ایام - باب هشتم - آیه ۳۳. باب نهم آیه ۳۰.

(۳) کتاب هوشع نبی، باب چهارم آیه ۳. لودز: اسرائیل، صفحه ۵۲۶-۵۲۳.

میریزد ، خوشا بحال تو ای اسرائیل . کیست مانند تو ای قومی که از خداوند نجات یافته‌اید^۱ .

باین طریق دین ممتاز یهودیان که در کنعان بودند نفوذ اسرائیل را بر مردم پیشین فلسطین نشان داد و الوهیم بر بعل ظفریافت .

از این ببعد طریقه « واحدپرستی قومی *Monolâtrie* » برقرار گردید . یهود - شناسان این نوع واحدپرستی قومی را یکتاپرستی نمیدانند زیرا تا قرن هفتم و ششم قبل از میلاد قوم یهود خدایان اقوام دیگر را برسمیت میشناخت^۲ .
لودز این طریق واحدپرستی قومی را شکلی از شرک میداند^۳ .

(۱) کتاب عهد قدیم - سفر تثئیه - باب سی و سوم - آیات ۲۶ تا ۲۹

(۲) کتاب دوم پادشاهان - باب سوم - آیه ۲۷

صفحه ۵۲۸-۵۲۶ Lods : Israël, des Origines au milieu du VIII e siècle.

(۳) همان کتاب ، صفحه ۲۹۷

فصل بیستم = آئین یهوه

چنانکه مندرجات کتاب عهد قدیم نشان میدهد در هر عصری یهوه نقشی خاص دارد و با تغییرات اجتماعی تحول می پذیرد. در سفر خروج مینویسد:

موسی بخدا گفت: اینک چون من نزد بنی اسرائیل برسم و بدیشان گویم، خدای پدران شما مرا نزد شما فرستاده است، و از من بپرسند که نام او چیست بدیشان چه گویم. خدا بموسی گفت: هستم آنکه هستم و گفت به بنی اسرائیل چنین بگو: ایهه (هستم) مرا نزد شما فرستاد. خدا باز بموسی گفت: به بنی اسرائیل چنین بگو: یهوه خدای پدران شما، خدای ابراهیم و خدای اسحق و خدای یعقوب مرا نزد شما فرستاده، اینست نام من تا ابد الابد و این است یاد گاری من نسلا بعد نسل^۱.

در این آیات پاسخ یهوه بموسی بسیار مبهم است. طبیعت درونی خدای اسرائیل غیر قابل ادراک است^۲. یهوه خدای ابراهیم و اسحق و یعقوب نام دارد. این تعاریف اگر با توضیح همراه نباشد، کافی بنظر نمیرسد.

یهوه خدای آتش فشان سینا بتدریج در جان پرستی مفهومی یافت و بشکل انسان نمایش داده شد. دارای جسم روحانی و اعضائی شبیه باعضای انسان گشت و از چشم و گوش و دهان و دست و قلب و امیال گوناگون برخوردار شد^۳.

در این عصر یهوه خدائی است ملی که قوم یهود را در روابط با بیگانگان نگهداری میکند، نه تنها ابراهیم و اسحق را که با گرفتن دروغ فرعون و ابی ملک را

(۱) کتاب عهد قدیم، سفر خروج، باب سوم، آیات ۱۳ تا ۱۵

(۲) Lods : Israël, صفحه ۳۷۴

(۳) همان کتاب، صفحه ۵۳.

فریب دادند سرزنش نمیکنند ، بلکه در سفر خروج قوم خود را چنین یاد میدهد :

این قوم را در نزد مصریان مکرم خواهیم ساخت و واقع خواهد شد که چون بروید تهی دست نخواهید رفت ، بلکه هر زنی از همسایه خود و مهمان خانه خویش آلات نقره و آلات طلا و رخت خواهد خواست و به پسران و دختران خود خواهید پوشانید و مصریان را غارت خواهید نمود^۱.

یهوه خدای ملت یهود خدائی جنگجو است . جنگهای ملی اسرائیل جنگهای یهوه نام دارد . دشمنان ملت دشمنان خدا هستند . جنگجویان اسرائیل یاوران یهوه بشمار میروند :

فرشته خداوند میگوید میروز را لعنت کنید . ساکنانش را بسختی لعنت کنید ، زیرا که به اسد ادخداوند نیامدند . تا خداوند را در میان جباران اعانت نمایند^۲.

یهوه شخصاً در میان ارتش است ولی کسی نمیتواند او را ببیند :

یهوه خدایت ، در میان اردوی تو میخرامد تا ترا رهائی داده ، دشمنان ترا بتو تسلیم نماید . پس اردوی تو مقدس باشد مبادا چیزی پلید را در میان تو دیده از تو روگرداند^۳.

یهوه قوم خود را ترك نمیکنند ، حتی اگر نسبت به بیگانگان بیعدالتی پیشه سازند ولی اگر به خلاف دستور یهوه رفتار کنند خداوند برای مجازات در مقابل دشمن از آنان دفاع نمیکنند و باین وسیله انتقام میگیرد . از این گذشته یهوه همه گونه نیکی نسبت بقوم خود انجام میدهد . مالکیت زمین و محصول برداری و ازدیاد جمعیت

(۱) سفر خروج ، باب سوم ، آیات ۲۲-۲۱

(۲) سفر داوران ، باب پنجم - آیه ۲۴

(۳) سفر تثنیه ، باب بیست و سوم - آیه ۱۵

قوم را برای آنان برقرار میسازد. بشیخ طایفه نسل فراوان باندازه دانه های ریگ درروی زمین ویا تعدادستارگان در آسمان نوید میدهد.

ترقی تشکیلات اجتماعی اسرائیل و انتصاب شاه که دارای خصلت مقدس است مربوط به یهوه است. یهوه خدائی مقدس و عادل است قوانین اخلاقی و احکام دهگانه را توسط موسی بقوم یهود عرضه میدارد و از بیعدالتی و دروغ و پیمان شکنی و تجاوز نسبت به محرومین و یتیمان خشمگین میگردد. بخاطر یک پادشاه گناهکار نزدیکان و فرزندان و گاهی جمعی را مجازات میکند. مردم پارسا را تا هزارنسل تقدیس مینماید. یهوه دارای تقدس و عدالت مطلق نیست زیرا مردم را مجبور بگناه میکند تا آنها را پاک سازد. هوای نفس را القاء میکند. قلب گناهکار را پرتاقت میسازد، باقربانی خویشتن را تسکین میدهد. در حال خدائی است ستمگر و خونخوار و خشن و خائن و غدار و پاک دل و بی پیرایه^۱.

* * *

یهوه دارای مراسمی گوناگون بود: **عرش اتحاد** را محترم میشمردند زیرا یهوه در آن حاضر بود. لودز در کتاب خود مینویسد: «عرش دارای مانا است که پارسای اسرائیلی برای برطرف ساختن بدبختی و مذلت بآن متوسل میگردد^۲» زیرا: خداوند فقیر میسازد و غنی میگرداند، پست میکند و بلند میسازد. فقیر را از خاک برمیافرازد، و مسکین را از مزبله بر میدارد تا ایشان را با امیران بنشانند، و ایشان را وارث کرسی جلال گرداند، زیرا که ستونهای زمین از آن خداوند است. و ربع مسکون را بر آنها استوار نموده است. پایهای مقدسین خود را محفوظ میدارد. اما شیران در ظلمت خاموش

صفحه ۱۹۱. Saurat : Histoire des religions. (۱)

درباب شناخت یهوه همچنین رجوع شود به کتاب : Zangwill : La voix de Jérusalem

صفحه ۱۰۴. بعد. Paris, Rieder, 1926.

صفحه ۴۹۸ - ۴۹۳. Lods : Israël. (۲)

خواهند شد ، زیرا که انسان بقوت خود غالب نخواهد آمد ، آنانکه با خداوند مخاصمه کنند شکسته خواهند شد^۱.

عرش اتحاد یا کرسی جلال را در آغاز قرن هفتم قبل از میلاد سلیمان نبی برای محراب قصر خود ساخت و بتدریج مرکز دین ملی و تنها عبادتگاه قانونی یهوه بشمار آمد.

شنبه را محترم می‌شمردند و بیکار میماندند. اعیاد زراعتی که اصل آن کنعانی است برپا میکردند مانند « **عيد نان فطير** la Fête des Pains sans levain » زمانی که داس در محصول بکار میرود ؛ جشن نوبر یا « **عيد هفته‌ها** Fête des semaines » (هفت هفته محصول برداری) ، این عید را « **خمسين** Pentecôte » مینامند. « عید میوه‌بندان Fête des Tabernacle » که عید خروج از مصر و دریافت احکام ورود بصحرا بود ؛ مدتی نیز جشنهای روستائی در عهد چادر نشینی و پشم‌چینی میشها برقرار بود ؛ عید **فصح** یا **پاک Paque** نیز از قرن هفتم در یهودیه برقرار شد^۲.

* * *

از آغاز قرن هشتم قبل از میلاد واحد پرستی قومی بتدریج بشکل واحد پرستی کامل درآمد. در نظر قوم اسرائیل ، یهوه بیشتر از سایر خدایان ملی قدرت داشت. این تجربه‌ایست که ایلئاء Elie بدست آورد و با کمال اشتیاق پذیرفت. یهوه حامی قوم اسرائیل بتدریج از مرزهای دولت یهود گذر کرد و ارزش عمومی بدست آورد ، اگر پارسای اسرائیلی احساس بستگی به یهوه میکرد ، از نظر آرمان مشرك ولی باعتبار احساس و عمل واحد پرست بشمار میرفت.

برای تجلیل یهوه از قرن دهم تا هفتم قبل از میلاد افسانه‌ها تألیف کردند و در آغاز کتاب مقدس قرار دادند. خلقت جهان و انسان و طوفان نوح و بیشتر اصول

(۱) کتاب اول سموئیل ، باب دوم - آیات ۷ تا ۱۰

صفحه ۴۷۲ : Lods : Israël (۲)

اولیه را از کشورهای که در ارتباط بودند اقتباس کردند و افکار مصریان و بابلیان را باروحیه و آداب یهود تطبیق دادند.

فصل اول کتاب سفر پیدایش بی‌نظمی ابتدائی بابلیان را نشان داد. گرمای تابستان و بیابان خشک فلسطین کار خود را کرد و یهوه را تنهاخدای خالق جهان نشان داد.^۱ در قلمرو انبیاء، واحد پرستی اخلاقی تهیه و آماده گردید و خدای همگانی و عدالت مطلق بوجود آمد.

پارسایان و داوران اسرائیلی در رأس هموطنان نفوذ بسیاری بدست آوردند. انبیاء برای جلوگیری قوم از رجعت بعادات قدیم مبارزه کردند. کتاب شاهان مبارزه بین طرفداران یهوه و پیروان بعل را نمودار میسازد: آخاب و ایزابل آئین بعل را برقرار میسازند، از طرف یهوه به ایلیاء نبی اطلاع میرسد که از آسمان آتش بر ستایشگاه آنان نازل میگردد. روحانیان آئین بعل همان معجزه را از خدای خود طلب میکنند.^۲

داوران اسرائیل با جادوگران بمبارزه پرداختند چنانکه در سفر خروج مینویسد:

«جادوگر را زنده نگذار»^۳

برخی از مؤمنین آئین قدیمی مردگان را نپذیرفتند و تنها یهوه راشایسته پرستش دانستند و اعلام کردند که مردگان چیزی نمیدانند و نیروئی ندارند و در عدم قرار دارند^۴ از این نظر واحد پرستی قومی در مقابل جان پرستی کهنه قرار گرفت.

عنوان نبی معانی مختلف در برداشت، جادوگران مقدس و منادیان طریقه اسرائیل و مردمان دانشمند و صاحب امتیاز را شامل میشد. این گروه خود را مفسرین

(۱) در باب این مباحث رجوع شود بکتاب: Salomon Reinach

(۲) کتاب اول پادشاهان - باب هجدهم

(۳) سفر خروج - باب بیستم - آیه ۱۸

(۴) Lods: Israël, صفحه ۵۵۲-۵۵۱

احکام خدا میدانستند و از سنن باستانی انتقاد میکردند^۱.

پیغمبران بزرگ از جادوگران روگردان بودند و خود را نبی نمیدانستند.

عاموس میگوید: من نه نبی هستم و نه پسر نبی، بلکه رમે بان

بودم و انجیرهای بری را میچیدم. خداوند مرا از عقب گوسفندان گرفت

و خداوند مرا گفت: برو و بر قوم من اسرائیل نبوت نما^۲.

در کتاب ارمیاء نبی مینویسد:

هم انبیاء و هم کاهنان منافق اند.... در انبیای سامره حماقتی

دیده‌ام که برای بعل نبوت کرده قوم من اسرائیل را گمراه گردانیده‌اند....

کاهنان و انبیاء و تمامی قوم این سخنان را که ارمیاء در خانه خداوند

گفت شنیدند. چون ارمیاء از گفتن هر آنچه خداوند او را مأمور فرموده بود

که بتمامی قوم بگوید فارغ شد کاهنان و انبیاء و تمامی قوم او را گرفته

گفتند البته خواهی مرد. چرا باسم یهوه نبوت کرده گفتی...^۳.

انبیائی که اسرائیل را به یکتا پرستی رهبری کردند از یهوه اصل عدالت

همگانی را بیرون آوردند.

در قرن هشتم قبل از میلاد عاموس چوپان در باب پنجم از کتاب خود گفت:

دین حقیقی دوستدار نیکی و بدخواه بدی است و عدالت بر اعمال دینی برتری دارد:

من از عیدهای شما نفرت و کراهت دارم و (عطر) محفلهای

مقدس شما را استشمام نخواهم کرد. و اگر چه قربانیهای سوختنی و هدایای

آردی خود را برای من بگذارید آنرا قبول نخواهم کرد و ذبایح سلامتی

(۱) در باب تفاوت انبیاء و جادوگران رجوع شود به کتاب Delaporte: Le Proche

Orient asiatique, صفحه ۲۲۶

(۲) کتاب عاموس نبی، باب هفتم - آیات ۱۵-۱۴

(۳) کتاب ارمیاء نبی - باب بیست و سوم - آیات ۱۳-۱۱؛ باب بیست و ششم -

پرواریهای شما را منظور نخواهم داشت. آهنگ سرودهای خود را از من دور کن زیرا نغمه بربطهای ترا گوش نخواهم کرد. و انصاف مثل آب و عدالت مانند نهر دایمی جاری بشود^۱.

عاموس نبی بایانی شیرین ثروتمندان را «خورندگان فقرا» و «جوندگان ضعفا» اعلام داشت و نشان داد که تجمل ثروتمندان موجب بینوائی دیگران است و یهوه از این بیعدالتی رضایت ندارد.

در هفتصد و پنجاه قبل از میلاد **هوشع نبی** **Osée** اعلام داشت که: رحمت را پسند کردم و نه قربانی را، و معرفت خدا را بیشتر از قربانیهای سوختنی^۲.

میکاه نبی **Michée** در کتاب خود عدالت را تشویق کرد و ظلم را محکوم ساخت:

وای بر آنانکه بر بسترهای خود ظلم را تدبیر مینمایند و مرتکب شرارت میشوند. در روشنائی صبح آنها بجا میآورند چونکه در قوت دست ایشان است. بر زمینها طمع میورزند و آنها را غصب مینمایند و بر خانه‌ها نیز، و آنها را میگیرند و بر مرد و خانه‌اش و شخص و میراثش ظلم مینمایند. بنا بر این خداوند چنین میگوید: هان، من بر این قبیله بلائی را تدبیر مینمایم که شما گردن خود را از آن نتوانید بیرون آورد و متکبران نخواهید خرامید زیرا که آن زمان، زمان بد است^۳.

اشعیاء نبی در نیمه دوم قرن هشتم قبل از میلاد گفت: خدا اسرائیل را انتخاب کرد ولی اسرائیل او را فریفت و ظلم را بر عدالت ترجیح داد. این پیغمبر در رأس کتاب خود قطعه‌ای قرار داد و این عبارت را در دهان یهوه گذارد:

(۱) کتاب عاموس نبی - باب پنجم - آیات ۲۵-۲۱

(۲) کتاب هوشع نبی - باب ششم - آیه ۶

(۳) کتاب میکاه نبی - باب دوم - آیه ۴-۱

پسران پروردم و برافراشتم ، اما ایشان بر من عصیان ورزیدند .
 گاو مالک خویش را و الاغ آخور صاحب خود را میشناسد ، اما اسرائیل
 نمیشناسد و قوم من فهم ندارند . وای بر امت خطا کار و قومی که زیر بار
 گناه میباشند و بر ذریت شریران ، و پسران مفسد خداوند را ترك کردند
 و قدوس اسرائیل را اهانت نمودند و بسوی عقب منحرف شدند . چرا
 دیگر ضرب یابید و زیاده فتنه نمائید . تمامی سربیمارا است و تمامی دل مریض ^۱ .
 در قرن هفتم قبل از میلاد ارمیاء نبی اعلام داشت : خداوند بختنصر را
 بر بنی اسرائیل مسلط کرد و بدینوسیله قوم خود را مجازات نمود .

در قرن ششم قبل از میلاد اشعیاء نبی خدای اسرائیل را خدای بشر اعلام کرد ،
 اقوام دیگر نیز باید پیرو خدای واحد گردند و بعدالت او را احترام کنند :

آسمانها کرسی من و زمین پای انداز من است ، پس خانه ای که
 برای من بنا میکنید کجا است و مکان آرام من کجا . دست من همه این
 چیزها را ساخت ، پس جمیع اینها بوجود آمد جمیع امتهای و زبانها را
 جمع خواهم کرد و ایشان آمده ، جلال مرا خواهند دید . و آیتی در میان
 ایشان برپا خواهم داشت و آنانی را که از ایشان ... آواز مرا نشنیده اند
 و جلال مرا ندیده اند خواهم فرستاد تا جلال مرا در میان امتهای شایع سازند ،
 ایشان جمیع برادران شما را از تمامی امتهای بر اسبان و ارابه ها و تخت -
 روانها و قاطران و شتران بکوه مقدس من اورشلیم بجهت خداوند هدیه
 خواهند آورد ... از غره ماه تا غره دیگر و از سبت تا سبت دیگر ، تمامی
 بشر خواهند آمد تا بحضور من سجده نمایند ^۲ .

باین طریق نقش انبیاء بنی اسرائیل این بود که خدای واحد را به «ملل دیگر»

الهام بخشند :

(۱) کتاب اشعیاء نبی - باب اول - آیات ۶-۳

(۲) همان کتاب - باب شصت و شش - آیات ۲۳-۲۰-۱۹-۱۸-۲-۱

من که یهوه هستم ، ترا بعدالت خوانده ام و دست ترا گرفته ،
ترا نگاه خواهم داشت و ترا عهد قوم و نور امتها خواهم گردانید .
تاچشمان کورانرا بگشائی و اسیرانرا از زندان ، و نشینندگان درظلمت را
از محبس بیرون آوری^۱»

در کتاب مزامیر از واحدپرستی سخن درمیان است . مون ته Montet مینویسد :
کتاب مزامیر دارای اشعار بسیار متغیر است و تعیین تاریخ قطعی آن ممکن نیست .
مزامیر چهل و دو و چهل و سه که تاریخ آنها از قرن ششم قبل از میلاد میدانند چنین
آغاز میگردد^۲ :

« چنانکه آهو برای نهرهای آب شدت اشتیاق دارد ، همچنان
ای خدا ، جان من اشتیاق شدید برای تو دارد . جان من تشنه خداست
تشنه خدای^۱ حی ، که کجا پیام و بحضور خدا شرفیاب شوم» . .
«ای خدا مرا داوری کن ، و دعوی مرا باقوم بیرحم فیصل فرما .
و از مرد حیل و ظالم مرا خلاصی ده» .

از این پس واحدپرستی یهودی برقرار گردید . نام یهوه از مفهوم ملی تجاوز
کرد و بجای کلمه خداوند Adonai بکاررفت .

۱: تشنه خدای حی ، ۲: کجا پیام و بحضور خدا شرفیاب شوم .

(۱) کتاب اشعیا نبی ، باب چهل و دوم ، آیات ۷-۶

صفحه ۵۳ Montet : Histoire de la Bible, paris, Payot, 1924. (۲)

فصل بیست و یکم - الهیات یهود

۱- ظهور موعود

اگر از مقامات روحانی دین یهود سؤال شود که چگونه خدا به بدبختی کنونی مردم رضایت میدهد؟ آرمان یهودی پاسخ میدهد، باید در مقابل اراده خداوند متعال زانو بزنیم، حتی اگر چیزی از آن ندانیم. این عبارت از کتاب زیبای ایوب است.^۱ یکی از خصایل قوم یهود «امید» است که از زمان حال بآینده توجه دارد و با اعتماد کامل در انتظار «روز یهوه» است تا در آن عصر خدای اسرائیل بآنان عظمت و سعادت بخشد.

انبیاء اسرائیل از تغییر اوضاع سخن بمیان آورده‌اند. در کتاب عاموس نیز گفتاری در این باب مذکور است:

من در میان تو عبور خواهم کرد. وای بر شما که مشتاق روز خداوند میباشید... در آنروز آفتاب را در وقت ظهر فرو خواهم برد و زمین را در روز روشن تاریک خواهم نمود و عیدهای شما را به ماتم و همه سرودهای شما را به مرثیه‌ها مبدل خواهم ساخت...

ایاسی می‌آید که شیارکننده به دروکننده خواهد رسید و پایمال-کننده انگور به کارنده تخم. و کوهها عصیر انگور را خواهد چکانید و تمامی تلها بسیلان خواهد آمد. و اسیری قوم خود اسرائیل را خواهم برگردانید و شهرهای مخروب را بنا نموده در آنها ساکن خواهند شد و تا کستانهای غرس کرده شراب آنها را خواهند نوشید و باغها ساخته،

میوه آنها را خواهند خورد. و یهوه خدایت میگوید: من ایشان را در زمین
ایشان غرس خواهم نمود و بار دیگر از زمینی که بایشان داده‌ام کنده
نخواهند شد.^۱



حضرت اشعیا نبی

(۱) کتاب عاموس نبی - باب پنجم آیه ۱۸ - باب هشتم - آیه ۹ و بعد - باب نهم -

آیات ۱۵-۱۳

این امید، اصل «مسیح موعود» را برقرار میسازد که از جوه اساسی دین یهود بشمار میرود. این مسیح را غالباً بعنوان پادشاه بزرگی نشان میدهند که رئیس نیرومند قوم یهود است و پیروزی سیاسی و اجتماعی آنانرا برقرار میسازد.

لودز مینویسد: «مسیح موعود را باید در مسلک اجتماعی سلطنتی یافت. اولین پادشاهان بنی اسرائیل در بیدار ساختن امید به پادشاه نامدار آینده سهم بسزائی دارند».

امید به مسیح موعود بتدریج از قلمرو ملی خارج میگردد و بر تمام افراد بشر گسترش مییابد. اشعیاء نبی تمام ملل را مشاهده میکند که بکوه خداوند برآمده و در خانه خدای یعقوب اقامت دارند:

در آن روز «قومهای بسیار عزیمت کرده، خواهند گفت: بیائید تا بکوه خداوند و بخانه خدای یعقوب برآئیم تا طایفه‌های خویش را بما تعلیم دهد و براههای وی سلوک نمائیم زیرا که شریعت از صهیون و کلام خداوند از اورشلیم صادر خواهد شد. و او امتها را داوری خواهد نمود و قومهای بسیاری را تنبیه خواهد کرد. و ایشان شمشیرهای خود را برای گاوآهن و نیزه‌های خویش را برای اره‌ها خواهند شکست و امتی بر امتی شمشیر نخواهد کشید و بار دیگر جنگ را نخواهند آموخت».

در جای دیگر دنیای موعود آینده را چنین بیان میدارد:

اینک، من آسمانی جدید و زمینی جدید خواهم آفرید و چیزهای پیشین بیاد نخواهد آمد و بخاطر نخواهد گذشت. بلکه از آنچه من خواهم آفرید شادی کنید و تا بابد وجد نمائید زیرا اینک اورشلیم را محل وجد و قوم او را محل شادمانی خواهم آفرید. و از اورشلیم وجد خواهم نمود

صفحه ۴۹-۵۰-۵۱-۵۲، Lod: Israël, (۱)

(۲) کتاب اشعیاء نبی - باب دوم - آیات ۳ تا ۵

و از قوم خود شادی خواهم کرد و آوازگریه و آواز ناله بار دیگر در او شنیده نخواهد شد. و بار دیگر طفل کم‌روز از آنجا نخواهد بود و نه مرد پیر که عمر خود را با تمام نرسانیده باشد زیرا که طفل در سن صد سالگی خواهد مرد لیکن گناهکار صد ساله ملعون خواهد بود. و خانه‌ها بنا کرده در آنها ساکن خواهند شد و تا کستانها غرس نموده میوه آنها را خواهند خورد. بنا نخواهند کرد تا دیگران سکونت نمایند و آنچه را که غرس مینمایند دیگران نخواهند خورد، زیرا که ایام قوم من مثل ایام درخت خواهد بود و برگزیدگان من از عمل دستهای خود تمتع خواهند برد^۱. پیدایش این جهان تصویری کار پادشاهی دنیوی نیست بلکه نتیجه پیدایش «مسیح روحانی» است که اشعیاء نبی او را خادم یهوه مینامند. خدا روح خود را در او جا میدهد و مأمور نجات بشر میگردداند:

اینک بنده من که او را دستگیری نمودم و برگزیده من که جانم از او خشنود است. من روح خود را بر او مینهم تا انصاف را برای امتها صادر سازد. او فریاد نخواهد زد و آواز خود را بلند نخواهد نمود و آنرا در کوچه‌ها نخواهد شنواید. نی‌خورده شده را نخواهد شکست و فتیله ضعیف را خاموش نخواهد ساخت تا عدالت را براستی صادر گرداند^۲. طبق مندرجات کتاب اشعیاء نبی، زندگانی خادم یهوه با رنج و ذلت همراه است و خویشتن را برای کفاره گناهان بشر پیشکش میسازد:

«حال آنکه بسبب تقصیرهای ما مجروح و بسبب گناهان ما کوفته گردید، و تأدیب سلامتی ما بر وی آمد و از زخمهای او ما شفا یافتیم. جمیع ما مثل گوسفندان گمراه شده بودیم و هریکی از ما براه خود برگشته بود و خداوند گناه جمیع ما را بر وی نهاد.... بنا بر این او را در میان

(۱) همان کتاب - باب شصت و پنج - آیات هفده بعد

(۲) همان کتاب - باب چهل و دو - آیات ۴-۱

بزرگان نصیب خواهم داد و غنیمت را با زورآوران تقسیم خواهد نمود
 بجهت اینکه جان خود را بمرگ ریخت و از خطاکاران محسوب شد
 و گناهان بسیاری را بر خود گرفت و برای خطاکاران شفاعت نمود.^۱
 سپس از این گفتار «دین مسیح» سود فراوان برد و اصل «مسیح موعود» اساس
 آن دین قرار گرفت.

۲- معاد

قرنها در میان قوم اسرائیل سخن از معاد در میان نبود. تنها پاداش پارسایان
 عمر طولانی در روی زمین بود. سرنوشت مردگان را نمیدانستند. اکلسیاست
 (Ecclésiaste) که مربوط به قرن دوم قبل از میلاد است، مینویسد: «یک سنگ زنده
 بیشتر از شیر مرده ارزش دارد، زیرا زندگان میدانند که خواهند مرد ولی مردگان
 هیچ نمیدانند»^۲.

در قرن دوم قبل از میلاد بتدریج عقاید مردم تغییر یافت. تجربه نشان داد که
 نیکوکاران نمیتوانند اجر خود را در روی زمین دریافت کنند. رونان مینویسد:
شکنجه‌های آنتیوکوس Antiochus نشان میدهد که مرتدین و تارکان دین پاداش
 مییابند و مؤمنین برای اطاعت از قوانین در نتیجه شکنجه‌های بیرحمانه میمیرند^۳،
 بعضی که افکار ایرانیان و مردم یونان را درباره زندگانی پس از مرگ و داوری
 مردگان و جاودانی روح و معاد جسمانی میدانستند آنها پذیرفتند.

در کتاب دانیال نبی که تاریخ آنها قرن دوم قبل از میلاد میدانند، مینویسد:
 «بسیاری از آنان که در خاک زمین خوابیده‌اند بیدار خواهند شد»

(۱) همان کتاب - باب پنجاه و سه - آیه پنج بعد

جلد چهارم - صفحه ۳۲۴ Renan : Histoire du peuple d'Israël,

(۲) اکلسیاست - باب نهم - آیات ۴ و ۵

جلد چهارم - صفحه ۳۲۴ Renan : Histoire du peuple d'Israël (۳)

اما اینان بجهت حیات جاودانی و آنان بجهت خجالت و حقارت جاودانی .
حکیمان مثل روشنائی افلاک خواهند درخشید و آنانکه بسیاری را براه
عدالت رهبری مینمایند مانند ستارگان خواهند بود تا ابدالابد . اما توای
دانیال کلارما مخفی دار و کتابرا تا زمان آخر مهر کن !»

در هر حال هیچگاه یهودیان در مسئله معاد هم رای و هم عقیده نبودند . در
ابتدای قرن اول میلادی فریسیان **Pharisiens** آنرا پذیرفتند ولی **Saducéens**
آنها انکار کردند .

در کتاب اعمال رسولان مینویسد :

یوسف فهمید که بعضی از صدوقیان و بعضی از فریسیانند ،
در مجلس ، ندا در داد که ای برادران ، من فریسی پسر فریسی هستم ،
و برای امید و قیامت مردگان از من بازپرسی میشود ، چون اینرا گفت
در میان فریسیان و صدوقیان منازعه برپا شد و جماعت دو فرقه شدند .
زیرا که صدوقیان منکر قیامت و ملائکه و ارواح هستند لیکن فریسیان
قائل بهردو^۲ .

۲- فرقه اشتراکی یهود

در قرن دوم قبل از میلاد فرقه کمونیستی یهود «اسنی» تأسیس گردید و دو
نویسنده اسرائیلی در قرن اول بعد از میلاد (یوسف **Josèph** و فیلون **Philon**) بتفسیر
آن پرداختند^۳ . یوسف در تأسیس اولین جامعه و خلاف قوانین اجتماعی دانستن
مالکیت خصوصی سهمی داشت . پارسائی را در اشتراکی ساختن اموال دانست .

(۱) کتاب دانیال نبی - باب دوازدهم - آیات ۴-۳

(۲) کتاب اعمال رسولان - باب بیست و سوم - آیات ۸-۶

(۳) در باب اسنیاں رجوع شود بکتاب :

اسنیان **Esséniens** عدالت مطلق یهوه را در نظر گرفتند و دستورالعمل زندگی قرار دادند. از مالکیت خصوصی صرف نظر کردند. نگهداری طلا و نقره را بر خود حرام کردند. هیچکس مالک خانه و زمین نبود. مغازه ها اجتماعی و بهمه تعلق داشت و تحت نظر جامعه نگهداری میشد.

اسنیان فقط برای فراهم ساختن حداقل معیشت کار میکردند ، بکشاورزی و شکار اشتغال داشتند ولی از تجارت روگردان بودند زیرا عشق ، سود بردن را تحریک و میل ضرر رساندن بهمسایه را ایجاد میکرد. در میان آنان هنرمندانی که بتوانند اسلحه و اشیاء نظامی جهت جنگ بسازند وجود نداشت ، همگی آزاد و برابر بودند و بردگی مفهومی نداشت.

۴- مقدمات پیدایش مسیح

در عصر **Hérode** در ابتدای عصر مسیحیت دودانشمند در بیت المقدس در مقابل یکدیگر قرار گرفتند. یکی **شمی Schammai** که در عقاید سخت گیر بود و دیگر **هیلل Hillel** که مفسر افکار بزرگ بشمار آمد. چون مردی غیر یهودی از تورات سؤال کرد ، هیلل پاسخ داد : « برکس مهسند آنچه تو را نیست پسند ». این دستورالعمل کامل و بقیه توضیح و تفسیر است^۱.

اخلاق و اعمال اسنیان و افکار جوانمردانه هیلل ، الهامات شرافتمندانه بزرگترین انبیاء بنی اسرائیل را تجدید کرد و مقدمات پیدایش دین مسیح را آماده ساخت. رونان مینویسد : « دین مسیح شاهکار دین یهود و نتیجه تحولی از آن بود. عیسی خاتم انبیاء ، کار اسرائیل را مختوم ساخت^۲ ».

جلد پنجم - صفحه ۳۱۹ ، Talmud de Babylone, cité par Renan, (۱)

جلد پنجم - صفحه ۴۱۵ ، Renan : Histoire du peuple d'Israël, (۲)

۵- پراکندگی یهود

در سال هفتاد میلادی تحت رهبری داعی مسیح موسوم به « بارکوشباس Bar-Cochebas » شورشی ضد دولت روم بعمل آمد و در یکصد و سی و شش میلادی با ناکامی پایان رسید ، در نتیجه بیت المقدس تسخیر و ویران گردید و یهودیان در اطراف جهان پراکنده گشتند .

پس از پراکندگی کتب مقدس دیگری تحت عنوان « تلمود » بکتاب عهد عتیق علاوه کردند و تفاسیر جدیدی درباره تورات نوشتند .

تلمود مجموعه کتب اخبار یهود است . ریشه این کلمه « لمد » است که در عبری بمعنی آموختن میآید . در کتب تلمودی مباحثات علمای یهود برای حل مسائل دینی مندرج است .

این کتب را در دو مجموعه قرار دادند . مجموعه اول را که از قرن اول تا چهارم میلادی نوشته شد « تلمود بیت المقدس Talmud de Jérusalem » نام دادند . چون یهودیان موقعیت مناسب برای مطالعه و مباحثه داشتند ، از قرن سوم تا پنجم میلادی مجموعه دوم را فراهم ساختند و آنرا « تلمود بابل - TaImude de Babylone » نام نهادند .

در پایان قرن سیزدهم و ابتدای قرن چهاردهم « موئیس دولئون Moïse de Léon » یهودی اسپانیائی به همدینان خود کتب مقدسی شامل تفسیر تورات را فروخت . این کتب در ۱۳۰۴ میلادی جمع آوری گردید و زهار Zohar (کتاب فروغ) نام گرفت و متن اصلی کابال Cabale گردید . بررسی نظری این تفسیر به بررسیهای هند و کلدیه نزدیک گردید . کابال ، وحدت وجودی خوشبین را بر قرار ساخت و خدا را در طبیعت و انسان نمودار کرد . در تجدید حیات فرانسه مردم از این تفسیر که طرفدار دلیری و شهادت بود لذت میبردند .

ویکتور هوگو بخش بزرگی از اصول و طریقه خود را به « کابال » اضافه کرد .

همچنین بخشی از **تصوف Théosophie** امروز بر اساس کابال قرار گرفت^۱.
در مقابل کابالستی **Cabalistique** رایج، افکار فلسفی یهود نمایان گردید.
در دوره های مختلفه فلسفه یهود سعی کردند مسائل دینی را با امور غیردینی
آشتی دهند.

در ابتدای عصر مسیحیت **فیلون الکساندری Philon d'Alexandrie** بامکتب
افلاطون Platonisme و در قرن دوازدهم مایمونیدو کوردو **Maïmonide de Cordue**
بامکتب **ارسطو Aristotélisme** و **افلاطونی نو Néo-Platonisme**، دین یهود را
نزدیک ساختند. در قرن هفدهم میلادی اسپینوزا (۱۶۷۷-۱۶۳۲) که دست پرورده
جامعه یهود بود از حدود دین، و نژاد قوم خود تجاوز کرد و بصورت نابغه جهانی
در آمد.

یهودیان پراکنده در جهان را، تقریباً همیشه و همه جا حقیر شمردند و آزار
کردند. مسیحیان متعصب آنانرا قاتل عیسی مسیح دانستند. در نتیجه تعصب دینی
مسئله «**ضد یهود Antisémitisme**» ایجاد گشت و بدلائل اقتصادی نیرو گرفت
و اصل داوری طرفداری نژادی را برقرار ساخت.

در نتیجه شکنجه و آزاری که بقوم اسرائیل وارد آمد مسئله **Michelet** نوشت:
«یهودی در هروضعی کاملاً بدبخت است».

بعضی از مردم اسرائیل داروئی برای درمان بدبختیهای همکیشان خود
یافتند و آنرا در یک ملت مستقل قرار دادند. در پایان قرن نوزدهم و ابتدای قرن
بیستم یکی از اهالی **هنگری** موسوم به **هرزل Herzel** از استقلال یهود طرفداری کرد
و رستاخیز حزب یهودی را اعلام داشت. شکل جدیدی از «اصل مسیح موعود»
را برقرار کرد و بازگشت به ارض موعود را در خاطر یهودیان تجدید نمود.

صفحه ۲۲۲-۲۲۱ Saurat : Histoire des religions (۱)

در باب کابال رجوع شود بکتاب : Paul Vulliaud : La Kabbale

Juive, paris, Nourry, 1923.

در نوامبر ۱۹۱۷ میلادی در نتیجه اظهارات **Balfour** ، بریتانیای کبیر، فلسطین را بعنوان «**کانون ملی**» قوم اسرائیل شناخت^۱.

اضافات: (۱) در چهاردهم ماه سه ۱۹۴۸ دولت اسرائیل تشکیل شد. در بیست و پنجم ژانویه ۱۹۴۹، اولین مجلس شورای ملی موسوم به «کنه ست Knesset» و در شانزده فوریه همان سال دکتر حییم وایزمن Chaim Weizman بریاست جمهور انتخاب گردید. در نهم نوامبر ۱۹۵۲ دکتر وایزمن وفات کرد و اسحق بن زوی Izhak ben Zvi و دیگران جانشین وی گردیدند. در این مدت تحولاتی در وضع مردم اسرائیل و یهودیان مهاجر بوجود آمده است که در این کتاب محل بحث آن نیست. علاوه بر تحقیقاتی که بوسیله دانشمندان گوناگون در این باره بعمل آمده است در حدود چهل نشریه توسط کارشناسان امور اجتماعی نوشته شده است و وزارت امور خارجه اسرائیل آنها را در اورشایم تحت عنوان Israel Today منتشر ساخته است.

Aman, Ettie : Youth Aliyah, 1966.

Applebaum, Dr. Shimon. Archaeology in Israel, 1964.

Avidor, Dr. Moshe : Education for a growing nation, 1966.

Boehm, Yohanan : The Making of Music, 1964.

Casper, Bernard M. : Religious Life, 1965.

Enzer, Meir : The Moshav, 1966.

Fisher (Yona) and Freedberg (Pesell) : Art, 1966.

Gershony, G. K. : The Hebrew Theatre, 1963.

Gillon, Philip : Science, 1965.

Harman, Avraham : Agricultural Settlement, 1965.

Hovne, Avner : The Economy of Israel, 1965.

Kerem, Moshe : The Kibbutz, 1965.

Kohn, Paul : Sport, 1963.

Krivine, David : Housing in Israel, 1965.

Krivine, David : Transport and Communications, 1964.

Lankin, Doris : The Legal System, 1964.

بقیه پاورقی در صفحه بعد

۶- مراسم گنونی يهود

مردان يهودی در محالکی که پراکنده اند بعضی مراسم انجام میدهند ولی

بقیه پاورقی از صفحه قبل

Louvish, Misha : How Israel's Democracy works, 1962.

Macarov, David : Social welfare, 1965.

Marcus, Dr. A. : Industry in Israel, 1959.

Meir, Ziona : The Labour Movement, 1965.

Orni, Efraim : Reclamation of the Soil, 1963.

Prushansky : Water Development, 1965.

Rabin, Chaim : The Revival of Hebrew, 1958.

Rabinowitz, Rabbi Dr. L. I. : The Land and the people, 1964.

Rokach, Avshalom : Regional Rural Development, 1964.

Samuel, Rinna : The Negev, 1963.

Samuel, Rinna : Galilee, 1965.

Saul Super, Arthur : Absorption of Immigrants, 1965.

Shepherd, Naomi : Health and Medical care, 1966.

Schwartz Nardi, Sulamith : Women in Israel, 1964.

Schweid, Dr. Eliezer : Modern Hebrew Literature, 1964.

Tamari, Meir : The Land and the Book, 1964.

The Core of Israel - Arab Relations, 1966.

The Jewish Agency for Israel, 1966.

اثر دیگر که از نظر اطلاعات عمومی سودمند است کتاب Facts about Israel از انتشارات همان وزارتخانه است. درباره ایران کتاب مفید وارزنده اثر آقای دکتر حبیب لوی است ، تحت عنوان «تاریخ یهودا ایران» کتابفروشی یهودا بروخیم - طهران - سه جلد - سال ۱۳۳۴ -

۱۳۳۹ خورشیدی

چون کتاب فلیسین شاله در سال ۱۹۴۷ چاپ شده است توضیحات پس از آن سال و مآخذ

مذکور بر کتاب اضافه شده است (از : دکتر منوچهر خدایار محبی)

زنان در دین نقشی ندارند. کودکانرا هشت روز پس از تولد ختنه میکنند. در سیزده سالگی مراسم ادخال در دین را بجا میآورند. سپس آنانرا برای ازدواج آماده میسازند. پس از مرگ جنازه را غسل میدهند، در کفن میپوشانند و بخاک میسپارند.

مؤمن یهودی جمعه عصر باید به کنیسه رود و دعا‌های مخصوصی را که شامل سپاسگذاری از خداست بخواند و زمزمه کند.

شنبه مخصوص خدا است. یهودی پارسا در آن روز نباید کار کند و یا کسی را در منزل و ادار بکار نماید. خوردن گوشت خوک و حیوانات ذبح نشده و خرچنگ و غیره ممنوع است.

در مراسم عید فصح نان فطیر بجای نان معمولی قرار میگیرد و ظروف غذاخوری تغییر مییابد. روز بخشش بزرگ **Grand - Pardon** را روز «روزه مطلق» نامند.

در کشورهایی که یهودیان با سایرین دارای حقوق مساوی میباشند نسبت بدستورات دینی علاقه‌ای نشان نمیدهند. ولی در کشور های دیگر آزار و تجلیات ضدیهود آنانرا متحد میسازد و بستگی مشترک با همدینان خود احساس میکنند.

۷ - نتیجه دین یهود

قبل از آئین مسیح، دین یهود، در انتشار «واحد پرستی» سهمی مخصوص دارد و بدون شک پیشرفت در معتقدات گذشته را نشان میدهد.

از نظر روحانی جهان را تحت مجموعه‌ای از قوانین ثابت قرار میدهد، نظری که در علم جدید بعنوان عقیده به یک خدا باقیمانده است.

از نظر اخلاقی همه مردم را فرزندان همان خدا بشمار میآورد که بمنتهی درجه در تشکیل احساس برادری میان انسان کمک کرده است، مخصوصاً نزدیکی کاران بنی اسرائیل، مثلاً انبیاء بزرگ و «اسنی‌ها» امید به عدالت و پیشرفت اجتماعی مشاهده میشود که یکی از آثار و خصائل بسیار شرافتمندانه این دین بزرگ است.

مکتب ظهور موعود در دین اسرائیل ، جدا از هر مفهوم الهی خصوصی ،
آدمی را به روزی امیدوار میسازد که در روی زمین ما وجود جامعه‌ای دادگستر
و برادر و خوشبخت تحقق یابد .

فلیسین شاله درباره سهم یهود در تأسیس مکاتب اجتماعی در کتابهای زیر بحث میکنند:

La Formation du Socialisme, (Paris, Alcan 1937) ؛ Histoire de la propriété, (Paris, Presses Universitaire, 1940).

اضافات : برای بدست آوردن اطلاعات بیشتری درباره این بخش رجوع شود به :

Bergmann : Aron David Gordon, (L'homme et le Philosophe), Jerusalem, 1962

Cohen, Israël : La Marche du Sionisme, Jerusalem 1945

Molho, Isaac R. : Valeurs et Silhouettes Israéliennes, Jerusalem 1955

Le rôle de l'U. R. S. S. au Proche - orient, paris 1967

The Historical Connection of the Jewish people with palestine, Jewish Agency
for palestine, Jerusalem, 1946

این بخش در کتاب فلیسین شاله در فصل نهم از صفحه ۱۴۳ تا ۱۷۴ میباشد با سطلابی

که بر آن افزوده گشت در این کتاب بصورت پنج فصل درآمد (از : دکتر منوچهر خدایار محبی)

بخش ششم

ادیان اروپا

فصل بیست و دوم = دین ژرمن و سلت

در اروپا پیش از نفوذ دین مسیح ، میتوان به مطالعه ادیان اروپای شمالی مخصوصاً «ژرمنها» پرداخت و دین اروپای غربی و سلتها و مخصوصاً «گلها» را شرح داد و از دین اروپای جنوبی مانند یونان و روم و ایتالیا و اقوامی که غالباً تحت عنوان آریاهای قدیم نام برده میشوند بحث کرد .

۱- منابع تحقیق در آئین اقوام ژرمن

اقوام ژرمن را میتوان بسه دسته تقسیم کرد . اول طوایف ژرمن شمالی که مردم ایسلند و سوئد و نروژ و دانمارك میباشند . دوم اقوام ژرمن غربی که انگلوساکسون ها هستند . سوم مردم ژرمن جنوبی که ساکسون و آلمان را تشکیل می دهند .

عقاید دینی این اقوام با یکدیگر بسیار تفاوت دارد و باین جهت نمیتوان به مختصر شرحی قناعت کرد .

مدارك جهت شناخت این ادیان بشرح زیر است .

(۱) متون نوشته های لاتین کلاسیك مانند سزار در قرن اول و دوم قبل از

میلاد و تاسیت Tacite در قرن اول و دوم بعد از میلاد .

(۲) کتب ادبی «ساگا Sagas» و «ادا Eddas» که در عهد مسیحیت تألیف گردید

و شامل افسانه های قدیم است . واگنر آن افسانه ها را تحت عنوان «اشعار قهرمانی

ادا و ساگا» و همچنین «اشعار مربوط به افسانه شناسی ادا» بزبان فرانسوی

ترجمه کرد و در سال های ۱۹۲۹ و ۱۹۳۶ در پاریس چاپ شد^۱.

(۳) رسالات استغفار **Manuels Pénitentiels** شامل مسائلی است که کشیشان مسیحی جهت ارشاد ژرمنها عرضه میداشتند. همچنین افسانه های مورد علاقه همگانی که از زمانهای بسیار قدیم باقیمانده است.

(۴) اکتشافاتی که در مقابر انجام شده است مانند **Tumuli** آرامگاه پادشاهان ساکسون که دارای ارزش فراوان است.

(۵) ژرژ دومزیل کتابی تحت عنوان «افسانه ها و خدایان ژرمن» نگاشته است که در سال ۱۹۳۹ در پاریس چاپ شد^۲.

ژرژ دومزیل در این کتاب بمقایسه امور میپردازد، و روابط مهمی بین دین ژرمن و هندو و سلت و روم و غیره برقرار میسازد. در تعقیب نوشته های زبان شناس بزرگ وندریز **Vendryes** نشان میدهد که کلمات مذهبی بسیاری از هندی و ایرانی مخصوصاً سانسکریت مربوط به ودا و اوستا در آنها یافت میگردد، در جهت دیگر در قلمرو هندو اروپائی در دسته زبانهای ایتالیائی و سلتی مخصوصاً لاتن و ایرلندی قدیم روابطی برقرار است مثلاً ریشه هندو اروپائی **وید Weid** بمعنی دانائی **Savoir** در هندو، ودا است و با بخشی از کلمه سلت **درو وید Dru - vid** یا کلمه **درو Dru** با کلمه آلمانی **ترو Treu** شباهت دارد.

(۶) اثر کارستن بالمانی در ۱۹۳۱ میلادی بزبان فرانسه تحت عنوان «ژرمنیان قدیم» ترجمه شده است^۳.

(۱) Wagner : Les poèmes héroïques de l'Edda et la Saga des Völsungs, Paris, Leroux, 1929.

» : Les poèmes mythologiques de l'Edda, Bibliot. de l'Université de Liège, 1936.

(۲) Dumézil (Georges) : Mythes et Dieux des Germains, Paris, Leroux, 1939.

(۳) Karsten, T. E. : Die Germanen' Berlin - Leipzig, 1928. trad. en français sous le titre «Les Anciens Germains», paris, payot, 1931.

۲- آئین توتم و جان پرستی

در دین قدیم ژرمن درختان مقدس نقش مهمی داشت: در نزدیکی معبد اوپسال **Upsal**، ایگک درازیل **Yggdrasile** درخت جهانی، حافظ دنیا بود، و همچنین در نزد مردم ساکسون، ایرمینسول **Irmisul** نیز نگهبان جهان بشمار میرفت.

برخی از حیوانات مقدس به بعضی از خدایان اختصاص داشت. اسب و کلاغ به اودین **Odin**، (ووتان **Wotan**) تعلق داشت. در آنجا اسبهای وجود داشت که با آن تفال میزدند و نشانه‌های یافتن خوک و مار را معین میساختند. مردان و زنان عقیده داشتند که میتوانند بشکل گرگ یا خرس درآیند. گروهی از جوانان که دارای مالکیت شخصی نبودند از اموال و همسران دیگران استفاده میکردند که آنها را برسکیر **Bersékirs** مینامیدند^۱. اینها جنگجویان وحشی را تشکیل میدادند که بصورت جزئی از انسان یا گرگ یا خرس نمایان بودند.

کلیسا خوردن گوشت اسب را که از آداب «ضیافت اتحاد و تناول قربانی» مربوط به عصر «کیش توتم» بود از میان برد و ممنوع ساخت.

جان پرستی ارواح را در طبیعت بشر زیر برقرار ساخت:

۱) وانهای **Wanes** مذکر یا مؤنث ارباب فراوانی بودند. این کلمه را دوسزیل با کلمه ونوس تشبیه کرد^۲.

۲) الفها **Elfes** در روشنائی میرقصیدند و یا درخانه بانسان کمک میکردند.

۳) ترولها **Trolls**.

۴) نیکسها **Nixes** در آب گاهی کسانیرا که اجلشان رسیده بود خفه میکردند.

۵) غولها **Géants** غالباً احمق بشمار میرفتند.

۶) نن ها **Nains** معمولاً ماهر و زرنگ محسوب میشدند.

صفحه ۷۹-۸۲. Dumézil: Mythes et Dieux des Germains. (۱)

(۲) همان کتاب صفحه ۱۳۲

(۷) زیر درخت جهانی ایک درازیل سه نورن **Nornes** مسکن داشت که نگهبان سرنوشت بود.

جان پرستی طبق معمول با جادو همراه بود. اولین طرز نوشتن را **Rounes** ابتدا بعنوان جادو روی طلسم بکار بردند. دومزیل معتقد است ریشه رون (به ژرمنی جادوی مخفی) را در نام «خدایان» باید یافت (یعنی بستن پدیده‌ها با اعمال جادویی که در هند و ارونا و در یونانی اورانوس است).^۱

سرود **Lied** ابتدا بشکل وردخوانی بود. بعضی زنان دارای مقام جادوگری و پیش گوئی بودند :

« ژرمنها چون سپس مسیحی شدند باز هم به گفتار جادوگران آلمان توجه داشتند. پاپ هشتم فرمان رسمی و قطعی درباره قدرت جادوگران انتشار داد که در نتیجه در مدت دو قرن به زنده سوزاندن و قتل عام بیش از صد هزار بیگناه اقدام کردند^۲ ». مردم ژرمن بر ستاخیز مردگان عقیده داشتند خواه در روی زمین یا مملکوت **Hel** یا در ناحیه دوری یا در فضا. این ارواح در پایان پائیز باد و طوفان بزمین حمل میکردند.

پس در اینصورت باید آنانرا با مراسمی تسکین داد و آرامش بخشید. کلیسا این مراسم را رنگ مسیحیت داد و «روز مردگان» را برقرار کرد. کلیسا ادامه این مراسم را از راه تغییر لباس یا نقاب یا پوشیدن پوست حیوانات که علامت بقایای آثار توتمی بود ممنوع ساخت^۳.

جنگجویان که در میدان جنگ میمردند بجای مخصوص **Walhalla** و **هل** میرفتند و در آنجا دوشاب غسل جاویدان میآشامیدند و گوشت خوک وحشی میخوردند.

(۱) همان کتاب صفحه ۲۴

صفحه ۱۹۴ Reinach : Orpheus. (۲)

(۳) همان کتاب صفحه ۲۰۰

۲- الهیات ژرمن

در نزد ژرمنیان، یکی از قدیمی‌ترین خدایان «مادر زمین» بود که گاهی او را **Nerthus** نام دادند. تاسیت پس از شرح جالبی از عید زراعت نوشت: این قدیمی‌ترین مراسم دینی درباره فراوانی در جهان ژرمن است^۱.

طبق نظر بعضی مفسرین نرتوس با **Freya** (محبوبه) رب النوع عشق و زیبایی و فراوانی شبیه و همسان بود. برادر و محبوب او **Freyr** نام داشت. در مکتب فریر عرفان و افسانه‌شناسی و عصری‌طلائی قرار داشت که مسلماً به حقیقی‌ترین عروج باطنی افکار عرفانی ژرمنیان مربوط بود^۲.

ستارگان و خورشید و ماه هر یک مراسمی مخصوص بخود داشتند: ماه، رب النوع **Holle** یا **Holda** یا **هولدا** یا **هوله** بود که با «دیان» رومی شبیه بود و نیکوکار و ملکه ساحرات نام داشت. هنگام شب به همراهی شیاطین ماده رویهم سوار میشدند و ارواح کودکان مرده را که غسل تعمید نیافته بودند نابود میکردند.

سه تن از بزرگترین خدایان را تاسیت، با خدایان روم تشبیه کرد. مانند:

(۱) اودین (یا اودهین **Odhinn** یا **ودن Woden** یا وتان) را با **Mercure** عطارد.

(۲) **Tiou** (یا تی **Ty**) را با مارس.

(۳) **Thor** (یا دنار **Donnar**) را با ژوپیتر.

اودین اساساً پادشاهی روحانی یا بهتر جادوگر بوده و «رونها» را اختراع کرده و خدای باد و مردگان بشمار میرفت و کسی است که در والهاالا توسط والکوری یا «والکیریا **Walkyries**» قهرمانان مقتول در جنگ را از میان برمیداشت. ولی خودش اهل رزم نبود و ترجیح میداد که بجادو پردازد. او خدای جنگجویان بود، خدای بزرگ

(۱) Tacite : Germanie, XL.

(۲) Dumézil : Mythes et dieux des Germains. صفحه ۱۲۸

«وایکین یا وی کینگ های Vikings» دلیزاست که در قرن هشتم گروئنلند را مستعمره ساختند و امریکا را کشف کردند و امپراطوری روس را تأسیس نمودند. پسرش تیو نام داشت و خدای جنگ بود. تور یا دونار خدای رعد و باران بشمار میرفت و مورد علاقه دهقانان بود.

این سه خدای را میتوان با سه کاست اولیه هندویان تطبیق نمود :

(۱) اودین خدای روحانیان جادوگر

(۲) تیو مربوط به کاست جنگجویان

(۳) تور مخصوص کشاورزان^۱ ، باوجود این تور همچنین خدای قهر و غضب و جنگجویی خشن بشمار میرفت که بدکاران را با چکش سنگی الهی خود میکشت. باین خدایان افسانه های متعدد و اشعار گوناگون همراه است^۲. مشهورترین آنها افسانه بالدور Baldeur است. این افسانه خاطرات زیگفرید Siegfried و مسیح را تجدید کرد و یادآوری نمود. بالدور زیباترین پسر اودین چون مرد دستخوش عمل لوکی Loki قرار گرفت و به جهنم رفت. در این موقع غولان حمله کردند و خدایان را کشتند ولی پس از این حادثه قدرتی اسرارآمیز دوباره برقرار گردید ، بالدور و خدایان دوباره زنده شدند و عصر خوشبختی همگانی آغاز گردید.

مراسم قربانی و مخصوصاً گاهی قربانی انسان بخاطر خدایان انجام میگردد و روحانیان در آنجا ریاست میکردند.

سزار مینویسد که: اقوام ژرمن بخلاف مردم گل «راهب^۳» نداشتند. جامعه های ژرمنی دارای دستگاه رهبری و حکومت روحانی و نگهبانان دینی نبود. در این جامعه اداره مقدس مستقل و نیروی امنیت و نگهبانی سنن مختلفه وجود نداشت.

(۱) رجوع شود به بخش دوم «ادیان هند» صفحه ۷۹-۷۵

(۲) رجوع شود به: کتاب دومزیل «افسانه و خدایان ژرمن»؛ رایناخ: تاریخ

ادیان ص ۲۰۶-۲۰۵؛ مودریلوم: رساله تاریخ ادیان ص ۵۷۴-۵۷۲

جلد ۴ صفحه ۲۱ César: Guerre des Gaules (۳)

در ژرمن ابتداء معبدی وجود داشت که در اصلاحات قبل از تاریخ از میان رفت ولی این نظریه مسلم نیست^۱.

پادشاه روحانی اصلی بشمار میرفت و امور جادو و دین را در دست داشت و در صورتی که دارای قدرت جادو نبود کشته میشد. ترقی و انحطاط مردم ژرمن در دو اصل و در میان دو نوع وجود داشت: تقوای خون و نیروی بازو، ریاست موروثی و قهرمانی مدیر جادو و قهرمانان کشورگشا^۲.

در مقابل دین مردم ژرمن قدیم، نیروی روزافزون مسیحیت قرار گرفت. دین مسیح بتها را سوزانده و نابود ساخت و درختان مقدس را از میان برد و در محل معابد قدیم کلیسا برقرار ساخت^۳.

* * *

با وجود سختگیری های آیین مسیح، دین ژرمن آثاری بجای گذارد. نام انگلیسی و آلمانی روزهای هفته خاطر خدایان قدیم را تجدید میکند:

(۱) یکشنبه روز خورشید در انگلیسی **Sunday** ساندی، در آلمانی **سون تاگ**

Sonntag

(۲) دوشنبه روز ماه در انگلیسی **Munday** ماندی، در آلمانی **مناگ** Montag

(۳) سه شنبه روز مارس یعنی روز متعلق به تیو یا تی در انگلیسی **تیوزدی**

Tuesday، در آلمانی **دینستاگ** Dienstag

(۴) چهارشنبه روز عطارد یعنی ودن، در انگلیسی **ونزدی** Wednesday؛ چون

آلمانی ها کمتر از مردم اسکاندیناوی به اودین توجه دارند، این روز را

میت ووخ Mittwoch مینامند.

صفحه ۷-۵ Dumézil : Mythes et Dieux des Germains. (۱)

(۲) همان کتاب صفحه ۲۳

(۳) شارلمانی درخت مقدس ایرپینسول متعلق به ساکسون ها را از میان برد.

۵) پنجشنبه روز ژوپتر یعنی تور یا دونار ، در انگلیسی **Thursday** ترزدی

و در آلمانی **Donnerstag** دنرستاگ

۶) جمعه روز ونوس یا فریا ، در انگلیسی **Friday** فرای دی و در آلمانی

Freitag فرای تاگ

بعضی عیدهای قدیمی مانند « عیدزراعت » در ماه مه یادگار عهد قدیم است و مراسم حاصلخیزی بافتخار نرتوس را تجدید مینماید. **Wagnérien** و اگنری درام عالی و تجلیلی از آن است و کارهای مردم ژرمن را تجدید میکند.

فلیسین شاله مینویسد : چون دین مسیح جنبه بین المللی داشت ، برخی از «جامعه گرایان ملی» در صدد بودند بجای آن دین ژرمن را که جنبه قومی داشت دوباره احیاء نمایند.

افسانه های زیبای ژرمن بتدریج تحول یافت و خصایل فردی و اجتماعی گذشته را دوباره برقرار ساخت^۱.

۴- دین سلت

قرون متوالی قبل از عصر مسیحیت اقوام «سلت» و «گل» از جزایر دانمارک و دشتهای آلمان شرقی سرازیر شدند و در تمام اروپای غربی پراکنده گردیدند ، جزایر بریتانیا و خصوصاً ایرلند و گل از آن جمله است ، که در آن بلاد ، بر عشایر و قبایل پیشین استیلا یافتند و با اقوام لیگور **Ligures** ترکیب شدند و بسیاری از عقاید آنان را پذیرفتند.

از ادبیات دینی «سلت» چیزی جز مطالب شفاهی باقی نیست ، عقاید آنان را باید توسط نویسندگان لاتن مانند : « سزار » و « تاسیت » بدست آورد و از ادبیات ایرلندی (که نسخه های خطی بسیار قدیمی آن از قرن یازدهم است) استفاده کرد.

و بالاخره اکتشافات و بناهای مجلل و آرامگاههای سنگی بریتانیا را مورد استفاده قرار داد و مطالعات مربوطه را تکمیل نمود.

درباره دین مردم گل میتوان اثر «کامیل ژولیان»^۱ تحت عنوان «در آستانه تاریخ ما» و آثار دیگر مؤلف را مطالعه کرد و دین اقوام گل را در کتاب «تاریخ گل»^۲ مورد تحقیق قرار داد.

* * *

درخت بلوط، توتم «اقوام گل» بود، یکی از مؤلفان یونان، زئوس خدای بزرگ را در این درخت نشان داد^۳. برای این درخت احترام بسیاری در نظر داشتند. روحانیان گل لباسی سفید در بر میکردند و شاخه ای طلائئی از گیاه دبق **Gui=Ghi** که انگل درخت بلوط است همراه داشتند. گیاه دبق را در پارچه سفید قرار میدادند و آنرا داروی شفا بخش میدانستند. مردم گل تعداد بسیاری از حیوانات را مقدس میدانستند، بعضی قبایل نام حیوانات را بر خود مینهادند. **Taurisci** اتباع گاوانر بودند، **Brannouices** ها به کلاغ تعلق داشتند. بعضی شهرها نام حیوانات داشت مانند: **Lugdunum** که «تپه کلاغ» معنی میدهد.

برای خوک علامات و آثاری قائل بودند. بجای نوتردام پاریس، مذبحی وجود داشت که در آنجا یک گاوانر با سه مرغ نمایان بود. خرگوش برای تفأل بکار میرفت. خروس برای برطرف ساختن صاعقه مفید بود.

نزدیک برن شهر «خرس» آثاری از برنز متعلق بابتدای عصر مسیحیت کشف گردید که در کنار خرس بلندقدی رب النوعی بنام سلتی **آرتیو Artio** قرار داشت.

(۱) Camille, Jullian : Au Seuil de notre histoire, paris, Boivin, 1930. Le Chapitre Les anciens dieux de l'Occident.

(۲) » » : Histoire de la Gaule. Paris, Hachette, 1908. پنج جلد

(۳) Reinach : Orpheus. صفحه ۱۶۷

این نام سلتی با نام یونانی خرس، **آرکتوس Arctos** شباهت دارد. چون رب النوع، خرس را همراه دارد، گفته اند: ابتدا خرس رب النوع مقدس بوده است. شهر برن همیشه نگهبان خرسان است. سالومون رایناخ در این شهر که بخرس تعلق دارد «نمونه ای از بقایای آثار توتم مشاهده میکند».

از آئین توتم، تابوهای غذائی مشتق میگردید. سلتها از خوردن گوشت اسب متنفر بودند. از نظر پلینیوس قدیم «**Plin l'Ancien**» بهره برداری گیاه دبق در دنباله قربانی دوگاو نر سفید و یک غذای مقدس قرار داشت.

تابوهای دیگری در «گل» مزیت داشتند: دست زدن به غنایم دشمن و نزدیک شدن کودکان مسلح بپدران ممنوع بود.

اشخاص جوان در خانواده های پیگانه یانزد راهبان **Druides** تربیت میشدند. این رسم مدتها در ایرلند ادامه داشت، و بقایای آن را میتوان در مؤسسات شبانه روزی فعلی فرانسه و انگلستان مشاهده کرد^۲.

از عهد لیگورها **Ligures** امکنه مقدس مانند: چشمه ها، کوهها و جنگلها وجود داشت. بناهای بزرگ سنگی برای تعیین حدود و علامت سرزمین مقدس بکار میرفت.

دولمن ها Dolmens که نوعی از بناهای ماقبل تاریخ است مقابر مخصوص اشراف را تشکیل میداد. اشیاء مستعمل ولو کس در این گورستان نشانه عقیده برستاخیز مردگان است. سنگ های بزرگ ممکن است ستونهای مقابر و جایگاه ارواح نیاکان یا از اشیاء ملکوتی باشد.

راهبان برستاخیز مردگان و تناسخ عقیده داشتند: طبق مندرجات بعضی از

صفحه ۱۶۹-۲۴-۲۳ Reinach : Orpheus. (۱)

(۲) همان کتاب صفحه ۱۷۱-۱۷۰

متون، تصور میکردند که ارواح بسمت مغرب کوچ میکنند و در جزایر دور دست بهشتی اقامت دارند^۱.

* * *

بدون شک «سلتها» پرستش «مادرزمین» را از «لیگورها» بارث بردند و غالباً «اریاب انواع مادر» را بسه دسته تقسیم میکردند، که در لاتین آنها را *Matres* یا *Matronae* و یا گرگان سیاه محلی مینامند.

سزار خدایان روسی را با پنج خدای بزرگ مردم گل تشبیه کرد^۲.

(۱) خدای بزرگ *Teutatès* توتاتس نام داشت که خدای تمدن و خدای همگانی بشمار میرفت. سزار آنها به عطارد مخترع هنر و پدر قوانین و مربی مردم تشبیه کرد.

(۲) تارانیس *Taranis*، یعنی ژوپیتر خدای رعد و دارای جلال ملکوتی بود.

(۳) مارس *Mars*، مخصوص گل، که نقش آن حکومت بر جنگ بود.

(۴) آپولون *Apollon* که کار آن از میان بردن بیماری بود.

(۵) مینرو *Minerve* آموزگار صنعت و پیشه بشمار میرفت.

بعلاوه سزار مینویسد: خدایان مخصوص مخترعین و راهبان و جنگجویان و پزشکان و کارگران برقرار بود. عطارد در ردیف اول قرارداد داشت. کار او بتدریج توسعه یافت و بعد اعلی رسید و به شعبده بازی و افسون و هنر و فنون در جهان قدیم سلتی منتهی گردید^۳.

یکی از اصول دین در گل مانند جزایر بریتانیا، «موسسه روحانی ملی» مجمع راهبان دانشمند بود. اعضای آن را منتخبین روحانی و اجتماعی تشکیل میدادند.

جلد اول صفحه ۱۰۹-۱۰۶ Camille Jullian : Histoire de la Gaule. (۱)

صفحه ۸ Dumézil : Mythes et Dieux des Germains (۲)

(۳) همان کتاب صفحه ۱۰.

برای رسیدن بمقام روحانی ، راهب نظیر « برهن جوان در هند » و مانند « طالب این مقام در دین روم » مدت بیست سال بایستی بتحصیل علوم مربوطه میپرداخت . این دوره نوآموزی برای تقویت حافظه بکار میرفت ، زیرا ادبیات مقدس شفاهی بود . دستورالعمل های جادویی و اصطلاحات مقدس و افسانه ها و مراسم غیبگوئی و ستاره شناسی مواد تحصیلی این مدت را تشکیل میداد .

قربانی در انحصار راهبان بود و برای حفظ خدایان بکار میرفت ، انسان و شاید محکومین را قربانی میکردند ، بعلاوه راهبان افتخار چیدن گیاه دبق را داشتند در میان مردم حکومت میکردند و شهرها را اداره مینمودند و در مراعات اشخاص قضاوت میکردند . شاید در جنگل نزدیک « اورلئان » در تاریخ معینی برای انتخاب رئیس و تهیه برنامه سیاست خویش تشکیل جلسه میدادند .

بزرگترین کار راهبان تربیت جوانان از طبقه نجبا از سن چهارده تا بیست و پنج سال بود و خلاصه دستور اخلاقی آنان این است :

« خدایان را احترام کنید ، بدی نکنید ، شجاع باشید »

آرمان با ارزش شجاعت و شهامت و احساسات شاعرانه سهم اساسی ادیان اقوام ژرمن و سلت میباشد .

* * *

کلیسای کاتولیک نه تنها نتوانست اعمال قدیمی و معتقدات سلتها یا لیگورها را کاملاً از میان بردارد و سنگهای بزرگ مقدس مخصوص را ، سرنگون سازد ، بلکه خود نیز گاهی تحت تأثیر آن عقاید قرار گرفت . دین مسیح از توده سودی نبرد و وقتی عمومیت یافت که شهرها و قریه ها و مقابر مقدس محلی ، شفا بخش بیماران و حامیان درو و خرمن برقرار ماند .

در بعضی مزارع فرانسوی هنوز بقایای عقاید غیر مسیحی باقی است .

عقیده به آتش قبرستان و جادوگر موهومی که بصورت گرگ در میآید و وضع مقدس بعضی چشمه ها و درختان ، مانند : درخت بلوط مقدس و آتش سن ژان و غیره ، هنوز رایج است.

عقیده به شیاطین و دیوان متعدد در دیار گل قدیم همیشه زنده مانده است زیرا ریشه های عمیقی در کشور فرانسه باقی گذارده است^۱.

فصل بیست و سوم = دین یونان

۱ - مقدمه

قوم هلن سکنه قدیم مملکت خود را « پلاسژ Pélasse » مینامیدند . اصل و منشاء این مردم معلوم نیست ، فقط میدانیم که در بدو تمدن سیکلاد Cyclade و کریت هنوز بحال وحشیگری میزیسته‌اند و چون بعدها با سکنه جزایر مراوده پیدا کردند مصرف مس و مفرغ را دریافتند و بلادی چند احداث نمودند .

اما در طی هزار سال دوم قبل از میلاد ، سکنه یونان در نتیجه هجومهای تازه تجدید شد . تازه واردین دسته‌ای از اقوام آریان بودند و بعدها قوم هلن نامیده شدند .

قوم هلن از شمال آمده بودند و دسته‌دسته به یونان قدم گذاشتند . آنها که قبل از دیگران رسیدند قوم آکئوس بودند و مدت چندین صده در یونان تسلط داشتند و ضمناً قلاعی ساختند تا اقتداراتشان ثابت بماند . میسن که در آرگولید جای داشت در حدود یک هزار و پانصد سال قبل از میلاد مهمترین بلاد آکئوس شد . قوم آکئوس در یک هزار و چهار صد قبل از میلاد عظمت یافتند و تحت رهبری پادشاه میسن ، آگامنون ، تروا را اشغال کردند و در اطراف یک هزار و یکصد و هشتاد ، امپراطوری حتی را از میان بردند ، ولی در یک هزار و یکصد قبل از میلاد بدست قبایل دیگری از اقوام هلن که از کوهستانهای شمالی سرازیر شدند و دوریوس نام داشتند از میان رفتند . غالبین گرچه مردمانی بسیار وحشی بودند ولی با هوش سرشاری که داشتند به برتری و امتیاز تمدن مغلوبین پی بردند و از عقاید و آداب آنان اقتباس کردند . باین ترتیب مدنیت خاص یونان که وارث تمدن کریت و میسن

بود از آنجا بوجود آمد، باز راه یونان و اروپا را پیش گرفت و در این سرزمین شکفته گردید.

* * *

در میان کلیه مللی که در اروپا مستقر شده‌اند ملت یونان اولین قومی است که موقعی مهم و بی نظیر در تاریخ احراراز نموده است. دقت در تاریخ یونان، مطالعه در کیفیت ظهور تمدن اروپا میباشد. فرنگیان نظرات و طرز تفکر خود را بیشتر از مردم یونان گرفته‌اند. شاهکارهای یونان هنوزهم سرمشق هنرمندان و نویسندگان و خطبای فرنگ میباشد. عالی‌ترین عواطف بشری را که پیروی عقل و وطن پرستی و عشق به زیبایی است مردم یونان با اروپا آموخته‌اند و باقتضای موقع مناسبی که در جنوب شرقی دریای روم دارا بوده‌اند از عهده انجام مأموریتی که گوئی طبیعت برعهده آنها قرار داده بود بخوبی برآمده‌اند، بدین معنی که از راه دریا با آسیا مراوده پیدا کردند و مطلب آموختند و سپس ذهن و قواد خود را در ابداع تمدنی تازه بکار انداختند و ماحصل آنرا باز از راه دریا به اروپا دادند.

۲- منابع تحقیق در دین یونان

تاریخ یونان از تاریخ ملل قدیمه مشرق کاملتر میباشد، زیرا در آن مملکت مورخ متعدد پیدا شده و از آنچه برشته تحریر آمده قطعات جدا جدا بدست ما افتاده است. معروفترین مورخین یونان «هرودوت» و «توسیدید» میباشند که در قرن پنجم قبل از میلاد زندگی میکرده‌اند، کتیبه‌های یونانی و نشان و سکه و آثار هنر و مجسمه کوچک و بزرگ و ظروف مصور بسیاری نیز پیدا کرده‌اند و موزه لوور پاریس از آثار باستانی یونان فراوان دارد. اما تاریخ یونان بوجهی که از نوشته‌های قدما بما رسیده از هشت قرن قبل از میلاد بالانمیرود و تمدن زیبای وی که امروز باعث حیرت دنیا شده در قرن پنجم قبل از میلاد ظهور کرده است.

خود مردم یونان هم از تاریخ ایام سلف خبر نداشته‌اند و فقط بمناسبت

پاره ای افسانه ها که شعرا جمع آورده و شاخ و برگ داده بودند شبی از آن در خاطرشان باقیمانده بود.

* * *

اهل یونان که به آسیا مهاجرت کرده بودند، چون عظمت قوم آکئوس را یاد میکردند افسوس میخوردند و شعرای ایشان رغبتی پیدا کردند که اردو کشیهای ملوک قدیم آکئوسی را برشته نظم بکشند.

حوادث جنگ تروا و سرگذشت های ملوکی که در آن شرکت کرده بودند منشاء اشعار هومر گردید، و این اشعار قدیمی ترین شاهکار ادب یونان شمرده میشود. اشعار هومر داستانهای درازی است بشعر که خوانندگان باهنگم جنگ در ضیافت و جشن میخواندند.

اشعار مزبور شبیه تصانیف قرون وسطی فرانسه یا منظومات تاریخی بوده که امروز در قرای سرستان معمولست و چون میخوانند سازی نیز مینوازند.

در میان این اشعار آنکه از همه معروفتر بوده و تا این عهد هم باقیمانده است ایلید *Iliade* و اودیسه *Odysée* میباشد که «منظومه هومر» نام دارد زیرا مردم یونان آنها را بشاعری هومر نام نسبت میدادند که اصلا اهل ازبیر یا یکی از جزایر کیوس *Chios* بوده است. از حقیقت هومر کسی آگاه نیست و منظومه وی شامل قطعاتی است که نمیتوان باور کرد همه را یک نفر در یک زمان سروده باشد، لکن میشود گفت قسمتهای اساسی آن، کار یک شاعر طرفه گوئی بوده که در حوالی قرن نهم قبل از میلاد در آسیای صغیر زندگی میکرده است.

قوم آکئوس ده سال شهر تروا را در حال محاصره نگاه داشتند و در ظرف این مدت بجنگهای مهمی دست زدند. ایلید شرح این جنگها میباشد. موضوع این منظومه غضب آشیل *Achille* پهلوان معروف است که از تمام مردم یونان متهورتر بوده است. آشیل بجتهی از شاهنشاه (آگاممنون) دلتنگ شده بجادر خود رفته از جنگ دست کشید. پسر پریام پادشاه تروا موسوم به هکتور، سر آشیل را دور دیده

باردوی یونان یورش آورد و دست بکار سوزاندن کشتیهای یونان گردید و بهترین دوست آشیل، پاتروکل **Patrocle** را بکشت. آشیل چون این خبر بشنید تاب نیاورده بمیدان آمد و مردم تروا را بباد کشتار گرفت و عاقبت هکتور رانیز از پای درانداخت. در موقع حملات آشیل، آتنه زن خدا نیز پیش جنگ بود.



آشیل

اودیسه که حتماً پس از ایللیاد بنظم آمده است شرح سرگذشت اولیس (بتلفظ یونانی ادوسوس) میباشد که در فصاحت و حيله و تدبیر از همه افراد قوم آکئوس برتر بود. چون تروا بتصرف قوم آکئوس درآمد، پوزئیدون **Poseidon** خداوند دریاها بصددا انتقام

برآمد و او را از مراجعت بخانه خود **ایتاک** مانع شد ، امواج دریا او را سرگردان میداشتند در جزیره‌ای که از قوم **فآسی** بود ، کشتی اولیس بشکست . پادشاه جزیره از او پذیرائی شایانی نمود . اولیس گزارش احوال خارق‌العاده خود را بجهت وی نقل کرده کشتی از او بگرفت و براه افتاد و چون به **ایتاک** رسید ، دید بزرگان جزیره مزبور او را مرده



آتنه

پنداشته در قصرش جای گرفته و از زن وفادارش **پنلوپ** **Pénélope** خواسته‌اند که یکی از آنها را به‌مسری اختیار نماید .

پنلوپ زرنگی کرد و هرطور بود آنها را نگاهداشت تا اولیس برگشت و بکمک

پسرش **تلماک** **Télémaque** ریشه مدعیان را برانداخت .

مسلم است که منظومه هومر از تاریخ بنهایت دور است و آگاممنون که ایللیاد آورده است مانند شارلمانی که در تصنیف رولاند آمده افسانه محض میباشد، زیرا شعراء هنگام سرودن این داستانها اندازه ای بجهت خود قائل نشده اند و تا مرتبه کرامت و معجزه رفته اند، خدایان را از آسمان بزمین آورده اند و در کارهای مردم دخالت داده اند. اما منظومه هومر اگر نتواند چیزی از تاریخ یونان قدیم بیاموزد عادات و اخلاق و تمدن و دین آنرا روشن مینماید، چنانکه تصور کرده اند که وضع زندگی یونان در قرن نهم قبل از میلاد از روی شرح و بسطهای جاندار و دلچسب ایللیاد و اودیسه معلوم میشود، لکن حقیقت چنانست که شاعر آنچه در اطراف خود میدیده با مطالبی که از گذشته دوری در خاطر داشته بقسمی ممزوج کرده که تمیز آن ممتنع میباشد و باین لحاظ میتوان گفت که منظومه هومر تنها وضع زندگی یونان را در قرن نهم قبل از میلاد نشان نمیدهد بلکه آشکار مینماید که در آن عصر شاعر یونانی وضع زندگی مردم قدیم آن مملکت را بچه کیفیتی پیش خود تصویر مینموده است. بنا بر این بسیاری از قطعات ایللیاد و اودیسه باید یاد گاری از دوران میسن باشد و حفريات میسن یا کریت نیز تاحدی قطعات مزبور را مصور مینماید.

* * *

تقریباً در حدود ۱۸۷۰ بعد از میلاد یکنفر آلمانی شلیمان **Schlimann** نام، ابتدا در آسیای صغیر در محل قدیم شهر تروا و پس از آن در آرگلید در محل شهرهای قدیم میسن و تیرینت **Tirynthe** حفریاتی کرد و از آنچه بدست آورد معلوم نمود که تمدنی کهنه تر از مدنیت یونان وجود داشته و بعد ها فراموش شده است. در ۱۹۰۰ میلادی اوانس **Evans** نام، عالم انگلیسی، در جزیره کریت دست بکار کاوش کرد و اشیائی بیرون آورد. مکتب فرانسوی در آتن و دانشمندان ملل از نقطه نظرهای مختلف در کرت و یونان در این باره اقداماتی کردند و باعث تعجب بی اندازه مردم جهان گردیدند.

اوانس و سایر علمائی که در جزیره کریت حفاریات نموده‌اند، خرابه قصر و مغازه و خانه و آثار هنر و نقاشی و حجاری و کوزه‌گری و افزار و اسلحه و جواهر فراوان پیدا کردند و اینها همه مدنیت بلندپایه خاصی را میرساند که زمانش تا دو هزار سال قبل از میلاد را شامل میشود. بنا براین پیش از عصر شکفتگی مدنیت یونان تمدنهای دیگری در آن مملکت وجود داشت که دارای رونقی تمام بود و عاقبت معدوم گردید. این تمدن را از این نظر که بر عصر تاریخی یونان مقدم بوده تمدن ماقبل هلن و از این نظر که در جزایر و سواحل بحر اژه بسط یافته تمدن اژه نام نهاده‌اند.

این کشفیات موجب از میان بردن دو خطای بزرگ در دین یونان گشت؛ اولایونانیان عهد کلاسیک عقیده داشتند که متجاسرین هند و اروپائی دارای تمدن نیمه وحشی بودند، در صورتی که امروز عقیده دارند که ملل مغلوب بر فاتحین برتری داشتند. ثانیاً مدتها تصور میکردند خدایانی که توسط هومر بشکل مردم درآمده‌اند در مرکز زندگی دینی هلنها قرار داشتند، ولی امروز گمان میبرند در کنار این دین رسمی، دین دیگری وجود داشت و بسیار مورد علاقه همگان بود و افسانه‌های اساسی در برداشت. این افکار و عقاید جدید را میتوان در کتاب «کرگ‌اینگر» تحت عنوان «دین یونانیان» در دوره «تحقیقات در اساس و توسعه زندگانی دینی» در جلد دوم بدست آورد. عنوان کامل این کتاب «دین یونانیان و رومیان» است که در سال ۱۹۲۰ در بروکسل چاپ گردید.^۲

آثار دیگر جهت تحقیق در دین یونان اثر «آلفرد کروآزه» بنام «دموکراسی - های باستانی»^۳ و کتاب «مورس کروآزه» تحت عنوان «تمدن یونان قدیم»^۴ میباشد.

(۱) Kreglinger : La Religion chez les Grecs.

(۲) La Religion chez les Grecs et les Romains (Bruxelles Lamertin, 1920).

(۳) Alfred Croiset : Les Démocraties antiques, paris Flammarion, 1909.

(۴) Maurice Croiset : La Civilisation de la Grèce antique. paris, payot, 1932.

از کتب عمومی تاریخ ادیان میتوان استفاده نمود و تحقیقات مربوط به «دین یونان» را تکمیل کرد.

۳- توتم پرستی

در دین عمومی یونان آثار و بقایای آیین توتم وجود داشت و گیاه مقدس در آن دیده میشد. نوعی از درخت بلوط جنبه تقدس داشت و بعنوان هاتف و غیبگو بکار میرفت. حیوانات مقدس مانند گاو نر **Minos** یا مینوتور **Minotaure** یعنی غیبگو، از جانب خدا در کریت قرار داشت. در افسانه های یونان هریک از حیوانات مقدس غالباً جهت قربانی برای خدایان بکار میرفت. مانند سوسمار که قربانی آپولون **Apollon Saurocton** بود. برخی از حیوانات با خدایان همراه بود. عقاب با زئوس بود و جغد در کنار آتنه قرار داشت.

سالومون راینخ مینویسد: تغییر شکل خدایان بشکل حیوانات غالباً در تاریخ دین بتکرار آمده است^۱. زئوس بشکل قو درآمد تا **Léda** را که در جهان تخم میگذارد فریب دهد. قو مربوط به توتمی است که سپس در مقام خدائی شناخته شد و بعنوان پدر برای فرزندان انسان بکار رفت.

غالب کلانهای یونانی که بصورت ملت درآمدند نام حیوانات داشتند. نظیر قوم **Myrmidons** میرمیدونان که مورچگان معنی میدهد و آرکادیان **Arcadiens** «خرسان» معنی دارد.

قربانی حیوان مقدس یکی از مراسم بشمار میرفت. در آتن قربانی سالیانه گاو ملکوتی تحت تشریفات بنام «بوفونیا **Bouphonia**» انجام میشد. در آتن دختران جوان لباس پوست «خرس» در بر میکردند و نام حیوان را بر خود نهاده و برقص مشغول می گشتند.

اقوام اژه و آکئوس از نظر اصول بیک نیروی الهی بدون شخصیت عقیده

داشتند که با مانای بدوی قابل تطبیق است. این نیرو بطور خصوصی در بعضی از سنگهای مقدس که گمان داشتند از آسمان افتاده است برقرار بود: مانند **Omphalas de Delphes**، بعضی سنگهای تراشیده افراشته که مانند آنها در **Knossos** بدست آمده، و سپس **Hermès** گردیده که با سر انسان و فالوس زینت داده شده است، در بعضی اشیاء مانند تبر دو سر، یا دودم، سلاح قربانی مردم کریت. در **Eleusis** زنان روحانی جهت تازه وارد در دین تشریفاتی انجام میدادند تا او را از گناه رهایی بخشیده و در دین نیروی مانا داخل نمایند.

۴- جان پرستی و جادو

مردم یونان به ارواح بسیاری عقیده داشتند که در طبیعت ساکن بودند و میتوانند بصورت انسان یا حیوان در آیند. ممکن بود روحی که در چشمه قرار داشت بصورت اسب نمایان گردد. ارواح مردگان بشکل مار و پرندگان، مخصوصاً پروانه **Psychè** ظاهر میشد. در زبان یونانی کلمه پروانه و روح یک معنی دارد.

جان پرستی در یونان اثرات عادی و جادویی داشت.

(۱) حقیقت معادل تصویر بود. تصویر یک خدا نقش قدرت او را داشت.

اسپارت برای **لو کریان Locriens** جهت کمک مجسمه های **دیوسکورس Dioscures** را فرستاد. مجسمه های کوچک الگوی هنرمندان **تاناگرا Tanagra**، خوشبختی و سعادت میآورد.

(۲) برای خواب دیدن ارزش فراوان در نظر داشتند. در **اپیدور Epidaure**

کسی که در خواب میدید که بیماری او برطرف شده است دلیل بر آن بود که بزودی بهبودی مییابد.

(۳) عمل جادویی، یعنی زخم زدن به تصویر و مجسمه به نیت دیگری وجود داشت،

تئوکریت Théocrite در «غزلیات عاشقانه» خود عمل جادوگر را شرح میدهد.

در مقابر آتن مجسمه های چوبی بدست آمده است که میخی در قلب آنها فرو رفته است^۱.
 (۴) نیروی کلمات، زئوس برای انجام کاری سخن میگفت در نتیجه همین گفتن هر کاری میخواست انجام میگرددید^۲.

(۵) نیروی نفرین و لعنت در آرگوس Argos رواجی بسزا داشت.
 (۶) قدرت سوگند؛ هومر مینویسد: کسی که سوگند خود را نقض نماید مغزش مایع گشته در زمین جاری میگردد^۳.

بخش اساسی اعمال را مراسم تقلیدی تشکیل میداد. در کرت، کورت ها Courètes سپر خود را بهم میزدند و صدای رعد را تقلید میکردند تا موجب ریزش باران گردند. در کرت و دلس بمنظور کمک بگردش ستارگان رقصهای مخصوص انجام میدادند و حرکت خورشید را در اطراف جهان ستارگان تقلید میکردند.
 پایه و اساس کلیه اشکال مختلفه هنری یونان مانند: کنده کاری و قلمزنی و رقص و شعر و نمایش و نیروی تلقین و ادبیات را میتوان از تجلیات جادوی آن دیار دانست^۴.

۵- خدایان یونان

مردم یونان خدایان خود را غالباً شبیه نوع بشر تصویر مینمودند، نهایت آنکه مزایائی درباره ایشان قائل میشدند. خدایان هیکل انسان داشتند و گاهی بشکل حیوان ظاهر میشدند. با خوردن و آشامیدن زنده بودند، همسر اختیار میکردند، فرزند میآوردند، دستخوش خوشی ورنج میشدند ولی جاودان زنده میماندند. در نیر و صبحاحت چیزی غیر از اطوار انسانی نشان میدادند. «نکتار» مینوشیدند و خوراکی داشتند

صفحه ۴۲-۱۷، Théocrite : Idylles, II, (۱)

صفحه ۵۹۹-۵۹۸، Eschyle, Les Supplantes, (۲)

صفحه ۳۰۰-۲۹۵، Homère : Iliade, III, (۳)

صفحه ۳۷-۳۲، Kreglinger : La Religion chez les Grecs. (۴)

(آمبروآزی) که مانع پیری بوده است. سرگذشت پرشاخ و برگ خدایان موضوعی شد و مردم یونان داستانها برای آن ساختند و افسانه‌شناسی یونان را برقرار ساختند. شاعری که ایلپادرا بنظم آورده است خدایان را در میدان قتال حاضر می‌کند و گاهی نیز مجروح و سخت رنجور می‌سازد.

دیومد Diomède فرزند **تیده Tydée** عالی‌مقام، که از رؤسای قوم آکئوس بود **آفرودیت Aphrodite** را دنبال کرده جستی می‌زند و زوین کشیده دست لطیف الهه را مجروح مینماید. اندام خداوند، (از زیر پوشاکی که بافته دست فرشتگان **جمال Kharite** است) دریده و خون پاک از دستش روان می‌باشد.

از آنجا که خدایان رثوف گندم نمی‌خورند و شراب مکیف نمی‌نوشند آب لطیفی پس می‌دهند و چون ما خون غلیظ ندارند و زنده جاوید نامیده میشوند... آفرودیت خود را گم کرد و با حالتی پراز درد و رنج دور شد. **ایریس Iris** بادپای، او را برگرفت و از میان سرکه بدر برد. بر پوست لطیف الهه لکه‌های آبی رنگ نشسته بود...
الف: خداوندان نخست

در یونان قدیم ارباب انواع بر خدایان پیشی داشتند. قدیمی‌ترین الهه‌ها مادر زمین **گائیا Gaia** یا **گگ Gé** بود که عامل تولید گیاه و حیوان و انسان بشمار میرفت. پدر آسمان یا **اورانوس Ouranos** از خدایان معتبر بود که مدت‌ها پرستش می‌کردند ولی بعدها ستایش مزبور از اهمیت خویش کاست و جای خود را بخداوندان دیگر داد.

بنابقول شعرای یونان گائیا و اورانوس فرزندان بسیاری آوردند، منتهی بعضی از آنها رتبه رب‌النوع یا ربة‌النوع پیدا کردند و دیگران بعنوان دیو یا غول معروف شدند.

آخرین خدائی که قدم بعرصه وجود گذاشت **کرونوس Kronos** (زمان) بود که پدر را از تخت بزیر آورد و بجای او بسلطنت پرداخت. کرونوس صاحب

اختیار تازه عالم ، خدائی بیرحم بود ، چنانکه تمام اولاد خود را میخورد و تنها یکی از ایشان موسوم به زئوس Zeus بهمت مادرش و آ Rhéa جانی بدر برد .



تمیس دختر اورانوس و گائیا (خدای حق و عدالت)

و آ تدبیری اندیشید . چون زئوس متولد شد سنگی درقنداقه پیچیده به کرونوس داد تا بخورد و خود فرزند را درخفا درکوههای کریت پرورش داد . زئوس چون بحد رشد رسید پدر را از آسمان براند و باین ترتیب کشته کرونوس را پدستش داد .

ژئوس بجهت استحکام سلطنت خود با تیتانها (غولها) درافتاد و برق را بر سر ایشان بتاخت آورده بمغالك تارشان انداخت .

ژئوس پسر کروئوس ، خدای معتبر یونان گردید . او را بشکل آدمی تصویر مینمودند پرهیمنه و با جبروت ، پیشانی فراخ و موی فراوان و ریش انبوه حلقه حلقه داشت . دبوسی بیک دست و علامت برق را بدست دیگر میگرفت . ژئوس دریونان «رب الارباب و خداوند بشر» بود و مخصوصاً مظهر آثار آسمانی شمرده میشد . میگفتند : « رغبتی دارد که برق نازل کند و خدائست که در فراز آسمانها میگرد و از صولتش زمین میلرزد » باد و باران را باختیار او میدانستند تا آنجا که بارندگی را بجمله «ژئوس میبارد» تعبیر نمودند . ژئوس خداوند عقل و عدالت و ناظر اعمال مردم نیز بود و خوبی و بدی را او بین مردم پخش میکرد .

هومر در ایلیاد میگوید : «در کنار بارگاه ژئوس دوچلیک قرار دارد و محتوی عطایائی است که خداوند بر سر مردم نثار میکند ، از این دو یکی منشاء خیر و دیگری سرچشمه شر میباشد . ژئوس که برق را خوش دارد هرگاه از آن هر دو چیزی برداشته ممزوج نماید و بکسی قسمت بدهد ، او گاهی نیکی می بیند و گاهی بابدی تصادف مینماید . اما اگر سهم کسی را تنها بچشمه بدبختی حواله کند اوجز ادبار و فلاکت نخواهد دید . نان سواره و او پیاده خواهد بود . هر جا برود سرگردان است . نه خدایان با و قدر میگذارند و نه بندگان » .

ب - خداوندان آسمان

اطراف ژئوس عده زیادی ارباب انواع قرار داشتند که مظهر کائنات آسمانی شمرده میشدند و در اصل خدایان محلی بودند . هر یک در نزد قوم و قبیله خود دارای قدرت کامل در آسمان و زمین بودند ، سپس این خدایان از حدود ناحیه خود تجاوز کردند و بصورت خاص نمایان گردیدند . این خدایان را هومر بصورت انسان

نشان داد. زن زئوس ، هرا در آسمان زندگی میکرد و الهه عروسی و مزاجت بود. هرمس و آرتیمیس و آپولون را سه فرزند زئوس میدانستند. هرمس مظهر باران شناخته میشد که از آسمان میبارد و بزمین فرو میرود. هرمس بالی داشت و پیغام زئوس را میرسانید. عصائی معجزنا در دست میگرفت که دو مار برآن پیچیده بود. هرمس را خداوند فصاحت و تجارت نیز تصور میکردند.



آرتیمیس

آرتیمیس ربه النوع ماه بود و بشکل زنی شکارچی مصور میشد که کمانی از نقره در دست دارد و بمردم وحشی میماند.

آپولون یا فوئیوس رب النوع خورشید و نور و موسیقی بود. هم نیکوکارش میدانستند و هم از او وحشت داشتند. رسیدن حاصل را علامت مهر آپولون و سوختن آن را نشانه قهر او می‌شمردند. آپولون را گاه بصورت «کماندار خدا» مجسم کرده تیرهای قتال بدست او میدادند و گاه بشکل ساززن جوانی درمیآوردند که بجمال الهی تجلی کرده و بنواختن ساز محبوب خود (چنگ) مشغول است.

از داستانهای مخصوص آپولون کیفیت زد و خورد او با مار **پیتون Python** میباشد که جانوری غریب الخلقه بوده و در کار آبادی حول و حوش **دلف** اخلاص میکرد. شاعری از یونان عاقبت زد و خورد را اینطور شرح میدهد: «آپولون که از دور نشانه میزند تیری میاندازد و کار او را میسازد. درد اژدها را از حال میبرد، اژدها می‌طپد، باز میشود، بخود می‌پیچد، فریاد های جانگاہ بر میآورد، بعد زمام اختیار را باز بدست آورده می‌خزد و خود را بجنگلی میکشد و در آنجا یک دریا خون میریزد و جان میدهد... دنیا پیش چشم این عفريت تيره و تار شد و نیروی گرمای خورشید او را تمام کرد. آن نقطه را **پیتو Pytho** (از کلمه ای یونانی بمعنی پوسیدن) نام نهادند و آپولون را **پیتین Pythien** لقب دادند زیرا مار را اشعه سوزان آفتاب در همان نقطه سوزانید.»

ب. خداوندان دریا

خداوندان دیگری مظهر حالات دریا بودند. **پوزئیدون** پسر کرونوس و برادر زئوس بر ایشان ریاست داشت. پوزئیدون را بصورت آدمی پر جبروت و با خلقی گرفته و موئی ژولیده و ریشی انبوه و درشت میکشیدند و چوبی سه شاخه بدستش میدادند پوزئیدون زیر دریا در قصر با شکوهی مسکن داشت.

خداوندان معتبر دریائی که اطراف پوزئیدون را دارند عبارتند از زوجه او **آمفیتريت Amphitrite** که ربه النوع آبهای ساحلی شمرده میشود و نره **Nérée** پیر، که مظهر دریای آرام میباشد و تتیس **Thétis** که پایش از نقره است و در مصب رودها

جای دارد. اسواج چون بهم میخورد، مردم یونان میگفتند تری تون شیپور میکشد و چون زیر و بالا میرفت تصور میکردند که نرئید ملاحات خود را نشان میدهد. بجهت خداوندان دریائی هیکلی قائل شده بودند که بالا تنه اغلب بشکل انسان بود و پائین تنه دم ماهی.

ت - خداوندان زمین

در میان خداوندان زمین محترم تر از همه **دمتر Deméter** ربه النوع خرمن و خدای روزی رسان بود. یکی از شعرا چنین وصف میکند: «دمتر که موئی خرمائی دارد بکمک وزش باد گندم را از پوست نازکش بیرون می آورد». **کوره Coré** دختر دمتر ربه النوع گل و گیاه بهار است. بنا بداستانی کهنه **کوره را هادس Hadès** خداوند دوزخ در ربود، کوره هر بهار بزمین می آید ولی چون پائیز فرا میرسد ناگزیر است که نزد شوهر خود بر گردد و بنام **پرسفون Perséphone** در دوزخ بحکمرانی پردازد. این افسانه را معنی روشن است زیرا نباتات هر سال می میرند و هر بهار از نو سر بر می زنند. دیگر از خدایان زمین دیونیزوس میباشد که خداوند مو و انگورچینی بود، و بسیار مقبول عموم مردم بشمار میرفت، به دیونیزوس گاه صورت بردی را داده اند که ریش بلند و تاجی گذاشته است و گاه جوان خود ساخته ای که لباس دراز آسیائی در بر کرده است، در رکاب دیونیزوس موکبی شوخ و شنگ و پرهیا هو میرفت و از آن جمله یکی **سیلن Silène** خداوند مستی بود که به بزرگی شکم شناخته میشد و چند نفر بنام **ساتیر Satyre** و **پان Pan** که خداوندان مراتع و شبانان بودند و پائی چون «بز» داشتند و حوریان پر ملاحات که فرشته جنگل و چشمه سار و رودبار بودند.

ث - خداوندان زیر زمین

چنانکه زئوس بر آسمان و پوزئیدون در دریا حکومت داشت، سلطنت مردگان

در بطن خاك قسمت برادرانشان هادس یا پلوتون گردید. جانور درنده عجیب الخلقه موسوم به سربر Cerbère (سگ سه سر) در مدخل قلمرو هادس بیاسبانی مشغول بود. گرداگرد این خاك را دو رود استیکس Styx و آکرون که آبی سیاه رنگ و یخ بسته داشت احاطه میکرد. مردگان میبایستی در کرجی نشسته، هر یک حق العبوری از قرار یک ابل (تقریباً ۱۰ سانتیم) بوی بپردازند.

از آن پس مردگان در محضری که مینوس در آن ریاست داشت حاضر میشدند اختیار بسعادت کامل رسیده در بهشت جای میگرفتند و اشرار بقعر جهنم افتاده درد و عذاب می چشیدند.

مردم یونان سخت میترسیدند به استیکس سوگند بخورند. هزی بود Hésiode شاعر یونانی میگوید: اگر از خداوندان نیژیکی «چون از آب این رود نثار میکند سوگند یاد نماید دیگر طعم آب و آزی و نکتار را نخواهد چشید بلکه لخت و گنگ روی تخت خوابش دراز میکشد و از خود بیخود میشود و چون یکسال باین عذاب مبتلا باشد درد سخت دیگری براو نازل میگردد یعنی نه سال از خدایان سرمد برکنار میماند نه در شور و مشورت ایشان دخالت می کند و نه در خوراك آنها شرکت مینماید فقط در سال دهم در جرگه خدایان حضور بهم میرساند.»

دیگر از خدایان زیرزمین هفائستوس پسر زئوس میباشد که خدای آتش و آتشفشان و آهنگران بوده است. هفائستوس را مانند مردی نیرومند ولی زشت و لنگ تصویر مینمودند زیرا میگفتند روزی زئوس در حالتی ناگوار پای او را گرفت و از فراز آسمان بزمین پرتاب کرد.

ایلیاد، هفائستوس را چون کارگری ساحر جلوه میدهد. تتیس، کنار قصر هفائستوس میآید. این قصر که کار خود هفائستوس بدهیكل میباشد از برنج است و تالوئی دارد، هیچگاه خراب نمیشود، تتیس می بیند هفائستوس گرم کار است غرق عرق گردیده و دور دمها میگردد. هفائستوس بیست و سه پایه زده و در اطراف دیوار قصر محکم خود قرارداده و ته آنها را روی چرخهای طلائی گذاشته بود تا بدون

کمک دیگری، خود بخود بجمع خداوندان بروند و باز گردند، کار سه پایه هاتمام شده و فقط دسته آنها مانده بود. هفائستوس سر آنها را بهم می آورد و بست هارا چکش میزد...» ولی چون تتیس رسید دنبال کار را رها کرد «خدای بزرگ و بد هیکل از سندان خود لنگ لنگان دور میشود زیرا پایهای ضعیفش طاقت آن تنه عظیم را ندارد سر دمه های خود را از کوره برمیگرداند و تمام افزارهای خود را در صندوق نقره ای پنهان میکند. بعد با اسفنجی صوزت و دست و گردن و سینه پر مورا پاک مینماید. سپس قبائی می پوشد و دبوسی محکم در دست میگیرد و لنگ لنگان بیرون می آید مجسمه هایی از طلا که چون جوانانی جاندار میباشند و قوت و فکر و صورت دارند اورا نگاه میدارند و از دوجانب آن پادشاه، که بزحمت راه میرود دور نمیشوند...»

ج. خداوندان کار

بعضی خداوندان مظهر قوای معنوی و کار و عواطف بشری شمرده میشدند مانند آرس و آفرودیت و آتنه که مقامی بلند داشتند و فرزندان زئوس بودند.

آرس را خداوند جنگ میدانستند و بصورت موجودی عظیم الجثه و بوضعی بد هیبت و خشن تصویر مینمودند. خودی بر سر و نیزه ای بدست او میگذاشتند و حالی شدید و خشن بوی نسبت میدادند. چنانکه در ایلپاد آمده است زئوس به آرس میگوید: «در میان تمام خدایانی که در اولمپ منزل دارند هیچکس بقدر تو در نظر من متفور نیست زیرا مدام بجنگ و نفاق رغبت داری».

آفرودیت را ربه النوع عشق و جمال دانسته، میگفتند از کف امواج بوجود آمده است. او را بهیکل زن جوانی میکشیدند که صباحت را بپایه اعجاز رسانیده و خنده ای دلپسند و چشمانی درخشنده دارد. فرشتگان ملاحه (خاریت) از دنبال او روان بودند. آتنه ربه النوع هوش بود. گاه او را خداوندی رزم آزما میخواندند که مردم را در جنگها هدایت میکند و گاه الهه ای صلحجو میدانستند که هنر و صنعت را بمردم می آموزد. بعلاوه میگفتند آتنه، از مغز سر زئوس جستن کرده است.

آتنه را بشکل زنی خوشگل و متناسب مجسم مینمودند که خودی بر سر و نیزه‌ای در دست و جبهه معجزنمائی بردوش داشت که ریشه‌اش از مار بود، بر آن جبهه جانوری عجیب‌الخلقه منقش میکردند که کسی را یارای دید آن نبود.



آتنه

علاوه بر آنچه گذشت، هستیا Hestia ربه‌النوع خانواده و موزهای Muses نه گانه و تربیت کنندگان صنایع و علوم و ادبیات میباشند. موزها اتباع آپولون بودند و چشمه سارهای کوه پارناس را پیش از همه جا دوست داشتند.

ج - خداوندان دوازده گانه اولمپ

مردم یونان منزل «ژئوس» را در قله اولمپ که بلندترین کوههای یونان میباشد «در قصری که هفائستوس بچیره دستی ساخته است» میدانستند. خدایان معتبر اولمپ در تحت ریاست ژئوس مشورتخانه ای ترتیب میدادند و تدارك ضیافت میدیدند و خدمتگذارانی مانند گانی مد *Ganymède* و هبه *Hébé* برای ایشان نکتار و آمبروآزی میآوردند.

عده خداوندان اولمپ را بدوازده میرسانیدند. صورت خدایان دوازده گانه باختلاف بلاد متفاوت میشد ولی عادتاً خدایانی را شامل میگردید که اسامی یونانی و رومی آنها ذیلا میآوریم، زیرا ایشان را اغلب به نامی میخوانند که بعدها قوم لاتن بایشان داده است:

Zeus	Jupiter	ژوپتر	ژئوس
Héra	Junon	ژونون	هرا
Athéné	Minerve	مینرو	آتنه
Artemis	Diane	دیآن	آرتمیس
Aphrodite	Vénus	ونوس	آفرودیت
Déméter	Cérès	سرس	دمتر
Apollon	Phébus	فبوس	آپولون
Hermès	Mercure	مرکور	هرمس
Arès	Mars	مارس	آرس
Héphaïstos	Vulcain	وولکن	هفائستوس
Poseïdon	Neptune	نپتون	پوزئیدون
Hestia	Vesta	وستا	هستیا

۶- پهلوانان

الف - پرستش اجداد : مردم یونان در بدو امر گمان میکردند که اهل قبور برای خود زندگی دارند و بدین لحاظ وظیفه دینی خود را چنین میدانستند که در مواقع معین بایشان غذا برسانند ، یکی از بازیگران نمایشی چنین مینویسد : « پدر ، اگر من زنده بمانم ترا ضیافت‌های شاهانه میکنم ولی اگر بمیرم از اغذیه لذیذی که به مردگان میرسد تو قسمتی نخواهی داشت .»

اسلاف چون محترم باشند بحال اعقاب نظر دارند زیرا هر مرده در زیر زمین خدائی است ، چون از مقابل قبری میگذشتند میگفتند : « ای که خدای زیر زمینی بمن مساعد و مهربان باش .»

اسلاف خانواده های سلطنت و بانیان بلاد و سلحشوران بنام که اسمی از رشادت بر خود گذاشته بودند معبود سکنه بلده خود گردیده پهلوان و حامی آن بلده محسوب میشدند . هر شهری پهلوانی داشت و بقعه ای بجهت وی ساخته شده بود . از آنجا که بعقیده مردم یونان هر پهلوانی از وصلت یکی از خدایان با خانواده سلطنت بوجود میآمد ، پهلوان را «نیم خدا» مینامیدند ، و سرگذشت‌های حیرت انگیز و کرامات در حقشان قائل میشدند .

ب- هراکلس

مشهورترین پهلوانان یونان هراکلس **Héraklès** میباشد . این پهلوان که امروز بیشتر بنام هرکول معروف است پهلوان ملی قوم دروس و پسر زئوس بوده ، در ایام صباوت وی «هرا» دو مار فرستاد ، تا او را در گهواره به بلعند ولی هراکلس بادست خود آنها را خفه کرد و نشان داد که زور او مافوق ندارد . «نیمه شب هرای مکار دو جانور بد هیولا یعنی دوازدهای مهیب که چینهای آبی رنگ داشتند باطاق درگشاده هراکلس روانه نمود تا کودک را به بلعند . این دو مار خونخوار

باچشمی سوزان و دهانی زهرآگین بخود پیچیده راه اطاق را در پیش گرفتند. اما زئوس که چشمش همه جا کار میکرد اطاق را روشن کرد. «هراکلس بیدار شد و چون ماران را بدید بادست آنها را بگرفت و گلولی زهرآلودشان را بفشرد... آنها دور بچه پیچیدند ولی چون راه خلاصی را مسدود و نیرو را از کار افتاده دیدند باز شدند. درین هنگام خدمتکاران یا چراغهای افروخته بشتاب رسیده در اطاق پر شدند و چون دیدند هراکلس بادستهای کوچک خود دوحیوان را خفه کرده است فریاد حیرت برآوردند. هراکلس بدو مار کشته اشاره نموده در عالم بچگی از خوشحالی روی پای خود بند نبود». از هراکلس داستانهای مشهوری بنام «دوازده خوان هرکول» باقیمانده است. هراکلس که سلاحی جز گرز و کمان نداشته همیشه در مبارزه فاتح بیرون آمده است. مثلاً شیر نمه *Némée* را در میان بازوهای خود خفه کرد و پوست او را در پوشید. رود سیل آسائی از طویلۀ اوژیاس *Augias* پادشاه الید گذرانده باین وسیله آنرا پاک کرد. بزنان جنگجوئی موسوم به آمازون غلبه نمود. بکمک غولی اطلس نام که کره زمین را بر پشت خود داشت سیبهای طلای باغ *Hespéride* هسپرید، افریقا را بدست آورد.

هراکلس با اینهمه مفاخر خوش عاقبت نبود. خبط هراکلس این بود که زن خویش *Déjanire* دژانیر را ترك گفت. این زن برای اینکه باز او را بدام خود بیاورد صلاح دید بدسگالان را شنیده قبائی را در خون نسوس *Nessus* خوابانده، بعد بجهت هراکلس فرستاد، از آنجا که خون آن حیوان مسموم بود هراکلس چون قبا را دربر کرد دردهائی بر وی کاری شد که خلاصی از آن بهیچ راهی امکان پذیر نگردید تا آنجا که بالاخره همیزم زیادی در روی کوه اتا جمع کرد و خود را بدست خویش سوزانید. مردم یونان میگفتند هراکلس پس از مرگ در صف خدایان قرار گرفت و رب النوع قوت بدنی گردید.

پ- تزه

پهلوان ملی آتیک **تزه Thésée** بود. او را مصاحب هراکلس دانسته عقیده داشتند که جانور عجیب الخلقه و دزد بسیار بخاك هلاك افکنده است بعلاوه تزه را نجات دهنده خطاب کرده میپرستیدند و نقل میکردند که تزه، **مینوتور Minotaure** را کشت و آتن را از نفوذ کریت بدرآورد بدین معنی که اهالی آتن میبایستی هر سال هفت پسر و هفت دختر جوان نزد مینوتور بفرستند و او تناول نماید. تزه، مینوتور را کشته آتن را از شر او برهانید و خود نیز صحیح و سالم از آنجا بیرون آمد زیرا آریان دختر پادشاه کریت نخی باو داده بود تا چون وارد لایرنه شود آنرا باز کند و هنگام بازگشت از راه منحرف نگردد.

اما پهلوانان بهر مقامی که برسند عاقبت طالع آنان واژگون خواهد شد چنانکه تزه درحین مراجعت از کریت فراموش کرد بعلافت فتح، شراع سفید بکشتی خود بکشد لذا اژه پدر تزه که پادشاهی داشت چون شراع سیاه را از دور بدید فرزندان را مرده پنداشت و ازدلتنگی خود را بدريا انداخت. از اینجهت دریای مزبور را بحر اژه گفتند.

ت- اودیپ

مردم تب پادشاه خود «**اودیپ Oedipe**» را پهلوان ملی شمرده، میپرستیدند، سرگذشت اودیپ که بسیار شنیدنی و سراسر پراز درد و اندوه میباشد، موضوع بهترین تراژدیهای یونان گردیده است.

لایوس Laios پدر اودیپ و پادشاه تب از هاتفی شنیده بود که بدست پسر کشته خواهد شد بنابراین چون فرزندی آورد او را با پای بسته بالای کوهی گذاشت. شبانی از آنجا گذر میکرد کودک را بدید و برداشت و نزد پادشاه کرنت برد و این پادشاه او را پرورش داد و اودیپ نامید.

اما اودیپ ، چون برآن پیشگوئی شوم واقف گردید بگمان اینکه پادشاه کثرت پدر او میباشد کثرت را ترك گفت و راهی را درپیش گرفته برفت و در راه با مردی درافتاده اورا بکشت ، مقتول پدر او «لایوس» بود . خلاصه درین موقع جانوری با بدن شیر و سر انسان (اسفینکس Sphinx) خطه تب را دچار وحشت و هراس کرده سر راه را گرفته بر عابرین معمائی میخواند و هر کس را که از جواب عاجز می ماند می بلعید . اودیپ معمار اهل کرد و اسفینکس از فرط غیظ خود را بکشت و باین ترتیب خطه تب از شر او راحت شد . مردم تب در عوض این خدمت ، اودیپ را بسلطنت برداشتند و اودیپ نیز «اوکاست» را که زن لایوس مقتول بود بهمسری اختیار نمود یعنی ندانسته مادر خود را بزنی گرفت . اودیپ پس از چندی بلعنت خدا گرفتار شده از حقیقت امر آگاه گردید و چنان رنجور شد که خود را از دیده نایبنا ساخت و بلا اراده براه افتاد . دختر نجیبش آنتی گون Antigone درین بدبختی مهر فرزندی را بحد اعلان رسانیده ، دست این کور فلک زده و ویلان را گرفته دیار بدیار میبرد ولی این مجازات کفایت نکرد بلکه افراد خانواده اودیپ همگی معذب گردیدند و همه عقوبت گناه پدر را پس دادند . پسرانش کینه یکدیگر را بدل گرفته کارشان به پیکار کشید و همدیگر را کشتند ، آنتی گون نیز با آنهمه پرهیزکاری عاقبت بشر گردید .

ث - ژازون و مسافرین کشتی آرگو

پهلوان تسالی ، ژازون Jason بود که عده ای را برداشته بجستجوی پشم زرین رفت و آن را بدست آورد . پشم زرین پوست قوچی الهی و از آن شاه کولشید Colchide بود که در پای کوه قفقاز واقع شده است . ازدهائی مهیب این پشم گرانها را محافظت میکرد ، ژازون کشتی آرگو (سریع) را ساخته ، پنجاه نفر از پهلوانان معروف یونان را برداشته براه افتاد ، علیهذا مسافرین کشتی آرگو را « آرگنت » گفته اند . ژازون بکمک جادوهای مده Médée دختر پادشاه کولشید پشم زرین را صاحب شد و مده را بزنی گرفت و در مسافرتهاى خود در دوردنیا و وسطاوقیانوس او نیز همراه بود .

اما داستان ژازون نیز مانند تزه و اودیپ بحزن انجامید بدینمعنی که چون از مده مفارقت نمود مده بخشم آمده فرزندان خود را پوست کند و روی ارا به ای که چند اژدهای بالدار آنرا میکشیدند بنشست و در هوا پرواز کرده به آتیک رسید و در آنجا زن اژه پادشاه شد.

ج - خانواده آترید

از جمله این داستانها، خون آلود تر و وحشیانه تر، افسانه آترید **Atride** پهلوان پلوپونز میباشد. گناهان و عقوبتهای این خانواده نیز مانند اودیپ موضوع تراژدیهای بسیار و قطعات مشهور شعرای یونان گردیده است. خانواده آترید از اعقاب **پلوپس Pélops** پسر **تانتال Tantale** پادشاه آسیای صغیر بود. تانتال را جسارت بآنجا کشید که فرزند خود پلوپس را کشته ماحضری بجهت زئوس ترتیب داد ولی بکیفر این گناه بزرگ بجهنم در افتاد و بگرسنگی و تشنگی همیشگی معذب گردید. پلوپس بنا بمشیت زئوس باز زنده شد و بیونان آمد و در آنجا دختر پادشاه الید را بزنی گرفت ولی پسرش آتره و اولاد و احفاد او هریک از دیگری گناهکارتر و بدبخت تر شدند.

اولاد آتره، آگاسمنون و منلاس پهلوانان جنگ تروآ بودند. جنگ تروآ را علت این شد که **پاریس** نامی از مردم آن شهر زن منلاس، هلن زیبارا در ربود. آگاسمنون پادشاه میسن، رؤسای قوم آکتوس را دعوت کرد که برای جبران هتک حرمت برادرش منلاس بجهنگ تروآ بروند و هنگام حرکت ناچار شد دخترش ایفی ژنی را در راه آرتمیس قربان کند. محاصره تروآ ده سال طول کشید و عاقبت بدست قوم آکتوس افتاد. آگاسمنون چون به یونان بازگشت با ضرب خنجر زنش **کلی تمنستر Clytemnestre** روانه دیار عدم گردید، زیرا کلی تمنستر از کشتن ایفی ژنی نگذشته بود. کلی تمنستر را در اورست پسر آگاسمنون بکشت و انتقام پدر را از او بگرفت.

ج- افسانه خلقت بشر

مردم یونان داستان خلقت بشر و نژاد خود را بوضعی معجزنا ساخته بودند که افسانه پرومته *Prométhée* و دوکالیون *Deucalion* باشد. بعقیده ایشان غولی پرومته نام، گلی سرشته آدم پدر انسان را ساخت و بعد برای اینکه جان در او بدمد جرقه‌ای از آتش زئوس در روبرو در او بودیعه گذاشت ولی زئوس سخت از او انتقام کشیده در قلعه قفقازش میخکوب کرد و کرکسی را گماشت تا جگر بند او را همیشه بخورد. از آن پس غضب زئوس متوجه مردم گردیده طوفان را برانگیخت تا نسل بشر را براندازد. تنها دو کالیون پسر پرومته که در کرچی نشسته بود از غرق نجات یافت. چون آب کشیده شد دو کالیون از بالای سر خود مقداری سنگ پرتاب کرده از هر سنگ آدمی بوجود آمد و باین ترتیب زمین مسکون شد. یکی از پسران دو کالیون که هلن نام داشت جداعلای مردم یونان گردید. هلن را دو پسر بود: *Doros* و *Aeolus* و دو نواده ایون و آکئوس و از این چهار تن چهار دسته بهمین نام بوجود آمد که بعدها در عالم یونان بخود آرائی پرداختند.

ح- نتیجه افسانه‌ها

داستانهای یونان تنها شرح اموری خارق العاده نیست که تخیل مردم بدخواه خویش بهم بافته باشد بلکه هر یک از آنها حقیقتی تاریخی یا اخلاقی در بر دارد و چون بدقت در آن بنگریم یادگاری از سوانح دیرین بایمانی از احساسات و اعتقادات مشهور یونان در آنها می‌یابیم. مثلاً از داستان تزه چنین برمیآید که آتیک سابقاً جزء قلمرو کریت و باجگذار پادشاه آن مملکت بوده و بهمت یکی از زعمای خود که شاید تزه نامداشته از این قید رهائی یافته است. افسانه کشتی آرگو مسافرت نخستین دریانوردان یونان را بخاطر میآورد که جسارتی بخرج داده از بغازها گذشتند و در دریای سیاه بدریانوردی مشغول گردیدند.

افسانه‌هائی که در باب جنگ تروآ آمده است، شرح دوران دیرین قدرت قوم آکئوس را بخاطر می‌آورد و هم دستوری عبرت‌آمیز بمردم میدهد و ملحفه آن اینکه بشر بایستی از تکبر بپرهیزد و از عاقبت قدرت و سعادت برحذر باشد، زیرا رب النوع طالع، دیده بصیرت ندارد، و انسان را چون بازیچه باراده خود می‌غلطاند و هر آنی ممکنست که او را بخاک مذلت بیندازد.

شاعر بزرگ یونان سوفوکل Sophocle در یکی از تراژدیهای خود موسوم به «اودیپ شاه» دسته‌ای از اهل تب را می‌آورد که با لحنی حزین چنین می‌گویند: ای کاروان راهی شدگان، افسوس که در نظر من وجود شما با عدم یکسان است. کیست که سعادت غیر از آنچه در خیال خود پرورده چشیده باشد.. ای اودیپ بدبخت با سرنوشت عبرت‌آمیز تو، دیگر من احدیرا در زندگی سعادت‌مند نمیدانم. او بر همه سبقت بسته بمقامی رسیده بود که مافوق نداشت، جانور چنگال برگشته معماخوان اسفینکس را شکست داد و در خطه ما چون مأمنی برای نجات از مرگ علم شد، اودیپا، از آن پس ترا پادشاه گفتند. افتخاری نصیب تو شد که ماورای آن تصویر نداشت و در قلمرو پراحتشام تب فرمانروائی یافتی، ولی امروز در بدبختی بر همه سری و هیچکس را طاقت شنیدن مصائب دردانگیز تو نیست، کیست که اساس زندگیش مثل تو زیر و زبر شده در بلایا غوطه‌ور و برنج و درد گرفتار باشد؟»

در تراژدی آنتی گون نیز شاعر ترجیع بندی اندوه‌آمیز می‌آورد که:

«صفحه روزگار از ازل تا باید جولانگاه این حکم کلی بوده و هست که قافله بشری چون بمنتهای کمال رسید با درد و رنج روبرو میشود...»

اضافات: بخش پنج تا دوازده این فصل جز آنچه ماخذ آن ذکر شده است اقتباس از کتاب زیر است:

(۱) تاریخ ملل شرق و یونان، تألیف «آلبرماله و ژول ایزاک» ترجمه: عبدالحسین

هژیر، صفحه ۱۷۱ بعد

۷- معاد

یونانیان درباره معاد افکاری متفاوت داشتند ، در نظر برخی مردگان در زیرزمین به زندگی ادامه میدهند و فرزندان باید بآنان هدایا تقدیم کنند. چون روح جسم را ترک کند از استیکس میگذرد و بجهنم میرود و در آنجا سه کس بنامهای مینوس **Minos** و آک **Eaque** و رادامانت **Rhadamante** از او بازجوئی میکنند. اگر مستحق عذاب است در تارتار **Tartare** پاداش می بیند و در صورتیکه نیکوکار باشد در باغ بهشت بزندگی ادامه میدهد ، مردم یونان در قدیم درباره وجود یا طبیعت زندگی پس از مرگ شک داشتند.

سودر بلوم در کتاب «رساله تاریخ ادیان» مینویسد : «مخالفین وحی و طرفداران قوه عقل و منطق وجود اشباح را بی اعتبار کردند» دین هومر در این مورد از سنن همگانی انحراف یافت. آشیل پهلوان معروف منظومه ایللیاد، هومر عقیده دارد : بهتر ارزش دارد که انسان در روی زمین مزدوری نماید ولی در عالم اشباح حکمرانی ننماید. میسن دروازه شیران نامیده میشود زیرا بالای آن ستونی زده و دوطرف آن نقش برجسته بزرگی از دوماه شیرایستاده ، قرار داده بودند نزدیک این دروازه قبوری چند پیدا کردند که در کمر سنگ تراشیده شده و دخمه سلاطین میسن بوده است. در اینجا اجساد را با زر و زیور و تاجی طلا و جواهر و اسلحه قلمزده دفن کرده اند و در آن میان یکی را مانند اجساد مومیائی مصر حنوط کرده اند و صورتش را با نقابی از یک ورقه طلای نازک پوشانیده اند.

۸- اماکن مقدس و بازیهای بزرگ

در نظر عموم اهل یونان غرض از عبادت جلب نظر خدایان بود و راه این کار را ، اقسام ادعیه و هدایا میدانستند که مهمتر از همه نثار آب و قربانی میباشد.

هوسر میگوید : مردم غضب خدایان را با تقدیم قربانی بسیار و تقاضاهای آسایش انگیز و نثار آب و سوختن بخور می نشانند .

نثار آب چنان بود که از مایعی روان (شراب یا روغن یا عسل) چند قطره در راه خدا بر زمین میریختند و قربانی ذبح یک یا چند حیوان بود مانند گاو و گوسفند و خوک و بز و مرغ . نثار آب یا قربانی در روی مذبحی بی سقف که جلوی معبد ترتیب میدادند بعمل می آمد و در ضمن آن میبایستی مراسمی رعایت شود و اگر نه غضب خداوندی بجوش می آمد .

سوفوکل در یکی از تراژدیهای خود چنین می آورد که اودیپ چون به کلن (واقع در آتیک) رسید دسته ای خواننده آتنی او را دعوت کردند که غضب خدایان محل را فرو بنشانند و بوی گفتند :

نخست بجهت توبه و انابه بخداوندانی که بخاکشان قدم نهادهای هدیه ای تقدیم کن .

- راه اینکار چگونه است ای مردم ناآشنا؟
- بدو آب متبرک را که باید نثار کنی بادستی طاهر از چشمه ابد بدرآر .
- چون آب طاهر را بیاورم چه کنم ؟
- جامهائی را که بوضعی ظریف ساخته شده است بر میداری و دسته و اطراف آنرا می آرائی .

- باچه باید آراست ؟ باشاخ و برگ یا پشم یا چیز دیگر؟
- باپشمی که تازه از میش جوانی چیده باشند .
- خوب بعد چه باید بکنم ؟
- باید بجانب مشرق برگردی و مایع را بپاشی .
- آیا با جامهائی که ذکر آن رفت باید بپاشم ؟
- با هر یک سه بار نثار میکنی و دفعه آخر تمام مایع را می پاشی .

- بگو به بینم جام را از چه باید پر کنم؟
- از آب و عسل ، ولی شراب بر آن نمی افزائی .
- پس از آنکه مایع را بزمین سایه دار نثار کردم؟
- سه بار هربار نه شاخه زیتون تقدیم کن و دعا بخوان...

۹. تفال هاتف

هر سانحه‌ای که پیش می‌آمد اهل یونان در صدد برمی‌آمدند که اراده خدایان را در آن باب بدانند ، بگمان ایشان اراده خداوندی به علائمی مختلف که تفال نامیده میشد ظهور میکرد مانند غرش رعد و مسیر پرواز طیور، گاهی نیز صدا کردن گوش و عطسه و سیله تفال بود .

وقتی مردمی از یونان هنگام اردو کشی آسیا در باب کار خود مشورت میکردند ، یکی از رؤسای ایشان موسوم به **گزنفون** بنطق برخاست و چون بگفتن پرداخت از آن جمع یک نفر عطسه‌ای زد . فوراً تمام سربازان در مقابل خداوند سرفروداوردند . آنوقت گزنفون دنباله مطلب خود را گرفته گفت : « ای سربازان . چون زئوس که نجات در دست او است وقتی این فال خیر را بر ما نازل کرد که ما در باب سلامت خودمان مشورت میکردیم ، بنظر من برای شکر این نعمت همینکه وارد خاک یکی از دوستان بشویم ، بایستی بر حسب توانائی خویش یک قربانی در راه او بذل کنیم و یکی دیگر در راه سایر خدایان ، کسانی که موافقت دست خود را بلند کنند » . همه دست خود را بلند کردند و این نذرانمودند و سرودی خواندند ، چون این مراسم بعمل آمد ، **گزنفون** دنباله سخن خود را گرفت ... اهل یونان در مواقع مهم از خداوندان استشاره مینمودند و برای اینکار بقاع متبرکی داشتند که هاتف خدایان شمرده میشد و بسؤالات ایشان جواب میداد . این گونه بقاع از دویست تجاوز مینمود ، ولی از همه معروف تر حرم آپولون در دلف بود .

هاتف دلف

اهل یونان اعتقاد زیادی به آپولون داشتند و برای مشورت با او به دلف می آمدند، دلف در پای کوه پارناس و در محلی قرار داشت که بموجب روایات قدیم آپولون مار پیطون را با تیرهای خود در آنجا کشت. آپولون اراده خود را بوسیله کاهنه‌ای



آپولون

لاپیتی La Pythie نام بمردم میرسانید ، روزی که برای استخاره معین میشد لاپیتی در برابر گودالی روی سه پایه ای می نشست . از گودال مزبور بخار گوگردی خارج میشد و او را بحال هذیان می انداخت و چون از او سؤالی میکردند بنای ناله و فریاد را

میگذاشت و الفاظی مقطع میگفت که کهنه بجهت مؤمنین بیان میکردند. لیکن اغلب اراده هاتف را با کلماتی بیان میکردند که معنی آن بدرستی روشن نبود، معذک که هیچ معبدی آنقدر زوار نداشت. چنانکه از تمام بلاد یونانی نشین دور و نزدیک حتی ماری و اولبیا برای استخاره از هاتف دلف می آمدند و در تمام امور از او استشاره مینمودند. مثلاً یکی در باب اختیار همسر و دیگری راجع به مسافرت با او مشورت میکرد. برای ریختن شالوده یک آبادی یا اقدام بجنگ و صلح استخاره را ضروری میدانستند. از این رو هاتف دلف (که در واقع خود کهنه بودند) نه فقط نفوذ مهم مذهبی داشت بلکه در سیاست نیز موقع بلندی یافت و شهرتش بجائی رسید که اجانب هم از او استخاره مینمودند و بجهت وی هدایا میفرستادند چنانکه فرعون مصر آمازیس و پادشاه لیدی کرزوس این کار را کردند.

۱۰- شفای بیماران در اپیدور

در یونان بعضی جاها زیارتگاه بیماران بود زیرا خدایان آنجا بشفای هرعیب و علتی شهرت داشتند. معروفترین خداوندان شافی آسکلهپیوس **Asklépios** یا اسکولاپ **Esculape** و مشهورترین حرم او در اپیدور واقع در خلیج اژه بود.

بیماران دسته دسته به اپیدور میآمدند و پیش از آنکه بحرم خداوند بروند بایستی تشریفاتى بعمل آورند. حمام بروند، خود را طیب و طاهر کنند، روزه بگیرند، بذل قربانی نمایند. چون این مقررات انجام میگرفت بحرم پذیرفته میشدند و یک شب آنجا میخوابیدند و در تاریکی بسر میبردند. خدا باید در آن شب برایشان جلوه کند و آنها را شفا دهد یا اینکه وسیله معالجه را بایشان بنماید، درین صورت کهنه مریض را بطوری که خداوند دستور داده بود تحت معالجه میآوردند.

چهارطاقی از مرمر در اپیدور ساخته بودند و اسامی تمام کسانی را که خداوند صحت بخشیده بود بر ستونهای آن نوشته بودند. در خود معبد نیز هدایای بسیاری وجود داشت که بیماران شفا یافته تقدیم کرده بودند.

۱۱- بازیهای بزرگ

مردم یونان بافتخار بعضی از خداوندان جشنهای باشکوه ورزشی میگرفتند که «بازیهای بزرگ» نامداشت و اهل کلیه بلاد در آن حاضر میشدند. جشنهای معتبری که تمام قوم هلن آنرا عید میگرفتند عبارتند از:

جشنهای نمه بنام زئوس در آرگلید
جشنهای تنگه بنام پوزئیدون در کرنت
جشنهای پی ته بنام آپولون در دلف
جشنهای اولمپی بنام زئوس در اولمپی

جشنهای اولمپی

در میان جشنهای چهارگانه از همه مجلل تر و معروفتر جشنهای اولمپی بود که هر چهار سال یکبار تجدید میشد و فاصله هر دو جشن یک اولمپیاد نام داشت. مردم یونان اولمپیاد سال ۷۷۶ قبل از میلاد را مبدأ قرار داده سنوات خود را از آن رو میشمردند، مثلاً میگفتند فلان واقعه در سال دوم اولمپیاد چهل و پنجم اتفاق افتاده است.

عید اولمپی چون نزدیک میشد اوان متار که مقدس در رسیده بود، جنگ در سرتاسر یونان موقوف میگردد، چنانکه زوار میتوانستند با خاطری آسوده رهسپار اولمپی بشوند و طولی نمیکشید که جماعتی مرکب از چندین هزار نفر یونانی در این شهر مقدس گرد آمده بتماشای اینیه یادگاری و مجسمه هائی میپرداختند که بلاد یونان در محوطه موسوم آکتیس برپاداشته بودند. مخصوصاً در معبد بزرگ زئوس مجسمه بزرگی از خداوند دیده میشد که بدست فیدياس Phidias حجار معروف، با طلا و عاج ساخته شده و ظرافت و زیبائی را بکمال رسانده و بینندگان را بحیرت می انداخت. در یونان مثلی بود که هر کس زئوسی را که از زیر دست فیدياس بیرون آمده است در اولمپی دیده باشد چون بمیرد آرزوئی بگور نبرده است.

جشن پنج‌روز طول میکشید. روز اول که مخصوص مراسم مذهبی بود در راه زئوس قربانی میکردند و نمایندگان رسمی بلاد مختلفه جامه سفید زردوزی شده با حاشیه ارغوانی دربر کرده دسته‌ای راه می‌انداختند. روز دوم از طلوع آفتاب بهانک کوس و کرنا خبر میکردند که عنقریب بازی بمیان می‌آید. بازی میدانی داشت و پلکان



ونوس

اطراف آن عده‌ای را بیش از چهل هزار نفر جا میداد. مسابقه بدو افتتاح میشد و سرعت و طول مدت را در نظر می‌گرفت. بعد نوبت به کشتی میرسید و آن کس میبرد که حریف را سه بار بزمین بزند و کتفش را بخاک بیاورد. آنگاه مشت زن‌ها، که دست را با بسته‌های سرب گرفته می‌پیچیدند، بمیدان آمده ضربت‌های سخت بهم می‌زدند تا یکی بعجز خود اقرار کند. سپس مسابقه‌ای در می‌گرفت که مخلوطی از کشتی و مشت بود. مبارزین این میدان به روسیله دست می‌زدند تا بلکه پشت حریف را بخاک بیاورند، مثلاً انگشت را پیچ میدادند و گلو را می‌فشردند.

از آنجا بمیدان دیگری میرفتند و در آنجا با اسب دو مسابقه بعمل می‌آوردند، یکی اسب دوانی که شبیه بمسابقه‌های امروزه بود و دیگر عراده دوانی. بعراده‌ها چهار اسب می‌بستند. از آن پس باز بمیدان ورزش بر می‌گشتند

و بازیهای پنجگانه (جست و خیز - خشت پرانی - زوین پرانی - دو - کشتی) را در آنجا انجام میدادند، در آخرین مسابقه سلاح بکار می‌بردند، خودی بر سر و سپری در بازو داشتند.

جشن به توزیع جوایز ختم میشد. کسانی که در بازی برده بودند تاجی از زیتون وحشی میگرفتند. جمعیت باشوق و شور تمام برایشان درود میفرستادند و چون بشهر خود مراجعت میکردند آنان را محترم میداشتند. بافتخارشان مجسمه میساختند و شعرای بزرگ در حقشان به مدیحه سرائی می پرداختند. چه در میدان جنگ و چه در جشن و سرود، جای عالی را حق ایشان میدانستند. برای یک فرد یونانی هیچ اسری نیکوتر از آن نبود که در بازیهای اولمپی برده باشد.

جشنهای دلوس

جشنهای اولمپی بیشتر مسابقه ورزشکاران را در نظر داشت، ولی جشنهای دیگری نیز بود که ساز و آواز و رقص رکن عمده آن محسوب میشد مانند جشنهایی که اهل ایونی بنام آپولون و آرتیمیس در جزیره دلوس میگرفتند. در این جشنها دختران و پسران جوان بمعمول ایونی لباس بلند دربر میکردند و بزیر ویم سنج بوضعی پراز زیبایی میرقصیدند.

در خلال جشنهای دلوس بازیهای ورزشی چندی نیز مانند مسابقه مشت بعمل میآمد، زیرا اهل یونان بظرافت و زورمندی و هنر و ورزش هر دو اهتمام داشتند.

منظومه ای کهنه چنین میآورد: «ای آپولون دل تو مخصوصاً در دلوس بغنج میآید و شاد میگردد زیرا اهل ایونی جامه بلندی میپوشند دست زن و فرزند را میگیرند و بخاطر تودرتا اجتماع میگردند، بشکر نعمت جشن و سروری از مشت و رقص و آواز ترتیب میدهند تا قلب ترا شاد و خرسند سازند. درین هنگام اگر کسی بدان انجمن سر کند، چنان می پندارد که مردم ایونی جاودان زنده خواهند ماند و رنگ پیری نخواهند دید. از این همه زیبایی لذت میبرد، از زن و مردی که میان را با کمربندی ظریف محکم کرده اند محظوظ میشود. از آنهمه کشتی سریع السیر و تمول بی حساب لذت میبرد و در حال دختران جوان دلوس که بخدمت خداوند تیز نظر کمر بسته اند محو میشود.

دختران مزبور ابتدا بحمد و ثنای آپولون میپردازند و بعد سخن از آرتیمیس (راکه به تیرهای خود مینازد) بزبان میآورند. پس از آن ستایش مردان و زنان گذشته را پیش میآورند و خیل روندگان را خرسند میسازند، آهنگ و مقام هر جا را که بگوئی میخوانند و چنان حنجره خود را مشق داده اند که هر کس بشنود، گمان میکند آواز است که مکرر شنیده است.

آنفیکتیونی

تدارك اغلب جشنهای بزرگ مذهبی یونان از قبیل جشنهای دلوس بعهدہ انجمنهایی بود اغلب مذهبی، که از اعصار گذشته وجود داشت و از چند دسته از اقوام یونانی تشکیل میشد. این انجمنها را آنفیکتیونی **Amphictyonie** می نامیدند و مهمترین آنها از آن دلف بود.

انجمن دلف مرکب از نمایندگان دوازده ملت بود از قبیل قوم دروس و مردم ایونی و این مجموع جزء اعظم قوم هلن شمرده میشد. هرملتی دو نماینده به شورای انجمن میفرستاد. شورای انجمن را اختیاراتی مهم بود مثلاً بازیهای «پی ته» را تدارك میدید. براموال و نقود خداوند نظر داشت. درباره کسانی که در کار عبادت یا املاک مقدس اخلاقی میکردند احکام سخت صادر مینمود.

اعضاء انجمن نبایستی بگذارند حرمت مقدسات هتک گردد و بدین لحاظ در سال ۹۰۰ قبل از میلاد برضد شهر سیرا **Cirra** که در همسایگی دلف واقع شده است و مانع آمده بود زوار آزادانه رهسپار بقعه دلف بشوند جنگ مقدسی اعلام کردند. سیرا مسخر و با خاک یکسان شد و سرزمین آن وقف آپولون گردید: زوار پلوپونز که به دلف میرفتند، روزی ناگهان در خاک مگار مورد حمله واقع شدند، اعضای انجمن از مگار مجازات سخت مقصرین را خواستند بوجهی که اسباب عبرت سایرین گردد، مسئول محکمه با جابت رسید، مقصرین بعضی محکوم باعدام و برخی نفی بلد شدند.

۱۲- فقدان یگانگی در میان قوم هلن

ازاینکه مردم یونان اجتماعات مذهبی داشتند و متناوباً در جشنهای بزرگ اولمپی و دلف حاضر میشدند نباید چنین نتیجه گرفت که متحد واقعی و دوست یکدیگر بودند، بلکه برعکس رقابتی شدید آنها را بنفاق واداشته و سخت بجان یکدیگر می انداخت این حال را علت آن بود که در نظر هر فرد یونانی، علاقه به بلده ای که خود اهل آن شمرده میشد و عشق باستقلال بر همه چیز مقدم بود. هنگامیکه ایرانیا بخاک یونان تاخت آوردند مردم این مملکت دست بدست هم دادند تا آزادی مشترک قوم هلن سلامت بماند ولی همینکه خطر دفع شد یکدلی را از دست دادند و باز به برادر کشی مشغول شدند.

اگر زمان جنگهای مدی را کنار بگذاریم تاریخ یونان نیست جز یک رشته جنگهای دائم که میان بلاد مختلفه این مملکت در گرفته است و در آن میان بخصوص اسپارت و آتن بر سر مقام اولویت بسر و روی یکدیگر میزدند.

۱۳- مراسم و موقعیت دینی

با آغاز عصر هومر روحانیان وابسته بمعابد بوجود آمد. این روحانیان هر یک عامل و مأمور و حامی و خادم خدائی بودند، دارای تعلیمات آموزشی نبودند مراسم دین را در عمل میآموختند، طبقه بندی نشده و هیئتی تشکیل نمیدادند، انتصاب آنان گاهی از طریق وراثت و زمانی از راه انتخاب و قرعه کشی بعمل میآمد. بر قربانیهای خدایان نظارت میکردند، حیوانات معین را میکشتمند یا میسوزاندند، مؤمنین را با آب شور دریا پف نم میزدند و بوسیله دود اطراف آنان را می بستند و با صدای زنگ ارواح را از میان میبردند و بدینوسیله مؤمنین را تطهیر میکردند، گاهی مثلاً در اپیدور مخصوصاً از راه تلقین بیماران را معالجه میکردند. هیپوکرات Hippocrate این طب

روحانی را از صورت دینی خارج کرد ولی این کار تا پایان عصر قدیم ادامه داشت.^۱
 روحانیان غیبگوئی میکردند. بافتخار خدایان اعیاد بزرگی برپا میکردند :
 در محوطه اولمپی زئوس را تجلیل میکردند. برای کشف قویترین یا قابلترین
 مردم بازیهای ترتیب میدادند : مانند مسابقه دو ، مبارزه ، کشتی گیری و مشت زنی
 پرتاب صفحه وزوین ، مسابقه امب دوانی ، در همین حال نمایشات هنری و موسیقی ،
 سخنرانیهای فلسفی و نمایش شاهکارهای هنری برقرار مینمودند و پهلوانان را
 تحسین میکردند.



آشیل

در این اعیاد مهم بدنی و روحی
 تمام یونانیان دعوت میشدند و همکاری
 میکردند. برای اینکه همگی بتوانند
 به اولمپی مسافرت کنند از آغاز تا پایان
 بازیها صلح موقت برقرار میکردند.

در تمدن کریت اقسام بازیها از
 قبیل رقص و زور آزمائی مقام بلندی داشته
 و مسلم است که سکنه این سرزمین در
 اینکار پیشرو و سرمشق مردم یونان
 بوده اند. در قصر کنس تماشاخانه ای
 درست کرده بودند که چندین ردیف
 نیمکت چند پله داشته و چهارصد تا
 پانصد نفر را جا میداده است ، در اعیاد
 مذهبی درین جا جمع میشدند و ساز و
 رقص ترتیب میدادند. رقص های عمومی

کریت شهرت زیادی داشت چنانکه در عصر هومر شاعر یونانی که در حدود نهصد سال قبل از میلاد میزیسته از آنها یاد میکردند. در یکی از منظومات هومر موسوم به ایلپاد چنین آمده است که هفائستوس خداوند آهنگری، در روی سپر آشیل **Achille** پهلوان، نقشی انداخته بود شبیه بمجامع ساز و آوازکنس که سابقاً **Dédale** بجهت آریان زیبا ترتیب داده بود. جوانان دست بدست دلبران رعنا گذاشته میرقصیدند، دختران دلربا رو بندناز کی بروی کشیده و جوانان قباهای براق خوش بافت در برداشتند دختران تاج بر سر میگذاشتند و جوانان شمشیر زرین بکمر بسته و حمایل سیمین می آویختند، جماعتی با شور دور ایشان حلقه میزدند. خوش آوازی، چنگ خود را بهمان آهنگ بترنم می آورد و بگلبانگ او دو تن رقاص بمیان جمع بسته میرقصیدند.

مراکز بزرگ دینی کانون اخلاقی بشمار میرفت. خدای اولمپی مورد احترام تمام مردم یونانی بود. کرگ لینگر مینویسد: **ژئوس هلنیوس Hélienios** بتدریج چون خدائی واحد موجب ترویج یکتاپرستی گردید. در مکتب اپیدور مکتوب است:

«آنکه میخواهد وارد این معبد معطر ممدوح گردد باید پاک باشد، یعنی دارای افکار پرهیزکارانه باشد». در معبد دلف گفتار خردمندانه منقوش است: «خود را بشناس» و «زیاده طلب مباحش». بدترین گناه خودپسندی و تکبر است که حسادت نیروهای ملکوتی را تحریک میکند. بهترین تقوی اعتدال و میانه روی است.

در قرن ششم قبل از میلاد گزنفون فیلسوف مینویسد: «هومر و هزیود تمام گناهان را بخدایان نسبت میدهند و تمام اعمال شرم آور و نغمه های دزدی و زنا و فریب آنان را نکوهش مینمایند. علت این تصور این است که مردم خدا را شکل خود تصور میکنند» اگر گاوها و شیرها دارای دست بودند و میتوانستند مانند انسان رسم کنند خدایان را کاملاً بشکل خود میساختند.

گزنفون مینویسد : « فقط یک خدا وجود دارد که از نظر جسمانی و افکار شباهتی بانسان ندارد ».

سقراط و افلاطون و ارسطو و اپیکور و دیگران عقاید دینی را انتقاد نمودند و بعضی از امور اخلاقی را پذیرفتند و بقیه را رها کردند.

۱۴- مکتب عرفانی

یونان قدیم مرکز عرفان و افکار فلسفی بود که: انسان را تا حد امکان به کمال الهی سوق داده و اجازه دهد وجود فوق انسانی را که خدایان از آن آفریده شده اند



تولد. باکوس

درخود مجذوب نماید و در ملکوت بی کران فنا گردد. این گرایش و میل طریقه عرفان

نام دارد که عبارت است از : «کوشش روح برای تجاوز از شرایط انسانی و زندگی در عالم ملکوت^۱».

طریقت عرفان مفهومات دینی بسیار قدیم یعنی آرمان «مانا» را زنده میسازد. مهمترین افکار عرفانی به دیونیزوس و به دمتر ارتباط دارد. دیونیزوس یا باکوس **Bacchos** یا ژاکوس **Jacchos** پسر زئوس و یک فناپذیر سمله **Sémélé** (زمین) بود که هرای **Hera** حسود را از پا درآورد. زئوس برای نجات پسرش او را موقتاً در ران خود مخفی ساخت ، سپس به غاری برد در آنجا دیونیزوس شراب را اختراع کرد. دیونیزوس شبیه زاگروس خدا است که اصل آن از کرت است که سرنوشت آن ماجرای اوزیریس را بخاطر میآورد. دیونیزوس بشکل گاو نری درمیآید تا از خطر تیتان که بر ضد او حسادت هرا را تحریک میکنند محفوظ بماند ، تیتانها او را میکشند و میخورند. با وجود این نجات مییابد و رستاخیز سر میگیرد. این بار دیونیزوس - زاگروس «مرده خدا» بشکل گاو نر یا مردی شاخدار جلوه گر میگردد. مراسم عبارت بود از قربانی یک گاو ملکوتی که مؤمنین برای دریافت نیروی نیکو کرداری در هنگام شب در روشنائی مشعل آنرا میخوردند.

اوریپید **Euripide** در نمایشنامه **Bacchantes** خود «راهبان» شرح میدهد : زنان با موهای باز مزین به تاج پیچک یا برگهای درخت بلوط ، ملبس به پوست بچه گوزن ، و ماری در دست و بچه بزی بزیرپستان دارند. چون برقص مشغولند چوبدستی های خود را حرکت میدهند و گل پرتاب میکنند. خود را روی حیوانات میاندازند تا قطعه قطعه گردند.

ملک پانته **Penthée** چون خواست از جنون آنان جلوگیری کند بدست ایشان کشته شد^۲.

(۱) Kreglinger : La Religion chez les Grecs, صفحه ۸۱

(۲) Euripide : Les Bacchantes, traduction Mario Meunier (Paris, payot, 1923).

در نواحی دیگر مثلاً در آتن مراسم کمتر شکل زنده داشته و بیشتر جنبه هنری داشت. دسته‌ای از مردم در حال مستی و رقص و آواز، غزل‌های شورانگیز میخواندند و نمایشات مخصوص میدادند. این رفتار و گفتار اساس تراژدی و کمدی را برقرار کرد.

آثار اشیل و سوفوکل و اوریپید از نمایش‌های گفتگو میکنند که توسط پیروان دیونیزی اجرا گردیده است.

متفکر بزرگ آلمان **Nietzsche** در کتاب خود «اساس تراژدی» مینویسد: یونانیان در صدد بودند با دو گونه تصور از بد بینی اجتناب نمایند:

(۱) تصور آپولونی یعنی زندگی در عالم رؤیا

(۲) تصور دیونیزی یعنی انهدام فردیت از راه جذب و خلصه. وحدت روح آپولونی و دیونیزی هنر یونان مخصوصاً تراژدی را برقرار میسازد.^۲

اورفه Orphée «آئین دیونیزی» را صفاداد. این شاعر شیرین سخن بخدائی نامتین عقیده داشت و آنرا بصورت «حقیقت وجود جهان» یا «حیات همگانی» نشان میداد و اروس **Eros** مینامید. میان طبیعت و جانداران اشتراک و همکاری و بستگی و وحدت احساس میکرد. روح را در جسم زندانی میدانست و میگفت باید در خلاصی آن کوشید. اورفه عقیده داشت که باید روح را برای زندگی ملکوتی آماده ساخت. اندیشه‌های بد را از خود دور ساخت و از راه هنر و مخصوصاً موسیقی در عالم روحانی نفوذ کرد.

عرفان، مؤمن را برای زندگی آینده آماده میسازد. طالب طریقت باید از غفلت اجتناب کند و بچشمه دقت راه یابد و دشواریهای طریق وصال به محبوب را تحمل کند تا بسر منزل مقصودی که اورفه بیان کرده است برسد.

(۱) Nietzsche : L'origine de la Tragédie

(۲) Félicien Challaye : Nietzsche, paris, Mellottée, 1933, صفحه ۶۱ بعد

کرگ‌لینگر در کتاب خود مینویسد : آثار اورفه درباره جهان مردگان ورنج گناهکاران نفوذ زیادی در عقاید یونانیان و رومیان مخصوصاً در داستان جهنمها در « اودیسه *Odyssée* و در انئید *Enéide* نمود و در اساس مسیحیت ، مخصوصاً ادبیات عرفانی تأثیر بسیار کرد » ، « جهنم دانته^۱ » نیز از آن بهره‌ای کافی برد^۲ .

چنین تصور می‌رود که اورفیکری را پیتاگور *Pythagore* در فلسفه یونان وارد کرد . افلاطون نیز تحت نفوذ آن قرار گرفت . سودر بلوم مینویسد : غرب ترحم اسرار آمیز و مستی و فلسفه دیونیزی را بوسیله افلاطون بارث برد^۳ .

ممکن است اورفه و پیتاگور نیز خود تحت نفوذ هند قرار گرفته باشند زیرا در عصر پیتاگور نمایندگان شهرهای یونانی آسیای وسطی و همچنین استانهای غربی هند در دربار رئیس مشترک خود پادشاه ایران یکدیگر را ملاقات کردند .

آرمانهای دیگر عرفانی به دمتر ارتباط دارد . پرسفون *Perséphon* دختر دمتر ، حادث *Hadès* خدای دوزخ را دزدید . ماتر دولوروزا *Mater Dolorosa* ، دمتر ، مادر رنجور ، در جهان گردش کرد و بزاری مشغول شد ، زمین خشک شده و ثمر نمیداد . ملک الوزیس *Eleusis* رب النوع بدبخت را بدست آورد . زئوس ، پرسفون را از او گرفت و به مادرش داد . نباتات دوباره روئیدند . چون رب النوع جوان در جهنم انار خورد نتوانست از سرنوشت شوم خود فرار کند ناچار شد نیمی از وقت خود را در روی زمین بگذراند و نیم دیگر را در جهنم ملکه باشد . دمتر حق شناسی کرد و کشت گندم را به ملک الوزیس الهام کرد .

این افسانه زنده شدن و مردن نباتات ، مراسم قدیم « زمین خدایان » را مطرح می‌سازد که احتمالاً نشانه‌ای از توتّم گندم است که سپس اندیشه رستاخیز نباتات با افکار رستگاری روح و حیات پس از مرگ شریک و همراه گشت .

(۱) L'Enfer de Dante

(۲) Kreglinger : La Religion chez les Grecs, صفحه ۱۰۲

(۳) Söderblom : Manuel d'Histoire des Religions, صفحه ۳۹

این دو مبحث است که آئین الوزیس را برقرار میسازد^۱. عاملین اصلی این موضوع ابتدا یک راهبه و سپس یک راهب بود. مراسم برای زنان و معروفات و بردگان آزاد بود ولی تا عصر مربوط به هلن آن مراسم برای وحشیان آزاد نبود. برای دیدن این مراسم موقتاً صلح برقرار میگشت. جشنهایی که در آتن شروع میشد در الوزیس تعقیب میگردید.

نمایشات حزن آور مذهبی (تعزیه)، حادثه دمتر، و بعضی از نمونه های زندگی پس از مرگ را نمایش میدادند. یک خوشه درو شده مظهر مرگ و رستاخیز بشمار میرفت.

در الوزیس جهت اجرای مراسم، نان قندی میخوردند. باین ترتیب احتمالاً پیروان اورفه، مراسم دینی نان را از الوزیس ها و مراسم شراب را از دیونیزی ها بایکدیگر جمع کردند و شرایط پیدایش مراسم دین مسیح را آماده ساختند.

۱۵- نتیجه

مراسم شرقی توسط خارجیان مانند زنان و بردگان، حاصل و واصل گردید و بزودی در یونان نفوذ کرد. این عقاید و افکار مخصوصاً پس از فتح اسکندر در آسیا در یونان توسعه یافت، معدلک دین یونان اندکی بهتر از دین رومیان در مقابل نفوذ آن پایداری کرد.

کلیسای مسیحیت نیروئی فراهم کرد و رقیب سرسخت گردید و بتخریب و تغییر شکل معابد فرمان داد و در ۵۲۰ میلادی مکتب آتن یعنی آخرین پناهگاه فلسفه آزاد هلن ها را بست و خود جانشین دین قدیم یونان گشت.

ولی دین یونان اثرات جاویدان در دنیا باقی گذاشت. زیبایی گرانمایه شاهکارهای هنری را تولید کرد. معماری و منبت کاری و ادبیات ایجاد کرد. بین افکار انسان

(۱) Les Mystères d'Eleusis, par Maurice Briliant, paris, Renaissance du Livre, 1920

و جادوی ابتدائی پیش از عصر هلن ها رابطه برقرار ساخت. با اجرای مراسم طبیعی مخصوص «مادرزمین» و تلقین های عالی، «عرفان اورفتی» را برقرار ساخت.

آزادی و کوشش فلاسفه یونان در جستجوی حقیقت، چه در قلمرو مذهب و چه در غیر آن نمونه هائی از مقدمات علوم در دسترس انسان نهاد که هرگز فراموش شدنی نیست.

زیبائی شناسی و کوشش در کشف حقیقت دواصل اساسی است که ارنست رومان آنرا در کتاب خود «معجزه یونان» مینامند.

(۱) Ernest Renan : Souvenirs d'enfance et de Jeunesse

صفحه ۵۹ (Paris Calmann-Lévy)

در کتاب فلیسین شاله «دین یونان» فصل یازدهم (صفحه ۱۹۸-۱۸۶) است.

فصل بیست و چهارم - دین روم و ایتالیای رومی

۱- منابع تحقیق در دین رومیان

در دوره‌های ماقبل تاریخ، دوقوم که دارای اصل مختلف بودند ایتالیا را اشغال کردند. یکی از این دو، مردم مدیترانه‌اند که پایدارتر بودند و با اهالی کرت و پلاسزهای **Pélasges** یونان بری بستگی و خویشی داشتند. دسته دوم را هند و اروپائی‌ان چادر نشین تشکیل میدادند که مانند اشغالگران هند و ایران و یونان از شمال آمده بودند.

کیش روم و ایتالیای رومی دین قدیمی بومی است که در نتیجه رابطه با هند و اروپائی‌ان و اتروسکها **Etrusques** که قوانین خود را به روم تحمیل کردند تغییر شکل داد و تحت نفوذ آداب هلنی و افکار یونان و مراسم شرقی قرار گرفت و بتدریج توسعه یافت و از شکل بومی اصلی خارج گردید و دین متداول ایتالیای رومی را تشکیل داد.

* * *

بعنوان متن مقدس قطعاتی از «سرودهای آروال»^۱ و «سرودهای سالیها»^۲ در دست است (آروالها و سالیها، روحانیانی هستند که مجمعی تشکیل میدادند). آثار دیگری مانند: «غیبگوئیهای سیبیلین **Oracles Sibyllins** است که وجه مشترک با کتب سیبیلین های تارکن لوسوپرب **Tarquin le Superbe** (تارکوی نیوس مغرور) در «سیبیل دوکوم **Sibylle de Cumes**» ندارد: کتب سیبیلینهای تارکوی نیوس در زمان حریق روم در ۸۲ قبل از میلاد معدوم گردید و یهودیان هلنی، مجعول

(۱) Chants Arvales

(۲) Chants Saliens

و مقلوب آنرا قائم مقام کتب اصلی قرار دادند^۱. آثاری که در دست است عبارت است از:

- (۱) نویسندگان ادبیات لاتین مخصوصاً «**وارون Warron**» دانشمند (۲۷ - ۱۱۶) قبل از میلاد که مؤلف کتابی تحت عنوان «امور الهی^۲» است.
- (۲) **تیت - لیو Tite - Live** مورخ ۵۹ قبل از میلاد و ۱۹ بعد از میلاد.
- (۳) **اووید Ovide** شاعر ۳ قبل از میلاد و ۱۶ بعد از میلاد، درجدولهای تقویم اعیاد **Fastes** او.

(۴) اثر کرگ لینگر تحت عنوان «دین یونانیان و رومیان^۳».

(۵) کتاب **فوستل دو کولانژ** (۱۸۸۹ - ۱۸۳۰) تحت عنوان «تمدن قدیم^۴»، این کتاب با وجود کهنگی و قدمت اطلاعات گرانبھائی دربردارد.

۲- آثار توتم پرستی

در این دین بقایای آثار توتم پرستی را میتوان بدو بخش کرد:

اول عقیده به نباتات مقدس، مانند درخت انجیر و باقلا. دوم حیوانات مقدس که افسانه های قدیم برای آنها ارزش فراوان قائل است. نظیر: گرگ نری که **سامیت ها Sammites** را برای یافتن سرزمین همراهی کرد، گرگ ماده که **رومولوس Romulus** و **رموس Rémus** را شیرداد، غازها **کاپیتول Capitole** را نجات دادند، جوجه هائی که برای تغال بکار میرفت.

بعضی از خانواده ها نام توتم داشتند مانند: **پورسی ای Porcii** که از کلمه

(۱) Salomon Reinach : Orpheus. صفحه ۱۵۲

(۲) Varron : Des choses divines (De rebus divinis).

(۳) Kreglinger : La Religion chez les Grecs et chez les Romains. Bruxelles, Lamertin, 1920.

(۴) Fustel de Coulanges : La Cité Antique, paris, 1 re ed. 1864.

پورکوس **Porcus** مشتق است و خوک معنی میدهد یا **فابیئی** **Fabii** از کلمه **فابا** **Faba** یعنی باقالا است. روی علامت بخشهای نظامی در روم قدیم گرگ و گراز و عقاب منقوش بود. کلمه لاتن **ساکس** **Sacer** که معنی مقدس و پلید هر دورا در بردارد با کلمه تابو مطابقت میکند. ایام شومی وجود داشت که در آنروزها نباید گفتار مخصوص و اسرار دینی را بیان کرد و بزبان آورد در روزهای سعید، بزبان آوردن نام بعضی از خدایان ممنوع بود.

۲- جان پرستی

جان پرستی رومی در اطراف انسان ارواح بسیاری را جای داد ولی آثاری از آنها باقی نگذارد. بیادبود این ارواح مراسمی بکار میبردند و آنان را خشنود می ساختند.

این نیروهای بدون شخصیت را یک کلمه خنثی **نومن** **Numen** که جمع آن **نومینا** **Numina** است مشخص میساخت. این ارواح به **مانای** بدویان شباهت داشت ولی مجموعه ای از وحدت مادی منتشره در جهان را آشکارنمی ساخت. این ارواح در اشیاء مادی برقرار بودند و امور معین را مراقبت میکردند. مثلاً یک روح بر زمین بایر حکومت داشت. دیگری بر، کوددادن مزرعه و دیگری بر شخم زنی و آن دیگر بر وجین کاری و غیره ریاست داشت.

وارون، این ارواح را دارای قدرت الهی میداند و آنانرا خدایان کامل **دی سرتی** **Dei certi** که لاتین آن دی کرتی است میشناسد. هر انسانی همزادی، یعنی **ژنیوس** **Genius** (در لاتین گنیوس)، همراه داشت.

کرگ لینگر مینویسد: ژنیوس دیوی است که تولید میکند، چون کای **Ka** مصریان نیروی فراوانی و تولید می بخشد و در حجله زفاف ساکن است. با انسان متولد میشود و با او میمیرد.

بانسان فهم میدهد و خصلت و اخلاق او را میسازد، هر زنی در خود یک نیروی بارورکننده موسوم به ژونو **Juno** داشت. نیرو یا روح تحدید «ترمینوس» **Terminus** مسئول جدا ساختن دارائیها بود.

روح درها ژانوس **Janus** و روح کانونها و ستا **Vesta** نام داشت، لارها **Lares** زمین و خانه را حمایت میکردند، پنوسها **Penus** گنجینه غذا را مواظبت مینمودند، پناها **Pénates** خدایان خانگی و در میان خوراکی و آذوقه و در خانه قرار داشتند، رومیان هنگام ترك خانه پناها را همراه داشتند ولی لارها باقی بودند. پناها افراد خانواده را بجز بردگان حمایت میکردند، ولی لارها جنبه همگانی داشتند و بردگان را حامی بودند. رومیان بر ستا خیزمردگان عقیده داشتند. مردگان را در خانه قرار میدادند و از آنها دفاع میکردند. روح مرده را مان **Mânes** یعنی «خوب» میگفتند، هدایا پیشکش میکردند، در روز مردگان با آنان غذا میخوردند. بابرخی تشریفات اشباح مردهای مخالف را لکه دار میکردند.

جان پرستی با جادو همراه بود. رومی با تصویر و با حرکات و کلمات تفکر مینمود و حقیقتی را که مایل بود ایجاد میکرد. برای تأمین دفاع از شهرها، حلقه جادویی دور آنها قرار میداد.

جشن های کشاورزی تحت ریاست «مجمع روحانیان آروال» جهت کمک به گیاهان و درو و خرمن و انگورچینی برپا میگشت. دسته دیگر از روحانیان یعنی لوپرکها **Luperques** برای اینکه لباس مانع نفوذ نیروی جادو نگردد برهنه حرکت میکردند و حلقه جادو رسم میکردند تا گرگان نتوانند عبور کنند و باین طریق جشن لوپرکال **Lupercals** را برپا میداشتند.

سپس لوپرکها عامل حاملگی زنان گشتند، با تسمه ای از پوست بز، زنان نازا را میزدند تا از این راه دارای استعداد و نیروی زایش گردند.

سالیها **Saliens** مجمع دیگری تشکیل میدادند، به جهش و آواز و رقصهای مقدس میپرداختند، با هیاهو و سر و صدا بازوهای آنان بهم میخورد و از این راه

غوغای جنگ را تقلید میکردند و فرار دشمن را فراهم مینمودند و سپرها و نیزه‌ها را دارای نیروی جادو میساختند.

۴- خدایان رومی

کم کم ارواح بصورت خدا درآمدند اما بعضی از این خدایان که ارواح را تشکیل میدادند خصلت خنثی بودن خود را حفظ کردند ، رومیان بدون اینکه بدانند اینها خدا هستند یا رب‌النوع عبادت آنها میپرداختند.

تمام ارواحی که حامی زنان بودند در رب‌النوع ژونون متمرکز گردیدند که در عصری بسیار قدیم مربوط به عصر مادر سالاری بود. (نام روم ، رومانیسم‌ناست). ترمینوس خدا ، همه ارواح حدودهای گوناگون را بهم ارتباط میداد . ارواح درها ترکیب گردیدند و بصورت یک خدا درآمدند و ژانوس نام گرفتند.

یک ژانوس ملی در میدان جای داده شد و ژانوس بیفرون **Janus bifrons** نام گرفت. ژانوس دو صورت دیگر بخود گرفت ، یکی از شهر مراقبت میکرد و دیگری خارج از شهر را نگهبانی میکرد تا کسی بدون صلاحیت در آن راه نیابد ، درهای معابد این خدا در زمان صلح بسته و در زمان جنگ باز بود . چفت درها علامت پلیدی بود و چنین معنی داشت که هیچ جنگجویی از قتل عام نخواهد گریخت .

ژانوس خدای آغازها نیز بشمار میرفت . چنانکه نام خود را با اولین ماه سال داد . ماه ژانوس همان ژانوار یوس **Januarius** و ژانویه است . الهه های متعدد کانون ، بصورت یک الهه بنام وستا درآمد و در معبدی بشکل کلبه ای گرد کوچک مورد ستایش قرار گرفت .

در قدیمی ترین معبد روم راهبات پاکدامن یعنی وستالها **Vestales** در آنجا آتش مقدس را نگهداری میکردند ، در میان تمام ارواح ابتدائی ، ژنیوسهای مردان برای هرفرد باقی ماند شاید برای اینکه نوع کار مردان با زنان تفاوت داشت .

الهه کشاورزی ، رب النوع نیکوکار ، بونادئا **Bona Dea** نگهدار بیشه‌ای مقدس در نزدیکی روم بود ، «جمعیت نیکوکاران آروالها» این رب النوع را محترم می‌شمردند .



ژوپتر

هرکول رب النوع قدرت ، که سپس با هراکلس یونان یکسان گشت ، حامی پدران خانواده بود . این الهه‌های مخصوص قدیم بتدریج افزون گشتند ، رئیس جادوگر و جنگجوی هند و اروپائیان بصورت الهه درآمد و افتخارات الهی بوی رسید

و ملبس بلباس خدا گردید. رئیسی که بقدر کافی دارای نیروی جادو نبود محکوم بمرگ میشد.

هندو اروپائیان، نگهبان قادر، خود را داخل دین ساختند. این نگهبان وحاسی بازئوس یونان و خدای بزرگ جهان و باعتباری با وارونای هندویان سالف وزئوس و اورانوس توسط علما مقایسه گردید و یکسان تشخیص داده شد. تثلیث رومی عبارت بود از:

(۱) ژوپیتر

(۲) مارس خدای جنگ و خدای جنگجویان شهری (Milites)

(۳) کوایرینوس Quirinus خدای صلح و مردمان صلح طلب Quirites.

چنین بنظر میرسد کلمه مارس باعتبار موریس Mors (la mort) بستگی دارد. غالباً کشاورزان به «مارس خدا» متوسل میگشتند و از او تقاضا داشتند برضد آفات بجنگند، اینست که کامیابی جنگجو مشروط بر طرز عمل گذشته بود.

کوایرینوس آذوقه و حوائج مارس را تهیه میکرد و شهریار صلح طلب را در اختیار او قرار میداد که آنانرا بصورت جنگجویان درآورد.

پانتئون رومی بزودی الهه های خارجی را اقتباس کرد:

(۱) الهه های لاتین: مینرو، رب النوع قدیمی فالریها را اتروسکها پذیرفتند و بر روم تحمیل کردند. این خدا سپس با آتنه همسان گشت و نگهبان کارگران گردید ولی رب النوع سیاست و جنگ بشمار نرفت. تثلیث قدیم یعنی «ژوپیتر - مارس - کوایرینوس» جای خود را به تثلیث جدید (ژوپیتر - ژونون - مینرو) داد.

(۲) دی یان، که عبادتگاه او نزدیک دریاچه نمی Némie بود توسط اتروسکها وارد دین روم شد و با آرتیمیس همسان گردید.

(۳) فورتونا **Fortuna** رب النوع بخت و اقبال و غیگوئی.

(۴) ونوس رب النوع **آرده** **Ardée** مانند ژونون در روم، یعنی ارواح باروری و حاصلخیزی را که سابقاً هریک از آنها در یک زن ساکن بوده در خود جمع میکند این رب النوع سپس با آفرودیت همسان گشت. همراه با آتنه و آرتemis



نپتون

و آفرودیت الهه های دیگری از یونان در روم نفوذ کرد. (۱) آپولون، (۲) پوزئیدون که آنها با نپتون **Neptune** یکی ساختند. این خدا سابقاً خدای آبهای جاری بود، و در اینموقع خدای اقیانوس گردید. (۳) هرا کلس با هر کول برابر گردید. (۴) دمتر

که آنرا با سرس **Cérès** الهه قدیمی برابر دانستند. ه) هرمس که بصورت عطار **Mercur** تغییر شکل داد. مرکور از کلمه « مرکز **Merx** » یعنی کالا و جنس است و خدای تجارت بشمار می رود.

قبل از نفوذ افسانه های هلنی، رومیان دارای تصورات بسیار ساده بودند و افسانه هایی که بخدایان آنان مربوط باشد نداشتند، از این رو افسانه های یونان را پذیرفتند.

۵- آئین رومی

مراسم دین رومیان بر دو قسم است: خانوادگی و ملی. در کانون خانواده و خانه؛ رومی پارسا، خانواده و حتی بردگان خود را جهت گذاردن نماز و فدا کردن خوراکی برای الهه های خانگی جمع میکرد. مراسم رسمی دینی، کاملاً با زندگی سیاسی مربوط بود. روحانیان کارمندان دولت و متصدی اجرای مراسم همگانی بودند.

قبلاً شاه در رأس روحانیان قرار داشت ولی سپس کسی را بجای او قرار دادند که پادشاه قربانیها نام داشت. پس از شاه سه نفر **فلامین** (روحانی **Flamine**) یعنی دمنده و روشن کننده آتش مقدس جای داشتند: مانند: فلامین های ژوپیتر و مارس و کوای رینوس. کاهنان **Pontifes** یا **پون تی فکس** ها **Pontifex** پس از فلامین ها قرار داشتند. مأموریت اصلی آنان همانطور که از نامشان هویدا است ساختمان پلها بود و در مراسم ملی ریاست میکردند. پس از انقضاء سلطنت، **پون تی ف اعلی Pontifex maximus** قادرترین روحانیان گردید.

دسامویر ها (شورای مزدم ده) **Décemvirs** به انجام مراسم مخصوص خدایان خارجی هلنی اشتغال داشتند و آنرا سپس کواین **دسامویر** (شورای پانزده نفری مردم) **Quindé - Cemvirs** نامیدند.

اراده خدایان را از راه تفال و مطالعه در پرواز پرندگان بدست میآورند. دومیژیل در کتاب خود «دین روم» و «کیش ودا» را مقایسه کرد و نوشت که کلمه لاتین رکس **Rex** بمعنی پادشاه همان کلمه سانسکریت راج **Rāj** است. کلمات فلامین و برهمن از اصل هندو اروپائی مشتق میگردد و تقریباً بهم شباهت دارد. کار فلامین ها، وراثت اجتماعی را دربردارد و قابل مقایسه باسه کاست هندو (روحانیان جادوگر - جنگجویان - کشاورزان) است.^۱

* * *

دین رومیان از زمان قدیم رقبای سرسختی بخوددید. سخنور بزرگ لوکرس **Lucretius** شاعر بزرگ پنجاه و پنج تا نود و هشت قبل از میلاد که شاگرد اپیکور فیلسوف یونان بود، معایب دین روم را تذکر داد و مراسم آنرا بیاد انتقاد گرفت و نوشت^۲:

«نیکمی آن نیست که با سرمستور در مقابل مجسمه سنگی رکوع کنید، و مذبح ها را با خون حیوانات تر کنید، بلکه نیکمی آنست که در تسکین روح دقت کنید»

گروهی دیگر ناخشنودی خود را از دین روم نه از راه فلسفی بلکه با ترویج احساسات عرفانی تسکین دادند و به مراسم شرقی که از قرن چهارم و سوم قبل از میلاد در روم نفوذ کرد توجه نمودند و با وجود مقاومت محافظه کاران افکار خود را مخصوصاً در بین زنان و غلامان و بیگانگان ترویج کردند.

مراسم سیبل و آتیس^۳ از آسیای غربی، و آیین اوزیریس و ایزیس از مصر^۴

(۱) Dumézil : Mythes et dieux des Germains. صفحه ۲۰-۱۹-۱۰.

(۲) Lucretius : De natura rerum (De la nature des choses), v, 1192-1201.

(۳) رجوع شود به بخش چهارم ادیان ایران و آسیای غربی - دین فروگیان از صفحه ۲۰۶.

هفته مقدس در روم یادگار رنج و رستاخیز آتیس است که در جایگاه فعلی واتیکان برپا میگردد.

(۴) رجوع شود به فصل سوم از بخش اول

و میپس سراپیس^۱ و مراسم خورشیدی از سوریه ، و کیش میترا از ایران ، در دیار روم یکی با دیگری ارتباط یافت و آرمان فلسفی مبنی بر ایجاد یگانگی میان ادیان و مذاهب عرفانی را فراهم ساخت.



ایزیس مخصوص آئین روم

هریک از این مذاهب ، روحی در کالبد دین رسمی خشک روم وارد ساختند

(۱) مراسم خورشید سوریان از وقتی آغاز گردید که امپراطورانی بر تخت سلطنت قرار گرفتند که اصل آنان سوری بود.

راه‌پیمائی با دار و دسته و آواز و سرودهای موسیقی حالتی از احساسات برقرار ساخت ، مفهومات عالی در باره جهان ارواح را تحریک کرد ، بعلت برادری که در بین مؤمنین وجود داشت قلبها با یکدیگر ارتباط یافت . کشف حقیقت از راه انجذاب درحظ وخلصه رواج یافت وافکار عرفانی وصول بخدا از راه روح ، آرمان خوشبختی برقرار کرد .

مدارك متعدد که بعضی از آنها قابل تحسین است تسلط و نفوذ این مراسم را در کیش بومی روم نشان میدهد که آثار مخصوص شعرای لاتین از آنجمله است :
تیبول (۵۴-۱۹۰ قبل از میلاد) از محبوبه خود **دلی Délie** جدا گشت وشکایت داشت که وی بدون فایده خود را تحت حمایت اوزیریس قرار داده و در معبد او با موهای گشوده و باز ملبس به کتان برقرار گشته است^۱ .

ژوونال Juvenal (۴۲-۱۲۰ قبل از میلاد) در قصیده معروف خود در باره زنان و ملاقات‌های مخفی آنان در «معبد دل‌آرای ایزیس» گفته‌گو میکند و شعبده - بازی روحانیان خواجه سیبل را آشکار میسازد که بمؤمنین دستور میدهند در روزهای رسمی دین پارسائی را پیشه خود سازند و در غیر اینصورت برای تسکین اوزیریس خطای خود را بایک غاز چرب و یک نان کوچک قندی جبران کنند^۲ .

محافظه‌کاران رومی از نفوذ این ادیان خارجی نگران شدند و برای نشان دادن عکس‌العمل ضد آنها به تجلیل و تکریم مراسم روم پرداختند . در عهد امپراطوری ، مراسم قدیم رسمیت یافت . پرستش پادشاه تجدید گردید . شعرائی مانند **هوراس Horace** (۶۴-۸۰ قبل از میلاد) ، **ویرژیل Virgile** (۷۰-۱۹ قبل از میلاد) به تکریم امپراطور پرداختند که امرنیک و صلح بی نظیر را بمردم جهان داده است^۳ .

(۱) Tibulle : Elégies, Li, élégie III.

(۲) Juvénal : Satire VI.

(۳) Horace, Odes, IV, 5, 25-35. Virgile, Géographiques, 1, 24 et suiv.

یکی از کتیبه های هالی کارناس **Halicarnasse** ، او گوشت را مدح کرد که جنگ را از میان برده و نظم را در همه جا برقرار کرده است ، در آن کتیبه وی را «ناجی ما و ناجی آیندگان ما» .. ناجی تمام نوع انسان نامید و افزود : « روز تولد خداوند برای جهان آغاز آینده بزرگی است که او آورده است» .

در هر حال بانفوذ افکار شرقی ، کیش جدیدی برضد مراسم امپراطوری برپا گردید و چون پیروز شد بکار آنان و دیگران پایان داد . این دین مسیحیت نام داشت .



بخش هفتم
مسیحیت و اسلام

فصل بیست و پنجم = کتاب مقدس دین مسیح

۱- مقدمه و منابع تحقیق در دین مسیح

با ترکیب طریقه عرفان مشرق و مسیح موعود یهودی و افکار یونانی و «همگان گرابی» روسی دین مسیح نمایان میگردد.

شخصیت تصویری عیسی ترکیبی از عقاید سامیان و مردم اژه و اهالی آسیاست. ماسون اورسل مینویسد: «یهوه در دین مسیح بدون واسطه نقش «پدر خدا Dieu le Père» را دارد. عیسی پسر خدا، آندسته خدایان را نشان میدهد که برای نجات بشر رنج میبرند و مردم اژه و مصر و سوریه از آنها پیروی میکنند».

مسیحیان **Christiani** پیروان مسیح **Christ** هستند. کلمه کریستوس **Christos** ترجمه یونانی عبارت عبری «مسیح **Messie**» است.

این دین طرفدار نوعی واحدپرستی است که خدا را سرآغاز جامعه قرار میدهد و بشر را بوسیله «پسر خدا» عیسی مسیح، با خداوند مربوط میسازد.

برای تحقیق در دین مسیح ابتدا باید کتاب عهد جدید و سرگذشت مؤسس آنرا بررسی کرد و سپس عقاید مشترک کلیساها و اخلاق و مراسم و تشکیلات روحانی را که نماینده و معرف چنین ایمانی است مطالعه نمود.

درباره دین مسیح کتب بسیاری نوشته شده است و انتخاب کتابی مخصوص بسیار مشکل است.

ارنست رومان در کتاب «مبانی مسیحیت» اطلاعات گرانبھائی در اختیار ما

میگذارد و از نظر انتقادی در باب زندگی مسیح جلد اول آن با ارزش است.^۱
 بهمین طریق «مجموعه مسیحیت» تحت رهبری «کوشود»^۲ و «تاریخ عقائد»
 اثر «ژوزف تورمل» بسیار مفید است.^۳
 ژوزف تورمل کتب بسیاری بنام خود و بنامهای مستعار تحت عنوان :
Coulange و **Delafose** و **هرزوگ Herzog** و **لاگارد Lagard**
 و **پرین Perrin** و غیره، انتشار داد.^۴ این تحقیقات را در «مجموعه مسیحیت» میتوان یافت.
 فلیسین شاله نیز در «مجموعه مسیحیت» رساله کوچکی تحت عنوان «مسیحیت و ما»
 منتشر کرد که از نظر انتقادی بسیار ارجمند است.^۵

از نظر فرقه کاتولیک اثر «ماری ژوزف لاگرانژ» در باب «انجیل عیسی مسیح»
 چاپ پاریس ۱۹۲۸ و همچنین «مقدمه‌ای در بررسی کتاب عهد جدید» چاپ پاریس
 ۱۹۳۷-۱۹۳۳ مفید است.^۶

از نظر فرقه پروتستان اثر «موریس گوگل» تحت عنوان «مقدمه‌ای بر کتاب عهد

(۱) Ernest Renan : Les Origines du Christianisme, paris, Calmann - Lévy,
 8 vol. dont un index 1862-1883.

(۲) La Collection Christianisme, dirigée par le Dr. P. L. Couchoud, paris,
 éd. Rieder.

(۳) Joseph Turmel : Histoire des dogmes, paris, Rieder, 6 vol. et un index,
 1931-1936.

(۴) Félix Sartiaux : Joseph Turmel, Prêtre, historien des dogmes, Paris,
 Rieder, 1931.

(۵) Félicien Challaye : Le Christianisme et nous, Paris, Rieder 1932.

(۶) Marie - Joseph Lagrange, R. P. : Evangile de Jésus - Christ, paris,
 Gabalda, 1928.

» » : Introduction à l'étude du Nouveau Testament, paris,
 Gabalda, 1933-1937.

جدید» و کتاب دیگری بنام «عیسای نازارت ، افسانه یا تاریخ» و همچنین «زندگی عیسی» با ارزش است^۱.

۲- کتاب مقدس دین مسیح

کتاب مقدس مسیحیان شامل کتب عهد قدیم و جدید است که بزبان فرانسوی آنرا **Testament** قدیم و جدید گویند. این کلمه ترجمه غلط لفظ اتحاد است که مقصود از آن «اتحاد بین خدا و بشر» است.

کتاب عهد جدید بزبان یونانی متداول نوشته شده است و دارای عبارات و کلماتی بزبان آرامی است.

کتب شریعت کلیسا «**Livres Canoniques**» کتبی را نامند که کلیساها آنها را بعنوان «بنیاد ایمان مسیحی» میشناسند. کلمه یونانی **Canon** ، قاعده **Règle** معنی میدهد.

(۱) Maurice Goguel : Introduction au Nouveau Testament, paris, Leroux, 1923-1625.

» : Jésus de Nazareth, Mythe ou histoire, paris, payot, 1925.

» : La vie de Jésus, Paris, payot, 1932.

اضافات : در زبان فارسی میتوان به کتب زیر مراجعه کرد :

و. م. سیلر : تاریخ کلیسای قدیم در امپراطوری روم و ایران ، ترجمه علی نخستین ، بمساعدت عباس آریان پور - طهران ۱۳۳۱ میلادی

الدر ، جان : تاریخ اصلاحات کلیسا ، طهران - چاپخانه بروخیم - انتشارات نور جهان

۱۳۲۶-۱۹۴۷

حکمت ، علی اصغر : تاریخ ادیان ، چاپ سوم ، تهران ، کتابخانه ابن سینا ، ۱۳۴۵ ، صفحه

۲۱۵-۲۵۶

نفیسی ، سعید : مسیحیت در ایران تا صدر اسلام ، انتشارات نور جهان - طهران ۱۳۴۳ خورشیدی

(از : دکتر منوچهر خداپایار محبی)

این کتب با کتاب عهد قدیم عبارت از بیست و هفت متن یونانی است که تشکیل کتاب «عهد جدید» را میدهد: انجیل متی، انجیل مرقس، انجیل لوقا، انجیل یوحنا، کتاب اعمال رسولان، بیست و یک رساله مخصوص پولس، مکاشفات یوحنا.

این آثار در قرن چهارم میلادی تهیه و تنظیم گردید، باین طریق که نوشته‌های کلیساهای بزرگ را که با عقاید مسیحیان آن زمان مطابقت داشت جمع‌آوری کردند و این کتب را تألیف نمودند.

آثار ادبی مسیحیان ابتدائی باینگونه کتب شباهت بسیار دارد و برای مطالعه در باب دین مسیح کم‌ارزش‌تر از کتب شریعت نیست.

در قرن بیستم کتب شریعت و ادبیات مسیحیت را با اسلوب علمی جمع‌آوری نمودند و بآن عنوان «آثار مسیحی ابتدائی» دادند.

نسخ خطی کتاب «عهد جدید» که در دست است بسیار قدیمی‌تر از «عهد قدیم» است. قدیمی‌ترین نسخه آن مربوط بقرن چهارم «*Vaticanus*» در واتیکان محفوظ است. قدیمی‌ترین ترجمه مربوط به پایان قرن دوم میلادی است، و آن ترجمه بزبان آرامی *Syriacque* است که در سوریه سخن میگفتند و عنوان آن ترجمه ساده *Peschitto* است؛ دو ترجمه قبطی مربوط بقرن سوم و چهارم است؛ دیگر ترجمه لاتین *Vulgate* است که در حدود سال چهارصد پایان یافت.

در ابتدای قرن سیزدهم میلادی، رئیس اسقفها کانتربری ستفن لانگتن *Cantorbery Stephen Langton* در متن لاتین، کتاب عهد جدید تقسیم بندی فصول را وارد ساخت. در سال ۱۰۵۱ میلادی «ربرت استین» آن کتاب را در ژنو چاپ کرد و برای اولین بار تقسیم بندی آیات در آن بکار رفت.

(۱) Van den Bergh van Eysinga : La Litterature Chrétienne Primitive (Paris, Rieder, 1926).

ترجمه دیگری از کتاب عهدجدید تحت نظر گگل **Goguel** و مونیه **Monnier** تهیه گردید و در سال ۱۹۲۹ کتابفروشی **Payot** آنرا منتشر ساخت.

مترجم در این کتاب ترجمه فرانسوی وفارسی کتاب عهدجدید را با یکدیگر تطبیق نموده و بکار برده است. ترجمه فارسی کتاب مقدس از زبانهای اصلی عبرانی و کلدانی و یونانی گردانیده شده و در سال ۱۹۱۴ میلادی در لندن چاپ شده است.

* * *

شورای ترانت در سال ۱۵۴۶ میلادی شک آوردن به کتاب مقدس را از این نظر که وحی الهی است ممنوع ساخت. کلیساهای مسیحی معتقدند کتاب مقدس وحی الهی است. گرچه فرقه پرتستان قدرت پاپ را منکرند ولی در اعتبار و اهمیت کتاب مقدس پافشاری و اصرار دارند و وحی الهی را محدود به مسائل دین و اخلاق میدانند ولی کلیسای کاتولیک با این عقیده موافقت ندارد.

دانشمندان نسبت به «کتاب عهدجدید» مانند «کتاب عهدقدیم» ایراد وارد آورده اند و بکمک آنها کتب و متون ادبی و تاریخی را تحقیق کرده اند.

ارنست رنوان مانند بسیاری از دانشمندان دیگر کتب تاریخی و ادبی مسیحی را تحقیق کرد و از طرف خدا بودن کتب مقدس را منکر گشت.

برای مخالفین وحی انجیل ها قواعدی عادی انتقادی است. فلیسین شاله نیز این کتب را شریعت عادی و کار انسان میدانند و الهی بودن آنرا انکار میکند.

* * *

در ردیف اول نوشته های شریعت کلیسا، چهار انجیل قرار دارد. عبارت انجیل «**Bonne Nouvelle**» معنی میدهد و در اینجا عنوان «احکام جدید» را تعیین میکند.

باید دانست که بیش از شصت انجیل موجود است و از آنها فقط چهار انجیل مورد قبول کلیسا است. این چهار انجیل عبارتست از: انجیل متی، انجیل مرقس، انجیل لوقا، انجیل یوحنا. چرا چهار؟ زیرا عدد چهار دارای رموز عرفانی است. سالومون رایناخ مینویسد: «سن ای رنه Irénée میگوید چهار نقطه اصلی موجود است»^۱. طبق مباحث باستانی متی **Matthieu** (یا **Lévi**) کارمند دولت بود، توسط عیسی مسیح ارشاد گشت و از حواریون وی بشمار آمد^۲.

مرقس Marc یوحنا لقب داشت. مادرش مریم نام داشت. در منزل او مسیحیان ابتدائی گرد میآمدند^۳. ابتدا یکی از همکاران پولس بود^۴، سپس منشی **Pierre** پطرس رسول گردید.

لوقا Luc طبیب و دوست پولس رسول بود. مؤلف انجیل همان کس است که اعمال رسولان را نوشت و فعالیت پولس رسول را با رؤیت شرح داد^۵.

یوحنا Jean همان است که در روی صلیب، عیسی، سفارش مادرش را باو کرد^۶. ابتداء در **پاتموس Patmos** کتاب مکاشفات راتهیة کرد و سپس در **افز Ephèse** انجیل خود را نگاشت. این انجیلها برای مؤلف دو شاهد و همکار لازم داشت.

امروز معمولاً دانشمندان انجیلها را کتب بی نام بشمار میآورند^۷. انجیل متی، مرقس، لوقا تحت عنوان «**اناجیل جامع Evangiles Synoptiques**» بهم ملحق میکنند و باین طریق نشان میدهند که این سه انجیل^۸ روابط بسیار نزدیک بایکدیگر

صفحه ۳۲. Salomon Reinach : Orpheus, (۱)

(۲) انجیل متی، باب نهم، آیه ۹

(۳) کتاب اعمال رسولان، باب دوازدهم، آیه ۱۲

(۴) کتاب اعمال رسولان، باب سیزدهم، آیات ۵-۱۰

(۵) » » باب شانزدهم، آیات ده ببعد

(۶) انجیل یوحنا، باب سیزدهم آیه ۲۳؛ باب نوزدهم، آیه ۲۷

صفحه ۱۰۶. Montet : Histoire de la Bible, Paris, Payot 1924, (۷)

(۸) همان کتاب، صفحه ۱۰۲

دارد و میتوان از آن چشم انداز کلی داشت. انجیل یوحنا را که دارای کیفیت دیگری است در مقابل آن سه انجیل قرار میدهند.

بین «انجیل‌های جامع» و «انجیل یوحنا» اختلاف روش و اسلوب و گاهی ضد و نقیض وجود دارد. در «انجیل‌های جامع» دوره تبلیغ مسیح فقط یکسال است ولی در «انجیل یوحنا» سه سال است. در انجیل‌های جامع کارهای مسیح مخصوصاً در جلیله Galilée ایالت قدیمی فلسطین گسترش مییابد، در صورتیکه در انجیل یوحنا در یهودیه Judée.

در «انجیل‌های جامع» هم اختلافات متعدد هست. تولد معجزآسای عیسی در انجیل مرقس وجود ندارد. از نظر سلسله نیاکان، عیسی توسط یوسف به داود شاه مربوط میگردد که در انجیل متی (باب یکم، آیه ۱-۱۶) و انجیل لوقا (باب سوم، آیه ۲۸-۲۳) یکسان نیست. از نظر انجیل متی (باب دوم، آیه ۱-۱۹) در عهد هرودیس پادشاه در سال چهارم قبل از میلاد عیسی متولد شد ولی در انجیل لوقا (باب دوم، آیه ۱-۲) در هنگام سرشماری یعنی در سال ششم بعد از میلاد. در انجیل متی، عیسی آمده تا ادیان را تکمیل کند در صورتیکه در انجیل مرقس گوید: تصور نکنید که من برای پیوند آمده‌ام بلکه برای تفرقه آمده‌ام.

با وجود این اختلافات از نقطه نظرات دیگری «انجیل‌های جامع» و حتی «چهار انجیل» شباهت بسیاری با یکدیگر دارد و نشان میدهد که هریک در دیگری نفوذ کرده و یا اینکه دارای منابع مشترک بوده است.

معمولاً قدمت انجیل مرقس مورد قبول دانشمندان است. مآخذ و منابعی که مورد استفاده متی و لوقا قرار گرفته، **Proto-Marc** نام دارد. نود درصد از نوشته‌های انجیل مرقس را میتوان بشکل خلاصه در انجیل متی و پنجاه درصد آنرا در انجیل لوقا بدست آورد.

از طرف دیگر آن بخش از انجیل‌های متی و لوقا که با انجیل مرقس مطابق نیست

موجب پیدایش این حدس است که دارای منبعی مشترك میباشد. بعضی از مفسرین آن مأخذ مشترك را **Proto - Luc** نام نهاده‌اند.

هیچیک از این فرضیات و تفاسیر باتفاق آراء مورد قبول دانشمندان نیست. یکی از این فرضیات مهم، تحقیقات کوشود در باب انجیل‌های پنجگانه است.^۱ بعقیده وی انجیلی را که نمیتوان عنوان **Proto - Luc** داد، نگارش مارسیون **Marcion** است.

مارسیون یکی از مسیحیان متنفذ آغاز قرن دوم میلادی است که از نظر فرقه کاتولیک ملحد و بدعت گذار است. پدرش اسقف بود و در دین مسیحی تربیت شد به فلسفه یونان آشنا گشت. آثار افلاطون را مطالعه کرد. فلسفه رواقیان را شناخت.

مارسیون را پیرو فرقه گنوسی **Gnostique** گفتند. این آئین ترکیبی از عقاید شرقی با افکار مسیحی است. پیرو این فرقه را **Gnôsis** یعنی دارای «معرفت عالی» نام دادند.

آئین گنوسی **Gnosticisme** یونانی پی بردن بحقیقت است. بزمان بطالسه، اسکندریه مرکز علم شد. دیانات ازهرجا بدانجا روی آورد. مشاء ارسطو، اشراق افلاطون، آرمان اتمی ذیمقراطیس، عقاید گزنفون، زهدزنون، کیش برهمنی، دین بودائی، آئین مزدائی بهم آمیخت و افلاطونی نوین را برقرار کرد و سپس از آن آئین گنوسی بوجود آمد.

از اصول آئین گنوسی یکی آن شد که چون ذات الهی منزّه است با عالم کون و فساد بلاواسطه تماسی ندارد. از این نظر درباره خدا مراحل صدور **Emanation** قائل شدند و ذات واجب الوجود را پلرما (نور مطلق) خواندند.

(۱) Cahiers rationalistes, Janvier 1932.

همچنین در این باب باثر دیگر مؤلف رجوع شود.

Jésus le Dieu fait homme (Paris, Rieder, 1937).

مارسیون که الهیات «آئین گنوسی» را درک کرده و اساس آنرا بخوبی میشناخت عقیده داشت بدون قبول اصول دوگانگی، اصل بدی را نمیتوان تجزیه کرد. پس در اینصورت در جهان دو خدا موجود است، یکی خدای بدی و دیگری خدای نیکی. خدای بد، خدای کتاب عهد قدیم است. این خدا خالق جهان دیدنی است و مسئول هبوط آدم و گسترش خطای او نسبت به تمام افراد بشر است^۱.

خدای نیکی هیچگونه نقشی در آفرینش جهان و انسان ندارد و فقط خالق موجودات نادیدنی است. این خدا تصمیم گرفت انسان را نجات دهد و او را از چنگال خدای بدی رهایی بخشد. بشکل عیسی بزمین نزول کرد^۲. قانون پیغمبران را لغو کرد. با تبلیغ مهربانی و ترحم و بخشش جهان ارواح را نجات داد.

انجیل مارسیون دارای نسخه خطی نیست. ترتولین، رقیب او در شرح آن سهمی عظیم دارد. این انجیل در جامعه پلینی **Paulinienne** آسیای وسطی یا یونان در حدود سال ۱۳۴ میلادی تألیف شد.

از انجیل مارسیون، انجیل مرقس ایجاد گردید و بزبان لاتینی در حدود سال ۱۳۶ یا ۱۳۷ میلادی تألیف گردید. ولی مؤلف خود را از مارسیون جدا ساخت و خدای کتاب عهد قدیم را مطابق با پدر عیسی قرارداد.

(۱) ژوزف تورسل Joseph Turmel، بنام مستعار، تحت عنوان «هانری دولافوس Henri Delafosse» در کتاب خود بنام «انجیل چهارم» و در «رساله بروسیان» عقاید مارسیون را شرح داده است. در انجیل چهارم، صفحه ۳۲ مینویسد: اگر خدای خالق، بدی را که مخلوق اوست در جهان پیش بینی نکرد نادان است؛ اگر پیش بینی کرد ولی نخواست مانع گردد، بدکار است؛ اگر خواست مانع گردد ولی نتوانست در اینصورت قادر نیست». عنوان دو کتاب مذکور چنین است:

Le Quatrième Evangile, Paris, Rieder, 1925. صفحه ۳۶-۳۰.

L'Épître aux Romains, Paris, Rieder, 1926. صفحه ۳۳-۳۲.

(۲) این عقیده را Docetisme مینامند.

انجیل مارسیون و انجیل مرقس موجب ایجاد انجیل متی در **Antioche** گردید. در این کتاب مؤلف برای ارشاد یهود مفهوم مخالف مارسیون را تغییر داد و آشکار ساخت که عیسی همان موعود دین اسرائیل است که پیغمبران وعده داده‌اند. در مقابل انجیل ضد مارسیونی **Antimarcionite** متی، انجیل افراطی مارسیونی **Ultramarconite** یوحنا قرار دارد که در سال یکصد و چهل میلادی در افز تألیف شد. این کتاب را مؤلف برای عرفای مسیحی و پیروان مکتب افلاطونی نوشت و خدای عهد قدیم را در «پدر» مجذوب ساخت.

در حدود یکصد و پنجاه میلادی یکی از منشیان کلیسا در روم دین یهود را باستایشی از کیش مسیح بشکل تاریخ نشان داد، باین وسیله «انجیل لوقا» تألیف گردید که کتاب «اعمال رسولان» دنباله آنست.

در هر حال اکنون هیچ نظریه‌ای درباره انجیلها باتفاق آراء مورد قبول نیست. بجز چهار انجیل مذکور، انجیلهای دیگری رایج است که مورد قبول سازمان کلیسا نیست. در قرن سوم روحانیان برخی از آنها را شرح میدهند. در سال ۱۸۸۶ در یک گورستان مصری بخشی از انجیل پطرس **Evangile de Pierre** را یافتند. آثار بسیاری از تاریخ انجیلها باقی است و در این باب میتوان باثر سالومون رایناخ مراجعه کرد^۱.

* * *

آلفرد لوآزی مینویسد^۲: کتاب «اعمال رسولان» ابتدا اثری محترم و بی‌پیرایه بود که «کلیسای ابتدائی» را شرح میداد. سپس این اثر ناقص و مبالغه‌آمیز گشت و توسعه یافت.

رسالات پولس رسول بهانه‌هایی تند و پرشور بدست داد و گفتارهایی نوین را

(۱) Reinach : Orpheus, ۳۴۳-۳۴۴ صفحه

(۲) Loisy, Alfred : Les Actes des apôtres (Paris, Rieder, 1925).

آغاز کرد. ژوزف تورسل بنام مستعار هانری دولافوس آنرا بررسی کرد و بعضی قسمت‌ها را کاملاً قطعی و مسند نشان داد ولی از نظر کلی تحت نفوذ و القاء مؤلفین مختلف مارسیونی و ضد مارسیونی دانست و معتقد شد که دستکاری شده و در آن اصلاحاتی بعمل آمده است.

در باب رسالات یعقوب و پطرس و یهودا و یوحنا، اسناد و مدارك باستانی انتقادی برقرار نیست.

کوشود مینویسد: مکاشفات یوحنا برآستی از یوحنا است که در مقابل پولس رسول و بعضی از پیروانش نوشته شده است. این مکاشفات دارای یک مؤلف است سپس دو روایت توسط ناشرین در آن قرار گرفته و بعداً تفسیری در باب نرون **Néron** بر آن اضافه گردیده است^۱.

فلیسین شاله مینویسد: در موضوع انتقاد آزاد در باب کتاب عهد جدید، بدون شک حدس و جعل راه دارد، فقط یک نکته مسلم است که کتب شریعت کلیسا با آثار مسیحی ابتدائی تفاوت ندارد. جدائی مطلق و امتیاز کامل و اصلی بین انجیلها و رسالات و مکاشفات کلیسایی و غیر آن موجود نیست. ولی نوشته‌های شریعت کلیسا از آنچه بآن تخصیص دارد کمتر اثر قطعی دارد بلکه غالباً بوسیله تحریف، مطالب خارجی در آن راه یافته است.

در هر حال اینها آثار انسانی است و غیر ممکن است که این کتب گفتار خدا شمرده شود^۲.

(۱) Couchoud : L'Apocalypse (Paris, Rieder, 1930)

(۲) Challaye : Le Christianisme et nous, صفحه ۱۱۴-۷۴

فصل بیست و ششم = شخصیت عیسی مسیح

در مرکز «دین مسیح» شخصیت عیسی قرار دارد. متی و لوقا تولد عیسی را با اعجاز نشان میدهند. ولادت عیسی مسیح چنین بود که چون مادرش مریم به یوسف نامزد شده بود قبل از آنکه با هم درآیند، او را از «روح القدس» حامله یافتند. شوهرش یوسف چون مردی صالح بود و نخواست او را عبرت نماید، پس اراده نمود او را به پنهانی رها کند. اما چون او در این چیزها تفکر میکرد، ناگاه فرشته خداوند در خواب بروی ظاهر شده گفت: ای یوسف پسر داود، از گرفتن زن خویش مریم مترس، زیرا که آنچه در وی قرار گرفته است از روح القدس است. او پسری خواهد زائید و نام او را عیسی خواهی نهاد. یوسف از خواب بیدار شد، و طبق دستور فرشته خداوند، زن خویش را گرفت و تا پسر نخستین خود را زائید او را نشناخت و او را عیسی نام نهاد^۱، باین طریق عیسی از مادری با کره متولد گشت^۲.

با وجود اینکه مریم با کره بود طبق مندرجات انجیل سلسله نیاکان عیسی توسط یوسف پدرش به «ملک داود» میرسد^۳.

باب اول از انجیل متی درآیه شانزدهمینوسد: یعقوب، یوسف شوهر مریم را آورد که عیسی موسوم به مسیح از او متولد شد و با ذکر نسب نامه عیسی، او را پسر یوسف میخواند، و در آیات بعد میگوید: یوسف انتظار کشید تا مریم عیسی را که از روح القدس بود زائید و آنگاه با او عروسی کرد و مریم با حاملگی عیسی با کره هم بود. در این باب اختلافات آیات و روایات آشکار است.

(۱) انجیل متی، باب اول، آیه ۲۵-۱۸

(۲) انجیل متی، باب اول، آیه ۲۳؛ انجیل لوقا، باب اول، آیه ۴۳

(۳) انجیل متی، باب اول، آیه ۱۷-۱؛ انجیل لوقا، باب اول، آیه ۲۷

عیسی در ایام هیرودیس پادشاه در « بیت لحم Bethléem » یهودیه متولد گردید. پدرش یوسف به نجاری اشتغال داشت^۱. عیسی نیز مانند پدر نجاری پیشه ساخت^۲. یحیی نبی او را غسل تعمید داد و ظهور آینده ملکوت خدا را ابلاغ کرد: توبه کنید زیرا ملکوت آسمان نزدیکست. زیرا همین است آنکه اشعیاء نبی از او خبر داده میگوید صدای ندا کننده در بیابان که راه خداوند را مهیا سازید و طرق او را راست نمائید^۳.

عیسی از جلیله به اردن نزد یحیی آمد تا از او تعمید یابد. اما یحیی او را منع نمود. گفت من احتیاج دارم که از تو تعمید یابم و تو نزد من میآیی؟ عیسی، در جواب وی گفت: ما را چنین مناسب است تا تمام عدالت را بکمال رسانیم. پس او را وا گذاشت. اما عیسی چون تعمید یافت، فوراً از آب برآمد که در ساعت آسمان بروی گشاده شد و روح خدا را دید که مثل کبوتری نزول کرده بروی میآید آنگاه خطابی از آسمان در رسید که اینست پسر حبیب من که از او خوشنودم^۴.

عیسی مجدداً به جلیله باز گشت، در کنایس ایشان تعلیم داده به بشارت ملکوت موعظه میکرد. نام او در تمام سوریه شهرت یافت. گروهی بسیار از جلیله و دیکاپولس و اورشلیم و یهودیه و آنطرف اردن در عقب او روانه شدند. گروه بسیار دیده بر فراز کوه آمد. آنگاه دهان خود را گشوده و اولین گفتار خود را تعلیم داد:

خوشابحال مسکینان در روح زیرا ملکوت آسمان از آن ایشان است.
خوشابحال ماتمیان، زیرا ایشان تسلی خواهند یافت. خوشابحال حلیمان
زیرا ایشان وارث زمین خواهند شد. خوشابحال گرسنگان و تشنگان عدالت،

(۱) انجیل متی، باب سیزدهم، آیه ۵۵

(۲) انجیل مرقس، باب ششم، آیه ۳

(۳) انجیل متی، باب بیستم، آیه ۲-۳

(۴) انجیل متی، باب سوم، آیه ۱۷-۱۴

زیرا ایشان سیر خواهند شد. خوشا بحال رحم کنندگان، زیرا بر ایشان رحم کرده خواهد شد. خوشا بحال پاکدلان، زیرا ایشان خدا را خواهند دید. خوشا بحال صلح کنندگان، زیرا ایشان پسران خدا خوانده خواهند شد. خوشا بحال زحمت کشان برای عدالت، زیرا ملکوت آسمان از آن ایشان است. خوشحال باشید چون شما را فحش گویند و جفا رسانند و بخاطر من هرسخن بدی بر شما کاذبانه گویند. خوش باشید و شادی عظیم نمائید، زیرا اجر شما در آسمان عظیم است...»^۱.

عیسی به شنوندگان خود هستی خدا را آشکار ساخت. پدر ملکوتی را دارای رحمت بی پایان دانست. آرامش قلب و بخشش را توصیه کرد:

از بهرجان خود اندیشه مکنید که چه خورید یا چه آشامید و نه برای بدن خود که چه بپوشید، آیا جان از خوراک و بدن از پوشاک بهتر نیست، مرغان هوا را نظر کنید که نه میکارند و نه میدروند و نه درانبارها ذخیره میکنند و پدر آسمانی شما آنها را میپروراند، آيا شما از آنها بمراتب بهتر نیستید؟ و کیست از شما که بتفکر بتواند ذراعی بر قامت خود افزاید و برای لباس چرا میاندیشید، در سوسنهای چمن تأمل کنید چگونه نمو میکند نه محنت میکشند و نه می‌ریسند، لیکن بشمامیگویم، سلیمان هم با همه جلال خود چون یکی از آنها آراسته نشد^۲.

سؤال کنید که شما داده خواهید شد، بطلبید که خواهید یافت، بگویند که برای شما باز کرده خواهد شد، زیرا هر که سؤال کند یابد، و کسیکه بطلبد دریافت کند، و هر که بگوید برای او گشاده خواهد شد، و کدام آدمی است از شما که پسرش نانی از او خواهد و سنگی بدو دهد یا اگر ماهی خواهد ماری بدو بخشد. پس هر گاه شما که شریر هستید،

(۱) انجیل متی، باب پنجم، آیه ۱۲-۳

(۲) انجیل متی، باب ششم، آیه ۲۹-۲۵

دادن بخششهای نیکو را باولاد خود میدانید چه قدر زیاده پدر شما که در آسمان است چیزهای نیکو را بآنانیکه از او سؤال میکنند خواهد بخشید^۱ پدر خود را که در آسمان است پسران شوید ، زیرا که آفتاب خود را بر بدان و نیکان طالع میسازد و باران بر عادلان و ظالمان میباراند^۲ .

در دین مسیح «پدر آسمانی» دیگر خدای ملی یهود و سامریان نیست بلکه خالق مردم و خدای همه جهانیان است .

عیسی باو گفت : ای زن مرا تصدیق کن که ساعتی میآید که نه در این کوه و نه در اورشلیم پدر را پرستش خواهید کرد ... لیکن ساعتی میآید بلکه الان است که در آن پرستندگان حقیقی پدر را بروح و راستی پرستش خواهند کرد ، زیرا که پدر مثل این پرستندگان خود را طالب است خدا روح است و هر که او را پرستش کند میباید بروح و راستی بپرستد^۳ . عیسی پیروان خود را فرمود پدر را چنین دعا کنند :

«ای پدر ما که در آسمانی ، نام تو مقدس باد ، ملکوت تو بیاید اراده تو چنانکه در آسمان است بر زمین نیز کرده شود . نان کفاف ما را امروز بما بده ، و قرضهای ما را ببخش چنانکه ما نیز قرضداران خود را میبخشیم ، و ما را در آزمایش میاور ، بلکه از شریر ما را رهائی ده ، زیرا ملکوت و قوت و جلال تا ابد الابد از آن تست . آمین^۴ .

محبت و عشق اساس دین عیسی است . پدر آسمانی مردم را مانند فرزندان دوست دارد . مردم نیز باید او را مانند پدر دوست بدارند و برادرانه نسبت بیکدیگر محبت نمایند :

(۱) انجیل متی ، باب هفتم ، آیه ۱۱-۷

(۲) » » ، باب پنجم ، آیه ۴۵

(۳) انجیل یوحنا ، باب چهارم ، آیه ۲۴-۲۱

(۴) انجیل متی ، باب ششم ، آیه ۱۳-۹

ای استاد کدام حکم در شریعت بزرگتر است؟ عیسی ویرا گفت:

اینکه خداوند خدای خود را بهمه دل و تمامی نفس و تمامی فکر خود محبت نما. اینست حکم اول و اعظم. و دوم مثل آنست یعنی همسایه خود را مثل خود محبت نما. بدین دو حکم تمام تورات و صحف انبیاء متعلق است^۱.

اول همه احکام اینست که بشنو اسرائیل، خداوند خدای ما خداوند واحد است. و خداوند خدای خود را بتمامی دل و تمامی جان و تمامی خاطر و تمامی قوت خود محبت نما که اول از احکام اینست، و دوم مثل اول است که همسایه خود را چون نفس خود محبت نما. بزرگتر از این دو حکمی نیست^۲.

یکی از فقهاء برخاسته از روی امتحان بوی گفت: ای استاد چکنم تا وارث حیات جاودانی گردم؟ بوی گفت: در تورات چه نوشته شده است و چگونه میخوانی، جواب داده گفت اینکه خداوند خدای خود را بتمام دل و تمام نفس و تمام توانائی و تمام فکر خود محبت نما و همسایه خود را مثل نفس خود. گفت: نیکو جواب گفתי چنین بکن که خواهی زیست^۳.

باید دانست که بعقیده عیسی همسایه و همنوع یهودی خود خواه نیست بلکه سامری رحم دل است^۴. عشق در مرزهای ملل و فرق متوقف نمیگردد، و عشق عالمیان اساس و قانون اصلی دین مسیح است.

بشما حکمی تازه میدهم که یکدیگر را محبت نمائید چنانکه من شما را محبت نمودم تا شما نیز یکدیگر را محبت نمائید.

بهمن نشان همه خواهند فهمید که شاگرد من هستید اگر محبت یکدیگر را داشته باشید^۵.

(۱) انجیل متی، باب بیست و دوم ۴۰-۳۷

(۲) انجیل مرقس، باب دوازدهم، ۳۱-۲۹

(۳) انجیل لوقا، باب دهم، آیه ۲۷

(۴) » » » آیه ۳۵-۳۰

(۵) » یوحنا، باب سیزدهم، آیه ۳۵-۳۰

باید بادشمنان آشتی کرد^۱. باریقیان و خصمان سازش نمود^۲. دشمنان خود را دوست داشت^۳ و بخشید^۴؛ در مقابل بدی کف نفس پیشه ساخت^۵. باید از تصور و قضاوت درباره دیگران خودداری نمود^۶.

تورات اجازه میدهد که زن زنا کار را سنگسار کنند؛ عیسی بانانکه کسی را متهم بزنا میکنند، میگوید: «هر که از شما گناه ندارد اول براو سنگ اندازد»^۷. بدی نکردن بدیگران کافی نیست، بلکه باید بدیگران نیکی کرد و از مهربانی و بخشندگی پدر ملکوتی تقلید کرد:

آنچه خواهید که مردم بشما کنند، شما نیز بدیشان همچنان کنید زیرا اینست تورات و صحف انبیاء^۸.

با شریر مقاومت نکنید، بلکه هر که بر رخساره راست تو طپانچه زند دیگری را نیز بسوی او بگردان. اگر کسی خواهد با تو دعوی کند و قبای ترا بگیرد عباى خود را نیز بدو واگذار. و هر گاه کسی ترا برای یک میل مجبور سازد دو میل همراه او برو. هر کس از تو سؤال کند بدو ببخش و از کسی که قرض از تو خواهد روی خود را مگردان، شنیده‌اید که گفته شده است همسایه خود را محبت نما و با دشمن خود عداوت کن اما من بشما میگویم که دشمنان خود را محبت نمائید و برای لعن کنندگان

- (۱) انجیل متی، باب پنجم، آیه ۲۴
- (۲) انجیل متی، باب پنجم، آیه ۲۵
- (۳) انجیل متی، باب پنجم، آیه ۴۴
- (۴) انجیل متی، باب ششم، آیه ۱۴-۱۳
- (۵) انجیل متی، باب پنجم، آیه ۴۱-۳۹
- (۶) انجیل متی، باب هفتم، آیه ۱۰۰
- (۷) انجیل یوحنا، باب هشتم، آیه ۱۱-۳
- (۸) انجیل متی، باب هفتم، آیه ۱۲

خود برکت بطلبید و بآنانی که از شما نفرت کنند احسان کنید و بهره‌کشی شما فحش دهد و جفا رساند دعای خیر کنید تا پدر خود را که در آسمان است پسران شوید ، زیرا که آفتاب خود را بر بدان و نیکان طالع میسازد و باران بر عادلان و ظالمان میباراند. زیرا هرگاه آنانی را محبت نمائید که شما را محبت مینمایند چه اجر دارید. آیا باجگیران چنین نمیکنند؟ هرگاه برادران خود را فقط سلام گوئید چه فضیلت دارید. آیا باجگیران چنین نمیکنند؟ پس شما کامل باشید چنانکه پدر شما که در آسمان است کامل است^۱.

از نظر عیسی تکالیف انسانی مهمتر از اعمال دینی است. در انجیل مرقس مینویسد: «سبت بجهت انسان مقرر شد نه انسان برای سبت^۲».

این عقیده در عین حال قسمی سادگی کودکانه و تحقیر ثروت را دربردارد: تاباز گشت نکنید و مثل طفلی کوچک نشوید هرگز داخل ملکوت آسمان نخواهید شد^۳. هیچکس دو آقا را خدمت نمیتواند کرد زیرا یا از یکی نفرت دارد و باد دیگری محبت و یا یکی می‌چسبد و دیگری را حقیر می‌شمارد محال است که خدا و مامون Mamon (خدای توانگری در افسانه‌شناسی فنیقیان) را خدمت کنید^۴.

اگر مردم چنین رفتار کنند صلح و رضامندی در میان آنان حکومت میکند:

(۱) انجیل متی ، باب پنجم ، آیه ۴۸-۳۹

(۲) انجیل مرقس ، باب دوم ، آیه ۲۷

(۳) انجیل متی ، باب هجدهم ، آیه ۳. درباره نظیر این آیات رجوع شود به انجیل

مرقس ، باب دهم آیه ۱۴ ؛ انجیل لوقا ، باب دهم آیه ۲۱

(۴) انجیل متی ، باب ششم ، آیه ۲۴ ؛ در باب نظایران رجوع شود به انجیل متی ،

باب نوزدهم آیه ۲۶-۱۶ ؛ انجیل مرقس ، باب دهم آیه ۲۵ ؛ انجیل لوقا ، باب هجدهم

آیه ۲۱-۲۵

خدا را در اعلیٰ علین جلال و بر زمین سلامتی و در میان مردم رضامندی باد^۱ .

در چنین جامعه‌ای از مردم پارسا و فروتن که خدا و خود را نیز دوست می‌دارند ملکوت آسمان است ، ملکوت آسمانها در این زمین و ملکوت آسمان در میان آنان است^۲ .

در بعضی از متون عیسی عنوان « مسیحی » دارد که مراسم زمینی ملکوت خدا را انجام می‌دهد . در بعضی دیگر از متون ، دین فقط برای این نیست که اصلاح و تحولی در اخلاق بوجود آورد بلکه نظیر تعبیرهای یهودی برای ایجاد یک تحول بزرگ و عصر نوین بدنیا آمده است . در اینجا دیگر دین او فقط اصلاحی در دین یهود نیست بلکه خود سر آغاز دینی نوین و دوره جدید است . طبق مندرجات انجیل داوری مردگان نیز با عیسی است :

پسر انسان خواهد آمد در جلال پدر خویش به اتفاق ملائکه خود و در آنوقت هر کسی را موافق اعمالش جزا خواهد داد . هر آینه بشما می‌گویم که بعضی در اینجا حاضرند که تاپسر انسان را نبینند که در ملکوت خود می‌آید ذائقه موت را نخواهند چشید^۳ .

عیسی گاهی در معبد یهود و زمانی در سایر نقاط بیماران و عاجزان را بادیست کشیدن بدن آنان معالجه می‌کرد و برخی اوقات اعضای ایشان را با آب دهان

(۱) انجیل لوقا ، باب دوم ، آیه ۱۴

(۲) انجیل لوقا ، باب هفدهم ، آیه ۲۱

(۳) انجیل متی ، باب شانزدهم ، آیه ۲۸ ؛ در باب نظایران : انجیل متی باب نوزدهم

آیه ۲۸ ؛ انجیل لوقا ، باب هفدهم ، آیه ۲۲ ، باب بیست و یکم ، آیه ۷ ؛ انجیل متی ،

باب بیست و چهار ، آیه ۳۶ ، باب شانزدهم ، آیه ۲۸ ، باب بیست و سه ، آیه ۳۹-۳۶ ؛

انجیل مرقس ، باب نهم آیه ۱

اندود میکرد ، به شفا یافتگان خود سفارش میکرد در این باب سخنی با کس نگویند^۱ . عیسی در پایان زندگی کوتاه خود به بیت المقدس رفت ؛ پیروزمندانه وارد شهر گشت و با دوازده رسول خود «عشاء سری» مقدس **Cène** برپا کرد و گفت یکی از آنان بوی خیانت خواهد کرد .

چون عقاید عیسی با منافع روحانیان مغایرت داشت و ترسیدند رومیان اعلام خطر کنند و جا و قوم آنانرا در اختیار گیرند . منابع ثروت و قدرت آنان از میان برود پس رؤسای کهنه و فریسیان شوری نمودند . یکی از ایشان **قیافا Caiphe** نام ، که در آنسال رئیس کهنه بود بدیشان گفت : مرگ یکنفر بخرابی ارزش دارد . برای ما مفید است که یک شخص در راه قوم بمیرد و تمامی طائفه هلاک نگردند^۲ . باین طریق تصمیم گرفتند عیسی را بکشند . او را توقیف کردند و بنزد قیافا رئیس کاهنان بردند . در آنجا خود را پسر خدا نامید ، با این سخن او را تکفیر کردند و مستوجب قتل دانستند .

روحانیان عیسی را بحاکم رومی **پیلاتس Ponce - Pilate** تسلیم کردند . حاکم از او بازجوئی کرد . بر رؤسای کهنه و جمیع قوم گفت که در این شخص هیچ عیبی نمیابم . ایشان شدت نموده گفتند که قوم را می شوراند و در تمام یهودیه از جلیله گرفته تا باینجا تعلیم میدهد . بالاخره حاکم در مقابل تقاضای کاهنان سرفروید آورد . پس عیسی را در آنجا با دو خطا کار یکی بر طرف راست و دیگری بر چپ او مصلوب کردند . عیسی گفت :

« ای پدر اینها را بیامرز زیرا که نمیدانند چه میکنند^۳ »

- (۱) انجیل متی ، ابواب ۲-۹-۸ ؛ انجیل لوقا ، باب چهارم ، آیه ۴ . ، باب پنجم آیه ۱۳ ؛ باب هفتم آیه ۱۴ ، باب هشتم آیه ۴۴ ، باب سیزدهم آیه ۱۲ ؛ انجیل یوحنا باب نهم ، آیه ۷-۶ ؛ انجیل متی ، باب هشتم ، آیه ۴
- (۲) انجیل یوحنا ، باب یازدهم ، آیات ۵-۷
- (۳) انجیل لوقا ، باب بیست و سوم ، آیه ۳۴

در آخرین لحظات زندگی فریاد کرد : « خدای من ، خدای من مرا چرا ترك كردی ! ». سپس جان بجان آفرین تسلیم كرد . پس از سه روز از قبر برآمد و رستاخیز از سر گرفت .

اكنون كه عیسی را از نظر نویسندگان انجیل های چهارگانه تا اندازه ای شناختیم و عقائد او را دانستیم ، لازم است اندكی نیز در باب شخصیت حقیقی او بحث كنیم و عقائد دانشمندان آزاد فكر جهان را در باب او مورد مطالعه و دقت قرار دهیم . بعلاوه عقاید صاحبان ادیانى را كه بدین مسیحى آشنائی دارند نیز بشناسیم .

* * *

حال این مسئله مورد بحث است كه آیا عیسی وجود قطعى و حقیقی دارد یا اینکه شخصیت افسانه ای بیش نیست . در باب انجیل های چهارگانه از نظر شرح زندگانی عیسی آنقدر انتقاد و اشكال بعمل آمده كه ارزش این گواه باستانی را از میان برده است .

ارنست رومان مینویسد : معجزه اساساً امری نیست كه بتوان آنرا مشاهده نمود و مسلم دانست ^۲ . معجزه امری است كه هرگز واقع نمیگردد . ما همانطور كه بروح مرده و شیطان و طالع بینی عقیده نداریم ، معجزات را هم نمیتوانیم باور كنیم ^۳ اگر بخواهیم در نوشتن زندگی عیسی با مور یقین دست یابیم باید شخصیت او را باعتباراتی چند محدود كنیم ^۴ . در این صورت میتوانیم احتمالات و حدسیاتی را مورد استفاده قرار دهیم و نتیجه قطعى بدست آوریم .

(۱) انجیل متی ، باب بیست و هفتم ، آیه ۶-۴ ؛ انجیل مرقس ، باب پانزدهم ،

آیه ۳۴

(۲) Renan : Souvenirs d'enfance et de Jeunesse (Paris, Calmann Lévy

صفحه ۲۸۳ - ۲۸۲ ۱۸۹۳)

(۳) » : Vie de Jésus, IX, VI صفحه

(۴) » : » » , XV, XVI صفحه

پس از ارنست رومان انتقاد در باب شخصیت حقیقی عیسی ادامه یافت. مجموعه این تحقیقات را «آلفرد لوآزی» مورخ فرانسوی چنین خلاصه کرد :

هیچیک از گفتارهای موجود در انجیل ها ، باندازه تصلیب مسیح بنا به فتوی و حکم پیلاتس بعثت انقلاب بعنوان عیسی موعود ، ثبوت عملی ندارد^۱.

بنا به عقیده «ژوزف تورمل» : عیسی اساساً یک انقلابی بود که با کمک خدا در نظر داشت «مسیح موعود» گردد. رومیان را از فلسطین براند و در آنجا تحت اداره خود سلطنتی برقرار سازد تا همه در نعمت و فراوانی زیست کنند^۲. باین دلیل سیاسی رومیان او را بمجازات صلیب محکوم ساختند.

این نتیجه از آنجا بدست میآید که عیسی با دوازده رسول خود سخن میگوید :

«وقتی که پسر انسان بر کرسی جلال خود نشیند شما نیز بدوازده کرسی نشسته بر دوازده سبط اسرائیل داوری خواهید نمود...»^۳.

سالومون راینخ نیز در تحقیق خود نتیجه ای نظیر ژوزف تورمل بدست آورد^۴.

برخی از مورخین انتقادهائی اساسی تر نمودند و سنکر حقیقت تاریخی عیسی گشتند. این دسته عیسی را موجودی روحانی دانستند که هرگز بصورت مادی وجود نداشته است ، در حقیقت خدائی است که تقوای ساده پیروانش او را متدرجاً بشکل انسان درآورده است. برای بحث در این باب میتوان بآثار «کوشود» تحت عنوان «راز عیسی» و «عیسی خدای ساخت انسان» مراجعه کرد^۵.

صفحه ۲۹۸-۲۹۷، Revue d'histoire et de littérature religieuse, 1922, (۱)

Catéchisme pour adultes, signé Louis Coulange (Paris, Rieder, (۲)
جلد اول ، صفحه ۹۳-۸۵ و ۳۳ و ۲۹ (1929)

(۳) انجیل متی ، باب نوزدهم ، آیه ۲۸ ؛ نظیر آن در انجیل لوقا ، باب بیست و دوم
آیه ۳۰-۲۹

صفحه ۶۱۶-۶۱۵، Orpheus, (۴)

(۵) Couchoud : Le Mystère de Jésus, (Paris, Rieder, 1924)

: Jésus Dieu fait homme, Paris, Rieder, 1937.

دلیل مهم اینکه در کتب معتبر یهود از عیسی تاریخی بحثی در میان نیست فلاویوس ژوزف در کتاب خود، در آنجا که از اوضاع «یهودیه» بحث میکند از عیسای تاریخی مطلبی بیاورد^۱. بعلاوه در کتب مربوط بان عصر و همچنین در تلمود یهود، از عیسی سخنی در میان نیست.

در سال ۱۱۱ یا ۱۱۲ میلادی «پلین لو ژون Plin e le Jeune» عامل دولت در استان Bithynie برای امپراطور گزارشی در باب امور مسیحیان تهیه کرد و عیسی را بعنوان خدائی نشان داد. کوشود نیز در کتاب خود نوشت: «اثری از عیسی بعنوان خدا وجود دارد ولی از شخصیت تاریخی عیسی بحثی در میان نیست»^۲.

در یکی از متون «تاسیت Tacite» سخنی از عیسی در میان است که «در عهد حکومت تیر بدستور پمپلاطس بمجازات رسیده است». این متن مربوط بسالهای ۱۱۵-۱۱۷ است و داستانی است که نامهای آن شباهت بموضوع مورد بحث ما دارد. سواتون Suéton مینویسد: در بین یهود اغتشاشی بمیان آمد که محرك آن یقیناً Chrestos بود ولی این اثر مربوط به عیسای تاریخی نیست بلکه از تجسم مسیح موعود در افکار عمومی مردم بحث میکنند^۳.

برای کشف عیسای تاریخی بمتون مسیحی نیز میتوان مراجعه کرد. قدیمیترین متون مربوط بقبل از پیدایش انجیل ها، نامه های پولس رسول است. قدیمی ترین مدرک رساله پولس به تسالونیکیان است. در این رساله پولس رابطه نزدیکی بین خدا و عیسی برقرار ساخته و فعل را بصورت مفرد مقدم بردونام قرار داده است.

«اما خود خدا، یعنی پدر ما و خداوند ما عیسی مسیح راه ما را

(۱) Flavius Joseph : La Guerre des Juifs

» : Histoire ancienne des Juifs

(۲) Le Mystère de Jésus, صفحه ۲۷

(۳) « « صفحه ۳۱-۳۲

بسوی شما راست بیاورد ، و خداوند شما را نمودهد و در محبت بایکدیگر
و باهمه افزونی بخشد...^۱» .



حضرت عیسی و حضرت مریم

(۱) رساله اول پولس رسول به تسالونیکیان ، باب سوم ، آیه ۱۱

پولس در رساله به «فیلیپیان» عیسی را بصورت الهی و دارای شخصیت اسرارآمیز نشان میدهد که از نظر تاریخی مشخص نیست :

همین فکر در شما باشد که در عیسی مسیح نیز بود. که چون در صورت خدا بود با خدا برابر بودن را غنیمت نشمرد. لیکن خود را خالی کرد و صورت غلام را پذیرفت و در شباهت مردمان شد. و چون در شکل انسان یافت شد خویشتن را فروتن ساخت و تا بموت بلکه تا بموت صلیب مطیع گردید. از اینجهت خدا نیز او را بفعالیت سرافراز نمود و نامی را که فوق از جمیع نامها است بدو بخشید. تا بنام عیسی هر زانوئی از آنچه در آسمان و بر زمین و زیر زمین است خم شود، و هر زبانی اقرار کند که عیسی مسیح خداوند است برای تمجید خدای پدر^۱.

این شرح معجز آسای نزول و عروج وجودی الهی قدیمی ترین خلاصه ای است که از تاریخ عیسی در دست داریم^۲.

پولس در رساله خود به «قرنتیان Corinthiens» مینویسد :

مسیح بر حسب کتب در راه گناهان ما مرد. و اینکه مدفون شد و در روز سیم بر حسب کتب برخاست. و اینکه بکیفا ظاهر شد و بعد از آن بآن دوازده. و پس از آن بزاده از پانصد برادر یکبار ظاهر شد که بیشتر از ایشان تا امروز باقی هستند اما بعضی خوابیده اند. از آن پس به یعقوب ظاهر شد و بعد بجمیع رسولان. و آخر همه بر من مثل طفل سقط شده ظاهر گردید^۳.

در گفتار فوق نیز سخن از ظهورهای پی در پی است. بالاخره چنین نتیجه بدست میآید که عیسی وجود روحانی است و فقط عیسائی که دوبار زنده شده است جنبه

(۱) رساله اول پولس رسول به فیلیپیان، باب دوم، آیه ۱۲-۵

(۲) کوشود، کتاب مذکور، صفحه ۱۲۲-۱۲۱

(۳) رساله اول پولس رسول به قرنتیان، باب پانزدهم، آیه ۸-۳

تاریخی دارد. پولس در نوشته های خود تصور نکرد، که رسولان فلسطینی عیسی را نوعی دیگر دیده باشند و خود را با آنان مقایسه کرده فریاد میکند: آیا رسول نیستم آیا عیسی مسیح خداوند را ندیده ام^۱.

تقریباً در تمام آثار مسیحی ابتدائی، عیسی وجودی روحانی است. مثلاً یوحنا در «مکاشفات» خود را مصاحب عیسی نشان داده است. ولی بعنوان مردی که با او معاشرت داشته یاد نمی کند بلکه وی را وجودی ملکوتی نشان میدهد که در حال خلصه دیده است.

اکنون باید دانست این وجود خیالی از کجا ناشی شده است؟ شرح «مسیح موعود» در زبور و رسالات انبیاء بنی اسرائیل مخصوصاً در کتاب دوم اشعیاء و اشارات عرفانی آمده است. کتاب دانیال پسر انسان را برقرار ساخته است؛ کتاب **Hénoch** انسان ملکوتی را تجلیل کرده و او را با خادم یهوه اشعیاء همسان کرده است، در معراج موسی نیز سخن از فرستاده خدا در میان است^۲.

مارسیون نیز عیسی را وجودی روحانی نشان داد که بر زمین نزول کرد و مدتی زندگانی کرد سپس در زمان حکومت پیلطس مصلوب گردید.

مارسیون مؤلف اولین انجیل و ناشر افکار پولس، اولین کسی است که کلمه «مسیحیت» را بکار برد.

ظاهراً در ابتدای قرن دوم بعضی از اجتماعات در نظر داشتند تاریخ عجیب و اسرارآمیز عیسی را ضمن حکایات ساده بیان نمایند و باین وسیله صورت تاریخی او را تحقق بخشند. از آنجا انجیل مارسیون و انجیل های پسین و متون کتاب عهد عتیق را جابجا کردند و خاطرات تاریخی مسیحیان ابتدائی را ساختند: داستان تولد باکره را از باب هفتم آیه ۴ کتاب اشعیاء اقتباس کردند؛ مسئله تولد در بیت لحم را از باب پنجم - آیه یکم کتاب میکاه نبی اخذ کردند؛ عنوان ناصری را از سفر داوران باب

(۱) رساله اول پولس رسول به قرنتیان، باب نهم، آیه ۱

صفحه ۴۲-۴۱، Couchoud: Jésus le Dieu fait homme, (۲)

سیزده آیه پنجم بدست آورند ؛ شکنجه ها را از کتاب اشعیا و زبور بیست و دوم .
 باین ترتیب عیسی مردی نیست که بتدریج در مقام خدائی شناخته شده باشد بلکه
 خدائی است که بتدریج بصورت انسان درآمده است^۱ . تاریخ عیسی تجسم و نمایش
 اجتماعی طبیعت مقدس است^۲ .

آلبرت هوتن مینویسد : بنظر من بدون عیسی ، تاریخ دین مسیح کاملاً غامض
 بنظر میرسد . مثل اینست که اسلام بدون محمد یا آئین فیثاغورت بدون فیثاغورت
 باشد^۳ .

* * *

در بین ادیان مشهور جهان در دین مانوی و اسلام از عیسی بحثی در میان
 است . عقیده مانی نسبت به عیسی بقدری غامض است که بدون غور در بیانات مانویان
 ودقت بسیار فهم آن دشوار است . دین مانی ظاهراً به یک عیسای نور یا درخشان یا
 متصاعد قائل است که ازلی است و جزو عناصر و اعوان خدا بلکه در ردیف خدایان
 از ازل بوده و مانویان مغرب او را عیسای دردناپذیر نامیده اند و همانست که بآدم
 نزدیک شد ، و او را هدایت کرد . دیگر عیسای آزارکش اورشلیم است که باز اگرچه
 بشکل انسانی ظاهر شد ، ولی نور محض است و نه از بطن مادری متولد شده و نه
 دار زده شد . سوم عیسای یهود است . یعنی شخصی شمیم به عیسی که در اورشلیم
 پیدا شد و دارای بدن ظلمت بود و یهود او را اشتباهاً کشتند و بنا بر روایت کتاب
 الفهرست ، مانی ، عیسی معروف بین مسلمین و نصاری را شیطان میدانست .
 عیسای دومی که رسول الهی در اورشلیم بود در واقع روحی بود ، و نیز اگرچه

(۱) *Mystère de Jésus*, صفحه ۹ .

(۲) همان کتاب صفحه ۱۰۸

(۳) *Hutin, Albert : Courte Histoire du Christianisme (paris, Rieder, 1924)*.

فلکی و غیر دنیائی بود در ماده مصلوب شد ، و در آن روح منور او ممزوج گردید ، در واقع تمام عالم صلیب نور است و مخصوصاً درختها که در آنها قسمت بزرگی از جوهر الهی تمرکز یافته است ، در واقع چوبها صلیب عیسی هستند^۱ .

در دین اسلام نظیر دین مانوی با پیروان کیش مسیح اختلاف در میان است . در اسلام بخلاف انجیلهای ، بحثی از یوسف پدر عیسی در میان نیست . عیسی همواره پسر مریم است . قرآن داستان تولد عیسی را چنین بیان میدارد :

«فرشتگان گفتند ، ای مریم ، خدا ترا برگزید و پاکیزه گردانید و از زنان جهان ترا اختیار کرد^۲ .

فرشتگان گفتند : ای مریم ، خدا ترا بکلمه ای بشارت میدهد که نام او «عیسی مسیح» است ، در دنیا و آخرت صاحب جاه است ، با مردم در گهواره سخن میگوید . مریم گفت : از کجا مرا فرزندی باشد ، حال آنکه انسانی بمن نزدیک نشده است . گفت : خدا آنچه میخواهد خلق میکند . چون کاری را قرار میدهد فقط میگوید بشو میشود ، او را کتاب و حکمت و تورات و انجیل میآموزد و بسوی فرزندان اسرائیل میفرستد^۳ .

خدا گفت : ای عیسی پسر مریم ، نعمت مرا بر خودت و مادرت بیاد بیاور که ترا بروح القدس یاری دادم ، در گهواره سخن میگفتی و کتاب و حکمت و تورات و انجیل را بتو آموختم^۴ .

روح را بسوی مریم فرستادیم و بصورت انسانی بر او ظاهر شد ،

(۱) رجوع شود بکتاب «مانی و دین او» دو خطابه از آقای سید حسن تقی زاده در انجمن ایرانشناسی در آذر ماه ۱۳۲۸ و بهمن ماه ۱۳۲۹ شمسی ، نشریه انجمن ایرانشناسی ، چاپخانه مجلس ۱۳۳۵ هجری شمسی ، صفحه ۴۵

(۲) سوره سوم (آل عمران) آیه ۳۸

(۳) » آیه ۴۴-۴۱

(۴) سوره پنجم (المائده) آیه ۱۱۰

گفت : من فرستاده پروردگارم که بتو پسری پاکیزه ببخشم . گفت از کجا من صاحب فرزند خواهم شد در صورتی که مردی بمن نزدیک نشده است و بدکار هم نبوده ام . گفت پروردگار تو گفت بر من آسان است . اورا آیت و رحمت برای مردم قرار میدهم . مریم حامله شد و از مردم کناره گزید . درد زادن پیش آمد و گفت کاش مرده بودم و از یاد میرفتم . پس باو ندا رسید اندوه مدار . قوم باو گفتند : ای مریم امر عجیبی آوردی . هرون پدرت مرد بدی نبود و مادرت بدکار نبود . پس اشاره کرد . باو گفتند با کودکی که در گهواره است سخن گوئیم . (عیسی) گفت : منم بنده خدا ، خدا بمن کتاب داد و مرا پیغمبر گردانید و مرا بنماز و زکوة امر کرد که بمادرم نیکی کنم و مرا سرکش نساخت^۱ .

طبق مندرجات قرآن ، اسلام باختلافی که در میان مردم و دسته های مختلف در باب شخصیت عیسی برقرار است آشنا است . شخصیت الهی و پسر خدا بودن عیسی را انکار میکند :

ای اهل کتاب در دینتان غلو نکنید و جز حق درباره خدا نگوئید عیسی مسیح پسر مریم فقط رسول خدا و کلمه اوست که بسوی مریم افکند و روحی از اوست . بخدا و رسول او ایمان بیاورید و از تثلیث سخن نگوئید برایتان بهتر است . خدا فقط خدای یگانه است . پاك است از اینکه دارای فرزندی باشد ؛ آنچه در آسمان و در زمین است باو تعلق دارد و کارگذاری بخدا کفایت میکند^۲ .

مسیح و فرشتگان نزدیک نشگ ندارند بنده خدا باشند^۳ .

آنانکه گفتند : مسیح پسر مریم ، خداست کافر شدند ... خدا اگر بخواهد

(۱) سوره نوزدهم (سرم) آیه ۳۹-۱۸

(۲) سوره چهارم (النساء) آیه ۱۷۰

(۳) » » » آیه ۱۷۱

مسیح پسر مریم و مادرش و هر که در زمین است هلاک میکند و ملک آسمانها و زمین از آن خداست.^۱ آنانکه گفتند: مسیح پسر مریم خداست کافر شدند. مسیح گفت: ای بنی اسرائیل خدا را بپرستید که پروردگار من و شماس. هر که بخدا شرك آورد خدا بهشت را باو حرام میکند و جای او در آتش است و ستمکاران یاوری ندارند^۲، آنانکه گفتند خدا یک قسمت از سه قسمت (تثلیث) است. هیچ خدائی جز خدای یگانه نیست^۳.

خدا بعیسی گفت: آیاتو بمردم گفتی که تو و مادرت را خدا بشناسند. عیسی گفت: منزهی تو نسزد از آنچه مرا نیست سخن گویم^۴. نصاری گفتند: مسیح پسر خداست. خدا آنانرا کشت^۵. گفتند: خدای بخشنده فرزندی فرا گرفت منزهی او^۶.

اینست عیسی پسر مریم گفتار درست که در آن شك میکنند. خدا فرزند نمیگیرد، پس وای بر آنانکه از حضور روز بزرگ کافر شدند^۷

در دین مسیح انجیل های چهار گانه هر یک متعلق به پیروان عیسی مسیح است در صورتیکه اسلام، عیسی را صاحب انجیل میشناسد. در سوره مائده مینویسد: «بعیسی پسر مریم انجیل دادیم^۸». از نظر دین اسلام عیسی گفته است: سلام بر من روزی که زاده شوم و روزی که بمیرم و روزی که زنده برانگیخته شوم، اینست عیسی

(۱) سوره پنجم (المائده)، آیه ۲۱

(۲) » » » آیه ۷۷

(۳) » » » آیه ۷۸

(۴) » » » آیه ۱۱۷

(۵) نهم (التوبه)، آیه ۳۱

(۶) » بیست و یکم (الانبیاء)، آیه ۲۷

(۷) » نوزدهم (مریم)، آیه ۳۹

(۸) » پنجم (المائده)، آیه ۵۲ - ۵۱

پسر مریم ، گفتار درست که در آن شک میکنند ، خدا فرزند نمیگیرد^۱»

قرآن ، کشته شدن عیسی و مصلوب شدن او را انکار میکند :

گفتار (آنان) دروغ بزرگی بر مریم است . گفتارشان که ما عیسی مسیح پسر مریم رسول خدا را کشتیم ، او را نکشتند و بدار نیاویختند و لیکن برایشان شبهه شد . هر آینه آنانکه در او اختلاف کردند در شک بسر میبرند و دانشی جز پیروی از گمان ندارند . بیگمان او را نکشتند ، بلکه خدا او را بسوی خود برد . خدا غالب درست کردار است^۲ .

خداوند فرمود : ای عیسی همانامن روح ترا قبض نموده و بر آسمان (قرب خود) بالا برم و ترا پاک و منزّه از معاشرت و آلائش کافران گردانم و پیروان ترا بر کافران تا روز قیامت برتری دهم^۳ .

باین ترتیب شخصیت عیسی مسیح در نظر دانشمندان جهان و ادیان یهود و مسیح و مانئی و اسلام متفاوت است^۴ و هنوز راه حل قطعی در این باب که دانشمندان را راضی سازد بدست نیامده است .

(۱) سوره نوزدهم (مریم) ، آیه ۳۵

(۲) سوره چهارم (النساء) ، آیه ۱۵۷

(۳) سوره سوم (آل عمران) ، آیه ۵۵

(۴) جهت آشنا شدن به تحقیقات اروپائی درباره «عیسی» از نظر قرآن

رجوع شود به :

Michaud, Henri : Jésus selon Le Coran, Neuchâtel, 1960

فصل بیست و هفتم - الهیات دین مسیح

۱ - آغاز دین مسیح

از آغاز عصر مسیح چندین تن یهودی از پیروان عیسای تاریخی یا تصویری دسته‌ای تشکیل دادند و «کلیسای ابتدائی» را تأسیس کردند. طبق مندرجات کتاب «اعمال رسولان» مؤسسن اولیه در **انطاکیه Antioche** عنوان مسیحی بخود دادند : «... گروهی بسیار بخداوند ایمان آوردند. و بر نوبا بطرسوس

برای طلب سولس رفت و چون او را یافت به انطاکیه آورد. و ایشان سالی تمام در کلیسا جمع میشدند و خلقی بسیار را تعلیم میدادند و شاگردان نخست در انطاکیه بمسیحی مسمی شدند^۱».

سپس پولس دین مسیح را به پیگانگان تبلیغ کرد. مسیحیت یکی از فرق یونانی دین یهود گردید^۲ و آنچه توانست از دین یهود و فلسفه یونان را اقتباس کرد. **کلمان الکساندری Clément d'Alexandrie** یکی از پدران کلیسا مربوط به قرن سوم میلادی عقیده دارد : «همانطور که تورات یهود را برای دین مسیح مستعد ساخت ، فلسفه نیز ، یونانیان را برای آن آماده ساخت». باین طریق دینی تشکیل گردید که در نظر داشت جهانگیر گردد و مردم دنیا را در تحت شریعت عیسی متحد و متفق گرداند .

اکنون باید بدکر عقاید مشترکی که در کلیساها رایج است پرداخت و سپس

(۱) کتاب اعمال رسولان، باب یازدهم ، آیه ۲۶

صفحه ۳۸۱ : Orpheus, Salomon Reinach (۲)

در فصل آینده بطور اختصار اختلافات اساسی میان کلیساهای فرق مختلف را مورد بررسی قرار داد.

۲- تثلیث

دین مسیح ابتدا پیرو خدای واحد، پدر قادرمتعال خالق زمین وآسمان است و معتقد است از طریق عقل انسان میتواند خدا را بشناسد. طبق رأی «شورای واتیکان Concile du Vatican» هر کس خلاف آن فکر کند کافر است^۱.

در دین مسیح، در کنار «خدا» پسرش «عیسی» قرار دارد و در باب او عقائد مختلفی رایج است که دارای اصول واحد نیست. طبق عقیده یهودیان باستانی، مسیح از جانب خدا مأمور است تا بنی اسرائیل را نجات دهد و از شر دشمنان رها سازد: اینک شخصی شمعون نام در اورشلیم بود که مرد صالح و متقی و منتظر تسلی اسرائیل بود و روح القدس بروی بود، و از روح القدس بدو وحی رسیده بود که تا مسیح خداوند را نه بینی موت را نخواهی دید. پس براهنمائی روح بهیکل درآمد و چون والدینش آن طفل یعنی عیسی را آوردند تا رسوم شریعت را بجهت او بعمل آورند...^۲

چگونه رؤسای کهنه و حکام ما او را بفتوای قتل سپردند و او را مصلوب ساختند، اما ما امیدوار بودیم که همینست آنکه میباید اسرائیل را نجات دهد...^۳

در آئین مارسیون، عیسی خدائی است که از آسمان برای نجات جهان فرود

(۱) در باب دلایل فلسفی وجود خدا در دین مسیح رجوع شود به اثر فلیسین شاله

تحت عنوان Psychologie et Métaphysique (Paris, Nathan, 1 re éd. en 1925)

صفحه ۷۵۹-۷۴۸

(۲) انجیل لوقا، باب دوم، آیه ۲۷-۲۵

(۳) » » » بیست و چهارم، آیه ۲۱

آمده است. مشرکینی که سپس مسیحی شدند عقیده دارند که خدایان برای پیدایش مردان بزرگ با بشر آمیزش دارند، از این نظر عیسی وجودی الهی از مریم است. از نظر فلاسفه رواقی، و فیلسوف یهودی فیلون عیسی فعل (*Verbum*) خدا است. این عقیده را سن ژوستن و مؤلف آثار اولیه انجیل یوحنا اضافه کرده و رایج ساخته اند.

فعل از ذات پدر ایجاد میگردد که عین ذات اوست و مانند پدر ازلی است. در کنار پدر و پسر، روح القدس قرار دارد. در نظر اسرائیل روح دم یا نفوذ خدا و موجود بزرگی بصورت انسان است. اوست که اشیاء را در آب بحرکت درمیآورد و زمین را پس از طوفان نوح خشک کرده است:

زمین تهی و بائر بود و تاریکی بر روی لجه و روح خدا سطح آبهارا فروگرفت^۱

خدا، نوح و همه حیوانات و همه بهایمی را که با وی در کشتی بودند بیاد آورد و خدا بادی بر زمین وزانید و آب ساکن گردید^۲.
در نظر مسیحیان ابتدائی این دم خدائی است که موجودات ممتاز را رهبری میکند:

ای برادران هفت نفر نیک نام و پر از روح القدس و حکمت را از میان خود انتخاب کنید^۳.

اما او از روح القدس پر بوده بسوی آسمان نگریست و جلال خدا را دید و عیسی را بدست راست خدا ایستاده^۴.

روح القدس گفت برنابا و سولس را برای من جدا سازید، از بهر

(۱) سفر پیدایش، باب یکم، آیه ۲

(۲) » » » هشتم، آیه ۱

(۳) کتاب اعمال رسولان، باب ششم، آیه ۳

(۴) » » » هفتم، آیه ۵۵

آن عمل که ایشان را برای آن خوانده ام . آنگاه روزه گرفته و دعا کرده و دستها برایشان گذارده روانه نمودند . پس ایشان از جانب روح القدس فرستاده شده به سلوکیه رفتند^۱ .

در نظر بیگانگان روح القدس بشکل کبوتر یا پرندۀ نشان داده میشود . مانند ژوپیترا که بشکل «قو» به «لدا» نزدیک میگردد . باین ترتیب روح القدس نیز به مریم نزدیک شده است :

عیسی چون تعمید یافت فوراً از آب برآمد که در ساعت آسمان بروی گشاده شد و روح خدا را دید که مثل کبوتری نزول کرده بروی میآید^۲ . مریم بفرشته گفت : این چگونه میشود و حال آنکه مردی را نشناخته ام . فرشته در جواب وی گفت : روح القدس بر تو خواهد آمد و قوت حضرت اعلی بر تو سایه خواهد افکند ، از آنجهت آن مولود مقدس پسر خدا خوانده خواهد شد^۳ .

در نظر مسیحیانی که دارای فلسفه اند روح القدس لقب فعل است . تنها در قرن چهارم میلادی بصورت شخصی معلوم درآمد ، ولی با وجود این هم ذات با پسر گردید .

پدر نه مخلوق است و نه زائیده شده است . پسر از خدا زائیده شده است . روح القدس از پدر و پسر حاصل گردیده است . در این باب اخیر بین کلیساهای شرق و غرب اختلاف است .

پدر و پسر و روح القدس سه شخصیت در یک وجود مجرد است که در ازلیت متساوی و برابر است و تشکیل تثلیث دین مسیح را میدهد .

(۱) کتاب اعمال رسولان ، باب سیزدهم ، آیه ۴-۲

(۲) انجیل متی ، باب سوم ، آیه ۱۶

(۳) انجیل لوقا ، باب یکم ، آیه ۳۵

۳. باز خرید گناهان

در مقابل خدا شیطان قرار دارد که ناشی از ادیان و فلسفه ثنوی است که در مقابل خدای نیکوکار، خدای بدکار را قرار میدهد.

همانطور که فرشتگان در اطراف خدا قرار دارند، دیوان همکاران شیطان را تشکیل میدهند. این عقیده از بقایای جان پرستی ابتدائی است.

طبق متون یهوه در «سفر پیدایش» شیطان بصورت ماری موجب سقوط آدم و حوا گردید:

مار از همه حیوانات صحرا که خداوند خدا ساخته بود هوشیارتر بود و بزنی گفت آیا خدا حقیقتاً گفته است که از همه درختان باغ نخورید. زن بمار گفت: از میوه درختان باغ میخوریم، لکن از میوه درختی که در وسط باغ است خدا گفت، از آن نخورید و آنرا لمس نکنید مبادا بمیرید. مار بزنی گفت هرآینه نخواید سرد، بلکه خدا میداند در روزیکه از آن بخورید چشمان شما باز شود و مانند خدا عارف نیک و بد خواهید بود. و چون زن دید که آن درخت برای خوراک نیکوست و بنظر خوشنما و درختی دلپذیر دانش افزا، پس از میوه اش گرفته بخورد و بشوهر خود نیز داد و او خورد. آنگاه چشمان هر دوی ایشان باز شد و فهمیدند که عریانند. پس بر گهای انجیر بهم دوخته، سترها برای خویشتن ساختند، و آواز خداوند خدا را شنیدند که در هنگام وزیدن نسیم نهار در باغ میخرامید و آدم و زنش خویشتن را از حضور خداوند خدا در میان درختان باغ پنهان کردند، و خداوند خدا آدم را ندا در داد و گفت کجا هستی؟ گفت: چون آواز ترا در باغ شنیدم ترسان گشتم، زیرا که عریانم، پس خود را پنهان کردم. گفت: که ترا آگاهانید که عریانی، آیا از آن درختی که ترا قدغن کردم که از آن نخوری خوردی؟ آدم گفت: این زنی که قرین

من ساختی ، وی از میوه درخت بمن داد که خوردم . پس خداوند خدا بزن گفت : این چه کار است که کردی ؟ زن گفت : مار مرا اغوا نمود که خوردم . پس خداوند خدا بمار گفت : چونکه این کار کردی از جمیع بهایم و از همه حیوانات صحرا ملعون تر هستی ، بر شکمت راه خواهی رفت و تمام ایام عمرت خاک خواهی خورد ، و عداوت در میان تو و زن و در میان ذریت تو و ذریت وی میگذارم ، او سرترا خواهد کوبید و تو پاشنه وی را خواهی کوبید ، و بزن گفت : درد و حمل ترا بسیار افزون گردانم با درد فرزندان خواهی زائید و اشتیاق تو بشوهرت خواهد بود و او بر تو حکمرانی خواهد کرد ، و بآدم گفت : چونکه سخن زوجهات را شنیدی و از آن درخت خوردی که امر فرموده گفتم از آن نخوری ، پس بسبب تو زمین ملعون شد و تمام ایام عمرت از آن بارنج خواهی خورد . خار و خس نیز برای تو خواهد رویانید و سبزه های صحرا را خواهی خورد ، و بعرق پیشانیات نان خواهی خورد تا حینی که بباخک راجع گردی که از آن گرفته شدی ، زیرا که تو خاک هستی و بباخک خواهی برگشت ، و آدم زن خود را حوا نام نهاد ، زیرا که او مادر جمیع زندگان است ، و خداوند خدا رختها برای آدم و زنش از پوست بساخت و ایشانرا پوشانید ، و خداوند خدا گفت همانا انسان مثل یکی از ما شده است که عارف نیک و بد گردیده اینک مبادا دست خود را دراز کند و از درخت حیات نیز گرفته بخورد و تا باید زنده ماند . پس خداوند خدا او را از باغ عدن بیرون کرد تا کار زمین را که از آن گرفته شده بود بکند . پس آدم را بیرون کرد و بطرف شرقی باغ عدن کروبیانرا مسکن داد و شمشیر آتشباری را که به رسو گردش میکرد تا طریق درخت حیات را محافظت کند .»

گناه آدم و حوا اصلی را تشکیل می‌دهد و نتیجه آن بر تمام مردم گسترش می‌یابد. این عقیده در کتب انبیاء و در زبور و در انجیلها دیده نمی‌شود و عیسی نیز بآن اشاره‌ای نکرده است، فقط پولس رسول معتقد است «گناه» در نتیجه خطای آدم بجهان وارد گردید، سپس سن اگوستین برای آن ارزش بسیاری قائل شد:

همچنانکه بواسطت یک آدم گناه داخل جهان گردید و بگناه موت، و باینگونه موت بر همه مردم طاری گشت از آنجا که همه گناه کردند، زیرا قبل از شریعت گناه در جهان میبود لکن گناه محسوب نمی‌شود در جائی که شریعت نیست. بلکه از آدم تا موسی موت تسلط می‌داشت بر آنانی نیز که بر مثال تجاوز آدم که نمونه آن آینده است گناه نکرده بودند. و نه چنانکه خطا بود همچنان نعمت نیز باشد. زیرا اگر بخطای یک شخص بسیاری مردند چه قدر زیاده فیض خدا و آن بخششی که بفیض یک انسان یعنی عیسی مسیح است برای بسیاری افزون گردید، و نه اینکه مثل آنچه از یک گناهکار سر زد...^۱

عیسی بشکل انسان درآمد تا با قربانی ارادی خویش گناهان انسان را بازخرد کند. در نظر یهودیان و مسیحیانی که از نسل یهودی هستند بازخرد گناه عنوان رستگاری ملت دارد و آن رهائی و بازخرد ملت اسرائیل از چنگ رومیان است.^۲ در نظر مسیحیان غیر یهودی و بیگانگان عقیده فوق نامفهوم است. در نظر این عده این قربانی نوعی «بازخرد عرفانی» است. مثلاً بعقیده مارسیون، عیسی خدای نیکوکار با قربانی خود کفاره گناهان بشر را می‌دهد و انسان را از اسارت خالق بدکار نجات می‌دهد.

در تاریخ دین مسیح در باب بازخرد گناهان تعبیرها و تفسیرهای گوناگون

(۱) رساله پولس رسول برومیان، باب پنجم، آیه ۱۸-۱۲.

(۲) انجیل لوقا، باب دوم، آیه ۲۸-۲۵؛ باب بیست و چهارم، آیه ۲۱؛ رساله

پولس رسول برومیان، باب چهارم، آیه ۱۳.

بعمل آمده است و این عقاید هر کدام برضد دیگری است. از قرن شانزدهم «شورای ترانت» عقیده قطعی خود را دستورالعمل قرار داده و چنین اعلام داشته است: «عیسی مسیح باخون خود که درروی صلیب ریخت ما را باخدا آشتی داد و باقربانی خویش خشم خدا را علیه انسان گناهکار تسکین داد».

۴- نجات انسان

مسیحیان ابتدائی یقین داشتند که عیسی بزودی بزمین باز میگردد ولی قبل از ظهور او دشمن عیسی نمایان میگردد:

ای حبیبان هر روح را قبول مکنید بلکه روحها را بیازمائید که از خدا هستند یانه زیرا که انبیای دروغگو بسیار بجهان بیرون رفته اند. باین روح خدا را میشناسیم. هر روحی که بعیسی مسیح مجسم شده اقرار نماید از خداست. و هر روحی که عیسی مسیح مجسم شده را انکار کند از خدا نیست و اینست، روح دجال که شنیده اید که او میآید و الان هم در جهان است^۱.

هنگام رجعت عیسی رستاخیز اجسام و داوری پسین آغاز میگردد. عیسی حکومت خواهد کرد و دشمنان خدا را نابود خواهد ساخت. آخرین دشمن انسان «مرگ» از میان خواهد رفت و جسم فانی نقش روحانی خواهد پذیرفت. گناهان از میان خواهد رفت. انسان از قید آفرینش رهائی خواهد یافت. در آن زمان «پسرانسان» کنار خواهد رفت و خداوند بر کلیه امور جهان حاکم خواهد گشت.

«اگر فقط در این جهان در مسیح امیدواریم از جمیع مردم بدبخت تریم، لیکن بالفعل مسیح از مردگان برخاسته و نوبر خوابیدگان شده است. زیرا چنانکه بانسان موت آمد بانسان نیز قیامت مردگان شد.

(۱) رساله اول یوحنا ی رسول، باب چهارم، آیه ۳-۱.

و چنانکه در آدم همه میمیرند در مسیح نیز همه زنده خواهند گشت. لیکن هر کس به رتبه خود مسیح نوبر است و بعد آنانیکه در وقت آمدن او از آن مسیح میباشند، و بعد از آن انتها است. وقتی که ملکوت را بخدا و پدر سپارد و در آنزمان تمام ریاست و تمام قدرت و قوت را نابود خواهد گردانید، زیرا مادامی که همه دشمنان را زیر پایهای خود ننهد میباید او سلطنت بنماید. دشمن آخر که نابود میشود موت است^۱.

... انتظار خلقت منتظر ظهور پسران خدا میباشد. زیرا خلقت مطیع بطالت شد، نه باراده خود بلکه بخاطر او که آنرا مطیع گردانید. در امید که خود خلقت نیز از قید فساد خلاصی خواهد یافت تا در آزادی جلال فرزندان خدا شریک شود^۲.

داوری پسین که «کلیسای ابتدائی» عقیده داشت در آینده نزدیکی انجام میگردد، بطول انجامید و نتیجه آن شد که داوری موقتی مردگان را بلافاصله پس از مرگ بپذیرند و نیکوکاران را برای رفتن به بهشت و بدکاران را بجهنم از یکدیگر جدا سازند.

کلیسای کاتولیک بین بهشت و جهنم، برزخ را قرار داد. برزخ جایگاه کسانیست که سرنوشتشان بطور قطعی معلوم نیست. مؤمنین باید بوسیله دعا شفاعت اولیاء را طلب کنند.

در باب رستگاری و نجات انسان عقاید گوناگون وارد است، بعضی نجات انسان را در عمل ارادی آزاد انسان میدانند. برخی نجات را در عنایت الهی و ایمان باو میدانند. عده ای ایمان را کافی نمیدانند و آنرا با عمل همراه میدانند:

«ای برادران من، چه سود دارد اگر کسی گوید ایمان دارم وقتی که عمل ندارد آیا ایمان میتواند او را نجات بخشد. پس اگر برادری

(۱) رساله اول پولس رسول بقرنتیان، باب پانزدهم، آیه ۲۷-۲۰

(۲) رساله پولس رسول برومیان، باب هشتم، آیه ۲۲-۱۹

یا خواهری برهنه و محتاج خوراك روزینه باشد ، و کسی از شما بدیشان گوید بسلامتی بروید و گرم و سیر شوید لیکن مایحتاج بدن را بدیشان ندهد چه نفع دارد . همچنان ایمان نیز اگر اعمال ندارد در خود مرده است . بلکه کسی خواهد گفت تو ایمان داری و من اعمال دارم . ایمان خود را بدون اعمال بمن بنما و من ایمان خود را از اعمال خود بتو خواهم نمود . تو ایمان داری که خدا واحد است ، نیکو میکنی ، شیاطین نیز ایمان دارند و میلرزند . ولیکن ای مرد باطل آیا میخواهی دانست که ایمان بدون اعمال باطل است . آیا پدرما ابراهیم به اعمال عادل شمرده نشد وقتی که پسر خود اسحق را بقربانگاه گذرانیید . میبینی که ایمان با اعمال او عمل کرد و ایمان از اعمال کامل گردید . و آن نوشته تمام گشت که میگوید ابراهیم بخدا ایمان آورد و برای او بعدالت محسوب گردید و دوست خدا نامیده شد . پس می بینید که انسان از اعمال عادل شمرده میشود نه از ایمان تنها . و همچنین آیا راحاب فاحشه نیز از اعمال عادل شمرده نشد وقتی که قاصدان را پذیرفته برای دیگر روانه نمود . زیرا چنانکه بدن بدون روح مرده است و همچنین ایمان بدون اعمال نیز مرده است^۱ .

در قرن پنجم میلادی پلاژ **Pélage** اصل گناهکار بودن انسان را انکار کرد و از مسئله آزادی دفاع نمود ولی نظریه او مورد قبول کلیسا قرار نگرفت . پولس رسول^۲ و سن اگوستین و پروتستانهای اولیه و طرفداران مکتب ژانسینوس

(۱) رساله یعقوب ، باب دوم ، آیه ۲۶-۱۴

(۲) رساله پولس رسول برومیان ، باب سوم ، آیه ۲۷-۲۶ ؛ باب چهارم ، آیه ۵-۱ ؛ باب پنجم ، آیه ۱-۲ ؛ باب نهم ، آیه ۲ ؛ باب یازدهم ، آیه ۶-۵ . باید دانست که آیه بیست و چهار از باب دوم رساله یعقوب با آیه بیست و هفت از باب سوم رساله پولس رسول برومیان منافات دارد .

Jansénistes ، تفضل الهی را جهت نجات لازم دانستند . در این میان کلیسای



دیر ماری لاخ در آلمان

کاتولیک عمل و ایمان را بطور متساوی شرط رستگاری دانست .

۵- اخلاق مسیحی

گرچه بعضی دانشمندان برای اخلاق مسیحی ارزش خاصی در نظر دارند ، ولی در نظر دیگران اخلاق مسیحی چیزی جز اخلاق‌های مختلف نیست که تحت عنوان « اخلاق مسیحی » جلوه گر میگردد . در باب این مسائل در چهار انجیل نیز اختلاف نظر برقرار است . الغاء یا حفظ مراسم قدیمی نظری باخلاق و ایمان مربوط است که انسان را از طبیعت رها میسازد ولی مسائل عملی مانند ازدواج و مجرد یا ترك زندگی خانوادگی بدولت مربوط است . چون اخلاق زائیده جامعه است بنابراین هنگام نگارش انجیل‌ها مقامات روحانی و اقتصادی مختلف وجود داشته و در نتیجه اختلاف نظری انجیل‌ها را ، در باب اخلاق بوجود آورده است^۱ .

تاریخ نشان میدهد که اخلاق مسیحی بطور کلی با سایر اخلاق‌های دینی و فلسفی تفاوت ندارد و از سنن اجتماعی و تجربیات فردی بوجود میآید و بهمین جهت در هر قرن‌ی برنگی جلوه گر میگردد . این تفاوت و تضادها گرچه در هر دوره شکلی دارد ولی تحت عنوان « اخلاق مسیحی » متشکل و نمایان است .

با استفاده از این اختلاف و تفاوت در اخلاق مسیحی میتوان دو مکتب اساسی مشاهده کرد . اول مکتب اخلاقی و گرایش ادراکی یا روحانی **Tendance intellectualiste** است که دارای ریاضت و تعصب است ؛ دوم مکتب اخلاق و گرایش احساسی یا قلبی **Tendance Sentimentale** است که طرفدار خوش بینی و آزادپنوهاهی است . باین ترتیب مسیحی « قلبی و احساسی » در مقابل مسیحی « ادراکی یا روحانی » قرار میگیرد . اخلاق مسیحی ادراکی انسان را تحت استیلائی « گناه اصلی » میداند . زندگی

(۱) در این باب رجوع شود به Albert Bayet : Les Morales de l'Evangile

(Paris, Rieder, 1927)

صفحه ۱۷۸-۱۷۲ ، Challaye : Le Christianisme et nous

دنیوی را حقیر می‌شمرد. زندگی در این جهان را نظیر رودخانه‌ای از اشک می‌شناسد



نمازخانه دیرماری لاخ در آلمان

که باید در آن رنج برد و در انتظار حیات اخروی بسر برد. بوسوئه در کتاب خود
موسوم به «رساله نفس پرستی» مینویسد :

« **بدا بحال زمین** ». مسیحیت ادراکی طرفدار ریاضت و زهد است ، باید جسم را پست شمرد و از تجاوز آن جلوگیری بعمل آورد . هوای نفس را از میان برد . طبق نظر **پاسکال** خدا « جسمهائی را که رنج میبرند » دوست دارد . بسیاری از مردم مقدس و عرفا ، جسم را حقیر می‌شمردند و در فقر و رنج بسر می‌بردند . در قرن هفدهم میلادی ، مادام **گیون Guyon** مؤسس **مکتب درویشی Quietisme** در کفشهای خود سنگ می‌گذارد جسم خود را قطعه قطعه میکرد ، زبان خود را روی کثیف‌ترین آب دهان می‌گذارد تا خویشتن را محکوم سازد و ریاضت دینی را تکمیل نماید .

در این مکتب اخلاقی ، زیبائی خطرناک است . اشکال برهنه برخلاف اخلاق است . عشق شهوی محکوم بجنایت است . آنکه از لذت جنسی بهره‌منداست پلید است زن حامله گناهکار است . عشق نامشروع و ازدواج خلاف دین از بزرگترین گناهان کبیره است .

مسیحی ادراکی روح و خرد انسان را حقیر می‌شمارد : « عقل ناتوان را حقیر بشمارید ، طبیعت نادان را رها کنید ... خدا را گوش کنید » .

کلیسا با کمال تکبر و افتخار کلیه اعمال خارج از قلمرو کلیسا را محکوم ساخته و غیر قانونی می‌شمارد . زیرا : دین مسیح حقیقت است ، حقیقتی است که بوسیله خدا در زندگی آینده و در طبیعت و انسان و جامعه جلوه گر است :

« من راه حقیقت و زندگی هستم . هیچکس نمیتواند جز از طریق

من بپدر دست یابد » .

مسیحی باید بر افکار مردم تسلط یابد و آنانرا رهبری نماید . خدا و کلیسایش

دارای کلیه حقوق است و باید با قدرت و اعمال زور در صدد حفظ آن برآمد. در قطعه‌ای از انجیل مینویسد: «مردم را با زور وارد کن»^۱

و در جای دیگر مقصر بی ایمان را باید سوزاند:

اگر کسی در من ساکن نگردد، مانند شاخه پیچ بدور افکنده گردد، آنرا خشک میکنند، سپس آنرا جمع میکنند و در آتش میاندازند و میسوزد^۲.

تعصب اخلاقی مسیحی در تاریخ بشر موجب جنایات بیشمار گردید. یهودیان و غیرمسیحیان و دانشمندان و فلاسفه بزرگ را تحت بازجویی قرار دادند و یادداشت‌های سوختند و باین وسیله از آزادی و ترقی افکار انسانی جلوگیری کردند. اینگونه مسیحیان و تشکیلات کلیسایی آنان برای ترویج دین مسیح و تسلط بر مردم جهان از طبقات ممتاز و جنگ و ترویج سلاحهای نظامی و از منافع ثروتمندان دفاع میکنند و حقیقتی جز اقدامات کلیسا و روحانیان مسیحی نمیشناسند^۳.

* * *

اخلاق قلبی مسیحی کمتر جنبه روحانی و عملی دارد. در یکی از متون مسیحی پولس رسول در باب عشق و نوع دوستی گفتگو میکند و نشان میدهد که پرهیزکاری مستلزم عشق حقیقی است. روزی نبوت و زبان و معرفت از میان میرود ولی عشق پایدار میماند:

اگر بزبانهای مردم و فرشتگان سخن گویم و محبت نداشته باشم

(۱) انجیل لوقا، باب چهاردهم، آیه ۲۳

(۲) انجیل یوحنا، باب پانزدهم، آیه ۶؛ سفر تثنیه، باب سیزدهم آیه ۹-۶؛

باب هفدهم، آیه ۱-۶

صفحه ۲۱۰-۲۷۲، ۲۹۶ Challaye: Christianisme et nous (۳)

مثل نحاس صدا دهنده و سنج فغان کننده شده‌ام ، و اگر نبوت داشته باشم و جمیع اسرار و همه علم را بدانم و ایمان کامل داشته باشم ، بحدی که کوهها را نقل کنم و محبت نداشته باشم هیچ هستم . و اگر جمیع اموال خود را صدقه دهم و بدن خود را بسپارم تاسوخته شود و محبت نداشته باشم هیچ سود نمی‌برم محبت هرگز ساقط نمی‌شود ، اما اگر نبوتها باشد نیست خواهد شد و اگر زبانها انتها خواهد پذیرفت و اگر علم زایل خواهد گردید»

بطور کلی سه چیز در جهان پایدار است : ایمان و امید و عشق ؛ ولی مهم‌ترین آنها عشق است^۲ . اخلاق قلبی معرفت را در درجه دوم قرار می‌دهد و تنها عشق خدا و محبت به مسایگان و نزدیکان را طالب است .

عشق الهی در دین مسیح پیروان فراوان دارد ؛ فرانسوا داسیز نیز از آن جمله است^۳ . از عشقی که پدر آسمانی نسبت به فرزندان خود دارد عشق برادری در میان مردم بوجود می‌آید . عشق همسایگان در ردیف اول قرار دارد . مسیحی قلبی از محکوم ساختن جامعه اجتناب می‌کند و در صدد است ریشه بدیهای اجتماعی را از میان بردارد و تعصب و عدم مساوات و ظلم و بدبختی و جنگ را ریشه کن سازد . تحت این قاعده سباستین کاستلیون Sébastien Castellion پروتستانی در قرن شانزدهم از شکنجه و آزاری که نسبت به میشل سروت Michel Servet بعمل آمد نفرت نمود و آنرا تقبیح کرد . این شخص چون تثلیث را انکار کرد بدستور کالون سوزانده شد . چون این اخلاق طرفدار بردباری و عدم تعصب در امور دین است در قرن هجدهم

(۱) رساله اول پولس رسول بقرنتیان ، باب سیزدهم ، آیه ۱۰-۱۱ .

(۲) » » » ، باب سیزدهم ، آیه ۱۳-۸ .

(۱) Sabatier : Vie de Saint Francois d'Assise, (Paris, Fischbacher, 1894) .

گرگوار Grégoire کشیش برای یهودیان و سیاهان حقوق متساوی برقرار کرد. این مکتب اخلاقی با جنگ و کینه‌ورزی و آزار مردم مخالف است و عقیده دارد باید برادرانه مردم یکدیگر را دوست بدانند.

بالاخره مسیحی ادراکی محافظه کار، ارتجاعی و ملت‌گراست ولی مسیحی قلبی زیبا دوست، مساوات‌طلب، اجتماعی، بین‌المللی و صلح‌طلب است.^۱

صفحه ۳۷۷-۳۷۶، Challaye : Le Christianisme et nous, (۱)

یادآوری: در متن فرانسوی «دین مسیح» فصل سیزدهم (صفحه ۲۴۷-۲۰۸) است. در این کتاب مطالبی بر آن افزوده گشت و در چهار فصل (۲۵ و ۲۶ و ۲۷ و ۲۸) تدوین گردید. بنابراین فصل بیست و نهم این کتاب «دین اسلام»، فصل چهاردهم (صفحه ۲۵۸-۲۴۸) کتاب فلیسین شاله است.

فصل بیست و هشتم = سازمان کلیسا و روابط دین مسیح

با سایر ادیان

۱- کلیسای ابتدائی

اشکال «دین مسیحی» نسبت به کلیساها متفاوت است و در مرتبه اول «کلیسای ابتدائی» قرار دارد. ارنست رنوان مینویسد: دین مسیح در اصل «نهیضت بینوایان» است. اولین کلیسا جامعه‌ای از بینوایان بود که نظیر خانواده‌ای ساده دل و متحد برادرانه بایکدیگر میزیستند^۱. بعقیده رنوان تأسیس «دین مسیح» کار بسیار بزرگی است که «مانند آن هرگز در جهان دیده نشده است»^۲. کلمه‌ای که مسیحیان اولیه را نمایان میسازد عبارت «**بینوایان Ebionim**» است. کتاب اعمال رسولان، جامعه کلیسای ابتدائی را چنین شرح میدهد:

« همه ایمانداران با هم میزیستند و در همه چیز شریک میبودند، و املاك و اموال خود را فروخته، آنها را بهر کس بقدر احتیاجش تقسیم میکردند، جمله مؤمنین را یک دل و یک جان بود بعدیکه هیچکس چیزی از اموال خود را از آن خود نمیدانست، بلکه همه چیز را مشترك میداشتند، و رسولان بقوت عظیم بقیامت عیسی خداوند شهادت میدادند و فیضی عظیم بر همگی ایشان بود. زیرا هیچکس از آن گروه محتاج نبود زیرا هر که صاحب زمین یا خانه بود آنها را فروختند و قیمت میباعترا

صفحه ۱۱۷-۱۱۵ Renan : Les Apôtres, (۱)

(۲) همان کتاب، صفحه ۳۶۷

آورده بقدمهای رسولان مینهادند و بهر یک بقدر احتیاجش تقسیم مینمودند^۱».

از این نظر پیروان اولیه مسیحی سهم بزرگی در ترویج افکار اجتماعی داشتند و بمبشر مکتب اشتراکی بر اساس خداپرستی بشمار میرفتند^۲.

مسیحیان اولیه بامید رجعت عیسی درآینده بسیار نزدیک بسر میردند. این انتظار بطول انجامید و اساس «کلیسای ابتدائی» را برقرار ساخت. در دو قرن اول میلادی، کلیسا مجمعی غیر روحانی و عمومی بود؛ کلمه یونانی **Ecclesia** کلیسا، مجمع و اتحادیه معنی میدهد.

برای اداره «کلیسای ابتدائی» سلسله مراتب کوچکی برقرار گشت؛ رؤسای سنی **Presbyterie** و «نگهبانان **Episcopi**» در آنجا مستقر گشتند؛ رفقای زن و مرد مأمور حمایت بینوایان گردیدند، و بنام **Diacones** و **Diaconesse** یا خواهران بخدمت مشغول گشتند.

از قرن دوم رؤسای سنی و نگهبانان دارای قدرت و نفوذ بسیاری شدند و خود را نمایندگان منحصر بفرد کلیسا دانستند. یکی از این رهبران «رئیس کلیسا» گردید و در رأس رؤسای سنی یا کشیشان قرار گرفت و از این تاریخ به تنهایی دارای عنوان اسقف **Evêque** و **Episcopus** گردید.

از این ببعد اسقف تنها جانشین رسولان شد. ثبات سابق از میان رفت. مقام غیر مذهبی جامعه سابق مسیحی به ید قدرت عاملین جدید منتقل گردید و مقام جامعه کلیسا را از میان برد. سپس اسقفهای کلیساهای مختلف با یکدیگر ارتباط یافتند و «کلیسای همگانی **Eglise Universelle**» را بشکل «حکومت متنفذان **Oligarchie**»

(۱) کتاب اعمال رسولان، باب دوم آیه ۴۶-۴۴؛ باب چهارم آیه ۳۵-۳۴-۳۲

(۲) Challaye : La Formation du Socialisme : de Platon à Lénine, (Paris,

Alcan, 1937) صفحه ۱۹

برقرار ساختند ؛ مجالسی تشکیل دادند و بادراره اعضای خود پرداختند ؛ در باب مسائل دینی تصمیماتی گرفتند و باین طریق یک نیروی حقیقی سلطنتی تشکیل دادند^۱.

۲- کلیسای کاتولیک

کلیسای کاتولیک (همگانی و عمومی) جانشین کلیسای ابتدائی گردید. از این کلیسا ، ابتدا کلیساهای اورتودوکس و سپس کلیساهای پروتستان جدا گردید. پروتستانیان این کلیسارا «کلیسای کاتولیک رومی» نام نهادند.

کلیسای کاتولیک، با قوام لاتن و مدیترانه‌ای و ایرلند و آلمان جنوبی اختصاص یافت. کلیساهای اورتودوکس باروپای شرقی تعلق پذیرفت. آئین پروتستان ، اقوام ژرمن اروپای شمالی را تحت استیلاء درآورد.

کلیسای کاتولیک خود را وارث «دولت روم» دانست. فوستل دوکولانژ می‌نویسد : این کلیسا تصویری از تأسیسات امپراطوری و بخشی از روح آن دولت را تشکیل می‌دهد.

این کلیسا ، جامعه‌ای نیرومند و دارای سازمانی مجهز و مرتب است. در رأس این سلسله مراتب پاپ فرمانروائی دارد. طبق عقیده کاتولیک ، پاپ دارای قدرت الهی است و دلیل آن گفتار عیسی در «انجیل متی» است :

«توئی پطرس و برین صخره کلیسای خود را بنا میکنم و ابواب جهنم برآن استیلاء نخواهد یافت ، و کلیدهای ملکوت آسمانرا بتومی سپارم و آنچه بر زمین ببندی در آسمان بسته گردد و آنچه در زمین گشائی در آسمان گشاده شود^۲».

ولی تاریخ خلاف این عقیده را نشان میدهد زیرا مقام پاپی تنها در نیمه دوم

صفحه ۸۹-۹۰ Renan : L'Eglise Chrétienne, (۱)

(۲) انجیل متی ، باب شانزدهم ، آیه ۱۹-۱۸

قرن چهارم تأسیس گردید و امپراطور زمان نیروی عمومی را در خدمت « اسقف روم » قرار داد. سپس پاپ در رأس دولت روحانی قرار گرفت. در قرون وسطی پاپ تقدم قوای روحانی را بر نیروهای دنیوی اعلام داشت، در اثر اقداماتی که بعمل آورد مورد ستایش «اگوست کنت» قرار گرفت:

پاپ رئیس جمهور اروپای غربی گردید که در پرورش مراسم و عادات جایگاه عمده داشت.

این جامعه در یک مقام روحانی تحت اسلوب و قاعده و نظم درآمده بود^۱.

در دوره‌هایی از تاریخ، مثلاً در عهد بورژیا، جنایات و گناهان پاپ درباره او را رسوا و بی‌آبرو گردانید، ولی در هر حال کاتولیکها از نظردینی پاپ رامنزه دانسته و در سال ۱۸۷۰ میلادی «شورای واتیکان» برائت از گناه را درباره پاپ اعلام داشت^۲.

پس از پاپ، **Cardinaux**، و **آرشوکان Archevêques**، و **اوکان Evêques**، و **کلرکان Clercs**، قرار دارند و مجموعه آنان «هیئت روحانیان» را تشکیل میدهد. از قرن چهارم تکالیف مخصوصی نظیر تجرد برای کلرکان یا کشیشان برقرار گشت و در قرن شانزدهم «شورای ترانت» آنرا تحمیل و تثبیت کرد^۳.

در کنار روحانیان دنیوی، روحانیان قانونی قرار گرفتند. روحانیان قانونی اشخاص مقدسی بودند که تقوی و مخالفت با هوای نفس را پیشه ساختند و طبق قواعد معین تارک دنیا گشتند. باین طریق رهبانی‌گرایی **Monachisme** که از مصرآمده بود از قرن چهارم در مغرب منتشر گردید.

در کلیسای کاتولیک، روحانیان رهبری عیسویان را بعهدہ دارند. از قرن

(۱) *Système de Politique positive* (Librairie positiviste, 1 re ed. en 1854)

جلد سوم، صفحه ۴۸۴

(۲) *Le Christianisme et nous*, صفحه ۱۴۲-۱۳۲

(۳) » » صفحه ۱۵۳-۱۴۵

سیزدهم قرائت کتب مقدس بدون اجازه آنان ممنوع گردید. عیسویان باید بدون بحث عقاید کلیسا را بپذیرند و در غیر اینصورت کافر و ملحد بشمار میروند. طبق نظر بوسوئه **Bossuet** «ملحد کسی است که دارای عقیده‌ای بجز عقیده کلیسا باشد».

کلیسای کاتولیک برای مریم با کره مقام بزرگی قائل است. در تثلیث علمای الهی تقوای عمومی را که تثلیث یسوعی **Jésuitique** (عیسی - مریم - یوسف) مینامند جانشین میسازند.

مراسم مقدس دنباله جان‌پرستی ابتدائی است. برای مردگانی که در برزخ قرار دارند دعا میکنند.

شعائر هفتگانه مسیحی بشرح زیر است :

۱) نام‌گذاری و تعمید **le baptême** ، مخصوص اطفالی که والدین آنان مسیحی اند. کشیش از خدا حمایت کودک را طلب میکند و مراسمی مخصوص انجام میدهد.

۲) تثبیت و تأکید **la Confirmation** برای کسانیست که در طفولیت تعمید یافته اند و چون بسن بلوغ میرسند مایلند رسماً عضو کلیسا گردند. این اشخاص نزد کشیش میروند ، بگناه و عدم لیاقت خود اعتراف مینمایند و طلب آمرزش میکنند و تعهدات قلبی والدین را شخصاً میپذیرند و عضو کلیسا میشوند کسانی که تعمید اطفال ندارند در نزد کشیش ایمان خود را اعتراف میکنند و چون از طرف کلیسا پذیرفته شوند حق شرکت در عشاء ربانی را دارند.

۳) تقدیس نان و شراب **l'eucharistie** که پروتستانها آنرا عشاء ربانی گویند. این مراسم بیادبود نجات بنی اسرائیل از مصر یعنی «عید فصح» است که قربانی میکردند. در چنین شبی عیسی قبل از مصلوب شدن نان و پیاله شراب را تقدیس کرد و این شام مقدس بعنوان یادبود فداکاری وی برقرار ماند. در این مراسم بشقابهای تکه نان و پیاله آب انگور را در سفره

قرار میدهند. کشیش بنوبت دعای مقدس میخواند و آنرا بین حضار پخش میکنند و باین وسیله همه در مرگ عیسی مسیح شریک میگردند.

۴) استغفار و پشیمانی از گناه **la Pénitence**، مسیحی در آخرین روز زندگی در حضور کشیش از گناهان خویش توبه میکند تا نجات یابد.

۵) ازدواج **Mariage**

۶) درجه گیری روحانی **l'Ordination**

۷) تدهین و روغن مالی **l'extrême - Onction**

مؤمنین باید نزد کشیشان بگناهان خود اعتراف کنند. روز جمعه مراسم مخصوص **Faire maigre** انجام دهند. مراسم بزبان لاتینی انجام میشود. آداب اصلی کاتولیک قداس **la messe** که در آن کشیش جسم و خون مسیح را بنام نان و شراب برای خدا قربانی میکند. تاریخ نشان میدهد که مراسم ضیافت صنفی توتمی، مسیحیان اولیه و تصور استحاله نان و شراب ببدن و خون مسیح (تبدیل نان درجسم عیسی و شراب بخون او) بتدریج بشکل مراسم قداس مسیحی درآمده است.

در هر حال فرقه کاتولیک از نظر تاریخ دارای قرار ثابت نیست و تأسیسات و عقاید اولیه مسیحی بتدریج تحول یافته و بصورت «آئین کاتولیک» نمایان گردیده است.^۱

۲- کلیسای شرق

تجزیه «امپراطوری روم» و بخش آن بدولتهای شرقی و غربی و پیدایش و تضاد دو پایتخت رم و قسطنطنیه در سازمان اداری «دین مسیح» مؤثر افتاد و در قرن یازدهم میلادی «کلیسای شرق» که ارتودوکس نام دارد از «کلیسای کاتولیک» جدا گردید. در مذاکرات دینی و مباحثات مذهبی تغییراتی بوجود آمد مثلاً شرقیان عقیده یافتند که روح القدس تنها از «پدر» ناشی نمیگردد نه از «پسر».

دولتهای شرقی کلیساهای مستقلی ایجاد کردند و برای هر کدام رئیس و سلسله مراتبی روحانی برقرار ساختند : نظیر کلیساهای روس ، یونان ، سرب ، رم و غیره .

کلیسای روس از آغاز پایان قرن شانزدهم میلادی تحت رهبری اسقفهای مسکو قرار گرفت ؛ سپس تا « انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ میلادی » حاکم سن سی نود **Saint - Synode** منصوب از طرف تزار آنرا اداره میکرد .

پیروان کلیساهای ارتودوکس عقاید برزخ ، مفهوم بی‌آلایش ، برائت از گمراهی و عدم امکان اشتباه مربوط به پاپ را قبول ندارند . کشیشان ازدواج میکنند . مراسم را بزبان کشوری بتقلید از پیشینیان انجام میدهند . تقدیس و وحدت مؤمنین با دو قطعه نان (نه نان فطیر) و شراب اجرا میگردد .

* * *

برخی از کلیساهای شرقی ، دین رسمی کشوری نیست ، نظیر **نسطوریان** کردستان که از پیروان اسقف قرن پنجم **نستوریوس Nestorius** میباشند . بعقیده این عده عیسی هنگام تولد از مریم خدا نبود و « فعل » سپس بطبیعت انسانی او پیوست . دسته دیگر از مسیحیانی که دارای آئین رسمی کشوری نیستند پیروان **اتی شس Eutychès** در قرن پنجم میلادی میباشند و عقیده دارند که در عیسی یک طبیعت است و آن طبیعت الهی است . این عقیده را کلیساهای **Monophysites** مصر و حبشه و سوریه و ارمنیان پذیرفته اند .

۴- کلیسای پروتستان

در قرون وسطی و پس از جنگهای صلیبی در اثر پیدایش افکار نوین در اروپا عده ای متوجه شدند « کلیسای روم » بیش از پیش از « کلیسای ابتدائی » دور شده است .

از طرفی بعضی از پادشاهان اروپا از استیلاء روحانی رم رنج میبردند و درصدد بودند خود را از بند پاپ رها سازند. اخذ مالیاتهای ارضی بوسیله کلیسا موجب وخامت اوضاع و تحریک مردم علیه دستگاه روحانی شد. این علل اخلاقی و سیاسی و اقتصادی در قرن شانزدهم میلادی اصلاحات جدیدی را در دین ایجاد کرد، از این فرصت مناسب **لوتر Luther** استفاده کرد و بمخالفت علیه دستگاه «کلیسای رم» قیام کرد و سازمان کلیساهای پروتستانی را بوجود آورد.

کلیساهای پروتستانی با وجود اینکه در برخی از مسائل با یکدیگر اختلاف دارند معذلک در اموری مشترک هستند: همگی با قدرت الهی پاپ مخالف اند؛ بخلاف «کلیسای کاتولیک» دارای تشکیلات دموکراسی هستند؛ اشخاص غیر روحانی در انتخاب پاستوران سهیم اند؛ مؤمنین برای ارتباط با خدا احتیاج بروحانیان ندارند؛ مقام کشیشی همگانی است؛ کشیشان ازدواج میکنند؛ اعتراف بگناهان اجباری نیست؛ اساس شریعت «کتاب مقدس» است؛ مؤمن میتواند بازادی اصول عقاید خویش را از «کتاب مقدس» بدست آورد و احتیاجی بروحانیان کلیسا ندارد؛ به بکارت مریم و مقدسین و برزخ عقیده ندارند.

در کلیساهای پروتستانی در یک طرف مردمانی محافظه کار و قدیمی و در طرف دیگر مسیحیان آزادیخواه و حقیقت جو و عرفانی در مقابل یکدیگر قرار دارند. بعضی از علمای الهی پروتستانی آزادیخواه، عقاید مسیحی را طبق مقتضیات زمان برای متجددین تفسیر میکنند. خودخواهی گناه اصلی است. رستگاری در اجتناب از اغراض است. جهنم وجود ندارد ولی جهت شایسته گان در جهان دیگر، سعادت برقرار است. مراسم بزبان کشوری انجام میگردد. افکار ملی بجذاتی کلیساهای پروتستانی کمک میکند، از این جهت کلیساهای کاتولیک بذکر ارزش بین المللی بودن کلیسای کاتولیک میپردازند و کلیسای پروتستان را موجد اختلاف و جذائی جامعه مسیحی میدانند.

کلیساهای طرفدار لوتر در آلمان و کشورهای اسکاندیناوی و کلیساهای

طرفدار کالون در فرانسه و سوئیس و هلند برقرار است. کلیسای انگلیکان و کلیسای فرقه دیگر از پروتستان در «اکوسه Ecosse» از تأسیسات انگلستان است.

* * *

در آئین پروتستان، مخصوصاً در انگلستان و ممالک متحده امریکا فرقه های بسیاری دیده میشود که در بعضی اعمال بایکدیگر اختلاف دارند. **Baptistes** تعمید کودکان را قبول ندارند، و بالغان را با فرو بردن در مایع تعمید میدهند. تشکیلات آنان به کلیسای ابتدائی شباهت دارد. باسوگند یاد کردن و خدمت نظام مخالفت دارند. **روش گرایان Methodistes** قرائت کتاب مقدس و تصفیه و تزکیه زندگی داخلی را طبق روش مخصوص از شرایط رستگاری میدانند. «انجمن دوستان **Société des Amis**» یا «کاکرها **Quakers**» با دروغ و جنگ و بردگی دشمنی دارند. **مورمونها Mormons** کتاب مقدس را حاکم میدانند. **یکتا گرایان Unitaires** طرفدار آزادی کامل دینی هستند و از حکمت وحدت مطلقه خدا پیروی میکنند و تثلیث را انکار میکنند. **سالوتیان Salutistes** دسته دیگر از فرق پروتستانند **صوفیان Théosophes** آئین بودا و هندو و سایر ادیان را با دین مسیح جمع و متحد ساخته اند.

گرچه برای از میان بردن اختلاف، کلیساهای پروتستانی و مخالفین پاپ کوشش بسیار بعمل آمده است ولی تاکنون از این اقدام نتیجه ای بدست نیامده است.

ه- روابط دین مسیح با سایر ادیان

دین عیسی اصولاً با سایر ادیان چندان تفاوت ندارد. کتاب مقدس مانند سایر کتب نوشته انسان است. بجز اسلام جدیدترین ادیان است. دین مسیح با ادیان دیگر شباهت شگفت انگیزی دارد. خدای دین مسیح همان یهوه خدای پیغمبران

(۱) Renan : Etudes d'histoire religieuse, Paris, Calmann - Lévy, 7 e éd.
en 1895.

یهودی است که بشکل پدر ملکوتی نمایان گردیده است. عالم بالا که غالباً در کتب مسیحی از آن ذکری بمیان است، همان اصل مقدس مراسم مردم ابتدائی است که مافوق زمین و بر آن امتیاز دارد و اصل تقدیس ارتفاعات و برآمدگی‌ها بر سطح هموار در کلد است. عیسی پسر مریم همانطور است، که «*Persée*» فرزند «*Danaé*» میباشد و هردو بطور معجز آسا از چنگ دشمنان رهایی مییابند. عیسی نظیر دیونیزوس و هوروس و اوزیریس و آدونیس و دیونیزوس زاگروس میمیرد و دوباره زنده میشود. شکنجه‌هایی که بر او وارد آمده در افسانه‌های بابل یافت میشود و سرگذشت آتیس و تموز شباهت دارد و مانند «میترا» یا «مهر» خود را ناجی میداند و مردم او را ستایش میکنند. عقیده به تثلیث نیز در بیشتر ادیان مشترک است و منحصر بدین مسیح نیست. داستان مریم باکره و روابط او با روح القدس خاطرات الهه‌های مرگ نظیر ایزیس و ایشтар و آستارته و سیل رابخاطر می‌آورد. مریم مانند *Déméter* مادری رنجور است. تمثال مریم که عیسی را در آغوش دارد همان ایزیس است که هوروس کوچک خود را در بر گرفته است. شیطان دین مسیح *Angra mainyou* انگرامینو نام دارد و زائیده افکار ایرانیان است. فرشتگان و دیوان و ارواح مقدس بقایای جان پرستی پیشینیان است. داوری عالم بالا به معاد آئین مزدیسنا شباهت دارد. وعده حیات ابدی در دین مسیح همان اصول عرفانی *Orphiques* و دیونیزی *Dionysiens* است. جهنمهای دین مسیح به دوزخهای *اورفیان* شباهت دارد. تناول اتحاد و تقدیس نان و شراب از اصول کیش توتم است که در گوشت و خون «موجود مقدس» یعنی اصل توتمی را برقرار می‌سازد. اتحاد و تقدیس بوسیله نان مخصوص الیزیس و توسط شراب متعلق به دیونیزوس و با نان و شراب به «دین مهر» مربوط است. شعائر دین مسیح نظیر تعمید همان مراسم دین مهر است. یکشنبه مسیحی روز شنبه یهود و روز تابوی کلدانیان است. روحانیان مسیحی مانند روحانیان ایزیس در مصر فرق سررا می‌تراشند و لباسی نظیر آنان می‌پوشند. روحانیان مسیحی با قراردادن دست روی چیزی خصلت

مقدس ایجاد میکنند و در مردم و طبیعت اصل مانا را رایج میسازند. آهنگ ناقوس کلیسا و پف‌نم زدن آب و احاطه مؤمنین بوسیله دوده و تصفیه آنان باین وسیله همگی تجدید مراسم «هلنیان Helléniques» است.

۶- نتایج دین مسیح

دین مسیح واحدپرستی ملی یهودی را بشکل واحدپرستی جهانی نمایان ساخت و رایج کرد. چنانکه ذکر شد ادیان سابق را درهم آمیخت و تحت عنوان دین مسیح اخلاق اجتماعی و امور معنوی را در اروپا ترویج کرد و اقوام ژرمن و مردم وحشی را که سالیان دراز بجنوب اروپا حمله‌ور بودند و بقتل و غارت اشتغال داشتند تحت نفوذ و سلطه خود درآورد و آنانرا متخلق باخلاق حسنه نمود.

درمقابل، چون دین مسیح در اروپا مستقر گردید و نیروی کلیسا روز افزون شد، ازخصلت اخلاقی و اجتماعی منحرف گردید و بشکل یک سازمان دنیوی نمایان گردید و کارگردانان دینی دنیا را باختر ترجیح دادند و درصدد آزار و اذیت دشمنان خود برآمدند، جنگهای صلیبی را براه انداختند و دنیا را بخاك و خون کشاندند. چون در اثر آشنائی ملل غربی با مشرق زمین علوم و فنون جدید در دیار اروپا راه یافت، دین مسیح مانند سدی در مقابل پیشرفت علوم جلوه گر شد و موجب قتل و کشتار دانشمندان و بزرگان گردید، چنانکه در قرن هفدهم میلادی گالیله را سوزاندند و در قرن نوزدهم طرفداران اولیه تحولات اجتماعی را محکوم ساختند.

از نظر اخلاقی ریاضت و زهد مسیحی رنج بیهوده برای مردم ایجاد کرد و مانع پیشرفت کار و ترویج علوم و فنون گردید. نیمی از جامعه مسیحی یعنی زنان را قرین شیاطین دانستند و آنانرا از حقوق اجتماعی محروم ساختند.

مهمترین نتیجه اجتماعی دین مسیح عشق خدا و محبت نسبت به نزدیکان است ولی ایرادی که براین خدا میتوان وارد ساخت اینست که «گناه آدم» را نسبت بنوع انسانی تعمیم داده و تمام مردم را مقصر دانسته است. انسان برای نجات از این گناه

و بخشش از طرف خداوند ناچار است کفاره‌ای بدهد. خدا وسایل ارضاء خود را فراهم میسازد، در شکم مریم با کره بذری میافشانند عیسی «پسر خدا» بدنیا می‌آید و خود را قربانی ساخته و کفاره گناهان انسان قرار می‌دهد. از این نظر حیات همگانی جانشین وجود ییکران می‌گردد و دین مانند اخلاق خودخواهی بشر را تابع عشق خدا و جهانیان قرار می‌دهد و محبت بتمام وجوه جهانی اساس ایمان مسیحی می‌شود.

بطور کلی دین مسیح می‌تواند بادر نظر گرفتن روح اخلاق قلبی مسیحی جامعه‌ای انسان دوست و آشتی طلب و صلح جو برقرار سازد و اصل برابری و برادری و عدالت را در جهان رواج دهد.



فصل بیست و نهم = دین اسلام

اسلام یا «آئین محمدی» نوترین ادیان بزرگ است، بهمین جهت درمورد آن ارنست رومان یک اصالت و بداعت اولیه‌ای را با عبارت زیر بیان میکند:

بجای سایه اسرارآمیزی که دیگر ادیان در زیر آن مهد خود را می‌گسترند، اسلام از میان تاریخ بوجود می‌آید و ریشه‌های آن بر سطح زمین قرار دارد، زندگی پایه‌گذار آن مانند همه مصلحین قرن شانزدهم برای ما شناخته شده است. بنای واقعی تاریخ ابتدائی اسلام، قرآن، محققاً دست نخورده و تغییرناپذیر باقیمانده است^۱.

فصلی که رومان در کتاب «مطالعات تاریخ دینی» به حضرت محمد (ص) و اصول دین اسلام اختصاص داده است اثری است ملایم با فهم که بر پایه اسناد زمان قرار دارد. جهت آغاز تحقیق میتوان از فصل کتاب شناسی بسیار طویل «رساله تاریخ ادیان» تألیف: ناتان سودر بلوم، استفاده کرد^۲.

چون اسلام نوترین ادیان است، بنا بر این تحت نفوذ مفاهیم بسیار قدیمی قرار دارد، که در قرن هفتم میلادی در مکان و زمان پیدایش آن منتشر بوده است. اعراب سامی که اکثریت جمعیت عربستان را تشکیل میدادند، بیشتر چادر نشین بودند، همچنین عده‌ای یهودی مخصوصاً در حجاز و دسته‌ای از مسیحیان مونوفیزیت یا نسطوری حبشی در یمن سکونت داشتند.

(۱) Renan : Etudes d'Histoire religieuse (Paris, Calmann - Lévy, 7^e éd. en ۱۸۹۵)، صفحه ۲۲۰-۲۲۷

(۲) Nathan Söderblom : Manuel d'Histoire des religions, Paris, Leroux, ۱۹۲۵

آئین و آداب و رسوم اعراب قبل از اسلام بسیار به عبرانیان قبل از زمان حضرت موسی شباهت داشت. این اقوام به قبایلی متعدد تقسیم شده بودند. ابتدا مادرسالاری حاکم بود، سپس پدرسالاری مرسوم گردید. هنگام دخول در زندگی اجتماعی، برای جوانان میان سنین شش و پانزده سالگی، و شرط واجب آن ختنه کردن بود.

آثار «توتم پرستی» در دوره قبل از اسلام آشکار است، برخی گروه‌ها نام حیوانات داشتند، چون: پلنگ - پسرپلنگ - سگ - پسر سگ.

«جان پرستی» در اعراب عصر جاهلیت مرسوم بود، اعراب به نیروئی فوق طبیعی موسوم به «اله» عقیده داشتند که بخصوص در بعضی جاها و کوهها نفوذ (حلول) میکرد. این نیرو با «مانا» قابل مقایسه است. همچنین تصور میکردند که ارواح و جن‌ها در درختها و سنگها و ستاره‌ها ساکن هستند، برخی از سنگهای یک پارچه مقدس بود، در خانه کعبه که معبدی مکعب شکل است، سنگی سفید، و سنگی سیاه را گرامی میداشتند.

جان پرستی «جادو» همراه داشت، به چشم بد و قدرت غیرعادی برخی از حرکات عقیده داشتند؛ برخی از حرکات را نحس یا زیان آور میدانستند، مثلاً نشان دادن انگشت ممنوع بود، لعنت را زشت میدانستند، استفاده از «مهر گیاه» راجعت کامیابی در عشق لازم میشمردند. جهت استفاده از حمایت در برابر حوادث شوم طلسم همراه داشتند. برای ماه زدیگی، زنان و کودکان جواهری بشکل ماه بکار میبردند.

بعضی از ارواح بسیار نیرومند سمت «الوهیت» داشتند. یکی از خدایان زن بود، بعضی از ستارگان را میپرستیدند، برای مصون بودن از گرما و بهره مندی از حمایت «ونوس» و «ماه» شب مسافرت میکردند. قبل از حضرت محمد در شهر مکه سیصد و شصت مجسمه خدا بود. روحانیان، امکنه مقدس را نگهبانی میکردند و پرستشگاهها را مراقبت مینمودند. غیب گویان و رمالان (که عقیده داشتند بآنان وحی میشود) و کاهنان نیز از جمله مقامات معتبر آن دیار بودند.

در برخی نقاط فکر وجود خداوند واحد متعال «الله» در آغاز رواج داشت ، بدون شک این فکر ناشی از ادیان یهود و مسیحیت بود که در کتاب مقدس آنان وجود خدای واحد در میان بود. در مکه و در مدینه ، روشن گرایان ، و گروهی بنام «حنیفان» در آرزوی دینی طرفدار توحید بودند که با هیچیک از ادیان یهودی و مسیحی ارتباط نداشته باشد. حضرت محمد (ص) مؤسس اسلام باین آرمانها پاسخ داد.

* * *

کتاب مقدس اسلام «قرآن» است. این کلمه یعنی : خواندن یا آموختن. قرآن دارای یکصد و چهارده سوره است و برای پیروان حضرت محمد ص «گفتار خدا» است. کلام الهی از ازل در آسمان وجود داشت ، و بوسیله جبرئیل فرشته به پیغمبر اسلام وحی شده است.

حضرت محمد مانند غالب هم‌سپه‌نانش خویش خواندن و نوشتن نمیدانست ، بنابراین آیات قرآن را به منشی‌های خود حضرت علی و زید بن ثابت (غلام آزاد شده سابق که مسیحی بود) تقریر میکرد. منشیان همانطور بتدریج آیات را روی برگهای خرما و سنگهای هموار و پوست و استخوان کتف گوسفند مینوشتند. سال دوم پس از فوت پیغمبر اسلام ، ابوبکر خلیفه اول آنها را جمع‌آوری کرد و زید بن ثابت قرآن را روی پوست زیبای ایران نوشت و مرتب ساخت. در سال ششصد و پنجاه میلادی یعنی بیست سال بعد ، در عصر خلافت عثمان قرآن کنونی فراهم شد و خلیفه افتخار یافت که با دست خویش آیات مقدس را روی پوست بنویسد.

در کنار قرآن ، وحی الهی ، گفتار و کردار و تقریرات پیغمبر اسلام بنام احادیث و اخبار منتشر گشت. در قرن نهم میلادی دانشمندان در این باره اظهار نظرها کردند و از آن متون بسیار ، مجموعه‌ای فراهم ساختند و بآن لباس شریعت و دیانت پوشاندند.

* * *

حضرت محمد «ستوده» در حدود سال پانصد و هفتاد میلادی در مکه بدنیا آمد. در آغاز جوانی به شتربانی و چوپانی اشتغال داشت، سپس با بیوه‌ای موسوم به **خدیجه** که پانزده سال از وی بزرگتر بود ازدواج کرد و ثروتمند گردید. (به آئین یهود و مسیحیت از طریق آزاد شده خویش زید آشنا بود. در تعالیم خود «دین یهود» را مخصوصاً طبق سنن و آداب «حاکم‌ها» مجسم میساخت و مسیحیت را مطابق با برخی از انجیل‌های ساختگی میساخت^۱.

در چهل سالگی شوقی در وی پدیدار گشت که آئین و آداب پیشین را اصلاح و ساده کرده و زنده سازد، عقیده داشت که جبرئیل بر او نازل شده و خداوند مسئولیت پیغمبری را بعده او گذاشته است. فکر میکرد همانطور که خداوند پیغمبرانی برای یهودیان و مسیحیان فرستاده است، پیغمبری هم برای اعراب مقرر فرموده است^۲ تا مانع عذاب الهی نسبت بآنان گردد، ولی با پایداری خانواده بسیار نیرومند مکه از جمله قریش روبرو گردید. این گروه، طبقه اشراف مکه را تشکیل میدادند و دشمنان این مرد عالیقدر بشمار میرفتند، و وجود جهنم را خنده دار تصور میکردند. قریش چون بحفظ زیارت شهر بزرگ باستانی علاقه داشتند از تغییر در دین قدیم می‌ترسیدند و حضرت محمد (ص) را به دروغ‌گوئی متهم میساختند ولی پیغمبر اسلام

(۱) انجیل آنفانس که بسیار زود به زبان عربی ترجمه شده بود فقط در این زبان باقیمانده بود ارزش بسیاری میان مسیحیان نواحی دور افتاده شرق داشت و تقریباً بر انجیل‌های شرعی برتری یافته بود. رونان - همان کتاب، صفحه ۲۷۹

(۲) حضرت محمد ص تنها پیغمبر اعراب نیست، بلکه پیغمبر همه مردم جهان است، اصولاً در اسلام توجه بقوم یا یکی از طبقات اجتماعی مفهومی ندارد، نبوت بقومی منحصر و مخصوص نیست. پیغمبران یهود و همچنین حضرت عیسی رهبران کلیه مردم از هر نژاد و قوم میباشند و مفهوم دین نیز از نظر این پیغمبران اسلام است که همان دین حضرت ابراهیم پدر بزرگ بنی اسرائیل است. اسلام یعنی توحید و توکل و تسلیم بخدا که دستور العمل همه پیغمبران است (توضیح مترجم)

از پشتیبانی و نیرومندی خدیجه برخوردار بود^۱. در خارج از خانواده اولین گرونده به آئین جدید ابوبکر بود، سپس عمر مسلمان شد که او را «پولس مقدس» اسلام نام داده‌اند، زیرا مخصوصاً اوست که آئین جدید را منتشر ساخته است.

حضرت محمد ص مکّه را ترك کرد و به یثرب رفت که سپس نام «مدینه» شهر پیغمبر بر آن نهادند، این عزیمت را «هجرت» مینامند و آغاز تاریخ مسلمین (۱۶ ژوئیه ۶۲۲ میلادی) است. یهودیان که در مدینه نقش مهمی داشتند کسی را که نادان و ناتوان از خواندن «کتاب مقدس» بود، پست می‌شمردند. این گروه طرفدار بازگشت به آداب بسیار قدیمی سامیان بودند که تازمان حضرت ابراهیم می‌رسید. پیغمبر اسلام در ۶۲۹ میلادی مکّه را متصرف شد و بت‌ها را نابود ساخت، ولی «سنگ سیاه» را از میان نبرد، بلکه آنرا بعنوان یادبود حضرت ابراهیم باقی گذاشت.

حضرت محمد خود را «پیغمبر خدا» می‌شناخت ولی صانع معجزات نمیدانست و اعجاز را رد میکرد. مکرر میگفت: انسانی مانند مردم است، میمیرد، مورد گناه قرار میگیرد^۲.

پیغمبر اسلام فرموده است: در دنیا دو چیز مورد تمایل من است، زنان و بوی خوش، ولی خوشی کامل نمیابم مگر در نماز. آنحضرت حرمی داشت که حداقل نه زن در آن بود، بالاخره در خانه یکی از آنان، عایشه، دختر ابوبکر در

(۱) مأسوریت الهی حضرت محمد را در آغاز کسانی پذیرفته‌اند که بهتر میتوانند موارد ضعف او را (که نداشت) بشناسند، این در حقیقت گواهی بسیار شرافتمندانه بسود حضرت محمد است و در تاریخ نبوت منحصر بفرد است؛ (رونان - همان کتاب صفحه ۲۸۷).

(۲) طبق آیه قرآن: «انا بشر مثلکم انما یوحی الی»، پیغمبر بشری مانند سایر مردم است ولی چون به منبع وحی راه دارد مسلمین ارتکاب گناه را در شأن ایشان نمیدانند. فرقه شیعه پیغمبر اسلام و حضرت فاطمه زهرا علیهما السلام و دوازده امام جانشینان حضرت رسول اکرم را معصوم میدانند. (توضیح مترجم)

سال ۶۳۲ میلادی در شهر مدینه وفات یافت ، قبرش در آن شهر زیارتگاه مقدس است^۱ همانجائی که سپس ابوبکر و عمر مدفون شدند .

* * *

اصول دیانت اسلام بسیار ابتکاری نیست ، ظهور دین نوین اسلام نشان میدهد که ترکیبی از ادیان است . گروهی از اصول آن به ادیان بسیار ابتدائی مربوط است دسته ای دیگر به ادیان قدیمی که تحولاتی در آنها راه یافته است . مراسم بسیار قدیمی نظیر ختنه است . اعتقاداتی چون ایمان به جن و ارواح که سپس از آنان فرشتگان و جانهای مقدس ساخته شده است . همچنین امور دین از جمله نماز مربوط به خداپرستی است^۲ .

یکی از اصول دین شهادت به یگانگی خداوند قادر و بخشنده است . خداوند

(۱) حضرت محمد ص تنها پیغمبری است که قبر او کاملاً مشخص است و میتوان بتحقیق و اطمینان ، واقعیت وجود او را درون آن حس کرد و استخوانهای او را لمس نمود ، او محققاً آنجاست ، در مدینه زیر صفحه ای سرسبز است ، باید اعتراف کرد کمتر دینی چون اسلام مکان مقدسی اینگونه محقق و تاریخی دارد .

Renan : Mélanges d'histoire et de voyages, Paris, Calmann - Lévy, 1898

صفحه ۳۰۲

(۲) در قرآن ، خدا به پیغمبر اسلام میگوید : «اگر از آنچه بتو فرستادیم در شکمی از آنان پرس که قبل از تو کتاب خوانده اند» (سوره یونس . ۱۰ - ۹۴) ، از این آیه چنین آشکار است که گفتار قرآن و عقاید اسلام را باید در کتب گذشتگان جستجو کرد و اصول آنرا در میان گفتار پیشینیان یافت . از طرفی طبق سندها قرآن حضرت محمد ص اسلام را دین پدرش ابراهیم میداند و مجتهدین و فقهای اسلامی مسائل فقهی را در دو بخش ابدائی و امضائی قرار میدهند و امضائی آن قسمت از قواعد فقه را میدانند که در گذشته وجود داشته و دین اسلام آنرا پذیرفته است . بنابراین دین اسلام براساس ادیان قدیم قرار دارد و چنانکه قرآن

بقیه پاورقی در صفحه بعد

سرنوشت ، مردم را قبلاً مقرر داشته است . مکتب جبری محمدی با این جمله بیان میشود^۱ . نوشته شده بود

خدا « قاضی القضاة » است . نیکوکاران را بعالم بالا و بدکاران را بدوزخ میفرستد . سوره پنجاه و شش « الواقعة » این دو دسته را چنین روبروی یکدیگر قرار میدهد .

یاران سوی راست ، چه مردمانند که در دست راست اند و راست سوی

یاران سوی چپ ، چه مردمانند یاران سوی چپ

پیغمبر اسلام به یاران سوی راست وعده میدهد : باغهای دارای نعمت ، تیختهائی که با پارچه هنرمندانه مرتب شده ، بر سر ایشان غلامان آراسته ، که جوانی جاویدان دارند خدمت میکنند و صراحی و کوز آویها بی گوشه و آب دستانها

بقیه پاورقی از صفحه قبل

گواه است میتوان آراء آنها در نوشته های پیشینیان نمایان دید . رجوع شود به :

دکتر سنجهر خدایار محبی : بنیاد دین و جامعه شناسی ، تهران - کتابفروشی زوار
صفحه ۲۸۵ - ۲۶۶ ؛ همچنین سخنرانی ، دکتر خدایار محبی نماینده ایران در دهمین
کنگره تاریخ ادیان - ماربورگ - آلمان . ۱۹۶۰ ؛ تحت عنوان : Le Contact du Mani-
chéisme avec la religion de l'Islam که در کتاب زیر در آلمان چاپ شده است :

X. Internationaler Kongress Für Religionsgeschichte, 11 - 17
September 1960 in Marburg Lahn, Kommissionsverlag N. G. Elwert verlag
Marburg 1961.

* * *

(۱) دین اسلام را نمیتوان تحت حکمی واحد طرفدار جبر یا اختیار دانست ، بلکه هر یک از فرق اسلام از این نظر راهی را انتخاب کرده اند . مخصوصاً فرقه شیعه که طریقی بیان آن دورا انتخاب کرده است گفتار زیر بحضرت اسام صادق علیه السلام منسوب است که فرمود : « لاجبر و لاتفویض بل امر بین الامرین » یعنی : نه جبر درست است و نه اختیار ، بلکه امری میان آن دو صحیح است . (توضیح مترجم) .

با گوشه و جام از می ، از چشمه روان میگردانند ، ایشان از آن مجلس و از آن شراب باز نپراکنند و هیچ از می درنمانند ، و از هر مجلسی که گزینند و از هر گوشت مرغ که خواهند . همچنین لذات دیگری تحت نظم وعده میدهد که ترجمه «ماردروس Mardrus آنرا دلفریب میسازد :

و سیاهچشمان و فراخچشمان مانند مروارید در صدف [پرده پوشیده گرد بآن نرسیده] پاداش آن کردار که میکردند . آنجا در بهشت نابکار نشنوند و نه هیچ بزه .

امادرباره یاران دستچپ : ایشان در آتش و باد تفته اند . بادی سخت گرم و بادی سخت سرد و آبی جوشان و سایه دود ، سخت سیاه ، نه خنک ، و نه آسان ، ایشان پیش از آنروز منعمان و گردنکشان بودند و می سهند پیمش از آنروز برآن بزه ی بزرگ^۱ . مسلمان باید با انجام پنج وظیفه اصلی ، موسوم به پنج ستون اسلام ، ایمان خود را آشکار سازد :

(۱) اعتراف بایمان ، اینکه خدائی جز «الله» نیست و حضرت محمد ص پیغمبر اوست .

(۲) نماز : عبارتست از اعمالی خاص و قرائت قرآن و گفتارهای مقدس ، رکوع سجود ، با قرار گرفتن صورت بسمت مکه .

(۳) زکوة : یعنی صدقه ، تن سلامتی ، مسلمان باید ابتداء ، تنها باندازه احتیاج ضروری نزد خود نگاهدارد و سپس سهم معین و مخصوص بیچارگان را به بیت المال بدهد .

(۲) فلیسین شاله در ترجمه آیات سورة الواقعة از قرآن بزبان فرانسوی ، ترجمه ماردروس استفاده کرده است . در ترجمه فارسی متن فرانسوی و عربی مقایسه گردید ، از کتاب «کشف الاسرار و عدة الابرار» معروف به تفسیر خواجه عبدالله انصاری ، تألیف : ابوالفضل رشیدالدین المیبدی (سال ۵۲۰ هجری قمری) ، از انتشارات دانشگاه تهران - شماره ۳۳ ، استفاده گردید . (توضیح مترجم)

۴) روزه : در ماه رمضان از طلوع آفتاب تا مغرب .

۵) حج : زیارت مکه که باید حداقل یکبار در مدت عمر آنرا انجام داد .

سوره دوم (سورة البقره) انسان را متوجه میسازد که با چه روحیه ای باید این تکالیف را انجام دهد :

نیکی و پارسائی آن نیست که در نماز روی های خویش را سوی مشرق و مغرب فرادارید و لکن نیکوکار آن کس است که بگردد بخدای و روز رستاخیز و فرشتگان و کتاب خدا و پیغمبران و بر دوستی او مال دهد خویشاوندان فقیر را ، و یتیمان و تنگدستان و درماندگان در راه ، و خواهند گان و در آزادی بردگان . و نماز پبای دارد و از مال خود زکوة دهد ، با هر کس پیمان بندد و وفادار بماند ، و در بدبختی ها و در تنگی ها و هنگام سختی شکمپا باشد . ایشانند که چون گویند نیکانیم راست میگویند و ایشان پارسا هستند .

در کنار احکام مثبت (واجبات) که وظائف مسلمین را تعیین میکند ، احکام منفی (محرمات) وجود دارد که مانع انجام بعضی از کارها میگردد ، خوردن خون حیوانات و گوشت خوک و آشامیدنهای مستی آور و پیکر سازی و قمار ، حرام است . ختنه کردن که از قدیم مرسوم بوده است هنوز محفوظ و معمول است . ستایش ارواح بشکل آداب و مراسم مخصوصی برای برگزیدگان خدا همینطور رایج مانده است .

(۱) در سوریه و عربستان فعلی درخت مقدسی است که جایگاه یک مقام روحانی است که عنوان «ولی» دارد و در زیر ریشه های درخت مدفون است .

صفحه ۲۶۹-۲۶۸ : Lods : Israël,

توضیح مترجم : اگر در میان گروهی از مسلمانان بغلط آدابی رایج است نباید آنها جزء اصول معتقدات اسلامی شمرده ، چنانکه قرآن گواه است ، اولین هدف اسلام مبارزه با حیوان پرستی و گیاه پرستی است ، توجه بعنوان بندگی و ستایش جز خدا ، بشخص یا امور دیگری شرک و بت پرستی محسوب میگردد و خلاف اصول دیانت اسلام بشمار میرود .

اختیار زوجه های بسیار به چهار زن محدود شده است. زن باید در خانه بماند، یا روسته خارج شود بنابراین در موقعیت پائین تر از مرد قرار میگیرد.

با وجود این اسلام مقام مادر را گرامی میدارد. حضرت محمد ص میفرماید: «بهشت زیرپای مادران است». جهاد علیه نامسلمانان مهاجم از وظائف مسلمین است، در اسلام مقام روحانیت دارای سلسله مراتب نیست. مقاماتی نظیر پاپ و شورا وجود ندارد. تنها یک رئیس برای نمازهای واجب بنام «امام» است و یک مأمور «مؤذن» که اوقات نماز را با اطلاع مسلمانان میرساند. مقام اصلی دینی را دانشمندان فقیه بنام «علماء» تشکیل میدهند و عقیده دارند که قرآن را کاملاً میدانند و صلاحیت تفسیر آنرا دارند^۱.

* * *

اسلام بطور معجزآسا در جهان منتشر گشت و سراسر ترکستان - آفریقای مرکزی، مراکش تا مالزی را فرا گرفت. اسلام دارای دو فرقه بزرگ است: گروه سنی که نسبت به روش پیغمبر اسلام که متمم قرآن است وفادار مانده اند. گروه دیگر را «شیعه» مینامند. مرکز اصلی این دسته در ایران است، در نظر شیعیان حضرت محمد آخرین پیغمبران نیست^۲، بلکه عده ای دیگر نیز هستند، مخصوصاً فرزندان خوانده

توضیح مترجم: (۱) صلاحیت تفسیر قرآن با اهل فقه نیست بلکه با حضرت رسول اکرم ص است. در میان اهل سنت صحابه پیغمبر اسلام معانی قرآن را از آنحضرت روایت میکنند و اهل فقه از این روایات جهت استنباط احکام اسلامی استفاده میکنند. در مذهب شیعه تفسیر قرآن در شأن پیغمبر اسلام و دوازده امام علیهم السلام میباشد و اهل علم و فقه و دیگران را در آن راهی نیست و مجتهد با شرائطی خاص مرجع سؤال و پرسش احکام مذهبی است.

(۲) در نظر مسلمین اعم از سنی و شیعه پیغمبر اسلام خاتم انبیاء است. حضرت امیرالمؤمنین علی و فرزندان او در این سمت پیاسیری ندارند، بلکه امام و رهبر شیعه بشمار میروند. تفاوت شیعه و سنی در اینست که اهل سنت معتقدند که پیغمبر اسلام برای خود جانشین

بقیه پاورقی در صفحه بعد

پیغمبر اسلام و دامادش علی و دو فرزندش علی ، حسن و حسین ، که در راه ایمان خود بمقام شهادت نائل شده‌اند .

شهادت جانگداز علی و دو فرزندش ، حسن و حسین در نظر شیعیان مانند مصائب حضرت عیسی است برای مسیحیان ، ماه محرم باین خاطرات خونین اختصاص دارد . در یک هفته مقدس صحنه‌های سوگواری باترتیب پیکرهای حزن-انگیز مرسوم است . در مورد این مراسم سالیانه روایاتی متحدالشکل و باستانی وجود دارد که آداب یکشنبه (رامو) آخرین یکشنبه ایام پرهیز مسیحی را بخاطر می‌آورد ، هیچ یک از مراسم بدین زیبایی و جذابی نیست .

نبوغ عرفانی ایرانی توانسته است احکام و اخلاق رسمی را بنوعی خاص جلوه دهد . جلب محبت و توجه باور رنج‌آور و تأثر انگیز و مرثیه و نوحه مورد احتیاج کامل هریک از ادیان است . از عصر (آدونیس) تا هفته مقدس در مراسم هیچیک از ادیان از ذکر روایات و ایجاد مناظر جهت گشودن منبعی برای گریاندن مردم غفلت نشده است .

گریه کردن برای خدائی نجات‌دهنده (مانند حضرت عیسی که بشریت را با خون خود بازخرید) بسیار دلپذیر است . این احساس اندکی برای اسلام عربی بیگانه است ، زیرا دینی کاملاً جدی و مخصوص مردان است . بدون تقلید مستقیم از شرح مصیبت‌های حضرت مسیح ولی با تکیه به همان احساسات ، شیعیان تقوای

بقیه پاورقی از صفحه قبل

معین نکرده است ، بنابراین مسئله خلافت جزء اصول واجب اسلام نیست . شیعیان عقیده دارند که پیغمبر اسلام بدستور خدا ، حضرت اسیر المؤمنین علی علیه السلام را جانشین خود قرار داده است و پس از او پسرش امام حسن و سپس فرزند دیگرش امام حسین و نه فرزند او یکی پس از دیگری سمت امامت دارند . وظیفه امامان شیعه ترویج قرآن و سنت پیغمبر اسلام است .

بردارانه را در شخص حضرت علی و فرزندان او آفریدند^۱.

* * *

اسلام در شیعه و بعضی از فرق نظیر «آئین صوفی» راه اعتدال پیش گرفته است. آئین صوفی جنبشی عرفانی متعلق به تاریخ قرن هشتم میلادی است که مخصوصاً در ایران رواج یافته است. کلمه صوفی یعنی لباس پشمین که زاهدان و بیچارگان دربردارند و اولین نشان مخصوص این آئین است. در تصوف، اصول هندو، بودائی، یونانی، مکتب افلاطونی نوین، نفوذ دارد. بنابراین ترکیبی است مذهبی که اسلام را بیش از پیش تکمیل کرده است.

صوفی مسلمان معتقد به توحید الهی است، خدا را محیط همه چیز میدانند که در هر چیز راه دارد، بنا براین خدا را در درون خویش مییابد. بعضی از صوفیان تا آنجا رفته اند که گفته اند «من حق هستم». پارسائی حقیقی در پذیرفتن عقائد و فرمانبرداری در کردار نیست، بلکه در عشق است که بخدا دارد. روحی که تشنه و مشتاق خدا است مانند شتری است که بسوی مکه شتاب دارد، بلبلی است

(۱) Renan : Nouvelles Etudes d'histoire religieuse, (Paris, Calmann-

Lévy) صفحه ۲۱۱-۲۱۰-۱۸۷ چاپ دوم

توضیح مترجم: تقوی را شیعه در شخص حضرت علی و فرزندان او نیافریده است، بلکه به گواهی تاریخ نویسان سنی و شیعه حضرت علی و فرزندان او متقی بوده اند، حتی گاهی کسانی که خواسته اند از سیاست کشورداری آن حضرت خرده گیری کنند پارسائی شدید او را در رعایت عدالت افراط شمرده اند، دوستان او دادگستری او رنجیده خاطر گشته بدشمنانش پیوسته اند. حضرت امام حسن برای اینکه خون مردم ریخته نشود از مقام خلافت کناره گرفت و طریق پارسائی را بر امور دیگر ترجیح داد. حضرت امام حسین بخاطر حفظ عدالت و رعایت حق علیه مظالم بنی اسیه قیام کرد و در این راه خود و خاندانش را بکشتن داد.

که عاشق گل است ، تقدس اتحاد و وحدت با خداست^۱ . مؤمن نوعی مستی لذت بخش را بر خویش تن هموار میسازد و با سپاسگذاری از همه نعمتهای جهان لذت میبرد . شعرای ایران که زیر نفوذ آئین صوفی قرار دارند ، عشق زندگی همگانی را در عبارات استعاره‌ای نغمه‌سرائی میکنند که عشق دنیوی را بیاد میآورد . در چنین نقطه اعلی دیگر از حوادث معمولی زندگی روزانه آشفته نمیشوند . در قرن سیزدهم یک شاعر صوفی ایران جلال‌الدین ملقب به رومی استیلاء مغول و ویرانی بغداد را مشاهده کرد ولی بهیچوجه از آن حوادث بیمناک نگشت^۲ .

در هندوستان ، در قرن پانزدهم «آئین سیکه» تشکیل شد که بمعتقدات اسلامی و دستورالعمل‌های هندو نزدیک است . در قرن شانزدهم یکی از بزرگان مسلمان و مغول «اکبر کبیر» اقداماتی بعمل آورد که میان اسلام و هندو و یهود و مسیحیت سازش برقرار سازد .

در قرن هجدهم وهابیان (یعنی پیروان مردی عرب از نجد موسوم به عبدالوهاب) قیام کردند که اسلام را به سادگی ابتدائی بازگردانند ، باین جهت اموری را مخالف با مذهب خویش دانستند ، نظیر : آداب مخصوص آثار متبرکه - اهمیت به مقابر پارسایان دینی - تجمل و زینت - اموری که موجب تباهی آئین اسلام است - مصرف توتون و تنباکو...^۳ .

(۱) در سراسر آئین صوفی تحت عنوان «المروارید» (قرن ۱۱ و ۱۲) و «المحدث» (قرن ۱۲ و ۱۳) رایج است . از آن زمان پارسایان محلی که در جسم آنان برکت وجود دارد افزون شدند ، زاهدان گاهی تنها زندگانی میکنند ، و برخی اوقات مدرسه (زاویه) تشکیل میدهند و در آنجا عقائد صوفی و شیمی و جادو تعلیم میدهند . در نزدیکی پاریس ، در سورن (سن) یک مرکز صوفی وجود دارد .

(۲) این عقیده در میان همه صوفیان یکسان نیست و هر کس را طریقتی است که با دیگری متفاوت است (توضیح از : آقای حکمت‌الله آل‌آقا)

(۳) پس از این قسمت سی و پنج سطر حذف شد .

براستی قرون متمادی اسلام در نظر پیروان خود اصل مسلم و حقیقتی واحد بوده است ، این اعتقاد عصبیتی ایجاد کرده است که نمونه ای از آن جنگ مقدس (جهاد) است^۱ ، امروز هم در بعضی نواحی تعصبی شبیه بآن وجود دارد .

اما از این دین روحانی و طرفدار عصبیت چیزی بوجود آمده است که میتوان آنرا «اسلام قلبی» نام نهاد . حداقل در برخی از وجوه و حالت های شیعه ، مخصوصاً در فرق اسلام ، یک وظیفه وجدانی با احساساتی پرشور برقرار میگردد و تقوای بسیار عالی را در روحیه ای انسانی جای میدهد که با ادیان بسیار عالی مشابهت دارد...^۲ .

(۱) جهاد در اسلام برای دفاع از بلاد اسلام است و نه تجاوز ، در هر حال نباید کلیه کارهای مسلمین بایکدیگر را بحساب اسلام گذارد (توضیح از آقای حکمت الله آل آقا)

(۲) سطر آخر حذف شد .

فصل سی ام - پایان کتاب

طبیعت، ریشه، و ارزش احساس دینی

برای آنکس که یادآوری گذشته او را خوش آید، تاریخ ادیان سود بسیار دربردارد. زیرا در این مورد تنها حوادث غالباً پیش پا افتاده نیست که نمایان میگردد، بلکه افکاری بسیار عالی است که ناشی از ادراکات مردم است، احساساتی بسیار مختلط است که در برابر زندگانی انسانی، از آنطرف جهان، آدمی آزموده است. بعلاوه مطالعه ادیان میتواند در احکام بسیار هیجان انگیز مسائل فلسفی کمک کند، حاکی از اینکه: حقیقت طبیعت چیست؟ جوهر احساس دینی و ریشه آن کدام است؟ یک آزاداندیش امروزی، چه ارزشی میتواند برای دین در نظر بگیرد.

* * *

فکر باستانی درباره دین، حداقل در اروپای ما، اینست که دین «آدابی است که مخصوص خدا انجام داده میشود». اگر از خدا، مقصود یک خدای واحد مشخص باشد که خالق زمین و آسمان است، بدیهی است، این تعریف تنها بیک عده ادیان محدود متوجه است: چون دین آسن هوتب چهارم در مصر، مزدیسناي زرتشت (که همچنین یک اصلی بدی رانیز می پذیرد)، دین یهود، مسیحیت، اسلام. این تعریف مربوط به ادیان متعدد مشرکین نیست، مانند: دین مصریان قدیم، آئین هندو، ادیان ژاپون و مردم بابل، اقوام ژرمن و سلت و یونان و روم. در تعریف قبلی میتوان به خدای واحد، کلمه خدایان را افزود. مثلاً، مانند «لاگرانژ» مورخ ادیان، گفت: «دین براساس رضایت مشترک عالم انسانیت،

با پرستش خدا یا خدایان آغاز میگردد^۱ .

این تعریف نیز ادیان توحید و مشرکین را دربردارد ، ولی شامل ادیان ابتدائی نظیر «توتم پرستی» و «جان پرستی» نیست ؛ با «ادیان چین» و مخصوصاً «دین بودا» که عقیده بخدا از اصول آن نیست ، ارتباط ندارد .

* * *

بجای اینکه ادیان بسیار مرکب آغاز بررسی قرار گیرد ، بهتر است ابتداء ادیان بسیار ساده مورد سنجش واقع شود . این همان روش « سالومون راینخ » و «امیل دورکیم» است . سالومون راینخ میگوید : «دین مجموعه ای اندیشه یادقت است که از آزادی رفتار نیروهای ما جلوگیری میکنند^۲ . این تعریف اندیشه انسانرا به «تابوها» متوجه میکند و آنها امور ممنوعه ایست که مخصوص «توتم پرستی» است ، تحت نفوذ این دین ابتدائی در همه ادیان دیگر نیز راه دارد . ولی این تعریف همان اندازه که برای دین مناسب دارد ، برای تعریف اخلاق ، و در هر مورد درباره اکثر اخلاق ها شایستگی دارد ، زیرا اخلاق نیز مجموعه ای از امور را در وجدان ما راه میدهد ، در نتیجه از رفتار آزاد نیروهای ما برای انجام برخی کارها جلوگیری میکند و بعضی از رفتارها را بمنوع میسازد . ولی در این تعریف وجوه شادی بخش دین ، در روحیه مؤمنین ، مخصوصاً در جامعه های ابتدائی مورد توجه قرار نگرفته است . دورکیم در «کیش توتم» احساسات شادی بخش و امیدواری مشاهده میکند^۳ . در چین و ژاپون دین در برابر طبیعت قرار ندارد . در همه ادیان : هندو و بودائی و ایرانی و یهودی و یونانی و مسیحی و اسلام ، اهل عرفان از بستگی و ارتباط با «وجود مقدس» یا «خدا» احساس خوشبختی و رضایت میکنند . مثلاً در

(۱) Etudes sur les religions sémitiques (Paris, Gabalda, 1930), 2 e éd.

صفحه ۱۵

(۲) Orpheus, صفحه ۴

(۳) رجوع شود به فصل اول

نظر شخصی چون «سن فرانسوا داسیز» دین به «مجموعه ای دغدغه خاطر» محدود نیست، که مورد بحث «سالومون راینخ» میباشد.

بعقیده سالومون راینخ، مفهوم تابو، نشان بسیار مشخص دین است. ولی در نظر دورکیم، توتم بیشتر ارزش دارد. دورکیم در اثر خود «اشکال ابتدائی زندگانی دینی»، دین را چنین تعریف میکند: «روش مشترکی از معتقدات و رفتارهای وابسته بامور مقدس است، یعنی مجرد و شگفت انگیز. عقائد و اعمالی که با جامعه ای اخلاقی، بنام کلیسا (معبد) افرادی را که آنها را قبول میکنند متحد میسازد».

یکی از پیروان دورکیم، هانری هوبرت، دین را «اداره مقدس»^۱ تعریف میکند. در نظر دورکیم دین دارای ریشه اجتماعی است. این جامعه است که فرد را پرورش میدهد و در وی احساس مقدس تولید میکند. دورکیم از ادیان ابتدائی دلیل میآورد: مخصوصاً از معتقدات مردم استرالیا که تحت حمایت و احساسات اجتماعی کلان قرار دارند. ستایش و ابراز احساسات ایشان نسبت به نشان کلان، یعنی توتم، احساس آنان را از اصل توتمی بطور کلی به «سانا»^۲ رهبری میکند.

دورکیم حق دارد، دین را «تشخیص مقدس از پلید» بداند ولی از نقطه نظرات دیگر تعریف او با اشکال روبرو میگردد. البته درست است که دین غالباً امری اجتماعی است و سازمانهای معبدها نقش مهمی در تاریخ دارد، ولی دورکیم از وجه فردی احساس دینی بسیار غافل است. بودا هنگام گوشه نشینی به مفهوم جهان و زندگی انسان راه یافت و در رأس افکار دینی زمان خویش قرار گرفت^۳، در صورتیکه معتقدات او با آداب و رسوم جایگاهش مغایرت داشت.

(۱) Les Formes élémentaires de la vie religieuse, صفحه ۶۵

(۲) Introduction au Manuel de l'histoire des religions par Chantepie de la Saussaye (trad. franç., paris, colin, 1904), P. XLVII.

(۳) رجوع شود به فصل اول

(۴) رجوع شود به فصل هشتم

در بیشتر ادیان عرفان با مراسم اجتماعی سازگار نیست و انسان مایل است شخصاً با خدا ارتباط یابد، باین جهت این دآوری درباره تعیین هویت مقدس و اجتماعی چندان درست نیست. البته جامعه فرد را از هنگام تولد تا مرگ تربیت میکند و یاری مینماید، بهره میرساند، یا آزار میدهد ولی آنچه انسان را مذهبی میسازد این تشکیلات ناقص و سازمانهای گسسته نیست.

* * *

بہتر است مانند سالومون راینخ و دورکیم ادیان ابتدائی آغاز تحقیق قرار گیرد ولی بجای «توتم» یا «تابو»، مفهوم «مانا» در ردیف اول واقع شود. طبق نظر دورکیم «مانا» نیروئی است بی نام، هم مادی و هم روحانی که در همه جا وجود دارد. مفهوم مانا بطور مستقیم یا غیر مستقیم در کلیه ادیان موجود است، گاهی بشکل مخصوص خودش یا بصورت نشانه‌ها و تصویرهائی که آنرا شخصیت میدهد. در بعضی موارد شکل‌های آنرا انسان نمیتواند ادراک کند و غالباً دارای ریشه‌ای مجرد است، حداقل تعریف آن عبارتست از فکر و احساس درونی که «وجود محدود هستی فانی» را بیک «حقیقت نامحدود» مربوط میسازد.

توتم پرستی ناشی از «مانا» است. زیرا اعضاء کلان بعضی از حیوانات یا گیاهان را دارای نیروی «مانا» میدانند. توجه انسان ابتدائی به حیوان یا گیاه مقدس بواسطه وجود این نیرو است. بنا براین مقصود توجه به نیروی مانا است نه پرستش حیوان یا گیاه، باین تفاوت که حیوان یا گیاه را میتوان دید ولی آن نیرو همیشه روشن و آشکار نیست^۲، باوجود این برخی از اهل عرفان و تصوف گمان میبرند که بآن راه دارند.

(۱) رجوع شود به همان کتاب دورکیم صفحه ۲۶۹؛ همچنین به فصل اول و دوم

این کتاب

(۲) Van Gennep : L'Etat actuel du Problème totémique, (Paris, Leroux

صفحه ۴۸، ۱۹۲۰)

Dussaud : Introduction à l'histoire des religions, (Paris, Leroux,

صفحه ۲۲-۲۳، ۱۹۱۴)

در نظر دورکیم ، مانای دارای شخصیت «روح» است که مصریان قدیم آنرا «کا» مینامند. این اعتقاد فکر زنده ماندن روح را پس از مرگ انسان آشکارمیسازد و در بیشتر اقوام و ملل رایج است ، مخصوصاً در چین و ژاپون که نتیجه آن «آداب مخصوص مردگان» است .

طبیعی است ، با وجود تحولاتی که تا کنون انجام شده است معذالک مردم ابتدائی ارواح بسیاری نظیر روح خودشان را در دنیای خارجی جای میدهند و امیدوارند همانطور که با این ارواح رفتار میکنند با روح خودشان رفتار شود . جان پرستی و امور مهم مربوط به آن (جادو) از اینجا سرچشمه میگردد .

اصل انتظام جهان ، در «مانا» همان «تائو»ی چین^۲ است که بی نظمی در جهان را نتیجه بدرهبری انسان یا هیئت حاکمه میداند ، در نتیجه اندیشه اخلاق در دین وارد میگردد .

مانا بصورت تصاویر متشکل یا مرکب «آتمن برهن»^۳ هندویان را بخاطر میآورد که مجموعه رفتارهای وجودهای پیشین است و «کارمن» آئین ودا است ، در نتیجه فکر اعتقاد به متافیزیک را در قلب انسان نمودار میسازد .

در دین بودا «کارمن» یا مجموعه کارمنها «منبعی طبیعی است که این جهان از آن ساخته شده است و شکلی مخصوص از «مانا» است^۴ .

خدایان مشرکین مانای با شخصیت و آراسته است ، یعنی ارواحی که از نظر «جان پرستی» شماره آنها کمتر از «آئین شرک» ولی دارای نیروی بیشتر است .

زن خدایان یا معمولاً «زن خدا» به مانای بی شخصیت نزدیک است . مادر زمین

(۱) فصل سوم : دین مصریان قدیم

(۲) رجوع شود به بخش سوم : ادیان چین

(۳) « » « فصل هشتم : دین بودا

(۴) « » « فصل ششم : دین هندو

مادر همگانی ، در چین محترم است ، از خلیج بنگال تا سواحل مدیترانه پیرو دارد این مادر خدا باشکال مختلف در اقوام گوناگون نشان داده میشود : مانند آدیتی در هند ، ناهید در ایران ، ایشتر در بابل ، سیبل در فروگیه ، آستارته ها و بعلات در فنیقیه و فلسطین ، نرتوس ژرمن ها ، مادرهای سلتها ، گه و همه زن خدایان هلنی ، بونادئا در لاتن .

این زن خدایان غالباً با « گیاه خدایان » بستگی دارند و در مقام الوهیت شریکند مانند : آتیس ، آدونیس ، بعلا . از جمله میتوان « اوزیریس » خدای مصری را که همسر « ایزیس » است با آنها مقایسه کرد .

در جامعه انسانی بهمان اندازه که مرد بر زن مسلط گردیده است ، مرد خدایان نیز بتدریج نیرومند شده اند و دارای ارزش گردیده اند ، نظیر خدایان طبیعت ، چون شیوا و ویشنو در هندوستان ، مردوک در بابل ، مخصوصاً خدایان آسمانی چون : خورشید و ستارگان در مصر و هند و ژاپون و ایران و بابل و سلتها و یونان .

پیشرفت در تجرید و اینکه « جهان واحد است » ، بتدریج خدایان را در یک « خدای واحد » دسته بندی میکند . گاهی تحول از شرك به واحد پرستی ناگهانی است مانند عصر آهن هتپ چهارم در مصر . بیشتر اوقات این تحول مرتب و منظم است . آنچه معمولاً واحد پرستی مینامند امری جز شرك دارای سلسله مراتب نیست که در آن عنوان خدائی تغییر یافته و به خداوند قادر متعال تعلق گرفته است ، در مقابل سایر خدایان در ردیف ایزدان و فرشتگان و ارواح قرار گرفته اند . نظیر آن زمان که زرتشت خدایان پیشین را تحت اطاعت خداوند متعال « اهورامزدا » قرارداد . بختنصر نیز در بابل ، مردوک را در رأس خدایان نهاد .

شکل دیگر توحید ، واحد پرستی قومی است که نوعی شرك است . مقصود آنکه هر یک از اقوام خدای یکتا را ستایش میکنند و خدای واحد یا خدایان اقوام دیگر را برای همانها برسمیت می شناسند ، ولی بتدریج باین فکر میرسند که خدای ایشان ،

خداوند جهان و انسان و همه است ، در نتیجه از واحدپرستی قومی به واحد پرستی همگانی تحول می پذیرند : ریشه واحدپرستی بنی اسرائیل ، پیش آهنگ واحدپرستی در مسیحیت و اسلام ، چنین بوده است .

پیشرفت تحولات دین لازم نیست حتماً از طریق وحی باشد بلکه پیدایش شخصیتی مقدس کافی است ، مانند دین بودا که مؤسس آن نه ادعای خدائی دارد و نه پیغمبر است ، تنها رهبری است که راه حقیقت را باز یافته است .

چنین تکاملی آداب ادیان بسیار ابتدائی را با مراسم ادیان بسیار عالی ارتباط میدهد و موجب میشود که انسان از دینی به دین دیگر راه یابد ، در نتیجه افکار بسیار ساده به مفاهیم عالی فلسفی تحول می پذیرد .

قربانی حیوان مقدس و خوردن آن از زمان «توتم پرستی» تا کنون رایج است و انسان را دارای نیروی «مانا» میگرداند . قربانی پیشکش ، خدایان را که مورد حاجت انسان است نگهداری میکند یا بهتر آنرا موافق ساخته و طول عمر آدمی را افزون میسازد .

نماز نشان میدهد که کلمات در جوهر اشیاء شرکت دارند ، این کلمات همان اشیاء هستند و یا حداقل اصل زندگی آنها .

نگهداری از تابوها از خشم ارواح و خدایان جلوگیری میکند و اطاعت از قوانین اخلاقی و اجتماعی را که خدایان حافظ آنها هستند ، رایج میسازد . افسانه ها آداب و رسوم را بیان میکنند و مشروع میسازند ، و عید هائی را که مؤمنین بخاطر آن به عبادتگاه میروند ، نگهداری میکنند ؛ بنا بر این ، در این آداب ، افسانه ها و معتقدات مذهبی محسوس میگردد . احساسی که بر قلب انسان حکومت دارد عبارتست از ارتباط با حقیقتی که او را به بینهایت به پیش میراند . این احساس زمانی ترس همراه دارد و گاهی قدرشناسی و عشق .

زندگی محدود پلید در رابطه با نامحدود مقدس گرانمایه میگردد و از آن اصلی بوجود میآید که دین بر آن تکیه دارد . از آغاز پیدایش احساس دینی در انسان

کلیه امور قلمرو دین در «احساس نامحدود» قرار میگیرد. بنابراین دین رشته‌ای از مقررات است میان محدود و نامحدود.

* * *

حتی فلسفه‌های آن دسته از متفکرین بزرگ جهان که از رابطه با هر عبادتگاهی که در قلمرو ایمان است خودداری میکنند، در آنجا که فکر رابطه میان محدود و نامحدود بمیان می‌آید، دارای خصلت دینی است.

فلسفه اسپینوزا (۱۶۷۷-۱۶۳۲) چنین است، در آنجا که، آنچه وجود دارد در یک خدای نامشخص شناخته میشود: زمان و فکر و کلیه جهان‌ها نامحدود، ولی وجود ما که از جسم و روح ساخته شده محدود است و از طریقی در عالم الهی شرکت دارد:

در متافیزیک عالی اسپینوزا، روشن و آشکار، فکر اصلی «توتم پرستی» و «جان پرستی» نمایان است که نمونه‌ای از فلسفه‌های اروپائی است و نتیجه شگفت‌انگیز آن: «بازگشت به مانا» است.

اینگونه تفکر، در هر مورد، نزد بسیاری از متفکرین، وجود دارد، مخصوصاً نزد بسیاری از فلاسفه آلمان در قرن نوزدهم که زیر نفوذ افکار مکتب اسپینوزا قرار دارند.

در نظر شلینگ **Schelling** (۱۸۰۴-۱۷۷۵) «دین وحدت مطلق وجود ما و واجب الوجود است». نتیجه نیکوآنکه «دین آن چیزی است که مقاوت و اعتراض را در وجود ما و اختلاف را در موجودات از میان میبرد».

در نظر شلایرماخر **Schleiermacher** (۱۸۳۴-۱۷۶۸) «دین عبارتست از بستگی ما بیک احساس مطلق».

بعقیده ماکس مولر **Max Muller** (۱۹۰۰-۱۸۲۳) «دین کوششی است برای ادراک وجودی که قابل ادراک نیست و نمیتوان آنرا توصیف کرد، به بیانی دیگر، عروج افکار باطنی بسمت نامحدود است. زیرا در آنطرف محدود، در پشت سر محدود در زیر محدود، در بالای محدود، در درون محدود، نامحدود همیشه حاضر است». باین جهت اساس دین باطل نیست. تجربه تنها ریشه محکم کلیه علوم است و همیشه ما را در مقابل معلومات محدود قرار میدهد. بنابراین آیا دینی که چنین بدست آید بر اساس باطل قرار ندارد؟ باین مسئله **Jean Jaurès** ژان ژوره (۱۹۱۴-۱۸۵۹) که فلسفه اش مانند اسپینوزا دارای خصلت دینی است، چنین پاسخ میدهد: «دانش نمیتواند به واجب الوجود نامحدود راه یابد، زیرا برامتی او همه جا هست». علم تنها امور معین و مشخص را بدست میآورد، آنها تنها از طریق تجزیه. علم نمیتواند خدای جهان را تجزیه کند، زیرا او جوهر است و حقیقتی است که نمیتوان آنرا جدا کرد یا تفکیک نمود^۱.

باید دانست تجربه امر خصوصی با تجربه احساسی و درونی متفاوت است. تجربه درونی کسانی مانند دکارت **Descartes** (۱۶۵۰-۱۵۹۶) تا برگسون (۱۹۴۱-۱۸۵۹)^۲ بیشتر موجب مکاشفات است، که هر یک از ما، در خود «نامحدود» را احساس کند، همانطور که اقوام ابتدائی آنرا در «مانا» ادراک نموده اند و فلاسفه بزرگ نیز وجود آنرا گواهی میدهند:

من هستم، من در وجود سهم دارم، بنابراین وجود من از خودم نیست، تنهائیز از طریق پدر و مادر و پدر بزرگ و مادر بزرگ و نیاکان و انسان و جاندار می باشد. کلیه نیروهای زندگی، قدرتهای مادی در

(۱) Cité dans Jaurès par Félicien Challaye (Paris, Mellottée, 1936),

صفحه ۱۰۶

(۲) رجوع شود به «Bergson» تألیف: فلیسین شاله، از انتشارات Mellottée،

پاریس ۱۹۲۹

« من » قرار دارد. اگر در « من » آفتاب زندگی نبود ، وجود نداشتم ، اگر خورشید نبود بنات النعش یا کهکشان نبود. من محصولی از « حیات کل » هستم. در درون وجودم « واجب الوجود » را ادراک میکنم ، وجودی که در همه جا در شخصیت من کاملاً راه دارد و از آنجا نیز بشگفتی میگردد. وجودی که همیشه قبل از من بوده است و قرنهای نامحدود برقرار خواهد بود ، آن وجود « لایتناهی » است.

در معنای درونی این کلمه ، طبیعی است که « وجود محدود » به « وجود نامحدود » وابسته است. وجود محدود در مقابل وجود نامحدود سر فرود میآورد و بستایش میپردازد و چون فرزندی او را دوست دارد ، در او بکلیه وجوه « حیات کل » عشق میورزد. این بستگی و این عشق ریشه دین است. بستگی بیشتر به ادیان ابتدائی اختصاص دارد و عشق ادیان عالی را توصیف میکند.

* * *

چگونه در انسان که « وجود محدود » است ، احساس نامحدود پرورش مییابد ؟ ریشه احساس دینی چیست ؟

در روانشناسی امروز ، گرایش های مختلط از گرایش های ابتدائی سرچشمه میگیرد ، که بتدریج جنبه روحانیت یافته و اجتماعی شده است.

گرایش ابتدائی ، توجه به نیروی نادیدنی است که فعالیت مربوط به جانداران و کودکان خردسال را ، از نظر زیست شناسی و روانشناسی ، رهبری میکند ، در نتیجه وقتی آن گرایش خشنود است لذت حاصل میشود ، چون ناراضی باشد و یا لطمه ای بر آن وارد گردد ، رنج آور است.

گرایش تجربه هائی را که انسان از طریق لذت بردن و رنجور گشتن بدست آورده است ، آرایش میدهد و یا افزون میسازد. عکس العمل روی این لذت ها و رنج ها ریشه آن تجربه است. گرایشی که ابتدا استعدادی طبیعی بوده است بیک

استعداد یا ذوق علمی تبدیل میگردد. چون گرایش با مداخله ادراک یا هوش تغییر شکل یافت امری ذهنی میگردد و روحانی میشود، ولی اگر گرایش در اثر نفوذ جامعه تغییر یابد اجتماعی میگردد^۱. بنا بر این باید درصدد تحقیق برآمد که از کدامیک از گرایش های ابتدائی (که بصورت روحانی یا اجتماعی درآمده است) احساس دینی حاصل میشود؟ نمونه هایی از آن میل هایی است که در شخصی مانند بودا و یا کسی چون، سن فرانسوآ داسیز، بصورت روحانی درآمده است و یادشخصیت هایی نظیر کنفوسیوس و بوسوئه، اجتماعی شده است. آیا این گرایش های ساده طبیعی است که جاندار یا کودک خردسال را رهبری میکند؟

برای اینکه ریشه گرایش های روحانی و طبیعی آشکار گردد باید، احساس دینی را تجزیه کرد. انسان همواره کوشیده است تا «حقیقت لایتناهی» را، که وجود او بان بستگی دارد، بشناسد، و در مقابل آن رفتاری شورانگیز انجام دهد که «آداب دینی» نام دارد، این رفتارها دسته ای شخصی و گروهی اجتماعی بوده است دین همواره به روح و احساس بازگشته است.

دین بر دو نوع است: دین ادراکی یا روحانی و دین قلبی، دین ادراکی کم و بیش، درست یا نادرست به انسان از جهانی که در آن زندگی میکند، معرفت میبخشد. این معرفت، برای ادراک و احساس جهان، و عکس العمل روی آن، از میان بردن خطرات، و حفظ وجود شخص ناگزیر ضروری است. در دین مانند علم گرایش یا میلی اصلی را مشاهده میکنیم که کلیه مردم و جانداران و حتی گیاهان را رهبری میکند. این گرایش برای بقای وجود و قریحه نگهداری یا نگهداری موجود است.

(۱) Le Nouveau Traité de Psychologie (Paris, Alcan, 1938)

جلد ششم صفحه ۵۵

Félicien Challaye : Les Tendances (Evolution, Spiritualisation, Socialisation).

میل یا غریزه نگهداری تنها برای حفظ زندگی در زمان حیات نیست بلکه موجب می‌گردد تا انسان، از اینکه میمیرد و از میان میرود، رنج برد و نگران گردد^۱ دین این نگرانی را آرامش می‌بخشد و رنج را تسکین می‌دهد، از این طریق که آدمی را به زندگی پس از مرگ امیدوار و مؤمن می‌سازد.

بعلاوه انسان دارای رفتاری مخصوص است و درصدد است جهان را بشناسد و در نتیجه چنین معرفتی روح خویش را خشنود سازد. در انسان گرایشی است که در حیوانات عالی و کودکان خردسال نیست و آن میل شناختن جهت تنه‌الذات شناسائی است که میتوان آنرا «میل کنجکاوی یا پژوهش» نام نهاد.

دین ادراکی این گرایش ابتدائی را خشنود می‌سازد، باین ترتیب که حالت انفعالی مخصوص به مؤمن می‌دهد که بوسیله آن جهان را می‌شناسد و حقیقت درونی آنرا می‌فهمد.

* * *

نوع دوم از دین، دین قلبی است که تجلی اصلی آن عشق است؛ نظیر: عشق و علاقه به موجودات مقدس، حیوانات توتمی، ارواح جان دهنده طبیعت، خدایان حامی انسان، خدا یا حیات کل. در اینجا بحثی جدید بمیان می‌آید که «عاطفه» یا «میل طبیعی» نام دارد و خصیصه ابتدائی است. این گرایش مورد اعتراض بعضی دانشمندان است، اما بخطا. خودخواهی وجود و هستی را نگهداری میکند ولی عواطف طبیعی^۲، انسان را از خویشستن خارج می‌سازد و از نظر روانشناسی

(۱) درباره اقسام دین رجوع شود به: Bergson, Henri : Les Deux -

Sources de la morale et de la religions (Paris, Alcan, 1932).

چاپ دهم (۲) Th. Ribot : Psychologie des sentiments. (Paris, Alcan,

صفحه ۴۳۶ (۱۹۱۷)

Dr. Georges Dumas : Traité de Psychologie, Paris, Alcan, 1923

صفحه ۴۳۶ جلد اول

Félicien Challaye : Psychologie et Métaphisique (Paris, Nathan,

صفحه ۲۱۷-۲۱۰، ۱۹۲۵ چاپ اول

به بالاتر از شخص او میرساند ، در آنطرف که ، وجودهای محدود ، به «واجب الوجود نامحدود» بازگشت میکنند . این اصل تجربه عرفانی است . بنابراین دین با روحانی ساختن و اجتماعی کردن سه میل یا گرایش ابتدائی بیان میگردد :

(۱) میل نگهداری *Instinct de Conservation*

(۲) میل به کنجکاوی *Curiosité*

(۳) عاطفه طبیعی *Sympathie*

این گرایش ها از طریق تجزیه هریک از ادیان ، مورد مطالعه قبلی ، از «توتم پرستی» تا «مسیحیت» و «اسلام» تحقیق میگردد .

* * *

کسی که دارای فکری آزاد است چه ارزشی میتواند به دین اختصاص دهد؟ اینجا دین تحت عنوان وحی الهی یا موهوم پرستی و خرافات و تحمیل هدفی واحد برای اسیر ساختن مردم ، تحقیق نمیشود . دین کار انسان است و همیشه اثری ، گاهی نیک و زمانی بد ، در جامعه داشته است . تحقیق در معرفت های اجتماعی چنین نشان میدهد که ، در گذشته دور ، دین با قدرت در پیشرفت روح انسان سهم داشته است .

توتم پرستی ، زمینه های اولیه و قوانین ابتدائی را بما ارزانی داشته است ، بعلاوه «آئین توتم» و «جان پرستی» ریشه زندگی هنری است^۱ . در جامعه های گوناگون نظیر ، مصر و بابل ، دین تحقیقات علمی را ایجاد و تسهیل کرده است . فکر خدای واحد در دین یهود و مسیحیت مفهوم جهان را تحت قوانین عمومی علمی درآورده است . ولی علم مثبت پیش از پیش بآیین متفاوت است . مسیحیت دین خود را اصل مسلمی معرفی کرده است که هرچه درباره خدا و جهان و انسان دارد ، حقیقت است . این اصل خواهان تسلط در زندگی روحانی و اخلاقی است و انسان موظف بقبول آنست .

ولی چون اعتقاد یقین مؤثر نیست ، برای مؤمن ساختن مردم از قانون زور استفاده میکنند ، زیرا در دین نمیتوان آزادی داشت و یا آنرا خطا دانست . حقیقت مسلم دارای کلیه حقوق است از جمله کتمان و از میان بردن خطا از طریق زور و یا اعمال قدرت . باین سبب دین روحانی به تعصبی منتهی میگردد که جنایات آن در تاریخ هویدا و آشکار است . گناه برهمنان برای از میان بردن بودائیان ؛ جنایات روحانیان زرتشتی در تعقیب مانویان ؛ آزار کلیساهای مسیحی برای نابودی مخالفان ؛ اسلام در تبلیغ جهاد یا جنگ مقدس . دستگاه روحانی متعصب کلیه نیروهای مادی را برای استیلاء بروح مردم بکار میرد و به ضعفا و بیچارگان زیان میرساند ، بهمین سبب بعضی دین را «ترياك اجتماعي» مینامند ، زیرا نتیجه کار آن نیروها شکنجه و آزار مردم در ویران ساختن آبادی ها از طریق جنگ است .

بعضی ادیان اصولاً بیک جامعه تعلق دارند ، در اینصورت آنها را ادیان ملی مینامند . این گروه ها غالباً تنها خود را محق میدانند و بتجاوز نسبت ب دیگران میپردازند : چون آسوریان که از طریق کشتار نفرت انگیز اقوام دیگر ، خدایان خویش را گرامی میداشتند . استیلاء طلبی دین شین تو به آزار همسایگان کشور ژاپون منتهی میگردد . بعضی از رهبران آلمان قبل از جنگ بین الملل دوم (۱۹۴۶-۱۹۳۹) عقیده داشتند که باید دین ملی قدیم ژرمن را احیاء سازند تا بهتر بتوانند به تجاوزات اجتماعی خویش ادامه دهند .

گاهی ادیان بین المللی ، حتی برای مقاصد ملی بکار برده میشود و روحانیان سعی میکنند با این گفتار که (مشیت خدا بر قربانی دیگران قرار گرفته است) آنرا موجه و مشروع جلوه دهند . در صورتیکه اگر دقت شود خدائی که از آن سخن میگویند یک خدای مشترك است برای همه مردم . بنابراین برای یک آزاد فکر غیر ممکنست چنین عصبیت را که از استدلال گریزان است بپذیرد .

دین باید از علم چشم پوشی کند ، علوم قلمرو کلیه معرفت ها است ، حقیقت

از علم حاصل میشود. تنها علم است که ادراکات را خشنود میسازد و به کلیه روحیه‌ها موافقت و تحقق می‌بخشد. حقیقت از توجه روح به علم تجلی میکند. این حقیقت در مرزهای هیچیک از اقوام محدود نمیگردد و بین‌المللی است، باین ترتیب دین روحانی بتدریج ورشکست میگردد.

* * *

اما محکومیت دین ادراکی الزاماً موجب ترك و چشم پوشی از دین قلبی نیست. دین نمیتواند شباهتی به وجدان داشته باشد، بلکه ممکن است تشابهی با دوستی و مودت پیدا کند، محبتی که بوسیله معدودی افراد انسانی از جهت عقل و تقدس بسیار آزمایش شده باشد. زندگی زائیده زندگی است و زندگی اخلاقی هریک از ما نیز از زندگی اخلاقی افرادی که قبل از ما بوده‌اند سرچشمه گرفته‌است یک عقیده اصولی و اخلاقی وجدانها را در طی قرون بهم مرتبط میکند: اصولی همانند و در عین حال بدون اینکه در اجتماعات مختلف معنی همسانی داشته باشد.

انسان ممکن است درس‌ن و روایات باستانی محل خود نمونه‌های زنده از قبیل مؤسسن ادیان، قهرمانان و قانونگذاران بیابد که یک یا چندین نسل یکی بعد از دیگری آنانرا بچشم ماحصل عالی انسان حقیقی مینگرند^۱.

هر کس میتواند بدون اینکه ارجحیت خود را بدیگران تحمیل کند طرفدار اخناتون یا زرتشت، بودا یا کنفوسیوس، اشیاء یا مسیح باشد. چه اهمیتی دارد که اینان موجوداتی واقعی و مادی یا فقط خیالی باشند. چه ناهنجاری و عدم نرشنی خواهد بود که قبل از عشق ورزیدن بیک موجود مطلوب و عالی ادعا و استدلال کنند که آن شخص چه استنشق کرده، چه از او تراوش نموده، چه خورده یا آشامیده و هضم کرده و تخلیه نموده است. با چنین دوستی بعضی ارواح حق دارند

(۱) Höffding : Morale (traduction du danois, Paris, Scheicher, 1903).

زندگی اخلاقی و اعتقادات خود را بگفتاری که از جانب خداوند نمونه خودشان بایشان القاء و الهام شده است وابسته و متصل نمایند. ایشان حق دارند که در درون خود از طرف آن نمونه خارق العاده و شگفت انگیز احساس یاری نمایند و بوسیله آن محبت بیشتری نسبت بدیگران و تمام عالم بشریت و حقیقت مطلق ترغیب شوند. همچنین حق دارند زندگی اخلاقی خویش را بخداوند مربوط سازند و از او کمک بخواهند و کلیه مردم و جهان را بعنوان «حقیقت کل» دوست بدارند.

در قلمرو زندگی انسان، اخلاق نیکو و دین با یکدیگر ارتباط مییابد و یکی در دیگری نفوذ میکند. نیکی آن نیست که عشق را در رأس خودخواهی قرار دهیم بلکه نیکی آنست که خود را تابع «وجود» سازیم. اخلاق نیکو طبیعت ما است که با «طبیعت کل یا مجموع طبیعت» موافق باشد، بنابراین دین رابطه عادی فرد محدود با جهان نامحدود است. اگر راست باشد که دین جایگاه مقرر میان محدود و نامحدود است، اخلاق با دین مخلوط میگردد.

* * *

اگر از تشابه دین و وجدان صرف نظر کنیم، دین میتواند به نوعی دوستی شباهت داشته باشد... اما این محبت را چرا فقط بیکی از افراد زنده تخصیص میدهند و چرا بهمه شخصیت های عالی اخلاقی انسان وقف نمیکنند. برای اینکه این فکر بادین مباینت دارد زیرا برخی از ادیان خود را تنها منشأ وحی از مبدأ کل میدانند و دینی را که نمایشگر اتحاد مجموع حقایق باشد نمی پذیرند، در صورتیکه دوستی جمعی در آداب و روایات احساسی میتواند در وجدان انسان قرار گیرد، همانطور که در یک قلب بزرگ دوستی های مختلفی میتواند نفوذ کند.

دین قلبی ترکیبی از یک رشته دستورالعمل های احساسی نسنجیده نیست، بلکه مقصود اینست که فرد، تنها قلب خود را در جایی قرار دهد و به «وجود کل»

راه یابد، همچنانکه در ادیان بزرگ جهان و بعضی فلسفه های مهم (غالباً با دستورالعملها یا استعارات مختلف) توجه به «نامحدود» نمایان است.

بنا بر این تنها دینی که میتواند وجدان انسان را کاملاً خشنود سازد یک «دین همگانی» است^۱ که هریک از ادیان را در آن بهره ای باشد. یعنی بهترین آداب و رسوم کلیه اقوام در آن در کنار یکدیگر قرار گیرد، در نتیجه قواعد باارزشی برای ارضاء وجدان انسان ترتیب داده شود.

آنکس را که، افکار بسیار بزرگ ادیان مورد مطالعه مذکور را در زندگی انجام میدهد، نمیتوان شخصی موهوم پرست دانست. یعنی: طبق مقررات آئین «شین تو» پاک باشد، مانند مؤمن مسلمان میانه روی راپیشه سازد، بنا بر آداب کنفوسیوس تربیت شده و با ادب باشد، از نظر مفهوم مزدیسنا راستگوئی و فداکاری را پیشه سازد، بر اساس قواعد رهبانیت صالح باشد، همانطور که اخلاق چینی و ژاپونی و رومی دستور داده است. خاطره قدر شناسی نیاکان را نگاهدارد، حب والدین و تکالیف دیگر خانوادگی را انجام دهد، چون یکی از مؤمنین به دیانت اوزیریس بهیچیک از نزدیکان خویش بدرفتاری نکند، طبق گفتار مسیح همسایه خویش را مانند خود دوست بدارد، از علاقه خردمندان چینی برای حفظ صلح میان مردم و اقوام جانبداری کند، برای تحقق بخشیدن به عدالت در روی زمین طرفدار عقیده پیغمبران یهودی باشد، طبق شریعت بودا هیچیک از موجودات را آزار نرساند، مانند مردم یونان قدیم زیباییهای جهان را دوست بدارد، چون افکار برهمنی برادری اصولی را امری مسلم برای همه زندگان و اشیاء و حقائق احساس کند.

(۱) مانی نیز طرفدار «دین همگانی» بود. اکبر شاه و اساکریشنا نیز دارای چنین آرزوئی بودند.

رجوع شود به فصل چهاردهم «ادیان ایران» صفحه ۲۱۷-۲۱۶؛ همچنین فصل

چنین ارتباط نزدیک و آشتی میان عالیترین افکار آدمی ، موجب می‌گردد تا انسان به پیشرفتهای شگفت نائل آید ، ممکن است این آینده بزرگ همان باشد که « رابیندرانات تاگور **Rabindranath Tagore** » (۱۸۶۱ - ۱۹۴۱) ، هندوی بزرگ پیش بینی میکند ، در آنجا که قاعده عرفانی را از اوپانیشادها ، مأخذ قرار میدهد ، مینویسد : « شخصیت نامحدود انسان تکمیل نمیشود مگر در یک اتفاق یا هم‌آهنگی بزرگ کلیه نژادهای انسانی ... » .



نتیجه

دین همگانی که بنظر میرسد ؛ بخاطر آن به مطالعه تاریخی ادیان خصوصی رهبری شویم. اکنون در بعضی از وجدانها ، بطور نامفهوم (نامحسوس) ، بیش از آنچه بطور آشکار نمایان است وجود داشته ، احساس میگردد .

ممکن است روزی اصطلاحی پیدا شود که مفهوم دین را برای ارتباط قلبی با قلب دیگر آسان تر سازد .

این دین عظمت جهان را ثابت میکند ، و نیاز آدمی را به بسط نامتناهی شخصیت محدود انسان بوسیله شناخت بیغرض ، اعمال نیک و شرافتمندانه و عشق برای او آشکار میسازد . این دین بشر را با کائنات ، بوسیله علم و ادراک حقیقت ، یا از راه هنر و نشاط آزادی بخش برخورد با زیباییها ؛ و بیش از همه چیز با عشق ، عشق بمردم و تمام موجودات مرتبط و متصل مینماید . این دین بین افراد بشر بوسیله عدالتی با گذشت و توافق مسالمت آمیز آزادیها ، ارتباط و اتحاد برقرار میسازد ، همچنین عمل شرافتمندانه و شادی بخش تلاش برای تحقق بخشیدن به صلح و عدالت را ، که فرد بوسیله آن تمام علائق و هوش خود را بیان میکند ، بر فراز قله زندگی انسان برقرار میسازد .

شاید این دین همگانی ، روزی در مؤسسه ای که برای اقناع احتیاج همیشگی مذهبی قلوب تعیین و برپا شود تشکیل گردد . آنانکه سابقاً پرستشگاه خود را دوست داشته اند و از آن برای زندگی اخلاقی خود کسب قدرت بسیار میکرده اند ، چون دیگر نتوانند بآن معتقد باشند و دیگر در آداب پرستش آن شرکت نمایند ، گاهی احساس اندوه مهجوری میکنند ؛ ولی از پذیرفته شدن

در یک پرستشگاه دیگر که کلیه معتقدات آئین همگانی در آن جمع است احساس شادی میکنند.

مردم در معابد زیبای گذشته ، اگر بعالت ترك معتقدین آن ، آزاد باشد یا بناهای جدید که کار هنرمندان نوین باشد ، بنام «معابد بشریت» جمع خواهند شد . آداب و مراسم ممکن است با برخی از مذاهب مشابهت داشته باشد : نظیر استفاده از شاهکارهای هنری بعضی از فرق پروتستان ، سرودهای نزدیک به سرودهای مسیحی که مفهوم آن بیهوده نباشد و آوازهای اجتماعی آن بغض و کینه دربر نداشته باشد ، بلکه بزرگترین شاهکار موسیقی هنرمندان جهان انتخاب گردد نظیر قسمت آخر سنفونی بتهوون .

یک خطیب موضوع سخنرانی خود را از گفتار بودا یا کنفوسیوس ، از زرتشت یا مسیح ، یا از افکار اخلاقی ژاپونی ، از یک پیغمبر اسرائیل یا از یک فیلسوف یونانی و بالاخره از افکار شخصیت‌های مقدس اسلامی انتخاب و اقتباس خواهد کرد ؛ مثلاً در این رهگذر از کتاب مردگان مصری که مینویسد : « من کسی را به گریه وادار نکرده‌ام ؛ از برهمنان : « همه نیستند آنچه هستی تویی » ؛ کلام بودا که گفته است « اگر بدی با بدی پاسخ داده شود چگونه بدی پایان می‌پذیرد ؟ » ؛ اشعیاء اول « ملت‌ها دیگر جنگ را فرا نخواهند گرفت ؛ همچنین اشعیاء دوم که از « یک آسمان جدید و زمین نو » خبر میدهد . . . ؛ یا بطور ساده دستور تسلیم و این ندای تصویری شاد که یک درام غنائی ژاپونی میسراید : « حتی برای یک گدای کور عطر گلها باقی‌است » چه خطابه و موعظه زیبایی خواهند داشت .

دینی را نباید مگر بخاطر دین برتری نادیده گرفت . همچنین از تسلی و شوری که یک ایمان همراه دارد ، نباید چشم‌پوشی کرد ، مگر برای ایمانی که ایجاد رغبت در آن بیشتر باشد یا اعتلای بیشتری بدهد .

دین همگانی که اصول آن ، مأخوذ از ادیان بزرگ خصوصی است ، میتواند یک اعتقاد برتری نسبت به‌ریک از آن ادیان باشد ؛ برتر از نظر احترام به حقیقت در ادراک وسیع ، از نظر روح عدل و صلح ، و عشق عمیق .

فهرست عمومی کتاب

الف

آلفرد کروآزه : ۳۴۸ آلفرد لوآزی : ۴۲۲ آلگون کین ها : ۱۰ ، ۱۳ آلمان : ۳۳۲ ، ۳۳۶ ، ۴۴۴ ، ۴۵۱ ، ۴۵۶ ، ۴۶۷ ، ۴۸۸ آلن : ۲۶۸ آمریکا : ۱۰ ، ۱۳ ، ۲۱ ، ۲۵ ، ۳۳۴ ، ۴۵۷ آمن هتپ : ۵۸ آمنوفیس : ۵۸ آمون : ۳۸ ، ۴۵ ، ۴۶ ، ۴۹ ، ۵۰ ، ۵۹ آناندا : ۱۱۸ ، ۱۲۶ ، ۱۳۵ آنکارا : ۳۵۷ آنکتیل دوپرون : ۸۴ ، ۲۰۸ ابراهیم : ۲۲۱ ، ۲۳۱ ، ۲۶۰ ، ۲۸۲ ، ۲۹۲ ، ۲۹۶ ، ۳۰۶ ، ۴۴۱ ، ۴۶۴ ، ۴۶۵ ابوالفضل رشیدالدین المیبدی : ۴۶۸ ابوالهول : ۵۰ ، ۵۲ ابوبکر : ۴۶۳ ، ۴۶۵ ، ۴۶۶ اتروسکها : ۳۹۳ اتین دری اوتون : ۳۶ احمدآباد : ۱۱۲ اخناتون : ۵۹ ادموند : ۷۳ ، ۱۲۶ ، ۱۵۱	آپیس : ۳۷ آتن : ۳۴۹ ، ۳۶۴ ، ۳۷۸ ، ۳۸۳ آتون : ۵۸ آدولف ارمان : ۳۵ آرام ، احمد : ۲۸۱ ، ۵۵۰ آرامی : ۲۶۹ آریا : ۶۸ آریستوفانس : ۲۷۸ آستروک : ۲۷۳ ، ۲۷۷ آستن : ۱۹۳ آسوکا : ۱۴۵ ، ۱۴۶ ، ۱۵۰ آمییا : ۱۶۷ ، ۲۱۹ ، ۲۲۷ ، ۲۵۶ ، ۲۵۷ ، ۲۶۳ ، ۲۶۷ ، ۲۷۹ ، ۲۸۲ ، ۳۴۳ ، ۳۴۴ ، ۳۴۷ ، ۳۶۶ ، ۳۸۴ ، ۳۸۵ ، ۳۹۶ ، ۴۰۰ آشور : ۲۲۱ ، ۲۲۲ ، ۲۲۴ ، ۲۲۵ ، ۲۲۶ ، ۲۲۸ ، ۲۳۵ ، ۲۵۲ ، ۲۵۷ ، ۳۰۲ آفریقا : ۲۶۴ ، ۲۷۰ ، ۳۳ ، ۲۵۸ آکثوس : ۳۴۹ ، ۳۵۲ آکسفورد : ۱۱۲ ، ۱۵۲ ، ۱۶۸ آلبرت شوایتزر : ۷۱ آلبرت هوتن : ۴۲۷ آلبرماله و ژول ایزاک : ۲۴۹ ، ۳۶۸

اردون : ۴۱۳	، ۳۱۵ ، ۳۱۳ ، ۳۱۱ ، ۳۰۹ ، ۳۰۸
ارسطو : ۴۰۸ ، ۳۸۱ ، ۳۲۳ ، ۱۸۱	، ۳۲۵ ، ۳۲۴ ، ۳۲۳ ، ۳۲۱ ، ۳۱۹
ارسیا : ۳۱۱ ، ۲۹۰	، ۴۳۰ ، ۴۲۶ ، ۴۱۶ ، ۴۱۰ ، ۳۲۷
اروپا : ۳۲۸ ، ۲۵۷ ، ۲۰۸ ، ۸۴ ، ۶۸	، ۴۳۳ ، ۴۳۴ ، ۴۳۸ ، ۴۶۴
، ۴۵۹ ، ۴۵۶ ، ۴۵۵ ، ۳۴۳ ، ۳۲۹	۴۸۱
اسکاندیناوی : ۴۵۶ ، ۳۳۵	۴۷۵
اژه : ۳۶۶ ، ۳۶۴ ، ۳۴۹ ، ۳۴۸ ، ۲۸۴	اسکندریه : ۳۸۵ ، ۲۸۱ ، ۲۸۰ ، ۱۵۰ ، ۴۰۸
، ۴۰۱ ، ۳۷۳	اسکیموها : ۲۶ ، ۲۵
اسباط : ۲۸۲	اسلام : ۱۵۷ ، ۱۵۶ ، ۱۵۴ ، ۷۰ ، ۱۵
اسپارت : ۳۷۸	، ۴۰۰ ، ۲۸۷ ، ۲۸۲ ، ۱۶۱ ، ۱۶۰
اسپانیا : ۱۵۴ ، ۳۱	، ۴۳۱ ، ۴۳۰ ، ۴۲۹ ، ۴۲۸ ، ۴۲۷
اسپنسر : ۱۶۲ ، ۲۴۴ ، ۱۰	، ۴۶۴ ، ۴۶۳ ، ۴۶۲ ، ۴۶۱ ، ۴۵۷
اسپینوزا : ۴۸۳ ، ۴۸۲ ، ۲۷۳	، ۴۶۹ ، ۴۶۸ ، ۴۶۷ ، ۴۶۶ ، ۴۶۵
استانیسلاس ژولین : ۱۶۷	، ۴۷۴ ، ۴۷۳ ، ۴۷۲ ، ۴۷۱ ، ۴۷۰
استر : ۲۷۹	، ۴۸۸ ، ۴۸۱ ، ۴۷۶ ، ۴۷۵
استرابون : ۳۴	اسمعیل : ۲۸۲
استرالیا : ۲۱ ، ۲۰ ، ۱۹ ، ۱۵ ، ۱۳ ، ۱۰	اسمیت : ۱۵۲ ، ۱۱۲ ، ۷۳ ، ۱۶ ، ۱۱
، ۶۹ ، ۳۱ ، ۲۵	، ۲۶۸ ، ۲۸۵ ، ۱۵۷ ، ۱۵۵
استرهلو : ۱۹	اسنیها : ۳۲۱ ، ۳۲۰
اسحق : ۳۰۶ ، ۲۹۶ ، ۲۸۲ ، ۲۷۹ ، ۲۶۱	اشعیا : ۳۱۳ ، ۳۰۲ ، ۲۹۰ ، ۲۸۱
، ۴۴۱	، ۴۱۳ ، ۳۱۸ ، ۳۱۷ ، ۳۱۶ ، ۳۱۴
اسحق بن زوی : ۳۲۴	، ۴۲۷ ، ۴۲۶
اسرائیل : ۲۶۸ ، ۲۶۷ ، ۲۳۴ ، ۲۱۹ ، ۶۵	افلاطون : ۳۸۱ ، ۳۲۳ ، ۲۷۸ ، ۱۲۳
، ۲۸۴ ، ۲۸۲ ، ۲۸۱ ، ۲۷۱ ، ۲۶۹	، ۴۰۸ ، ۳۸۴
، ۲۹۲ ، ۲۹۱ ، ۲۸۹ ، ۲۸۸ ، ۲۸۷	اکبرشاه : ۱۵۵ ، ۱۵۴ ، ۱۵۳ ، ۱۵۲
، ۳۰۰ ، ۲۹۹ ، ۲۹۷ ، ۲۹۶ ، ۲۹۳	، ۱۵۷ ، ۱۵۶
، ۳۰۷ ، ۳۰۶ ، ۳۰۵ ، ۳۰۴ ، ۳۰۲	اکد : ۲۲۰ ، ۲۱۹

اولمپیا : ۳۷۴	الدر : ۴۰۳
اووید : ۳۸۸	الله آباد : ۷۱
اهرام : ۵۲ ، ۶۶	الیزابت : ۱۵۴
اهورامزدا : ۶۶	الیوت : ۷۳ ، ۱۱۲ ، ۱۲۳ ، ۱۲۴ ، ۱۲۶
ایتالیا : ۳۸۷	۱۵۸ ، ۱۵۹ ، ۱۶۱ ، ۱۶۲
ایران : ۲۶ ، ۲۷ ، ۳۰ ، ۶۸ ، ۸۴ ، ۱۱۵	انجیل : ۴۰۵ ، ۴۰۶ ، ۴۰۷ ، ۴۰۹
، ۲۱۵ ، ۲۱۴ ، ۲۰۷ ، ۲۰۶ ، ۲۰۵	۴۲۸ ، ۴۳۰ ، ۴۳۴ ، ۴۴۳ ، ۴۶۴
، ۲۷۸ ، ۲۲۲ ، ۲۲۰ ، ۲۱۹ ، ۲۱۶	انطاکیه : ۴۳۲
، ۴۷۲ ، ۴۷۰ ، ۳۹۷ ، ۳۸۷ ، ۳۸۴	انگلستان : ۱۵۴ ، ۲۴۳ ، ۴۵۷
۴۸۰ ، ۴۷۳	اوانس : ۳۴۸ ، ۳۴۷
ایرلند : ۴۵۱	اوپسالا : ۳۳۱
ایروکوها : ۱۳	اودیسه : ۹۹
ایزیس : ۳۸ ، ۳۹ ، ۴۲ ، ۴۳ ، ۴۴ ، ۴۵	اور : ۲۳۱
۳۹۶ ، ۲۴۹ ، ۶۵ ، ۶۴	اورتودوکس : ۴۵۱ ، ۴۵۴ ، ۴۵۵
ایسلند : ۳۲۹	اورشلیم : ۲۲۳ ، ۳۱۷ ، ۳۲۴ ، ۴۱۳
ایلیاء : ۳۱۰ ، ۳۰۹	۴۱۵ ، ۴۲۷ ، ۴۳۳
ایوب : ۲۵۵ ، ۲۷۳ ، ۲۸۱ ، ۳۱۵	اورفه : ۴۵ ، ۳۸۳ ، ۳۸۴ ، ۳۸۵ ، ۳۸۶
ب	اوری پید : ۳۸۲ ، ۳۸۳
بابانانک : ۱۰۹ ، ۱۶۰	اوزیریس : ۳۷ ، ۴۲ ، ۴۳ ، ۴۴ ، ۴۵
بابل : ۲۱۳ ، ۲۱۶ ، ۲۲۰ ، ۲۲۱ ، ۲۲۲	۴۷ ، ۴۹ ، ۵۲ ، ۵۴ ، ۵۵ ، ۵۶
، ۲۳۴ ، ۲۳۳ ، ۲۲۸ ، ۲۲۵ ، ۲۲۳	۶۴ ، ۶۵ ، ۳۹۶ ، ۳۹۸ ، ۴۸۰
، ۲۶۰ ، ۲۵۵ ، ۲۵۲ ، ۲۴۲ ، ۲۴۱	اوستا : ۳۳۰
، ۴۷۵ ، ۳۲۲ ، ۲۹۲ ، ۲۷۸ ، ۲۷۷	اوقیانوس کبیر : ۱۷
۴۸۷ ، ۴۸۰	اوگوست کنت : ۲۳ ، ۳۳ ، ۱۹۱ ، ۴۵۲
بارنت : ۷۱	اوگوستین : ۲۱۷
بالتیک : ۶۸	اولدنبرگ : ۷۰ ، ۷۳ ، ۹۰ ، ۹۱ ، ۹۵
بختنصر : ۲۳۳	۱۱۷ ، ۱۱۸ ، ۱۲۵ ، ۱۲۷ ، ۱۳۷
براین : ۱۹۳	اولفیلاس : ۲۷۰

۴۷۶، ۴۵۷، ۲۰۳، ۲۰۲، ۲۰۱	برزیل : ۲۸
۴۸۵، ۴۸۱، ۴۷۹، ۴۷۷	برستید : ۲۶۸، ۴۹
بورژیا : ۴۵۲	برگسون : ۴۸۳، ۸۶
بوروروها : ۲۸، ۲۱	برلن : ۲۲۳، ۳۵
بوستن : ۱۹۳، ۱۶۹، ۱۶۷	برمه : ۱۴۸
بوسوئه : ۴۸۵، ۴۵۳، ۴۴۴	برن : ۳۳۸، ۳۳۷
بیت المقدس : ۴۲۰، ۳۲۲، ۳۲۱، ۲۴۲	بروکسل : ۳۴۸، ۲۰۶
بیرمانی : ۱۴۶	برون : ۱۶۷، ۱۶۲، ۱۵۲، ۷۱
بین النهرین : ۲۲۱، ۲۲۰، ۲۱۹، ۲۰۸	برهاسماج : ۱۶۰
۲۳۴، ۲۳۳، ۲۳۱، ۲۲۸، ۲۲۴	برهمن : ۸۴، ۸۳، ۷۹، ۷۸، ۷۰، ۶۹
۲۵۳، ۲۵۲، ۲۴۳، ۲۴۲، ۲۳۶	۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۰
۲۵۵، ۲۵۴	۹۲، ۹۴، ۹۶، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۳۶
پ	۱۴۴، ۱۴۸، ۱۵۷، ۳۴۰، ۴۷۹
پارس : ۲۰۶	بریان برون : ۷۱
پاسکال : ۴۴۵، ۱۷۸	بری فولت : ۲۵۱، ۲۵۰، ۲۴۱
پارک : ۱۶۹	بریتانیا : ۳۳۹، ۳۳۶، ۳۲۴، ۲۴
پاریس : ۵۵، ۳۹، ۳۶، ۳۵، ۲۵، ۲۴	بلین لوژون : ۴۲۳
۶۴، ۷۰، ۷۱، ۷۳، ۸۵، ۹۰، ۹۸	بمبئی : ۲۰۸، ۸۴
۱۲۶، ۱۵۱، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۹۲	بغداد : ۴۷۳
۲۰۶، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۲۰، ۲۲۱	بنارس : ۱۵۹، ۱۵۷، ۱۱۷، ۱۰۷
۲۲۶، ۲۲۷، ۲۶۷، ۲۷۶، ۳۳۰	بنگال : ۴۸۰
پتری : ۲۷۱، ۲۶۸، ۳۴	بنیامین : ۲۷۹
پروتستان : ۴۵۵، ۴۵۱، ۴۰۲، ۲۷۰	بویاستیس : ۳۷
۴۵۷، ۴۵۶	بوتا : ۲۲۵
پکن : ۱۸۳	بودا : ۱۰۸، ۹۰، ۷۳، ۷۱، ۷۰، ۶۹
پرو : ۲۲۳	۱۱۰، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸
پطرس : ۴۵۱، ۴۱۱، ۴۱۰	۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳ تا
پلوتارک : ۳۸	۱۵۱، ۱۶۱، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۴

- پلویونز : ۳۷۷،۳۶۶ : تناسخ : ۲۰، ۲۱، ۶۳، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۱، ۱۲۸، ۱۶۱، ۱۶۱، ۱۵۸، ۱۵۳، ۳۳۸
- پلینزی : ۲۷۸، ۶۹، ۲۵، ۱۴ : توتیم : ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۶، ۱۷، ۱۸
- پولس : ۲۱۶، ۲۷۶، ۴۰۴، ۴۰۶، ۴۱۰، ۴۱۱، ۴۲۳، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۳۸، ۴۳۲ : ۱۹۴، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۲۷، ۲۵۶، ۲۸۵
- پیتاگور : ۳۸۴ : ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۴۶، ۴۵۶
- پیلطوس : ۴۲۰، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۲۶ : ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۹، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۳
- ت : ۲۹۳، ۳۲۱، ۳۲۲، ۴۱۷، ۴۲۸، ۴۳۲

ج

- تائو : ۱۶۶، ۱۶۸، ۱۷۲، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۸ : تولسی : ۹۹
- تابو : ۱۱، ۱۴، ۲۵، ۳۱، ۴۷، ۴۷۸ : توکیو : ۲۰۲
- تثوکریت : ۳۵۰ : تهران : ۳۰، ۷۵، ۱۳۴
- تاسیت : ۲۲۹، ۳۳۳، ۴۲۳ : تیت لیو : ۳۸۸
- تاگور : ۱۵۷ : تیلار : ۲۴
- تاهیتی : ۲۸
- تب : ۳۷، ۴۵، ۵۰، ۵۹، ۶۸ : جادو : ۲۶، ۲۷، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۵
- تبت : ۱۲۱، ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰ : ۴۱، ۴۹، ۷۸، ۷۹، ۲۸۶، ۲۸۹، ۲۹۰
- تثلیث : ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۳ : ۲۹۹، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۵
- ترتولین : ۲۱۵ : ۳۴۱، ۳۵۰، ۳۶۵، ۳۸۶، ۳۹۱، ۳۹۲
- ترکستان : ۶۸، ۱۴۸، ۱۷۰ : جاسترو : ۲۲۳، ۲۴۱
- تروا : ۴۵۰، ۴۷۳، ۴۶۶، ۴۶۸ : جان : ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۱، ۳۳
- تسالونیکیان : ۴۲۳، ۴۲۴ : ۳۶، ۳۹، ۴۱، ۴۸، ۶۹، ۱۴۴، ۱۵۰
- تسورومی : ۱۹۳ : ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۲۷، ۲۸۵، ۲۸۹
- تقی زاده : ۲۸۲، ۲۸۸ : ۳۰۶، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۵۰، ۳۹۰
- تلمود : ۳۲۱، ۳۲۲، ۴۲۳ : ۴۷۶، ۴۸۶، ۴۸۷، ۴۸۲

د	جاین : ۶۹، ۸۰، ۹۱، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳
دارستتر : ۲۰۹	۲۱۳، ۱۵۳، ۱۱۳
داروین : ۱۶۲	جبرئیل : ۴۶۳، ۴۶۴
داس گوپتا : ۷۲	جليله : ۴۱۳
دائته : ۳۸۴	جمال شناسی : ۲۰
دانمارك : ۳۳۶، ۳۲۹	جوزف گتر : ۱۱۴
دانیاال : ۴۲۶، ۳۲۰، ۳۱۹، ۲۷۹	چ
داود : ۴۱۲، ۲۸۰	چترجی : ۹۴، ۷۱
داوید : ۱۲۶، ۷۳	چمبرلین : ۱۹۳
دراویدی : ۶۸	چوانگ تسه : ۱۸۵، ۱۸۶
دریای سیاه : ۳۶۷	چین : ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۴۹
دری اوتون : ۴۱، ۶۳	۱۰۰، ۱۶۶، ۱۷۶، ۱۸۵، ۱۹۰، ۴۷۶
دکارت : ۴۸۳	۴۸۰
دکن : ۶۹	ح
دلیلہ : ۲۷۹	حاسورایی : ۲۲۲، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۵۱
دوبوآ : ۱۱۲، ۷۶	حتی : ۲۱۹، ۲۵۶
دوت : ۱۱۲، ۷۲	حجاز : ۴۱
دورانت : ۵۵، ۷۶، ۸۱، ۸۸، ۹۵	حچپسوت : ۵۸
۱۱۳، ۱۱۸، ۱۲۳، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۵۳	حسین : ۴۷۱، ۴۷۲
۱۶۴، ۱۷۴، ۲۷۹، ۲۸۱، ۲۹۳	حسن : ۴۷۱، ۴۷۲
دورکیم : ۱۱، ۱۳، ۱۵، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۱	حکمت : ۴۰۳
۱۲۵، ۱۲۷، ۴۷۶، ۴۷۷، ۴۷۸	حلقیا : ۲۷۱
دوسن پل : ۷۲	خ
دولاپورت : ۲۲۲، ۲۲۷، ۲۳۵، ۲۶۰، ۲۷۰	خدیدجه : ۴۶۴، ۴۶۵
۳۱۱	خواجه عبدالله انصاری : ۴۶۸
دولافوز : ۷۵	خوارزم : ۶۸
دوسزیل : ۳۳۰، ۳۳۶ تا ۳۹۳، ۳۹۶	خوزستان : ۲۲۰
دهلی : ۱۵۳	

روسی ، جلال الدین : ۴۷۳	دیکسن : ۱۹۳
رونارد : ۲۶۸	دیودور : ۳۴
رونان : ۳۸۶، ۳۲۱، ۳۱۹، ۲۶۷، ۲۱۵	ر
۴۵۱، ۴۴۹، ۴۲۲، ۴۲۱، ۴۰۵، ۴۰۱	رادا کریشنان : ۷۳
۴۷۲، ۴۶۶، ۴۶۴، ۴۶۱، ۴۵۷	راحیل : ۲۷۹
رون سیشل : ۱۹۲	راس-موسن : ۲۶
ریس داوید : ۱۲۳	رالنسن : ۲۲۶
ریشارد سیمون : ۲۷۳	راما کریشنا : ۱۶۳، ۱۶۲، ۱۶۱، ۱۶۰
ر	رامسس دوم : ۵۲
ررتشت : ۸۴، ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰	رایناخ : ۲۳۵، ۲۱۵، ۱۵۰، ۱۲۲، ۳۶، ۲۹
۲۱۸، ۲۱۷، ۲۱۶، ۲۱۴، ۲۱۳، ۲۱۲	۲۸۵، ۲۶۸، ۲۷۰، ۲۶۲، ۲۶۰، ۲۴۲
۴۸۰، ۴۷۵	۳۴۱، ۳۳۸، ۳۳۷، ۳۳۴، ۳۳۲، ۳۱۰
زوهار (کتاب فروغ) : ۳۲۲	۴۷۶، ۴۳۲، ۴۱۰، ۴۰۶، ۳۷۹، ۳۴۹
زید بن ثابت : ۴۶۴، ۴۶۳	۴۷۸، ۴۷۷
زیماندا ساول : ۱۶۱	رس : ۱۶۹
ژ	رشید یاسمی : ۲۳۸، ۱۳۴
ژاپون : ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۵۰	رع : ۴۸۶، ۴۷، ۴۶، ۴۵، ۴۴، ۴۳
۱۹۹، ۱۹۸، ۱۹۵، ۱۹۴، ۱۹۳، ۱۹۲	رققه : ۲۷۹
۴۸۸، ۴۷۶، ۴۷۵، ۲۰۲، ۲۰۱، ۲۰۰	رنه گروسه : ۹۵، ۹۳، ۹۲، ۸۵، ۸۲، ۷۰، ۶۹
ژاک وانندیه : ۳۶	۱۲۵، ۱۲۳
ژان ژورو : ۴۸۳	روح القدس : ۴۵۴، ۴۳۵، ۴۳۴
ژرسن : ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۳، ۳۳۵	روسو : ۱۸۹
۴۷۵، ۴۵۹، ۴۵۱، ۳۳۷، ۳۳۶	روسیه : ۲۰۶، ۶۸
۴۸۸	روم : ۳۲۹، ۳۲۲، ۲۷۰، ۲۵۴، ۶۴، ۵۲
ژنو : ۴۰۴	۳۹۱، ۳۸۹، ۳۸۷، ۳۴۰، ۳۳۳، ۳۳۰
ژوپیتر : ۶۴	۴۵۱، ۴۱۰، ۳۹۸، ۳۹۶، ۳۹۴، ۳۹۲
ژوزف توریل : ۴۲۲، ۴۱۱، ۴۰۹، ۴۰۲	۴۷۵، ۴۵۶، ۴۵۵، ۴۵۴، ۴۵۲
ژول ایزاک : ۳۶۸، ۴۱	رومن رولاند : ۱۶۳، ۱۶۲، ۱۶۱، ۷۳

سومر : ۲۲۰،۲۱۹

سویس : ۴۵۷

سیام : ۱۴۸

سیسیل : ۳۴

سیلان : ۱۴۸ ، ۱۴۶

سیلون لوی : ۱۴۵،۱۲۵،۱۰۷

سینا : ۳۰۴،۳۰۳،۲۹۷،۲۸۹

سی یوها : ۱۳

ش

شارل دوپروس : ۲۳

شافر : ۲۲۳

شام : ۲۵۸ ، ۲۲۲

شامپولیون : ۳۵

شانگهای : ۱۶۸

شلایرماخر : ۴۸۲

شلیمان : ۳۴۷

شللینگ : ۴۸۲

شوین هاور : ۸۵ ، ۸۴

شوش : ۲۲۰

شی پی از : ۲۲۳

شیعه : ۴۷۴،۴۷۲،۴۷۰،۴۶۷

شیکاگو : ۲۲۳،۱۶۸،۱۶۳

شین تو : ۱۹۸،۱۹۷،۱۹۵،۱۹۴،۱۹۲

۲۰۴،۲۰۳،۲۰۱،۱۹۹

ع

عاسوس : ۳۱۶،۳۱۲،۳۱۱،۳۰۴،۲۸۱

عبری : ۲۷۰،۲۶۹

عثمان : ۴۶۳

ژول سزار : ۶۵

ژوونال : ۳۹۸

س

سارتون : ۲۸۱،۲۷۷،۲۶۸

سارگون : ۳۰۲،۲۴۲،۲۲۵،۲۲۰

ساکسون : ۳۳۵،۳۳۱،۳۳۰

سامسون : ۲۷۹

سامی : ۳۳،۱۱

سرا ، دنیس : ۲۲۷،۲۰۸

سرب : ۴۵۵

سزار : ۳۳۹،۳۳۴،۳۲۹

سقراط : ۳۸۱،۱۸۱،۱۷۹

سلت : ۴۷۵،۳۳۶،۳۳۰

سلوکیه : ۴۳۵

سلیمان : ۳۰۹،۲۸۱،۲۸۰

سموئیل : ۳۰۹

سنارت : ۱۲۵،۱۲۲،۱۲۱،۹۸،۷۱

سن ژروم : ۲۷۰،۲۶۹

سن فرانسوا داسیز : ۴۸۵،۴۷۷،۴۴۷

سنی : ۴۷۰

سواتون : ۴۲۳

سوئد : ۳۲۹

سودرلوم : ۱۰۲،۸۵،۷۴،۵۷،۳۹،۳۶

۲۵۶،۲۳۳،۲۲۶،۲۰۹،۱۲۵،۱۲۳

۴۶۱،۳۸۴،۳۶۹،۳۳۴،۲۶۰

سورا : ۳۲۳،۳۰۸،۲۴۲،۲۲۷

سوریه : ۴۱۳،۴۰۱،۳۹۷

سوفوکل : ۳۸۳،۳۷۰،۳۶۸

فلورانس ایسکاف : ۱۶۷	عراق : ۲۳۵
فنلزا : ۱۷۴، ۱۶۸	عزرا : ۲۷۲
فنیقیه : ۲۸۴، ۲۶۱، ۲۶۰، ۲۵۸، ۲۲۱، ۴۶	علی : ۴۷۲، ۴۷۱، ۴۶۳
۴۸۰	عمر : ۴۶۶، ۴۶۵
فونرباخ : ۳۹	عهد جدید : ۴۰۲، ۴۰۱، ۱۶۰، ۱۵۴، ۱۵۳
فوستل دوکولانز : ۴۵۱، ۳۸۸	۴۱۱، ۴۰۵، ۴۰۳
فوشه : ۱۲۵	عهد قدیم : ۴۰۵، ۴۰۴، ۲۱۶، ۱۶۰، ۶۳
فیثاغورث : ۴۲۷	۴۲۶، ۴۱۰، ۴۰۹
فیلاولفیا : ۲۲۳، ۱۶۷، ۱۵۱	عیسی : ۱۶۱، ۱۵۳، ۱۵۰، ۱۴۲، ۱۰۵
فیلون : ۴۳۴	۴۰۲، ۴۰۱، ۲۸۲، ۲۴۲، ۲۱۷، ۲۱۶
ق	۴۱۲، ۴۱۰، ۴۰۹، ۴۰۷، ۴۰۶، ۴۰۳
قرآن : ۲۹۹، ۲۹۸، ۲۸۲، ۲۶۸، ۱۶۰، ۱۵۴	۴۱۳ تا ۴۳۹، ۴۳۶، ۴۳۱، ۴۲۹
۴۶۵، ۴۶۳، ۴۶۱، ۴۲۹، ۴۲۸، ۳۰۰	۴۶۴، ۴۵۵، ۴۵۴، ۴۵۳، ۴۵۱
۴۷۰	عیلام : ۴۷۱، ۲۵۳، ۲۵۲، ۲۳۴، ۲۲۰
قریش : ۴۶۴	ف
قفقاز : ۳۶۷، ۳۶۵	فتیش : ۲۴، ۲۳
ک	فخردائی گیلانی، سید محمد تقی : ۷۵
کابال : ۳۲۳، ۳۲۲	فرارز : ۲۸۵، ۲۴۱، ۱۶۰، ۱۵۳، ۲۵۵، ۲۴۱، ۱۱
کاپارت : ۵۷، ۳۴	فرانسه : ۳۴۱، ۳۲۲، ۲۱۷، ۳۶، ۳۴، ۳۳، ۳۱
کاتولیک : ۳۴۰، ۲۷۳، ۲۷۱، ۲۷۰، ۲۶۹	۴۵۷
۴۵۲، ۴۵۱، ۴۴۲، ۴۴۰، ۴۰۸، ۴۰۲	فرعون : ۵۱، ۴۹، ۴۸، ۴۷، ۴۵
۴۵۶، ۴۵۳	فرگسون : ۲۶۸، ۱۵۱
کارتز : ۳۴	فرگوسان : ۱۶۸
کارستن : ۳۳۰	فروگیه : ۴۸۰، ۲۵۶، ۲۱۹
کالون : ۴۵۷، ۴۴۷	فلایوس ژوزف : ۴۲۳
کالن : ۲۸۲	فلسطین : ۲۵۹، ۲۵۸، ۲۲۲، ۲۲۱، ۲۱۹
کامبوج : ۱۵۰، ۱۴۸، ۱۰۵	۳۰۵، ۲۸۷، ۲۸۶، ۲۸۴، ۲۶۹، ۲۶۷
کامبوزیا : ۳۷	۴۸۰، ۴۲۲، ۳۲۴
کان گورو : ۱۲، ۱۱	

گ

کبیر: ۱۵۹، ۱۵۸، ۱۵۷

گارستانک: ۲۹۳	کتاب مقدس: ۲۷۱، ۲۷۰، ۲۶۹، ۲۶۸
گانندی: ۱۶۴، ۱۱۳، ۹۹، ۸۰	۴۶۵، ۴۵۷، ۴۵۶، ۴۰۵، ۲۸۴، ۲۷۳
گاون: ۱۹۳، ۱۵۸	کراسپون: ۲۷۱
گایلز: ۱۶۸	کرت: ۳۸۰، ۳۷۹، ۳۶۴، ۳۵۱، ۳۴۸، ۳۴۷
گرانٹ، مارسل: ۱۷۲، ۱۶۶	۳۸۷
گروار: ۴۴۷، ۶۵	کردستان: ۴۵۵، ۲۲۱
گری نوت: ۱۰۸، ۷۱	کرگ لینگر: ۶۵، ۵۹، ۵۸، ۵۷، ۵۶، ۳۶، ۲۸
گزنفون: ۴۰۸، ۳۸۱، ۳۸۰، ۳۷۱، ۳۹	۲۰۶، ۱۴۳، ۱۴۲، ۱۲۶، ۱۰۲، ۱۰۱، ۹۹
گل: ۳۳۹، ۳۳۸، ۳۳۷، ۳۳۶، ۳۳۴	۳۸۲، ۳۸۱، ۳۸۰، ۳۴۸، ۲۱۱، ۲۰۹
گنگ: ۶۹، ۶۸	۳۹۹، ۳۸۹، ۳۸۸، ۳۸۴
گنوسی: ۴۰۹، ۴۰۸	کرن: ۲۰۹، ۱۲۱
گوته: ۱۸۱	کره: ۱۴۸
گور: ۱۲۶، ۷۴	کلده: ۳۲۲، ۲۶۰، ۲۵۵، ۲۲۶، ۲۲۴
گیلن: ۱۰	کلکته: ۱۵۲، ۷۱

ل

لائوتزه: ۱۸۷، ۱۸۵، ۱۶۷، ۱۶۶، ۱۴۲	کنت بگوتن: ۳۲
۱۸۸	کنعان: ۳۰۳، ۲۹۲، ۲۸۷، ۲۸۴
لاتین: ۳۸۹، ۳۸۸، ۳۶۱، ۲۷۰، ۲۶۹، ۳۴	کنفوسیوس: ۱۸۳ تا ۱۷۴، ۱۶۹، ۱۶۷، ۱۶۶
۴۰۴، ۳۹۸، ۳۹۳	۲۰۳، ۲۰۱، ۲۰۰، ۱۹۰، ۱۸۹، ۱۸۵
لافکادیوهرن: ۱۹۳، ۱۹۲، ۱۵۱	۴۸۵
لاگرانژ، ماری ژوزف: ۴۷۵، ۴۰۲	کودرینگتون: ۱۳
لانگ: ۱۰	کوروش کبیر: ۲۲۴، ۲۲۳، ۲۲۲، ۲۱۳
لایارد: ۲۲۵	کوشود: ۴۲۲، ۴۱۱، ۴۰۸، ۴۰۲، ۱۶۶
لرستان: ۲۳۱، ۲۲۰	۴۲۶، ۴۲۵
لژاندر: ۱۶۸	کوماراثوایی: ۷۲
لگ: ۱۶۸	کومود: ۲۱۵

لندن: ۱۰۳، ۱۰۲، ۸۵، ۷۳، ۷۲، ۷۱، ۴۹، ۱۰	مانا : ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۲۱، ۲۵، ۲۸، ۸۳، ۲۸۹
۶۲۳، ۲۱۹، ۱۹۳، ۱۷۴، ۱۶۸، ۱۶۷	۳۰۸، ۳۵۰، ۳۸۲، ۴۶۲، ۴۷۷، ۴۷۸
۲۷۷، ۲۶۸، ۲۴۱، ۲۲۶، ۲۲۵	۴۷۹
لوتر: ۴۵۶	مانشو: ۲۹۲
لودز: ۲۸۷، ۲۸۴، ۲۸۶، ۲۷۷، ۲۶۷، ۲۵۹	مانی: ۲۰۶، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۸۲، ۴۲۷
۳۰۹، ۳۰۸، ۳۰۶، ۳۰۵، ۳۰۳، ۲۹۰	۴۳۱، ۴۲۸
۴۶۹، ۳۱۷، ۳۱۰	
لوقا: ۴۱۶، ۴۱۲، ۴۱۰، ۴۰۷، ۴۰۶، ۴۰۴	ستی: ۴۰۴، ۴۰۶، ۴۰۷، ۴۱۰، ۴۱۲، ۴۱۴
۴۴۶، ۴۳۸، ۴۳۵، ۴۳۳، ۴۲۲، ۴۲۰، ۴۱۸	۴۱۵ تا ۴۳۵، ۴۳۵، ۴۵۱
لوکرس: ۳۹۶	محمد: ۱۵، ۴۲۷، ۴۶۱ تا ۴۶۸، ۴۷۰
لوی برول: ۳۰، ۲۹، ۲۸، ۲۷، ۲۵، ۲۴	مدیترانه: ۱۹، ۲۲۷، ۲۵۸، ۳۸۷، ۴۸۰
لوی، دکتر حبیب: ۳۲۵	مدینه: ۴۶۳، ۴۶۵، ۴۶۶
لیدی: ۳۵۳	مراکش: ۴۷۰، ۴۷۳
لیلی آرتر: ۷۲	سردوک: ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۷، ۲۳۲، ۲۳۳
	۲۵۱، ۲۳۸، ۲۳۴
م	
ماد: ۲۲۲، ۲۰۶	سرقس: ۴۰۴، ۴۰۶، ۴۰۷، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۳
ماردروس: ۴۶۸	۴۱۶، ۴۱۸، ۴۱۹، ۴۲۱
مارسیون: ۴۳۲، ۴۲۶، ۴۱۰، ۴۰۹، ۴۰۸	مریم: ۲۵۰، ۴۱۲، ۴۲۴، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۰
ماریت: ۳۸، ۳۴	۴۳۱، ۴۳۴، ۴۳۵، ۴۵۳، ۴۵۵، ۴۵۶، ۴۵۸
ماری لاک: ۴۴۴	مزدك: ۲۱۷
ماسپرو: ۲۷۷، ۵۶، ۵۳، ۴۹، ۳۴	مسیح: ۱۵، ۴۵، ۴۱، ۱۸۷، ۲۱۹، ۲۶۸
ماسون اورسل: ۲۲۰، ۲۱۳، ۱۶۶، ۸۵، ۷۰	۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۶، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۱۹
۴۰۱، ۲۵۳، ۲۳۵، ۲۲۷، ۲۲۲	۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۶، ۳۲۹، ۳۳۴، ۳۳۵
ماکس سولر: ۱۳۹، ۱۲۳، ۹۴، ۸۵، ۷۲	۳۳۶، ۳۴۰، ۳۸۵، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۰۳
۴۸۳	۴۰۷، ۴۱۰، ۴۱۲، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۲۲
مالایا: ۱۴۸	۴۲۳، ۴۲۵ تا ۴۲۸، ۴۳۰ تا ۴۳۳، ۴۳۵
مالزی: ۴۷۰	۴۴۰، ۴۴۶، ۴۴۷، ۴۴۹، ۴۵۰، ۴۵۷ تا
	۴۶۰، ۴۷۱

- ورنر، شارل : ۲۷۶
ولتر : ۱۸۹، ۱۸۳
وندریز : ۳۳۰
ویدا گداسا کایلا : ۸۷
ویرژیل : ۳۹۸
ویکتور هانری : ۷۰
ویکتور هوگو : ۳۲۲
ویگال : ۳۴
ویلهم : ۱۶۹
ویلیامز : ۱۶۹
- ه
هابسن : ۱۶۸
هاتف اصفهانی : ۱۰۱
هارپر : ۲۴۲، ۲۴۱
هارون : ۲۹۷
هانری ویلد : ۳۶
هاول : ۱۰۵، ۱۰۳، ۱۰۲
هدایت : ۲۳۸، ۲۰۳، ۱۹۷
هراکلیتوس : ۱۳۴
هرث : ۱۶۸، ۱۷۴
هرود : ۳۲۱
هرودوت : ۳۴۳، ۳۷، ۳۴
هزیر، عبدالحسین : ۲۴۹، ۴۱
هلاند : ۱۹۳
هلن : ۳۸۶، ۳۷۸، ۳۷۷، ۳۶۶
هلند : ۴۵۷
هندوستان، هند : ۸۳، ۸۱، ۷۵، ۷۱ تا ۶۷، ۳۷
۱۱۲، ۱۱۱، ۱۰۷، ۱۰۶، ۹۹، ۸۹، ۸۴
- ، ۱۵۲، ۱۴۶، ۱۲۴، ۱۱۷، ۱۱۵، ۱۱۳
، ۲۱۴، ۲۰۸، ۲۰۷، ۲۰۶، ۱۶۴، ۱۵۳
، ۳۸۴، ۳۴۰، ۳۳۴، ۳۳۲، ۳۳۰، ۳۲۲
۴۸۰، ۴۷۳، ۳۹۲، ۳۸۷
هندوچین : ۱۵۰
هندو : ۱۰۲ تا ۱۰۸، ۹۹، ۹۸، ۹۶، ۷۰
، ۴۵۷، ۱۶۱، ۱۶۰، ۱۵۷، ۱۵۶، ۱۵۳
۴۷۵، ۴۷۳
هنکری : ۳۲۳
هوآرت : ۲۰۶
هوراس : ۳۹۸
هوروس : ۴۹، ۴۷، ۴۵ تا ۳۸
هوشع : ۳۱۲، ۳۰۴
هوسر : ۳۷۸، ۳۷۰، ۳۶۹، ۳۵۴، ۳۴۷، ۳۴۴
۳۸۰
هیپوکرات : ۳۷۸
هیروگلیف : ۳۵، ۳۴
- ی
یانگک : ۳۴
یجیی : ۴۱۳، ۲۱۶
یعقوب : ۲۹۷، ۲۹۶، ۲۹۲، ۲۸۸، ۲۸۲، ۲۷۹
۴۴۱، ۴۱۲، ۴۱۱، ۳۱۷، ۳۰۶، ۳۰۴
یعن : ۴۶۱
یوحنا : ۴۱۶، ۴۱۵، ۴۱۱، ۴۰۷، ۴۰۶، ۴۰۴
۴۴۶، ۴۳۹، ۴۲۶، ۴۲۰، ۴۱۷
یوسف : ۴۵۳، ۴۲۸، ۴۱۳، ۴۱۲، ۲۹۲، ۲۷۹
یوشیا : ۲۹۳، ۲۸۹، ۲۷۱

۳۲۰، ۳۱۷، ۳۱۵، ۳۱۰، ۳۰۹، ۳۰۶	یوگا : ۹۶ تا ۹۳
۳۲۷، ۳۲۶، ۳۲۵، ۳۲۳، ۳۲۲، ۳۲۱	یونان : ۳۴، ۵۲، ۶۴، ۱۵۰، ۲۵۴، ۲۷۸
۴۳۲، ۴۳۱، ۴۲۳، ۴۱۹، ۴۱۵، ۴۱۰	۳۲۹، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۷، ۳۴۸
۴۸۷، ۴۷۵، ۴۶۴، ۴۶۳	۳۵۱، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۵، ۳۶۷، ۳۶۸
یهودا : ۴۱۱، ۲۷۹	۳۶۹، ۳۷۸، ۳۷۷، ۳۷۴ تا ۳۷۱، ۳۶۹
یهودیه : ۴۲۳، ۴۱۳	۳۸۳، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۷، ۳۹۲، ۳۹۵
یهوه : ۲۸۵، ۲۷۷، ۲۷۵، ۲۷۴، ۲۷۳، ۲۷۱	۴۰۸، ۴۰۹، ۴۳۲، ۴۵۵، ۴۷۵، ۴۸۰
۳۰۳، ۳۰۱، ۳۰۰، ۲۹۷، ۲۹۶، ۲۸۸	یهود : ۱۵، ۶۵، ۱۵۰، ۲۴۲، ۲۵۵
۴۵۷، ۴۳۶، ۳۱۸، ۳۱۶ تا ۳۰۷، ۳۰۴	۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۲، ۲۷۳
	۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۶، ۲۹۷، ۳۰۲، ۳۰۵



Publications de l'Université
de Tehran
No. 1148

Félicien Challaye

PETITE HISTOIRE
DES
GRANDES RELIGIONS

Traduit en Persan, ajouté et annoté

PAR

Manoutchehr Khodayar Mohebbi

Tehran, 1968

مجلدات جدید و کتابهای تجدید چاپی

۱۳۰ ریال

- ۲۴۲ - پانزده گفتار: مجتبی مینوی
- » ۷۰ ۳۱۸/۱ - تمرینات و تجربیات شیخی آلی (جلد اول): دکتر ابوالحسن شیخ
- » ۹۰ ۴۰۱/۲ - تاریخ مصر قدیم (جلد دوم): دکتر احمد بهمنش
- » ۸۰ ۴۶۴ - یادداشت‌های قزوینی (جلد اول): بکوشش ایرج افشار
- » ۷۰ ۵۲۹ - تاریخ هنرهای مصور (جلد اول): علینقی وزیری
- » ۶۰ ۵۵۲ - قندسازی از چغندر (جلد اول): مهندس ابراهیم ریاحی
- » ۵۷۰ ۵۷۰ - چند قصه از چند سوره قرآن: ابوبکر عتیق نیشابوری، به اهتمام دکتر یحیی مهدوی. ۴
- » ۱۴۰ ۶۱۸/۱ - غررالحکم و دررالحکم (جلد اول): تصحیح دکتر جلال الدین محدث
- » ۸۸ ۶۲۷ - تاریخ سکه (جلد اول): ملکزاده بیانی
- » ۶۰ ۶۳۴ - اصول الصرف: دکتر علی اکبر شهابی
- » ۴۰۰ ۷۴۵/۹/۱۰ - کلیات شمس جلد نهم و دهم (فهارس): بدیع الزمان فروزانفر
- » ۱۰۰ ۷۶۳/۲ - شیمی تجزیه‌ای کیفی (جلد دوم): دکتر محمد منیری
- » ۱۰۵ ۷۹۷/۱ - شیمی آلی عموسی (جلد اول): دکتر یحیی عبده
- » ۲۷۰ ۸۶۲/۳ - باغبانی (جلد سوم سبزیکاری): مهندس حسن شیبانی
- » ۱۰۰ ۹۱۲/۷ - غررالحکم و دررالحکم (جلد هفتم): تصحیح دکتر جلال الدین محدث
- » ۸۰ ۹۷۴/۲ - اصول آنالیز ریاضی (جلد دوم): دکتر علینقی وحدتی
- » ۱۱۰ ۹۸۴/۳ - زندگانی شاه عباس اول (جلد سوم): نصرالله فلسفی
- » ۱۱۰ ۹۸۴/۴ - زندگانی شاه عباس اول (جلد چهارم): نصرالله فلسفی
- » ۲۰۰ ۱۰۳۹ - دفتر چهارم (نشریه کتابخانه مرکزی دانشگاه): ایرج افشار (و) دانش پژوه
- » ۱۴۰ ۱۰۴۸/۲ - کلیات و قوانین علم شیمی (جلد دوم): دکتر محمد رضا رجالی مصطفوی
- » ۷۵ ۱۰۵۸/۲ - احوال و آثار خوشنویسان (جلد دوم): دکتر مهدی بیانی
- » ۱۰۹۶ - فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران
- » ۱۱۰ (جلد پانزدهم): محمد تقی دانش پژوه

فهرست قسمتی از آخرین انتشارات دانشگاه تهران

- ۱۱۱۳ - اقتصاد عمومی (جلد ۱ و ۲): دکتر علیمحمد اقتداری (دانشکده علوم اداری) ۱۰۰ ریال
- ۱۱۱۴ - تحقیق در تفسیر ابوالفتوح رازی (۲ و ۱): دکتر عسکر حقوقی ۲۴۰
- ۱۱۱۵ - جراحی جهاز هاضمه اطفال: دکتر صدرالدین نبوی ۷۰
- ۱۱۱۶ - هیداتیدوز (بیماریهای هیداتی): دکتر دارا عزیزی ۱۳۰
- ۱۱۱۷ - علف کشها و امکان استفاده از آنها در ایران: دکتر حسین سپاسگزاریان ۹۰
- ۱۱۱۸ - فتو مستز: دکتر اسماعیل زاهدی ۸۵
- ۱۱۱۹ - ساختمان و فیزیولوژی دستگاه گوارش: دکتر هوشنگ فرمند ۱۰۰
- ۱۱۲۰ - فن بافت شناسی: دکتر مسلم بهادری ۱۲۰
- ۱۱۲۱ - نیزیوترابی: دکتر احمد برادران رضائی ۱۰۰
- ۱۱۲۲ - مفردات پزشکی: دکتر مهدی ناسدار ۱۱۰
- ۱۱۲۳ - حسابداری بازرگانی: دکتر فضل الله اکبری (دانشکده علوم اداری) ۱۲۰
- ۱۱۲۴ - اصول متغیرهای مختلط: دکتر علی افضلی پور ۲۴۰
- ۱۱۲۵ - جراحی دهان و دندان: دکتر رضا مهران و دکتر مرتضی معین زاده ۱۲۵
- ۱۱۲۶ - الکتروفورز: دکتر محمد مهدی افلاطونی ۶۰
- ۱۱۲۷ - انواع مسمومیتها: دکتر هوشنگ رشید یاسمی ۱۰۵
- ۱۱۲۸ - تمرینات و مسائل هندسه تحلیلی و محاسبات ماتریسی: محمد هادی شفیعیها ۱۶۰
- ۱۱۲۹ - بیماریهای ویروسی دام (جلد اول): دکتر احمد شیمی ۱۰۰
- ۱۱۳۰ - مقامه نویسی در ادبیات فارسی: دکتر فارس ابراهیمی حریری ۱۶۵
- ۱۱۳۱ - شیمی دارویی: دکتر مجید خورسند ۱۲۰
- ۱۱۳۲ - نقشه برداری و ژئودزی: مهندس ایرج شمس ملک آرا ۱۳۵
- ۱۱۳۳ - بیحسی و بیهوشی در دندانپزشکی: دکتر رضا مهران ۱۰۰
- ۱۱۳۴ - ارشاد الزراعة: قاسم ابونصری هروی، بکوش محمد مشیری ۸۵
- ۱۱۳۵ - فیزیولوژی هنری: دکتر نعمت الله کیهانی ۹۰
- ۱۱۳۶ - طب داخلی برای پرستار: دکتر محمد بهشتی ۱۷۰
- ۱۱۳۷ - اصول بهداشت و صنایع شیر: دکتر عباس فرخنده ۱۲۰
- ۱۱۳۸ - تشکیل شاهنشاهی صفویه: دکتر نظام الدین مجیر شیبانی ۱۰۰
- ۱۱۳۹ - هیدرولیک: دکتر فیروز تربیت ۱۶۵
- ۱۱۴۰ - مدخل تعلیمی: محمد زکریای رازی، مهندس حسنعلی شیبانی ۸۰
- ۱۱۴۱ - بهداشت گوشت: دکتر حسنعلی نشاط - دکتر ابوالقاسم افشار ۸۷
- ۱۱۴۲ - تشخیص آزمایشگاهی بیماریهای داسی: دکتر مسعود مهرباب ۱۶۵
- ۱۱۴۳ - جراحی چشم: دکتر نصرت الله باستان ۸۷